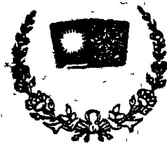


صاحب ومالك مطبعهٔ عنایت

شهزادهٔ جوانبخت معظم معین السلطنه سردار

عنایت الله خان



کتبخانهٔ

مطبعهٔ عنایت

جزیرهٔ پنهان

کتاب اول — قضازدگان بالون

مترجمش

محمود طرزی

دار السلطنهٔ کابل در مطبعهٔ عنایت بزیور طبع آراسته گردید

سنه ۱۳۳۲

مصنف این کتاب ژان ژول ورن فرانسوی بود، و مترجمش آغا محمود طرزی وزیر خارجه افغانستان
بماه رمضان سنه ۱۳۵۲ بمقام قسطنطنیه وفات یافت

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

یکدو سخن درباب طبع کتاب

حضرت خداوندیگانهٔ بی شریك و مانند جل سبحانه راهزاران حمد وثنا ست که ماراتوفیق رفیق نمودتا (مطبعهٔ عنایت) راتأسیس نمودیم، و به روشن ساختن فکرهاوذهنهای هموطنان عزیزخود به آثارمطبوعهٔ فنی وادبی واخلاقی تایکدرجه کوشش ورزیدیم. واین نیست مگر بسایهٔ معارفپروری ذات شوکتسمات (اعلحضرت سراج الملة والدین) قبلهٔ اقدس امجداعظم روحی له فداه که درباب توسیع معارف وطن عزیزما افغانستان سعی وکوشش شاهانه رامصروف داشته اند. ومو جب شوق و آرزوی مابه تأسیس این مطبعه شده است.

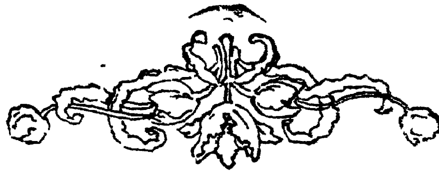
دربنیارطبع واشاعت «جزیرهٔ پنهان» نام ناول فنئی بسیارشیرین وعجیبی راد. مطبعهٔ عنایت امرنمودیم که این ناول نیزاز آثارقلمیهٔ (ژول ورن) فرانسویست و عزیزی بنیان (محمود طرزی) آنرااز نسخهٔ که بزبان ترکی عثمانی ترجمه شده بوده ت بزبان شیرین بیان فارسی ترجمه کرده است.

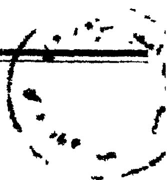
این ناول باناول (بیستهزارفرسخ سیاحت درزیربحر) که قبل ازین طبع و نشر نمودیم لازم و ملزوم همدیگرشمرده میشود. زیرا احوال کشتئی نوتیلوس کپتان نمورا این ناول جزیرهٔ پنهان تمیم وتکمیل مینماید. وچنانچه سیاحت زیربحرمصور طبع شده بود این ناول نیزمصور طبع گردید که اینهم یك دلیل ترقی مطبعهٔ عنایت

شمرده میشود .

بفضل وکرم خداوند متعال جل جلاله وتوجهات ذات اعلیحضرت باد شاه محبوب القلوب مراحم خصال خود امید میکنیم که مطبعهٔ عنایت ترقئی روزافزونی کرده هنوز بسی آثارنافعه وپسندیدهٔ روی کار آرد . ومن الله التوفیق .

—﴿ امضا ﴾—







افادهٔ مرام مترجم

ذات اقدس حضرت صانع قدیم حکیم جلت کلمته نوع بنی آدم را در ابتدای خلقت از همه وسایط مدنیه، واز همه لوازمات احتیاجیه محروم خلق فرموده عقل وذکا احسانش نمود تا بواسطهٔ آن جوهر گرانبها شیئاً فشیئاً بدفع مضرت وجلب منفعت خود کوشش ورزیده کمال مدنی بالطبعی خود شانرا بروی کار آوردند وبه اینهمه ترقیات محیرالعقول امروزه روزخود واصل گردیدند.

این رومان -- یعنی ناول -- که به ترجمهٔ آن ابتداورزیده ام عیناً حال ابتدائیی بشریت را تصویر میکند. پنج نفر آدم بی همه چیز دریك جزیرهٔ غیر مسکون هجرا وتنهایی بواسطهٔ قضای ناگهانیی یك بالون سواری می افتند. بجز عقل وذکا، وعلم وفن معتنا، وسعی وکوشش یگانگی همراه هیچ چیزی ندارند. درظرف سه سالی که دران جزیره میمانند. غیرازانکه محافظهٔ وجود خود شانرا از گرم وسرد حوادث روز گار میکنند، جزیره رانیز تا یکدرجه بقوت علم وفن، وسعی وجهد خود ها به آثار مدنیت آباد میسازند.

(جزیرهٔ پنهان) ازمهمترین. ومصنع ترین آثار تصوریه وقلمیهٔ (ژول ورن) فرانسوی نژاداست که درین اثر خود کمال مهارت ادبیه وفنیهٔ خود رانشان داده است، واز طرف انجمن معارف فرانسه مظهر تحسین وتقدیر گردیده است. ذاتاً هیچ یك

اثر او نیست که مظهر تحسینها و تقدیرهای عموم اوروپانشده باشد، و هر اثر او بارها بار چاپ و بفروش نرسیده باشد. ژول ورن، غیر از انکه شرف وشان و نامداری عظیمی برای خود حاصل کرده است [زیرا که درفن ناول نویسی فنی از هیچ ملت در هیچ مملکت مانند او دیگر یك محرری بسر نرسیده است] یك توانگری و ثروت بسیاری نیز بواسطهٔ این اثرهای بدیعهٔ خود بدست آورده توانسته است .

درزبانهای غربی اوروپا نمیدانم، امادرزبانهای شرق ناول های فنی ژول ورن. تنهابزبان ترکی عثمانی ترجمه و نشرشده است که درمخصوص غیرت و همت جناب (احمد احسان) بیگ افندی، صاحب جریدهٔ مصورهٔ (ثروت فنون) شایان تقدیرو تحسین است . اگر بحقیقت نظر کرده شود احمد احسان بیگ به این همت پسندیدهٔ خود یك خدمت عظیمهٔ برای قوم وملت خود بجا آورده است . زیرا اینگونه اثرها چون درزبان یك قوم وملتی تألیف ویا ترجمه شود غیر ازانکه موجب توانگری علم و فن آن زبان گردد یك شان وشرفی نیز برای آن زبان حاصل میکند .

احمد احسان بیگ، در وقت حاضر به سرمایهٔ پانزده بیستهزار پوند یك ثروت جسیمهٔ تأسیس مطبعه و اداره خانهٔ خود را نموده است که اگر در اساس نخستین این سرمایه وثروت تحقیق و تفتیش بعمل آید مبداء اساسی آنرا از سایهٔ ترجمهٔ همین آثارهای فنی ژول ورن می یابیم . زیرا درسوانح عمری جریدهٔ خود مینویسد که اول خود او در یکی از دوایر حکومتی به تنخواه فیماه دو پوند یك کاتبی بود، و دیگر ثروت وسامانی نداشت . اول کتاب (سیاحت بر دور ادورزمین بهشتاد روز) نام ناول فنی ژول ورن را ترجمه کرده، واز تنخواه جزوی که داشت کم کم پس انداز کرده در یکی از مطبعه های استانبول آنرا بطبع رسانید. در اندك مدت بقدر دو سه هزار نسخهٔ آن بفروش رسید. و آنقدر سرمایهٔ برای او حاصل شد که یکپایه ماشین مطبعهٔ کوچك باچند سیر حروفات آن تدارك کرده توانست، و به ترجمهٔ دیگر ناولهای فنی مانند (سیاحت زیر بحر) و (جو هوا) وغیره پرداخته واخبار را نیز بروی کار انداخته رفته رفته به این ثروت وسامان امروز

زه روز خود واصل گردیده است .

این بندهٔ عاجز ناتوان (محمود طرزی افغـان) از ترجمهٔ این آثار بدیعهٔ ادبیه هیچگاه امید و آرزوی ثروت وتوانگری را نکرده ام ، بلکه مشوق یگانهٔ این عبد احقر همانا قدرشناسئی معارفپرورانهٔ ذات شوکتسمات بادشاه حقایق آگاه محبوب القلوب مقدس ما اعلحضرت ﴿ سراج الملة و الدین امیر حبیب الله خان ﴾ بادشاه دولت قویشوکت خداداد افغانستان شده است . بعد از مسافرت مدیدهٔ که در ممالك دولت علیهٔ عثمانیه بسر آورده بوطن عزیزم افغانستان رجعت کردم نخستین بار به ترجمهٔ همین ناول (جزیرهٔ پنهان) از ترجمهٔ ترکی آن پرداختم . و بخط نستعلیق بقلم خودم نوشته تقدیم پیشگاه معارف اکتناه اعلحضرت بادشاهی نمودم . ذات اعلحضرت همایونی آنرا بیك مراق وذوق علم پسندانهٔ شاهانه مطالعه فرموده بسیار پسند فرمودند ، وازین خدمت قلمیهٔ که همچنین یك اثر برگزیدهٔ را بزبان فارسی ترجمه کرده‌ام عبد احقر باخاك برابر خود را مظهر تحسین و آفرین فرمودند . پس برای یك محرر احقر؛ برتر . وعالیتر . و شوق آورتر ازین چه چیز تصور خواهد شد که یك بادشـاه بزرگ یکدولت سترگ اورا آفرین بخواند ، وسزاوار تحسینش بفرماید !

دیگر چیزیکه موجب شوق وهوس عاجزانه در خصوص ترجمه های آثار ادبیه وفنیهٔ جدیده گردیده است این است که در خارج وطن مدت سی سال از عمر گرانمایه را بسر آورده . به آموختن زبانهای غیر موفق شدم . عاجزانه تحصیل علوم و فنون جدیده را نمودم . لهذا نخواستم که محصولات فکریه وتحصیلیهٔ خودرا در مخزن دماغ در زیر انحصار واحتکار آورده افراد ملت نجیبم را . واولادوطن عزیزم را ازان محروم گذارم . ازمغان سیاحت سی ساله ام را بنظر ارباب مطالعهٔ وطن عزیزم تقدیم نمودن خواستم . وبه ترجمه های ناولهای فنئی (ژول ورن) از ترجمه های ترکئی جناب احمد احسن بیگ یگان یگان پرداختم . ودیگر بعضی آثار ادبیه وفنیه واخلاقیه نیز بوجود آوردم . ولی هزار افسوس که مقصد یگانهٔ عاجزانه‌که عبارت از استفادهٔ اولادوطن

بود بسر نمیرسید . زیرا ترجمه و یا تألیفی که میشد تنها عبارت از یك مسودهٔ میماند که خودم آنرا مینوشتم . و بعضی را بواسطهٔ میرزا های خوشخط پاکنویس و تبییض نموده تنها یك نسخه کتاب ازان بوجود می آمد ؛ وچون یك سرمایهٔ نداشتم که تدارك یك مطبعهٔ خصوصی کرده بتوانم ، وهم برای آن مسئله مشکلات زیادی وجود بود ازان رو بسبب عدم انتشار یافتن آثار عاجزانه همیشه جگرخون میبودم . چونکه یك شرر . یا یك ناوه باران برای محو ساختن ابدی آنها کافی بود .

حالا که ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی حضرت خداوند لایزال جل اسمه میخواست که افغانستان را بنور علم و عرفان منور سازد ، لهذا بمانند وجود مسعود اعلحضرت سراج الملة و الدین یك بادشاه معظم معارف گستر عرفان پروری را مشعله افروز ملك و ملت گردانیده برای احضار مطابع تیپوگرافی امر و ارادهٔ شاهانه شرف صدور یافت . واستمزاجاً دانسته شد که برای انتشار یافتن یك جریدهٔ و طبع چیزی مانعی نیست . ازین آرزوی شاهانه استفاده را اندیشیده امتیاز جریدهٔ (سراج الاخبار افغانیه) را استحصال ، و به اجرای خدمات قلمیهٔ خودم که اخص آمال بندگانه ام بود کامیاب آمدم .

از دیگر طرف شهزادهٔ جوانبخت معظم حضرت عالی (سردار عنایت الله خان معین السلطنه) صاحب افخم که فرزند اکبر و ارشد ذات اعلحضرت شان میباشند . و یك مجسمهٔ ذکاوحماست و عرفان و فطانت شمرده میشوند ازکمال ذوق و شوقی که به احیای علم و فن ، وتنویر اذهان اولاد وطن درضمیر منیر عالی شان مرکوز است یك چاپخانهٔ خصوصی بنام (مطبعهٔ عنایت) تأسیس و بنیاد نهاده انتشار آثار عاجزانه ام را بر عهدهٔ آن مطبعهٔ مبارکه محول فرمودند .

چه سعادت ، چه بختیاری ! این است که این عرفان پروریهای حامیان علم و معرفت کمیت خامهٔ عاجزانه ام را در میدان خدمات قلمیهٔ وطن چارنعله بتاخت آورد و شوق وهوسم را دوبالا ساخت . حتی یك دلیل افزونی شوقم را ازین قیس باید نمود

که این کتاب ناول جسیم «جزیرهٔ پنهان» را درسنهٔ ۱۳۲۵ ترجمه نموده بودم و چون تنها یك نسخه بقلم خود نوشته بودم و دیگر نسخهٔ ازان موجود نبود قضاءً آن نسخه ضایع وتلف گردید . این است که دوم بار به ترجمهٔ آن پرداخته ام . ارباب ترجمه وتحریرا نکار نخواهند فرمودکه عیناً یك اثررا دوبار ترجمه کردن تاچه درجه بر طبیعت وذهن شاق ودشوار می آید ! . . .

ازجناب حق وفیاض مطلق جل وعلی نیازمیکنم که مرا توفیق کرامت فرماید تادرراه خدمات قلمیهٔ عاجزانه تا جان در بدن دارم برموافق رضای ذات اعلیحضرت پادشاه محبوب القلوب مقدس خود جد وجهد بعمل آرم ، ومطبعهٔ مبارکهٔ عنایت به قشربسی آثار نافعهٔ جیدهٔ جدیده رونق افزای عالم مطبوعات گردیده رضای شهزادهٔ معظم افخم خودم را استحصال نمایم وزبان شیرین بیان فارسی که کم بضاعه ترین آثاراین عصرترقی وتمدنست بواسطهٔ نشریات این مطبعهٔ مبارکه توانگر گردد .

ومن الله التوفیق .

امضا

محمود طرزی



جزیرهٔ پنهان

کتاب اول

{ قضا زدگان بالون }

باب اول

فهرست

صدا ها درهوا — طوفان باد درسنهٔ ۱۸۶۵ — یك بالونی که
بطوفان گرفتار آمده — غیراز بحر دیگر چیزی دیده نمیشود
— پنج نفر سیاح — دربالون چهامیسود — در
افق یك ساحل — نتیجهٔ این حال الم‌انگیز

یك صدا میگوید : — آیا بلند میشویم ؟
دیگری . . . : — نی نی ! یکرنگ فرومی آئیم .
دیگری . . . : — ازا نهم بدتر که بپایان می افتیم .
باز همان صدا : — کارما برحمت خداوندی ماند . (صفره) (۱) بیندازید .
دیگری . . . : — این است که همین یك توبرهٔ آخری مانده آنرا نیز انداختیم .
باز همان صدا : — آیابالون بالا برامد ؟
دیگری . . . : — نی !

(۱) (صفره توبره های ریك رامیگویند که بالونچیان آنرادربالون باخود دربالون میبردارند. وهروقتیکه بخواهند بالونرا برهوابالا ترکنند یکی ازان توبره هارامی‌اندازند .)

دیگری . . . . : — من مانند صداهای موج یکچیزی میشنوم .
دیگری . . . . : — بلی ، دیدم ! بحر ذخار در زیر پای ماست !
دیگری . . . . : — بخدا است میگوید ! از بحراله که پنجصد قدم بالا باشیم !
بعد ازین گفتگو، این صدای پر تأثیر شنیده شد :
— هرچیزیکه سنگینی داشته باشد همه را بیندازید ، همه را بیندازید ! عنایت ومرحمت از جناب خداوند است .
این است صداهائیکه درروز (۲۳) م ماه مارت درسنهٔ ۱۸٦۵ درروی بحر [محیط کبیر] ازروی هوا شنیده شده است .
حالا ضرور شد که کیفیت این سخنهائیکه درروی هوا ما بین یك چند نفری گفتگو شده برخوانندگان کرام خود اشکار سازیم که چه بود وچه شد :
این یك هنوز از خاطرها فراموش نشده خواهد بود که درسنهٔ (۱۸٦۵) میلادی یك طوفان باد دهشت انگیز بسیار شد تناکی از جهت شمال شرقی بوزیدن آمده دنیا را بلرزه در آورده بود . در اثنای طوفان مدهش مذکور (بارومترو) ها ، یعنی (میزان الهوا) ها بقدر هفصد وده (ملیمتره) فرو آمده بود . این طوفان آنچنان یك گردباد دهشتناکی بود که از (۱۸) م ماه مارت فرنگی تا به (۲٦) م ماه مذکور دوام نموده است . ضررها وزیانهائیکه این باد ، در آسیا ، وامریکا ، واوروپا بهم رسانیده بود خیلی بسیار بود . خط وزش این باد درمابین (۳۵) درجه عرض شمالی ، و (٤۰) درجه عرض جنوبی بصورت مائلانه درورزیدن بود . هرگاه درباب درجهٔ دهشت وهیبت این باد همینقدر بگوئیم که بسی قصبه هارا محو نمود ، بسی جنگلهارا ازبیخ وبن برافگند ، بسی ساحلهارا درزیر آب بحر غرق ساخت ، بسی کشتیهارا از بحر بخشکه انداخت . بسی کشتزارهارا زیروزبر نمود ، هزارها انسانهارا درخشکه ودریا غرق وهلاك کرد ازین سخنها یکقدری درجهٔ دهشت وهیبت این باد بلابنیاد را دانسته مانده خواهیم توانست . این باد دهشت نهاد قبل ازین نیز بار بار بوزیدن آمده درسنهٔ [۱۸۱۰]

شهر (هاوانه) را . ودرسنهٔ (۱۸۲۵) شهر (غوآدلوب) راخراب کرده است، ولی در بنابراین آفت سماوی ازان آفتهاهم مدهشتر، وخرابیهایش بیشتربود .

دراثنائی که دربحروبراین خرابیهاوزیانهابوقوع می آمد ، درروی هوا نیزیك حادثهٔ بسیارعجیبی پیش شده بود . چونکه یك بالون بدم این باد آفت نهاد افتاده مانند یك گله ئیکه ازدهن طوپ براید درساعتی (۹۰) میل مسافه را قطع کرده ، ودر طبقات هوابه پروازافتاده روان بود .

درمیان سبد این بالون که مانندگوی بچوکان این باد بلابنیاد افتاده بود پنج نفرسیاح موجود بودکه بسبب بخارماء و قطرات بارانی که گاه گاه میبارید خوب دیده نمیشدند .

آیااین بالون که بازیچهٔ طوفان خرابی رسان شده از کجامی آید ؟ آیاازکدام نقطهٔ روی زمین بهواشده ؟ بهرصورت دراثنای طوفان باد بهوا نشده خواهد بود ، زیرا دروقت اینچنین باد دربالون نشستن و بهوابالابرامدن بجزخودکشی دگرهیچ چیزی نیست . البته که قبل ازوقوع این طوفان بهوا شده باشد . وچون ازوقوع طوفان باد پنج روزمیشود ازروی حساب چنان معلوم میشود که درهر روزدوهزارمیل قطع کرده باشد . و به این حساب ازهر جائیکه حرکت کرده باشد خیلی ازخیلی دور افتاده خواهد بود .

با وجود اینهم پیمایش کردن مسافه ئیکه قطع کرده اند ازطرف سیاحین بالون سوارممکن نیست . بلکه بسببی که بالون باباد یکجارفتارکرده ازینهم خبرندارند که اینقدرمسافهٔ بسیاری را قطع کرده باشند . بالون حرکت میکند ، برمحورخود دورها اجرا میکند ، اما بالون نشینان ازین خبردارنمیشود . بسببیکه بالاوپایان وهمه اطراف شان بادمهٔ بسیارکثیفی پوشیده شده نمیدانندکه دراطراف شان چیست ؟ وچون زیر وبالای شان راپاره هاي ابرهای بسیارکثیفی احاطه کرده به اینهم نمیدانندکه آیاشب است یاروز ؟ ازوقتی که درطبقات بالند هوابدم باد افتاده رفتاردارندازروی زمین ، وازرو

شنئی آفتاب واز بحر هیچ اثری ندیده‌اند . تا آنکه بسبب قضای مدهش پاره شدن بالون و برامدن (غاز) ازان ، وپایان آمدن بالون درزیر خود سطح بحر را دیده دانسته اند که بسوی چگونه یك گرداب مرگ مجسم پویان هستند !

این است که آن سخنها وصدا هائیکه ماشنیدیم ازهمین پنجنفر سیاح بالون سوار است که درچنین وقت هولناك باهم ردوبدل کرده اند .

بعد ازانکه مانند خوردنی ، وپوشیدنی ، واسلحه وهمه چیزهای سنگین بار خود شانرا بدریا انداختند باز بقدر هزار و پنجصد قدم بالا برامدند . سیاحان بیچاره چون درزیر پای خود در پای پر امواج بی پایانرا مشاهده کردند طبقات بلند هوا را برای خود شان ملجاء امن وامان دانسته همه اشیایی که برای خود شان بسیار ضروری والزم بود نیز به پایان انداختند . و برای ضایع نشدن (غاز) خفیفی که بالون را در طبقات هوا بالا گرفته بود برای جستجو کردن چاره آغاز کردند .

شب را بچنان اندیشه های خوفناکی بسر آوردند که اگر ازسیاحین مانازکتر دیگر آدمانی میبودند بهمه حال زهرهٔ شان آب میشد . در وقت صبح طوفان یك قدری سکونت پیدا کرد . ابرهاهم بلند شدند . گرد باد دهشتناك طوفانی ، بیك بادتند شدتناکی تحویل یافت . وتایکدرجه دیدن اطراف ممکن گردید .

درین اثنا بار فرو آمدن بالون بطبقات پایانئی هوا آغاز نهاد ، شکل محفظهٔ جسیم بالون نیز برهم خورده ازمدوری به بیضوی تحویل یافته بود که اینهم برای برامدن غاز درون آن یك دلیل واضح وروشنی بود ، تام در وقت زوال؛ بالون ازسطح بحر بقدر هزار قدم بلند بود . ولی لحظه بلحظه فرو می آمد . سیاحها همه چیزهائیکه درجیبها وپیش شان بود یگان یگان می انداختند . بسبب حساس بودن بالو نهابه هرانداختن یك چیزی بالون یکقدری بالا میبرامد وباز به نزول آغاز میکرد . پس معلوم شد که هلاك برای شان مقرر است !

درهرطرف که نظر میکنند هیچ یك خشکهٔ بنظرشان برنمیخورد . درزیرشان

بجز از بحر محیط که امواج دهشت آماج آن بشدت تلاطم میکنند دگر هیچ چیزی دیده نمیشود . باوجودیکه بسبب بلندی، وقع شان بقدر چهل میل مسافه در مد نظر شان است باز هم در هیچ طرف بحر محیط هیچ یك نقطهٔ سلامت بنظر خوف منظر شان بر نمیخورد! دریا بشدت باد آنقدر متموج و پر طلاطم بود که بالون نشینان همه سطح دریا را با یك طبقهٔ سفید کفها مستور میدیدند .

سیاحین بیچاره برای آنکه با بالون خود یکجا در گرداب نایاب دریا محو و نابود نشوند هر انقدر سعی و کوششی که در وسع بشری شا نست درباب تأخیر کردن افتادن بالون خود صرف میکنند . ولی چه فائده که سعی و کوشش شان هیچ ثمرهٔ نبخشیده بالون لحظه بلحظه نزول میکند . وهم از شرق شمالی بسوی جنوب غربی یکسر بسرعت تمام قطع مسافه میکند !

آیا حال این سیاحان بیچاره مدهش نیست؟ البته که بسیار مدهشست زیرا محقق میدانندکه مانع نزول بالون خود شده نمیتوانند! درون خیمهٔ بزرگ بالون آهسته آهسته از غاز خالی شده میرود ، نزول هم دوام میکند ، بند کردن پاره گی خیمهٔ بالون برای سبد نشینان بیچاره محال مینماید ، و تا آن پاره گی بند نشود ضبط کردن غاز در درون خیمه ممکن نمیشود . پس ازین مدهشتر حال چه تصور شود ؟

از پیشین یکساعت بعد از سطح بحر بقدر پنجصد قدم بالا بودند . اگرچه به انداختن اسباب های سنگین از یکی یکبار افتادن بالون در قعر بحر خود را تا یکدرجه محافظه کرده توانسته اند ولی اگر تا بشام یك خشکهٔ پدیدار نشود غاز باقیماندهٔ بالون تمام شده بالون با بالون نشینان خود در میان امواج پرشور و شر بحر محو و نابود شدنش محققست . در چنین زمان هر انچه چارهٔ نجاتی که بخیال شان میرسید همه را اجرا میکردند . زیرا این آدمها از مردمان بسیار تجربه کار و باغیرتی بودند . از ان رو میخواستند که تا به آخر دقیقه با مرگ پنجه داده بعد از ان مغلوب شوند .

از پیشین دوساعت بعد بالون ، بقدر چارصد قدم از سطح بحر بالا بود . درین

اثناصدای یك آدمی که معلوم میشد که ترس وبیم عادت او نیست اینسخن را گفت:

— آیاهیچ چیزانداختنی باقی نمانده ؟

چند صدای دیگر چنین جواب داد :

— یك کیسهٔ ده هزارروپیه گی طلاباقیمانده .

بعدازاین سخن یك کیسهٔ سنگینی بدریاافتاد .

یکی پرسید : — آیا بالون بالاشد ؟

دیگری گفت : — یك کمی بالاشد ، اما بازبفرو آمدن آغازمیکند !

دیگری پرسید : — آیادیگر چیزانداختنی داریم ؟

دیگری جوابداد: — نی ، هیچ چیزی .

بازهمان صدای پر تأثیرحاکمانهٔ اولی گفت :

— مگرسبدی را که دران نشسته ایم فراموش کردید ؟ خود را بریسمانهای بالون به بندیم ، سبدرابدریابیندازیم !

براستیکه برای بالابراوردن بالون چارهٔ آخرین همین بود ، لهذاهماندم سیاحان درمانده گان خود شانرابریسمانهای بالون بسته کردند . اینرا هم بگوئیم که یك سگ نیزباایشان موجوداست که آنرانیزفراموش نکرده بیك ریسمانی در آویختند ، وسبد را بدریاانداختند . بالون هماندم بقدردوهزارقدم بالابرامد .

معلوم استکه بالونهابسیارحساس یك جسمی میباشند . بمجردیکه یك جسم بسیارخفیفی ازان بیرون انداخته شود بسوی بالابسیار بلند میشود ، ولی چون موازنه ومقاومت غازنباشد بازرو بسقوط مینهد . این استکه بالون سیاحان بیچاره نیز بسبب انداختن سبد دفعتهً دوهزارقدم بالا برامده باز آهسته آهسته رو به تنزل نهاد زیراغازازشکافیکه درخیمهٔ بالون پیداشده بود بسیاربیرون میبرامد .

سیاحان برای به هواداشتن بالون هرا نقدرسعی وکوششی که درقوت شان بود صرف کردند . ولی هیچ فایدهٔ نکرد . لهذابعد ازین بغیرازمرحمت ومعاونت خدا

وندی دیگر تکیه گاه و پناهی برای شان باقی نماند .

بشام یکساعت باقی مانده بود که بالون بقدر سه صد قدم بر سطح بحر فرو آمده بود . درین اثناسگ دفعةً یك عوعوهٔ نمود . یکی از سیاحان گفت :

— گمان میبرم که (توپ) یکچیزی دید .[توپ نام سگ شان است] .

درعقب این سخن فریادها و فغانهای سیاحان بفلك برشد ه همه بیك زبان گفتند :

— خشکه ! خشکه !

بحقیقت که در جهت جنوب غربی یك زمین بسیار بلندی بنظر سیاحان دست شسته از جان برخورد . اماچون این خشکه نیز بقدر سی میل دورتر مینمود رسیدن بالون تابه آنجا کم از کم بیکساعت قطع مسافه کردن ، و آنهم بشرطیکه باد بالونرا برابر بهما نطرف براند ، وخط حرکت آنرا تبدیل ندهد وابسته بود که آیاتابه آنوقت غاز بالون خواهد ماند یانی ؟ وبادبالونرا برابر بران خشکه خواهد راند یانی ؟

این است مسئلهٔ دهشت انگیز مرگ ، وزندگی ! سیاحان بیچاره نقطهٔ سلامت را بچشم می بینند ، ولی امید رسیدن آن برای شان مجهول ! اینراهم نمیدانندکه آیا این خشکه جزیره است یاقطعه ؟ زیرا سیاحان مابدم باد افتاده از ینهم خبرندارندکه بکدام سمت وکدام طرف میروند؟ بهرحال اگر جزیره باشد، یاقطعه باشد،مسکون باشد، غیرمسکون باشد یگانه نقطهٔ سلامت همانست . بهمه حال به آن رسیدن لازم است .

درساعت چار بلون بدرجهٔ رسیده بودکه خودرا بر هوا گرفته نمیتوانست وبرسطح بحرمالش یافته میرفت . یکچند بار موجهای بحر بر سیاحان بیچاره آب پاشی نیز نمود . این آب افشانی سنگینی بلونرا زیاده ترمیکرد . بالون مانند مرغیکه بال آن سرب بسته شده باشد بکمال زحمت خودرا بر میداشت !

بعد از نیمساعت بخشکه بقدر نیم میل مسافه باقی مانده بود . لکن بالون هم سراسر ازغاز خالی شده . بحال غرق شدن رسیده بود . سیاحان بیچاره یکچند بار در آب شوطه خورده باز برامدند . درین اثناخیمهٔ بالون بسوی سطح بحر میل نموده غلطیدن

گرفت که به این سبب باد ازشکاف پاره شده گی خیمه داخل بالون شده مانند باد بان کشتی سیاحان رابسوی خشکه راندن گرفت . بلکه به اینصورت سیاحان بیچاره که پاهای شان درمیان آب ، ودستهای شان بطناب مربوط بود بمنزل مقصود برسند !

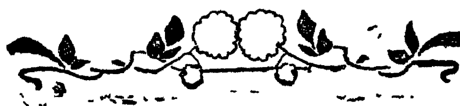
بالون بخشکه یکچند صدگز نزدیك شده بودکه دفعتهً صداهای بسیار پردهشتی از سیاحان برامد . مگریکی ازسیاحان بیچاره رایك موج مدهشی در ربود ، یاآنکه خودرا خود در ربوده اند ! درعقب آن سگ نیزبیك عوعوهٔ بسیارحزینی خودرادر آب پرتاب نموده بالون چون به اینقدرجه خفیف وسبك شد یکی یکبار برهوا گردیده بعد ازکمی مائلاً برریگزاری که درخشکه بود فرو آمد .

بیچاره گان درانجابمعاونت یکدیگرخودراازریسما نهاباز کرده برخاك قدم نهادند . بالون نیزمانند یك مرغ بال بسته ئیکه دفعتهً بالهایش باز شود پرواز نموده از نظر غائب گردید .

در حالتیکه دربالون پنج نفر آدم ویك سگ بود ، درخشکه تنهاچهارنفر برامدند . مگریکی از پنجنفر، برای رهائی دادن چارنفررفیق دیگر، خود رافدانموده طعمهٔامواج پردهشت دریانموده است !

چارنفرسیاح بمجردیکه برخشکه قدم نهاد،رفیق بخودشانرااندیشیده همه بیك زبان فریاد براورده گفتند :

— بلکه آب بازی کرده بساحل رسیدن میخواهد ، زود شویم ، برهانیدن او کوشش ورزیم .





مهندس سیروس سمیت

باب دوم

محاربهٔ ریشموند — مهندس سیروس سمیت — ژه ده ئون سپیله
ناب زنگی — پاتقروف کشتیبان — هاربر نوجوان —
یك تکلیف ناگهانی — ملاقات — حرکت درطوفان

سیاحانی که با بالون بخشکه افتاده اند نه ازبالونچیانی هستند که برای سیاحت طبقات هوادربالون نشسته اند ، و نه ازارباب فن (ژه ئولوژی) میباشند که برای کشفیات فنیه برطبقات هوائیه بالا برامده اند • نی نی بلکه اینها مردمانی هستند که درجنگ بدست دشمن اسیرشده اند • وبه دلاوری فوق العادهٔ خود به رهایی‌دادن گریبان خود ازچنگ دشمن کامیاب آمده‌اند • اینهادرمحاربهٔ امریکای جنوبی وشمالی بدست جنوبیها گرفتار آمده درشهر (ریشموند) نظربند بودند ، وازانجا فرار کرده بعد ازانکه صدهابار تهلکهٔ مرگ را بچشم دیدند با بالون پاره شدهٔ خود به این سرزمین قدم نهاده اند •

کیفیت فراراین اسیران حرب به اینصورت است :

درماه‌شباط سنهٔ ۱۸٦٥میلادی جنرال (غرانت) شهر [ریشموند] رامحاصره کرده بود ، و برای بدست آوردن آن اگرچه چند بارهجوم ویورش برده بود ولی هیچیك فائدهٔ حاصل نشده بود • درین گیرودارهاازاردوی جنرال (غرانت) بعضی افسران بدست لشکریان محصورین قلعه اسیرافتاده در درون شهرنظربند بودند که مشهورترین این اسیرافتادگان (سیروس سمیت) نام یك شخصی بودکه ازارکانهای حرب جنرال (غرانت) بود •

(سیروس سمیت) یك آدم بسیارعالم و پرفنون است که درمهندسی یگانهٔ دهر شمرده میشود • دراثنای این محاربه حکومت [جماهیرمتفقه] ساختن راه های آهن را به اومحول نموده بود • این مرد امریکای شمالی لاغراندام ولی کلفت استخوان ، میانه بالا ، تقریباً چهل وپنج ساله یك آدمیست که بروتهای ازریش درازترش روبه

سفیدی نهاده است . کسانیکه بسیمای سیروس سمیت نظر کنند ، بیك دیدن میدانند که جدیت ، وصمیمیت ، وذکا ، ومعرفتش بدرجهٔ فوق العاده است .

چنانچه ذکاوت مفرطه را مالك است دستهایش نیز قابلیت هرگونه کارهارادارد . یعنی هم به ذهن ، و هم به فعل کار میکند . بسیار عالم است چراکه متفنن است . برکاریکه اقدام کند ، اگر آن هرقدر مهلك و دشوار باشد اصلا تمکین ووقار را از دست نداده آن کار را بسر میرساند .

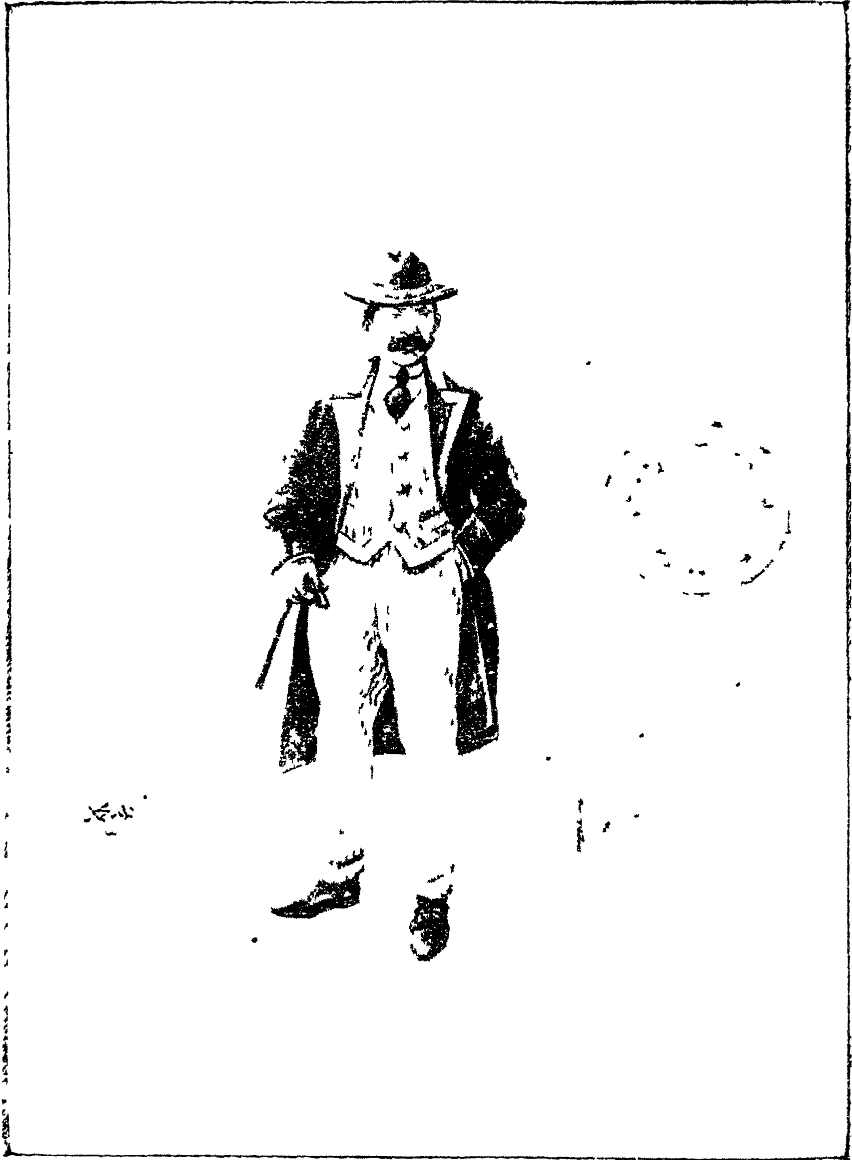
(سیروس سمیت) یك جسارت ودلاوری مجسمیست ؛ درزمان محاربه همیشه درمیان آتشها درامده که دربسی محاربه ها کامیاب هم آمده ولی درین محاربهٔ (ریشمونه) اول زخمی بعد ازان اسیرشده است .

در روزیکه (سیروس سمیت) اسیر می شد ، یك شخصی دیگری نیزکه با رجهٔ اوصاحب شهرت و معرفت بود بدست جنوبیها اسیرافتاده بود که آنهم مخبرحرب اخبارمشهور (نیورك هرالد) [ژه ده ئون سپیله] نام یك آدمیست .

(ژه ده ئون سپیله) برای اینکه خبرهای راست وصحیح را ازهرکس پیشتربدست آورده ، و ازهمه کس پیشتربه اخبار خود برساند ازهیچ چیزی روگردان نیست .

اخبار (نیورك هرالد) ازاداره هاودفترهای دولتی شمرده میشود . آدمی که به این اداره منسوب باشد درهرجا خیلی معروف ومعتبراست . ازاین و (ژه ده ئون سپیله) درمیان اردوازمردمان بسیار نامدار وبااهمیتی شمرده میشد .

(ژه ده ئون سپیله) عالم فاضل ، دلاور ، جسور ، برای هرکار حاضر ومهیابا فکر یك آدمیست . بسیاحت ، وعسکری دنیارا گردش کرده است . برای آوخنی یك چیزی . و آنرا به اخبارخود رسانیدن مانده گی ، عذاب اضطراب ، تهلکه درنظراو هیچ است . ژه ده ئون دروقتیکه گله مانند باران میبارید ، وگله های طوپ هرطرف راتار ومار میکرد بیکدستش طپانچه ، وبیکدستش کتابچه درصف پیشترین لشکر رفته است . گله های طوپ وتفنگ هیچگاه قلم پنسل اورابلرزه نیاورده است .



ژه ده ئون سپيله ، محبر جريدهٔ نيورك هرالد

باوجود اینهم [ژه ده ئون] بعضی حالهای عجیب هم دارد . مثلا یك روزی میخواست که یك خبری را به اخبار خود روانه کند، از بهر آنکه آن خبر را مخبرهای دیگر اخبارها پیشتر از اخبار « نیورك هرالد » نشر نتوانند بعد ازانکه در تلگراف خانه خبر مذکور را به اخبار خود رسانید از پیش میز تلگراف برنخواست، و دو ساعت کامل فصلهای اول تورات شریف را به اداره خانهٔ اخبار خود به تلگراف نوشته کرد. اگرچه این کار برای ادارهٔ اخبار (نیورك هرالد) موجب دو هزار دولار مصرف شده است، ولی این هم شد که خبر مذکور را پیشتر از و کسی نشر نتوانست !

(ژه ده ئون) بلند بالا . قوی و توانا یك آدمیست . عمرش از چهل افزونتر نطرش مستقیم، اطوارش جدی و مستریح است . هر چیزی را زود می بیند، و زود درك میکند .

(ژه ده ئون) از ده سال است که مخبر اخبار (نیورك هرالد) میباشد و در راه خبرها، و تصویرهائیکه فرستاده ؛ به اخبار مذکور خدمتهای بزرگی کرده است . چون که به سیاه قلم خیلی رسام ماهری هم هست . حتی در وقتیکه اسیر می افتاد به تصویر کشئی جنگ مشغول بود . و در کتابچهٔ حوادث خود درهما نوقت بعد ازانکه این عباره را : « یك عسکر جنوبی تفنگ خود را بسویّ من دور داد . این است که نشان میگیرد ...... » نوشت ازجای خود برجهیده گله برزمینی که او ازان جهیده بود برخورده است . اما اگرچه گله خالی رفت ولی خود او نیز اسیر افتاد .

سیروس سمیت، وژه ده ئو ن سپیله غا ئبانه یکدیگر خود را میشنا ختند اول بار ملاقات شان در شهر (ریشموند) که اسیر افتاده اند دست داده است . زخم مهندس درکم وقت جور شد . دراثنای اسارت خود باهم خیلی محبت میکردند . وقدر و قیمت همدیگر خود را بخوبی میشناختند . فکر یگانهٔ شان نیز بجز فرار، و به اردوی خود رسیدن دیگر چیزی نبود .

اگرچه درمیان شهر آزاد و بند و زندانی نداشتند، ولی چون شهر بکمال دقت

در زیر محافظه و نگهبانی گرفته شده بود دائماً منتظر یك فرصت میبودند .

سیروس سمیت ، یك خدمتگاری هم داشت . این خدمتگار در اصل زنگی بود ، و غلام بود ، ولی سیروس سمیت چون فکراً و قلباً همیشه طرفدار لغو کردن اسارت غلامان بود او را آزاد کرده بود . اما غلام از بادار خود جدا شدن را قبول نکرده عهد کرده بود که تا بوقت مرگ از او دوری نکند . نام این زنگی (نابحت نصر) است ، ولی برای آسانی تخفیف کرده (ناب) میخوانندش .

وقتیکه ناب از اسیر شدن بادار خود خبر شد بطرف ریشموند روانه شد . بعد از انکه بسی حیله ها و دسیسه ها بکار برد ، و بقدر بیست بار زندگی خود را دوچار تهلکه نمود بشهر (ریشموند) بدر آمدن کامیاب آمد . شادمانی که برای سیروس سمیت از آمدن ناب ، و فرحت و سروری که از دیدن مهندس برای ناب حاصل شد خارج تعریف و بیانست .

ناب اگرچه بشهر داخل شده توانست اما برآمدن از انجا خارج دائرهٔ امکانست . زیرا اسیرها به زیادتر دقت در زیر نظر و نگهبانی گرفته شده است . بنابرین چارهٔ فرار در وقت حاضر مفقود است . مگرکه یك وسیلهٔ خارق العادهٔ ظهور نماید .

جنرال (غرانت) اگرچه حمله ها و هجومهای شدید بر شهر می آرد ، ولی کامیاب نمیشود . (زه ده ئون سپیله) بسببیکه از داخل شهر به اخبار خود جنرها و جوابها نوشته نمیتوانستند بیك قهر و غضب پرجوش و خروش در آمده بود . اگرچه چند بار فرار قرار داده بود ولی موانع و مشکلات عظیمی برخورد .

محاصرهٔ لاینقطع بشدت دوام میورزد . عساکر محصورهٔ شهر بر مانند اسیرها به تنگ آمده برای برآمدن از شهر ، و با اردوهای دیگر خود شان یکجا شدن را آرزو میکنند ، و اگر هیچ نباشد در باب احوال خود را به اردوهای خود رسانیدن و از اردوهای خود شان احوال گرفتن چاره هامی اندیشند . علی الخصوص (ژونستان فورستر) نام یك برگدی در نخصوص بسیار اندیشه ها مید واند . اماچنانچه بیرون



ناب

برامدن اسیرها ممکن نبود اسیر کنندکان را نیز این امر محال افتاده بود • اسیران را عسکر داخل شهر ، وشهریانرا عسکر خارج شهر منع میکنند •

محافظ شهر بسیار آرزو داشت که باجنرال (لی) که سرقوماندان جنوبیها بود مخابره کرده مددطلب کند ولی بسبب نبودن واسطه و وسیله خیال دوچار اندیشه و مراق بود • این است که درین اثنا برگاد (ژونستان فورستر) به این فکر افتاد که یك بالونی ساخته وبواسطهٔ آن بالون برهوا شده ازسراردوی محاصر بگذرد ، وبا اردوی جنرال (لی) التحاق کند •

محافظ شهر این تصور ژونستان فوروستررا خیلی پسندید • همانـدم برای ساختن یك بالون بسیار بزرگ امر داده شد • درمیان سبد این بالون اسلحه ، خوردنی ، نوشیدنی ، ودیگرکار آمدنیها گذاشته شد •

ازین تدارکات ،(ژونستان فوروستر) ورفقایش چنان امید میکردند که درشب (۱۸) مارت بایك شمال غربی حرکت کرده درطرف یکچندساعت به اردوی جنرال (لی) رسیده بتوانند • اما آن باد شمال غربی رفته رفته آنچنان یك شدتی نشانداد که ازباد گذشته به طوفان رونهاد • البته که به اینچنین باد بلا بنیاد حرکت برروی هو قابل نیست •

درمیدان واسع شهر بالون باهمه ضروریاتی که دران گذاشته شده حاضر ومهیا بارسمانها بزمین مربوط ایستاده بود درنوزدهم وبیستم ماه بادزیاده تر شدت نمود • حرکت بالون سراسر غیر ممکن شد •

اینستکه درینروزها یك روزی سیروس سمیت در کوچه بایك شخصی که هیچ او را نمیشناخت برخورد • این آدم سی سی و پنجساله یك آدم تنومند برموتی بود که نامش (پانقروف) وصنعتش کشتیبانی بود • پانقروف ازحال صباوت خود در دریا های امریکای شمالی گشت وگذار کرده درینوقتها برای یك کاری همراه (هربرت) نام پسرکپتان خود که آنرا ازاولاد خود زیاده تردوست دارد بشهر (ریشموند) آمده

است ، ولی چون شهر قلعه بند شده بمجبوریت در انجا محبوس مانده اند . فکر یگانهٔ این آدم نیز بجز اندیشهٔ فرار دگر چیزی نیست .

پانقروف ، سیروس سمیت را بخوبی میشناسد ، ومیداند که آرزوی یگانهٔ او نیز بجز فرار کردن دگر چیزی نیست . چون امروز در کوچه باو برابر آمد بلاتردد باو گفت :

— موسیو سیروس ! آیا از (زیشموند) دل تان تنگ نشده ؟

مهندس ، حیران حیران بکمال دقت بسوی پانقروف دیدن گرفت کشته بان باز پرسید که :

— موسیو سیروس ! آیا میخواهید که فرار بکنید ؟

مهندس گفت — آیا چه وقت ؟

این سوال بی اختیارانه از زبان مهندس برامده باز بدقت بیشتر بروی مخاطب خود نظر کرد ، وعلامات سیمای او را بر صافئی دلش دلیل یافته بیك صدای تیزی گفت :

— آیا شما کیستید ؟

پانقروف خود را شناسانید . مهندس پرسید که :

— خوب اما با کدام واسطه فرار خواهیم کرد ؟

پانقروف — واسطه را من یافته ام . بسیار ساده و آسان یك واسطه ! این بالون را ساختند . بیهوده آنرا ترك کرده گذاشتند . این است واسطه ! . . .

مهندس فکر پانقروف را دانست . ازدست او گرفته بخانهٔ خود برد . پانقروف درانجا فکر خود را تمامها بیان نمود . این فکر حقیقةً بسیار ساده و آسان یك فکری بود . چونکه بشدت طوفان التفات نکرده ، ویك دلاوری فوق العادهٔ بکار برده ، و در بالون نشسته فرار کنند .

سیروس سمیت بی آنکه سخن پانقروف را قطع کند سرا پا شنید . وچشمهاش همیدون درخشید . البته . چارهٔ خلاصی که از بسیار وقت آنرا می پالیدند حاضر است . در تاریکئی شب بشدت طوفان باد نظر نکرده ، وخود را بکسی نشان نداده ، ودر بالون نشسته ، ورسمانهای آنرا بریده وفرار کردن هیچ کار دشواری نیست . اگرچه



پانقروف کشتیبان



هاربر

اگر بدست بیفتند مرگ برای شان محققست ، امافرار هم ممکن است نی ؟

مهندس سمیت گفت که :

— امامن تنها نیستم .

پانقروف پرسیدکه :

— چند نفرهستید ؟

مهندس —. سه نفر. یکی خودم ، یکی دوست من(ژه دهئون) دیگری خدمتگار من ناب .

پانقروف - این سه ، دونفرهم من وهاربرشد پنج نفر . حالآنکه بالون برای شش نفرساخته شده .

مهندس — بسیارخوب فرارمیکنیم .

وقتیکه مهندس اینمسئله رابهژدده‌ئون گفت، ژهده‌ئون هیچ علامت انکار نشان نداد . تنها به این حیران شدکه آیااینقدریك فکرساده و آسان حرا پیش از پانقروف برای خود او وارد نشد . آمدیم بر ناب : ناب مانند سایهٔ افندی خود است . افندیش هرجا که برود او برفتن با او حاضراست .

پانقروف گفت :

— چون چنین است امشب درمیدان بالون باهم یکجاشویم .

مهندس — بلی بلی ، امشب ، یعنی ساعت ده . اماخدا کند که بادارشدن نیفتد .

پانقروف، ازمهندس وداع نموده برفت . ودراقامتگاه خوددرپیش هاربربیامد . هاربرنوجوان نیزحقیقتاً جسورودلاوریك بچه ایست . به بسیاربیصبری پانقروف راانتظارمیکشید . چون ارزبان پانقروف خبرراضی شدن رفقا را شنید خیلی ممنون شد . پس دیده میشودکه هرپنج نفراینها آدمان بسیارجسورودلاوری هستند، وعزم شان هم قویست .

طوفان باردمبدم شدت مینمودکه اینهم برای فرارینها موجب مسرت میشد زیرا

درچنین باد تندطبعاً (ژونستان فورستر) ورفقایش دربالون نمی نشینند . و بالون بدست پنج نفررفیق میدراید . تنهاخوفیکه برای مهندس هست همین است که بالون بشدت بادپاره نشود . مهندس تابوقت شام درمیدانی که بالون درانجامربوط بود گردش نمود ، پانقروف نیز دستهای خود را بجیب پتلون خود انداخته ، وخمیازه ها کشیده مانند آسمان بیکار ازبالابپایان وازپایان ببالا رفت و آمدکرد . وبی آنکه باهم آشنایی وسخن بگویند بالون راپاسبانی نمودند .

شام شد ، شب بسیارتاریك بود . ابرهای سیاه تیره بسطح زمین مالیده مالیده میگذشتند ! یك باران بابرف آمیخته همی بارید ! هواخیلی سرد بود . همه روی شهر رایك دمهٔ تیرهٔ فرا گرفته بود ! گویابرای مانع شدن محاربه ازطرف حق امشب این طوفان دهشتناك برخواسته بود ! بجای صداهای طوپ صداهای مدهش طوفان قایم شده بود .

کوچه های شهرسراسرازانسان خالی بود . محافظ شهردرچنین طوفان شدید ، برای بالون پهره گذاشتن رالازم ندیده بود . اگرچه اینهاهمه برای آسانی فرارفراریها فایده میرساند اما آیاباطوفان شدید چه باید کرد ؟

درساعت نه ونیم ازراههای مختلف هرپنج نفررفیق درجای ملاقات باهم یکجا شدند . تاریکی آنقدرتیره بودکه بالون باآن بزرگی نیزدیده نمیشد . هرپنجنفردرپیش سبد نیمون که به بالون مربوط بود جمع شدند . هیچ کسی آنهارادیده بود . بعد ازینهم نخواهد دید . زیراآنهاازدیدن همدیگرخود نیزعاجزاند .

بی آنکه یك کله سخن بگویند سیروس سمیت ، ژه ده ئون سپیلە ، ناب هاربر درمیان سبد درامدند . پانقروف بکشیدن توبره های ریگ که برای سنگینی بالون گذاشته بودند مشغول شد . این کارهم تمام شد . پانقروف کلاه خود را برسرخود بچق کرده گفت :

— اگرچه باد بسیارتند است امامددگارماخداست .

اینرا گفته درسبد درامد . بالون چون بار یسمانها بزمین مربوط بود تنها بریدن ریسمانها . وبرامدن برطبقات هوا دیگر کاری نمانده بود . درین اثنا درمیان سبد بالون یك سگی برجهیده درامد . این (توپ) نام سگ مهندس است که مهندس ازبیم تنگینئی بالون سگ صادق خودرا درشهر گذاشته بود . ولی (توپ) ریسمان خودرا بریده ازعقب افندی خود آمده است .

پانقروف گفت :

— اینهم باشد ! ازبودن یك سگ چه خواهد شد ؟

اینرا گفته و یك دوتوبره ریگ دیگر نیز بیرون براورد . وریسمانهارا بریده ، بالون بتأثیر باد مائلاً ببالا شدن آغاز نهاد . دراول امر بیك چند دودکشهای خانه ها خورده وخراب کرده ازنظر نهان گردید .

درین اثنا طوفان بصورت مدهش شدت خودرا زیاده نموده بود . مهندس در شب بالونرا بروی زمین نزدیك کردن نخواست . وقتیکه صبح شد درزیر پای خودشان زمین هیچ اثر نیافتند . هرچار طرف شان بادمه های بسیار کثیف وغایظی محاط ود . اینستکه بعدازان به پنجروز هوا یك قدری صاف شده پنجنفر رفیق بکمال دهشت رزیر خود بحرمحیط رادیدند .

حالا خواننده گان گرام امیدا نندکه ازین پنجنفر سیاح چار نفرشان بچه صورت هایی یافته درروز بیست و چارم ماه مارت به خشکه افتاده اند و آدمیکه ازمیان شان ائب شده ، رئیس شان مهندس سیروس سمیت بود .

⸎ باب سوم ⸎

پنجساعت بعدازوقت ظهر — آدم غائب شده — ناامیدی ناب — یکسر بسوی شمال برجستجو — جزرومد — یکشب بسیار غم انگیز — دیده شدن یك زمین — ناب شناوری میکند — گذشتن ازآبنا .

بیچاره مهندس ! طعمهٔ لطمه های امواج بحرها گردید . سگ وفادار آن

نیزدرعقب آن خود را بینداخت !

ژه ده ئون ، بمجردیکه برخشکه قدم نهادصدا کردکه :

— بیالیم ، بیالیم ! بلکه بشناوری خود را بخشکه رسانیدن میخواهد ؟

هرچار نفر رفیق بیك زبان :

— بلی بلی ، بیالیم !

اینرا گفته حرکت کردند . ناب بیچاره از غائب شدن افندی خودکه از جان خود اورازیاده تر میخواست زار زار میگریست . از افتادن سیروس سمیت تابه اینوقت دو دقیقه گذشته است . لهذا از رهائی یافتن مهندس ناامید نیستند .

ازینجا تا بجائیکه مهندس دردریا افتاده بقدر نیم میل مسافه دارد . درین اثنا ساعت (٦) بود دمه اگرچه برطرف شده بود ولی ، شب خیلی تاریك بود . چار نفر رفیق کنارساحل را گرفته یکسر بجهت شمال پالیده پالیده روانه شدند . زمینی که بران میگذرند ریگزار وسنگستانست . ازسبزه ونبات هیچ اثری دران دیده نمیشود . در بعضی جاها آنقدر سخت وبی گذر است که چار نفر رفیق ازهم جدا شده درپی یکدیگر رفتن مجبور میشوند . گاه گاهی بعضی مرغان بال بزرگ بسیارکلان نیز از پیش روی شان بکمال خوف میپرند .

درهرچند قدم قضازده گان بالون می ایستند ، وبطرف دریا گوش مینهند که آیك صدای انسانی ازانطرف می آید یانمی آید ؟ هرگاه مهندس بخشکه افتاده باشد . وبفریادکردن مقتدرهم نباشد ، توپ البته بصدای خود رفقارا رهنمایی خواهد کرد . اما بجز صداهای مهیب موجهای بحر که باساحل مصادمه میکرد دیگر هیچ صدا بی شنیده نمیشد .

پانقروف پرسید که :

— آیا شناوری میداند ؟

ناب — بلی میداند ، وهم توپ نیز با اوست .

ژه ده ئون — انشاء الله می یابیمش !

ناب صدای هول انگیز بحر پر طلاطم راشنیده بکمال حسرت و ناامیدی سر خود را بجنبانید .

قضازده گان بیچاره به ماندگی و بیتابی خود اهمیت نداده متصل پیش میرفتند . وهر چیزیکه در کنار ساحل بچشم شان برمیخورد بزودی وتلاش بران هجوم میکردند ، وچون مطلوب خود را نمی یافتند بازمأیوس میشدند .

بعدازانکه بقدر بیست دقیقه درمیان همین امیدهاو ناامیدی ها رفتار کردند خشکه تمام شده موجهای بحر راه رابرا نهابرید . پانقروف گفت :

— اینجا یك دماغهٔ تنگیست . پش ازین راه نیست . باید که باز برهمان سمتی که آمده ایم برگردیم .

ناب گفت :

— وای ! افندی من چه خواهد شد ؟ اگرهنوز در دریاباشد ؟

پانقروف — چون چنین است آوار کنیم !

پس هرچار نفر بیك آواز تا که میتوانستند بصوت بسیار بلند « سیروس سمیت » گفته فریاد کردند . ویکقدری خاموش شده هیچ جواب نیامد . بازهمه بیك صدا فریاد کردند . بازهمان سکوت !

چار رفیق ساحل دیگر دماغه را گرفته پس بسوی جنوب برگشتند . پانقروف درینطرف ازجهت مقابل از بعضی سایه هاوعلامتها چنان تخمین و گمان نمود که درا نطرف دریا بعضی تپه های بلند موجود باشد . مرغهای بزرگ بال نیزدرینطرف کم تر . و آب بحر نیز آرام وکم . وجتربودکه ازینمسئله هم گمان وتخمین پانقروف افزونی میگرفت .

ازین رفتار خودسیاحان چنان میپنداشتند که ازین دماغهٔ تنگ بعدازانکه یکچند قدم بسوی جنوب بروند بازراه شان بسوی شمال برگردد . حالآنکه چنین نشده راه شان یکسر بسوی جنوب درازشده میرفت که سمت جنوب نیز بعکس سمتی ست

که مهندس ازبالون به آنطرف افتاده .

باوجود یکه بقدر یکنیم میل راه زدند ساحل بسوی شمال برگشت ، و متصل بسوی جنوب میرفت . بعد ازکمی بازیك دماغه پیش روی شان برامده موجهای بحرراه شانرابرید که درجهٔ یأس‌وافسوس‌شان خیلی زیاده‌گردید . پانقروف گفت:

— مابیك‌جزیره‌گك کوچکی‌افتاده‌ایم‌که‌چارطرف آنرانیزدورادورگردش‌کردیم .

این سخن کشتیبان راست بود . قضازده گان بیچاره دانستند که نه دریك قطعه، ونه دریك جزیرهٔ‌بزرگ افتاده اند . بلکه دریك جزیرهٔ کوچکی افتاده اندکه آنرا همکاملاً دورکرده اند . درازی این جزیره رانیز بقدرچارکیلومترتخمین‌کردند ، و بر آنرانیزخیلی تنگ دانستند زمین این جزیره‌گك سنگستان وریگستان بوده ازگیاه دران اثری‌دیده نمیشود . این جزیرگك خشك وخالی که ملجأ ومأوای بعضی‌مر غان بزرگ دریایی میباشد آیا ازیك جزیرهٔ بزرگ دیگری جدا شده خواهد بود . یاآنکه همینقدر محصور ومحدود یك جزیره‌گکیست ؟! اگرچه اول بارکه ازبالون‌دیده بودیك خشکهٔ بنظرشان‌درامده‌بود،ولی‌بزرگی‌وکوچکی آنرابخوبی‌ندانسته‌بودند .

امایانقروف کشتیبان میگوید که درجهت غربی‌اینموقع که هستندیعنی‌درآنطرف دریایی که کم موج‌تراست یك خشکهٔ میبینم . اما دیگررفقا هنوز برین قول پانقروف سراسرازشبهه خالی نمیمانند . زیراآن خشکهٔ که اومیگویددیده نمیشود . بهرصورت اگرانچنین‌یك خشکه‌باشد هم،درچنین‌شب‌تار وتاریك‌به آنجارسیدن وازدریا گذشتن محال است . حتی بسبب تاریکی فوق العاده جستجوکردن مهندس‌بیچاره رانیزبفردا گذاشتن لازم است . ژه ده ئون گفت :

— ازپیدا نشدن هیچ اثرسیروس بسیارمأیوس نباید شویم . البته فردا چون بروشنئی روزبخوبی جستجوکنیم بیك نتیجهٔ خوبی‌کامیاب خواهیم‌شد .

بعد ازین گفتهٔ ژه ده ئون رفقا چنان مناسب دیدندکه‌یك آتشی‌درداده‌به مهندس یك اشارت رهنمایی بدهند . اما هزار افسوس که این فکرخود شانرا اجرا کرده

نتوانستند • زیرادرجزیره بغیر ازسنک وریك دکرهیچ چیزی پیدانمیشود •

درجهٔ غم ونا امیدی چاررفیقی که درباب پیدا نشدن سیروس سمیت برای شان حاصل شده خوانندهگان کرام آنرا تصویرکنند • محبت واعتمادیکه بررئیس خود دارند دلهای شانرادرگرداب یأس والم انداخته • درهرحال تاصبح معلوم میشود که چیست ، یااین است که مهندس به شناوری خود را بساحل سلامت رسانیده دریك کوشهٔ خزیده است ، یا آنکه ابدا محوشده رفته است •

هوا بسیارسرد بود • تابصبح بمشکلات تمام وهزارکونه غم وآلام بسر آوردند • قضازدههای فلاکت دیده ها کرسنه کی، مانده کی،تشنه کی، خودرا هیچ نمی اندیشند • هرچار نفرشان خودشانرا فراموش کرده ، وبشدت سردی هواندیده بر این جزیره کك خشك و خالی بالا وپایان کردش میکردند ، وبازدرهمان نقطه ئیکه از بالون درانجا افتاده بودند جمع میشدند • فریاد ها میکنند ، آوازها میکشند ! اما هزارافسوس که هیچ جواب دهندهٔ پیدا نمیشود • کاه کاه صدا های شان بطرف مقابل برخورده یك آزانکهٔ عکس صدا حاصل میکند که اینهم نظردقت قضا زده ها را بخود میکشد • هاربر ، این مسئله رابنظردقت پانقروف نشان داده کفت :

— چنان معلوم میشودکه درطرف غرب به این نزدیکیها یك ساحلی موجودباشد •

کشتیبان بجای باورکردن کله جنبانی کرده تبسم نمود •

آهسته آهسته هوا ازدمه هاخلاص شده کشاده کی میکیرد درنیم شب درآسمان بعضی سیارات دیده شد • اکرمهندس حالادرینجا حاضرمیبود میدیدکه این سیاره هاازان سیاره ها یی نیست که از آسیاواوروپادیده شوند • چونکه کوکب قطب شمالی در جای مخصوص آن پیدانیست • بعوض آن نجم درخشان جنوبی پدیداراست •

شب کذشت ، روز دیگریعنی روز (۲۵) م مارت بوقت صبح بساعت پنج قبهٔ سمابروشنی آغازنهاد • ولی بازدمه بدرجهٔ کثافت وغلاظت پیدا کردکه بیست قدم به آنطرف دیده نمیشد • درینوقت درجهٔ یأس و افسوس قضازدکان بیچاره افزونتر

گردید • زیرا باوجودیکه روز هم شد باز بدیدن هیچ چیزی کامیاب نمیشوند • ناب ـ وژه ده ئون بطرف دریا نظر دوخته اند ، که بلکه از رفیق ضایع شدهٔ خود شان یك اثری به بینند هار بر ، و پا نقروف نیز بطرف جهت غربی نظر دقت خود را بسته اند که بلکه یك نقطهٔ سلامت وزنده گانی بیابند • حالا نکه هیچیکی شان چیزیکه آنرا میخواهند نمی یابند ، ونمی بینند •

پا نقروف گفت :

ــ اگرچه بچشم نمی بینم اما بخوبی حس میکنم که در پیش روی ما یك قطعهٔ موجود است وهم ازین مسئله آنقدر امین وخاطر جمع که در نبودن خودم در ریشه مونده !

والحاصل یکنیم ساعت بعد از طلوع شمس دمه یکقدری برطرف شده هر طرف جزیره یکقدری پدیدار و آشکار گردید • رفته رفته هوا خوب صاف شده از یکطرف حنانچه بحر محیط که در پیش روی شاست بتمامها دیده شد ، از دیگر طرف یك ساحل بسیار لطیفی که با درختهای بسیار بزرگ وسبز وخرمی مزین بود در نظر ممنونیت وشکر گذاری فلاکتزده گان بیچاره جلوه نمود •

بلی ! نقطهٔ سلامت در انجا ست • در مابین این جزیره که کی فلاکتزده گان در انجاست ، وساحلی که در مقابل شان دیده میشود بفراخی نیم میل یك آبنائی موجود است •

بمجرد دیدن شان ساحل ، یکی از فلاکتزدگان بی آنکه با کسی مشورت کند دفعه خود را در آبنائی پرتاب نمود • این آدم ناب وفادار بود که برای جستجوی بادار خود یك آن او ار خود را به آنساحل رسانیدن میخواهد • تا که پا نقروف او را ایستاده کردن میخواست ناب خود را در آب انداخت • ژده ئون نیز خواست که درعقب ناب خود را به آب بیندازد • ولی پا نقروف مانع آمده گفت :

ــ آیا میخواهید که از آبنا بگذرید ؟

ژده ئون ــ بلی !

پانقروف ــ چون چنین است ازمن بشنوید • ناب برای معاونت افندی خود



یك ساحل بسیار لطیفی که با درختهای بسیار بزرگ وخرمی مزین بود در نظر فلاکتزدگان جلوه نمود

دربنوقت کافیست . اگرماوشما نیزخود رابه آب بیندازیم جریان ما را گرفته میبرد چنان گمان میبرم‌که این جریان آبنا ازمد و جزری‌که دربحرهای‌محیط مخصوص است پیش آمده است . هرگاه یکقدری صبرکنیم بحرازجریان می افتد ، وجزرحاصل شده آب آبنا کم میشود . که درانوقت به بسیار آسانی آبنارا گذشته میتوانیم .

ژه ده ئون — راست است . صبرکنیم .

درین اثناناب، بکمال دلاوری با جریان آبنا پنجه میداد . ناب جریان را ما ئلاً به شناوری قطع مینمود . اگرچه دائما از نقطهٔ حرکت خود پایان ترمی افتادامابساحل مقابل نیزنزدیکشده میرفت . تاآنکه بعد ازنیمساعت شنا وری از جهت نقطهٔ حرکت خود یکچند میل پایانتربساحل‌بشر و بیرون برامد .

ناب در پیش یك سنگ بزرگی خود رااز آبها تکان داده بطرف شمال‌بدویدن آغاز نهاد ، ودرمیان خرسنگهای کنارساحل از نظرنهان‌گردید .

سه نفررفیق دیگرکه درجزیره مانده بودند صداقت وفداکاری رفیق خود را بکمال اندیشه وبیم تماشامیکردند . وچون رسیدنش رابساحل سلامت دیدند خاطر جمع شده نظرخود شانرا بطرف زمینی‌که برای شان‌ملجاء ومأواخواهد شدعطف نمودند . بعدازان (استریدیه) هائیکه درمیان ریگهای ساحل پیدا کردند خوردند . [استریدیه ازحیوانات نوع صدفی بحریست که ازمیان غلاف گوش ماهی مانندآن یك مادهٔ خوردنی میبراید] اگرچه این طعام مغذی‌کامل نیست ولی برای دفع گرسنگی کافی است .

درپیش روی این سه‌رفیق ساحلی‌که دیده‌میشودیك‌کانهٔ بسیار واسعی‌تشکیل داده که درطرف جنوبی آن بایك دماغهٔ بسیاردرازوبی‌درخت‌وبی‌علفی نهایت‌یافته‌است . این دماغه بااصل اراضی بیك صورت غریب وعجیبی یکجامیشود که درنقطهٔ بهم‌یکجا شدن شان سنگستانهای جسیم سنگهای غرانیت موجود است . وچون بطرف شمال آن نظرکرده شود ازساحل جهت غربی تابه شمال‌شرقی یك دماغهٔ دوشاخهٔ امتداد

میکنند . درمابین این دودماغه مسافهٔ ساحل بقدر (۸) میل تخمین میشود . اراضی دراول امر باریگستان ، وسنگستان سیاهی آغاز میکند . ازساحل تابدامنهٔ سنگستان یك ریگ بسیار نرمی فرش شده است . درعقب این ریگزار از سنگهای غرانیت یك سنگستان بسیار جسیمی موجود دست که این سنگستان ما نند یك دیوار طبیعی بسیار بلندی بالا بر امده ، و بلندی آن ازسه صد قدم کمتر تخمین نمیشود . این دیوار طبیعی سنگها ی غرانیت کم از کم بقدر یك یك و نیم میل بطرف راست درازشده رفته است ، ودرانجا یکی یکبار بریده شده است . درانتهای افق چون مدنظر کرده شود یك جنگل بسیار غلوکه ازدرختهای جسیم بزرگ وانبوهی متشکل است دیده میشود . غیرازین در جهت شمال غربی [۲۰] میل دورتر یك کوه بسیار بلندی دیده میشود که زروهٔ آن بابرف سفید مستوراست .

امااین زمینی که درپیش گاه نظرفلاکتزدگان بالون افتاده ، واوصاف آن تایکدرجه بیان گردید معلوم نیست که آیایك جزیره است یاآنکه یك زمینی ست که بیکی از قطعات معلومهٔ روی زمین مربوط است ؟ با وجود اینهم هرگاه یك شخصیکه بفن (طبقات الارض) آشناباشد بصورت انتظام سنگهائیکه درساحل امتداد دارد نظرکندها ندم حال میکند که این زمین (وولقانیك) یعنی (آتش فشانی) میباشد .

ژه ده ئون ، پانقروف ، هاربراین قطعه زمینی را که درپیشگاه نظر حیرت شان افتاده بکمال دقت تماشا کردند . که میدانند ! دردلهای بیچاره گان چه نا امیدیها ، و چه حسرتهامیگذرد . هرگاه درین نزدیکیها یك کشتی ازنجا نگذ ردباابن بی اسبابی وبی اوضاعی که دارند بلکه این سرزمین قبرستان ابدی شان خواهد شد ؟

هاربر ، به پانقروف گفت :

— خوب ! چه میگویی به بینم ؟

پانقروف — چه بگویم ، هنوزیك حکمی کرده نمیشود . این است که جزر آغاز نهاده ، یك ساعت بعد به آنطرف گذشته موسیوسمیت رامی یابیم ، به حال خود یك

چارهٔ می اندیشیم .

براستی که پانقروف خطا نکرده بود . بعد ازیکساعت بموجب قاعدهٔ طبیعی مد وجزر آب آبنایی که مابین جزیره کك، وقطعهٔ مد نظرشان واقع است فرونشست، وازجریان وجوش وخروش بازایستاد . وازهرهرطرف ریگها بمیدان برامد .

پیش ازپیشین بد وساعت هرسه نفررفیق کالای خود را کشیده و مانند عمامه برسرخود بسته ودرمیان آبنا که ازپنج قدم عمق آن تجاوز نمیکرد درامدند . درجا هائیکه چقوری آن بیشترمیبود هاربرمانند ماهی شناوری میکرد . درکم وقت بدون مشکلات بساحل پیش روی خودگذشتند، و بعد ازانکه درآفتاب خود را خشك کردندکالای خود شانرا پوشیده بکار آغاز کردند .

باب چارم

منصب یعنی جای آبریزش یك نهر — شمینه ها — دوام برجستجو —
جنگل درختان سبز — آتش در دادن — انتظار جزر —
قطار چوب — برگشتن بسوی ساحل .

ژده‌ئون، برپانقروف‌درهمانجا ماندن شانرا تنبیه کرده خودش یکسر بسوی طرفیکه ناب‌رفته بودروانه شد و بعد ازکمی از نظر غائب گردید . هار بر نیز اگرچه بازده ده ئون رفتن میخواست، ولی پانقروف مانع آمده گفت :

-- توباش فرزند ! هرکس یك وظیفهٔ دارد . ناب وموسیوژه ده ئون برای معاونت وجستجوی موسیوسمیت کفایت میکنند . برما وتوهم دیگروظیفه هاست . اولا یك جای سرپناه، ویك لقمه خوردنی تدارك کنیم . رفقای ما که مانده و هلاك بیایند به این چیزها احتیاج کلی دارند . پیش ازانکه آنها بیایندماو توانخد متهارا بکنیم .

هاربر — بسیارخوب ! من حاظرم پانقروف .

پانقروف — بسیار خوب، حالا بقاعده باید حرکت کنیم ، اول یکقدری خوردنی، ویك آتش برای ما لازم است . درجنگل چوب بسیار است ، در آشیانهای مرغان تخم هم پیدا میشود ، میماندیك سرپناه نشیمن .

هاربر — آنهم چندان مشکل یك کاری نیست . درمیان این سنگلاخ البته یك غاری یك سوراخی یافته دران خواهیم درامد .

پانقروف — چون چنینست ، یاالله ، مارش !

هر دو رفیق از دامنهٔ سنگلاخ برریگها ئیکه بسبب جزر بر کنار ساحل پدیدار شده بود برفتار آغاز کردند . وروی رفتن خود را بسوی جنوب گردانیدند . زیرا پانقروف از بعضی علامتها دانسته بود که یك کمی پایانتریك جویی موجود خواهد بود . لهذا بطرف جنوب رفتند . واینراهم امید میکردند که بلکه جریان آب موسیو سمیت را به آنطرف انداخته باشد .

درسنگلاخ سه صد قدمی کنار بحرهیچ یك غار وسوراخی که قابل یك سرپناهی باشد بنظرشان برنخورد . این سنگلاخ مانند یك دیواریست که ازسنگهای بسیار سخت غرانیت بالاشده . حتی بسبب بسیار سختی صدمات امواج بحر نیز آنرا نخورده است . برسر سنگهای بزرگ بسی مرغهای نول کج بزرگ حبشه موجود بودند که اینمرغها از دیدن ونزدیکشدن پانقروف وهاربر هیچ ترس وبیم نشان نداده نگریختند که ازین معلوم شد که اینمرغها گاهی انسانرا ندیده اند ، واینهم معلوم شد که درین جهتها هیچگاه پای انسان نرسیده . درطرف زیرسنگلاخ دیوار مانند مذکور دریکجایی که در زمان مد درزیر آب بوده بربعضی سنگها هاربر از نوع (میدیه) که آنهم از نوع حیوانات صدفیهٔ بحریه میباشد بسیار چیزها دیده پانقروف را آواز داده گفت :

— بفرمائید ، دم نقد شمارا یك طعام حاضر !

پانقروف — وای ! (میدیه) است ؟ چقدر اعلا ، این از تخم مرغ هم بهتراست !

هاربر — نی . این میدیه نیست (لیتودوم) است .

پانقروف — آیاخورده میشوند ؟

هاربر — البته ، البته !

پانقروف — چون چنینست (لیتودوم) بخوریم .

هاربر نوجوان که هنوز عمرش به بیست نرسیده ، درعلم تاریخ طبیعی صاحب معلومات زیادی میباشد . زیراپدرش دایمادرباب تحصیل او به علوم طبیعیه سعی وکوشش ورزیده است ، واوهم درانباب سعی وغیرت فوق العاده بکار برده درعلم مذکور صاحب ید طولاشده است ، لهذاهرسخن اودرخصوص علم حیوانات ، ونباتات ، وغیره سند درست است .

(لیتودوم) هانیزمانند میدیه هادرازترك صدفی شکل است وبرسرسنگهای زیر بحرکوت کوت می چسپند ، وسختترین سنگهارا نیزکاویده دران جاهی کاویده گی خود میچسپند . وهرقدرکه بزرگ شوند دوطرف آنهابك کاوله گی پیدامیکنند . وفرقی که درمابین میدیه ، ولیتودوم موجود است همین است .

هاربر ، وپانقروف لیتودومهارامانندمیدیه هاباز کرده خوردن گرفتند . لیتودومها درطعم ولذت هم ازمیدیه هافرق دارند چونکه لیتودومها یکقدری تندی فلفلی را هم دارندکه ازینسبب ازتدارك کردن نمك وفلفل هم آزاده است .

اگرچه بعدازخوردن [لیتودومها] هاربروپانقروف گرسنه گی خودرا برطرف کردندلکن حرارت تشنه گی شان زیاده شده بجستجوی آب نوشیدنی مجبورشدند . وبرراهیکه داشتند به پیش رفتن آغاز نهادند .

دوصد قدم رفته بودند که صدای شرشر یك آبشاری بگوش شان برخورد . یکچند قدم بعدبه پیش یك نهری رسیدندکه درینجا گویا تیشهٔ صنعتکارطبیعت سنگلاخ رایك قوهٔ شدیدهٔ ازهم شکافته ویك نهریرا که درینجابقدر (۱۰۰) قدم وسعت دارد جاری کرده به بحرمی آمیزاند .

پانقروف بمجردیکه نهررادیدفریادبراورده گفت :

— این است آب! اینهم جنگل! حالا کارما برای پیدا کردن یك مأوا ماند .

آب نهر بسیار صاف وسرد بود . بحر هم چون بحالت جزر بود آب نهر با بحر نمی آمیخت که از اینسبب بکمال خوشگواری خودرا از ان سیر آب نمودند . بعدازان برای یك مأوای سرپناهی بجستجو افتادند . ولی زحمت شان بیهوده شد . زیرا درمیان سنگلاخها هیچ یك مغاره مانند یك سوراخی پیدا نتوانستند . اما نومید نشده از پالیدن فارغ نشدند تا آنکه دفعتهً دربالای جای آبریزش نهر به بحر طاق تماما نندیك چیزی بنظر شان برخورد که این رواق یا طاق طبیعی ازبهم ریختن خرسنگها برروی همدیگر حاصل شده بود . درسنگستانهای غرانیت اکثر اینگونه رواقهای طبیعی دیده میشود که این گونه رواقهارا (شمینه) مینامند .

(شمینه) ها از غلطیدن وتکیه کردن سنگپارههای بزرگ بر یکدیگر بوجود میآید که گاهی آنقدر بیك موازنت وبرابری عجیبی بریکدیگر ایستاده میشوند و چنان رواقهایی بوجود می آورند که انسانرا حیرت دست میدهد . دردرون این شمینه ها که اگر سمچهای طبیعی نیز گفته شود جادارد تا یکدرجه گذران یك انسانهای بیخانه ولانه میشود ولی چون از شکافها وسوراخهای گوشه وکنار آن ضیاوهواوباد نفوذ میکند دردرون آن دایما یك خنك شدیدی موجود میباشد . اما اگر یکقدری دستکاری شده وشکافها ومنفذهای آن بسته شود ، وانسانها هم یکقدری ازمردمان بی تکلف باشند قابل سکونت میشود .

پانقروف گفت :

— این است برای ماخانه . تا بوقتیکه خدا مهندس مارا پیدا کرده بیارد البته بهتر ازان راتدارك خواهدکرد .

هاربر — بلی پانقروف ، موسیو سمیت میآید . هم چون بباید باید که مارا دریك جای قابل سکنا بیابد . این شمینه رایکقدری اصلاح ودرست میکنیم شکافها وسوراخهای آنرا باچوب وسنگ وگل بند میکنیم . ویك سوراخ آنرا برای دودکش میسازیم

ودر زیر آن یك اوجاغ بخاری مانند برای آتش در دادن ساخته خانهٔ بسیار مکملی بو جود می آوریم .

هاربر و پانقروف بعد از انکه از شمینه ها برامدند ساحل چپ نهررا گرفته به پیش رفتن آغاز نهادند . آبهای نهر بسبب مد وجزر بحر هم به پیش وهم به پس حرکت میتواند که اینمسئله را پانقروف بنظر دقت گرفته برای سهولت حمل و نقل اشیای سنگین را بواسطهٔ آن بخوبی تخمین نمود . کشتیبان ، و هاربر بقدر یك ربع ساعت رفتار کرده تابه گوشهٔ که نهر درانجا بطرف چپ یك خمی پیدا کرده بود رسیدند . این است که سر ازین نقطه مجرای نهر دردرون یك جنگلی که با اشجار لطیفهٔ سبز وخرمی مزین است میرود . درختان این جنگل از جنسیست که دایما سبز وخرم میباشد . باوجو دیکه موسم زمستانست بازهم درختان جامهٔ سبز وطراوتناك خودرا ازبر نکشیده اند . طبیعت شناس نوجوان درمیان درختان بعضی درختهای خوشبو وفائده مند را بنظر کشتیبان عرض میکرد . زیرهای درختان با بوته های خاردار و غیر خاردار ، وگونه گونه سبزه زارها مستور بود پانقروف چون شاخهای خشکیدهٔ بسیار یرا در زیرپای خود میدید که میشکنند به هاربر گفت :

— فرزندمن ! اگرچه من به این نمیدانم که این درختان در علم نباتات چه نام دارند ، اما اینقدر میدانم که این چوبهای خشك درعالم زندگانی برای سوختاندن ، وگرم شدن ، وچیزی پختن به آن خیلی کار آمد یك نباتیستکه درینوقت برای ماهم لازم همین است .

هاربر — چون چنینست جمع کنیم .

کار چوب جمع کردن بسیار آسان بود . زیرا شاخهارا ازدرخت بواسطهٔ تبر وتیشه وارهٔ مفقوده به بریدن وکندن حاجت نبود چونکه چوبهای خشك روی هم بحال طبیعی افتاده بود . چوبهاهم بسیار خشك بودو چابك میسوخت لهذا بشمینه هازیاده تر باید برد . اما آیا بچه واسطه باید برد ؟

پانقروف گفت :

— حالا اگر یك عرابه ، و یا یك قایق میداشتیم بارمارا بخوبی برداشته میبرد .

هاربر — اگر آنها نیست نهر خود هست !

پانقروف — درست . اشیای خود را در ینوقت با نهر میبریم در آینده به بینیم که چه میشود ؟

هاربر — بلی همچنین است ولی در ینوقت چون نهر بسبب مد بحر به اینطرف معکوس در جریا نست چوبهای مارا بطرف اقامتگاه ما برده نمیتوانند .

پانقروف — یکقدری صبر میکنیم . هیچ ضرر ندارد . ماحالا بدیگر کارهای خود آغاز کنیم .

کشتیبان و نوجوان تابدرجه ئیکه وسع شان میکشید دسته های چوب خشك را جمع کرده ، و باعلفهای منجی خشك شده بسته بکنار نهر نقل دادند ، و درا نجا یك خرمنی تشکیل دادند . دو نفر رفیق ار علامتهای این زمینها اینراهم میدا نستند که در ینجاها هیچگاه پای انسان نرسیده . بعدازان دو چوب بسیار درازی آورده و آنرا بشکل یك جالهٔ بامنجها بسته ، ودسته های چوب جمع کردهٔ خودرا بران بار کردند . این کارها تا بیك ساعت دوام نمود . جاله هم حاضر شد . حالا انتظار کشیدن جزر لازم است .

چون برای زمان جزر هنوز دو ساعت دیگر باقی بود ، برای وقت خود را به بیهوده گذرانیدن بگردش آغاز نهادند . درمیان جنگل درطرف چپ نهر از میان سنگلاخها یك بلندی دیده میشود . هردو نفر پاچه هارا برزده برین بلندی بالا بر امدن گرفتند . و برسر تپه واصل شدند . درانجا اول نظر خود را بطرف دریاعطف نمودند . و بکمال دقت جهت شمال ساحل را از نظر گذرانیدند . نقطه ئیکه موسیو سیروس سمیت بدریا افتاده بود در پیش نظرشان بود . هرطرف را بکمال تحقیق و تدقیق از نظر گذرانیدند . ولی نه از مهندس ، ونه از باتون هیچ اثری ندیدند . ژده ئون وناب رانیز درانجهتها

ندیدند . هاربر گفت :

— چه میگویی پا نقروف ؟ من گمان میکنم که موسیوسیروس ازچنان آدمهایی نیست که اینچنین زود زود هلاك شود . البته بیکساحل سلامت رسیده خواهدبود ، آیا همچنین نیست پا نقروف ؟

پا نقروف که دیدن موسیوسیروس را امیدنداشت ، واز حیات اوسراسرناامید شده بود بکمال تأسف سرخود را جنبانیده ، وهاربررا برای آنکه دوچار نومیدی نسازد گفت :

— البته ، البته ! مهندس ما آدمی نیست که به اینگونه تهلکه هامیده شود .

کشتیبان ساحل بحررا بکمال دقت ازنظرگذرانید . چشمهایش برریگستان ساحل معطوف ماندکه طرف چپ این ریگزاربایك سنگلاخ بزرگ دیوار آسایی نهایت یافته بود . طرف جنوب ساحل بایك دماغهٔ پنجه آسایی نهایت می یافت که ازانسو به آنطرف چیزی دیده نمیشدکه اینهم کشتیبانرا بشبهه می‌انداخت‌که این زمین جزیره است یاقطعه ؟ درطرف شمال ساحل‌بایك‌ریگستان خالصی‌درازشده رفته وبازیك کجی پیدا کرده معلوم نمیشدکه به آنسوچه خواهدبود؟ بعد ازان بسوی غرب نطرکردند، چشمهای شان بکوه بلندی‌که بابرف مستوراست‌برخوردکه ازینجاتابه آن کوه شش هفت میل مسافه است . درمابین اینجاوکوه جنگل واقعشده که درمیان این جنگل سبز آب نهردیده میشد . کشتیبان گفت :

— آیا این یك جزیره خواهد بود ؟

هاربر — اگرجزیره هم باشد خوب بزرگ یك جزیره ایست .

پا نقروف — هرقدربزرگ باشد جزیره بازجزیره است .

اماباوجود اینهم اینمسئله هنوز حل نشده است . حل این بازبیکوقت دیگر موقوف است . اما هرچه‌که باشد اراضی زیاده منبت وبرکت داردیده میشود اطراف وجوانب آن نیزبسیارلطیف است . آب نهران نیزبسیار خوشگوار .

کشتیبان گفت :

— هیچ نباشد ازین جهت محروم نماندیم .

هاربر — هزار بار بخدا شکر باید کرد .

ازجائیکه بودند آهسته آهسته فرو آمدن گرفتند . درمیان سنگستان غریب الاشکال اطراف، درشکافهای سنگها ، ولای‌های بوته هابه هزارها مرغهاموجود بود هاربر آنهارا توردادهٔ گریختاندو گفت :

— اینها کبوتران صحرائیست .

پانقروف — آیا خود شان ، وتخمهای شان‌خوردنی هست ؟

هاربر — هم خوردنی،هم بسیار لذیذ !

پانقروف — چون چنینست ، آشیانهای شانرا بپالیم .

لهذا پانقروف وهاربر درمیان سنگهاپالیده‌پالیده یکچندد رجن تخم کبوتر جمع کردند ، ودر دسمال های خود شان بسته کردند .

پانقروف گفت :

— اوخ ! چقدر اعلا! مکمل یك تخم مرغ میپزیم .

هاربر — واه ، واه ! آیابا کدام قاب ؟

پانقروف — او !توهم بسیار مشکل‌پسندی میکنی. اگر قاب نباشد درزیر خروج آتش کرده میپزیم .

هردو رفیق بازبه پیش نهر آمدندکه نهردرانوقت ازمدبحر رهایی یافته پس‌بجزر آغاز نهاده بود . وبسوی ساحل جریان گرفته بود . پانقروف یك ریسمان درازی از منجهاساخته به جالهٔ خود بست ، وهاربر نیزیك چوب بسیار درازی یافته جالهٔ پراز چوب خود رادرنهرویل کردند . پانقروف ریسما نرابدست گرفته ، وهاربر باعصا چوب خود آنرا رانده بسوی مأوای خود شان روان شدند .

باینصورت برکنارنهربرساحل نهرروان شده‌بعد ازنیمساعت در پیشگاه شمینه ها



جالهٔ پر از چوب خود شانرا رانده بسوی مأوای خودشان روان شدند

اتخاذ کرده اند جالهٔ خود را رسانیدند .

باب پنجم

اصلاح و تعمیر شمینه ها — مسئلهٔ مهمهٔ آتش — قوطی کبریت — درساحل جستجو — برگشتن ژه ده ئون و ناب — یکدانه گو گردنازدانه — اوجاغ شعله افشان — طعام شب اول — شب اول —

بعدازانکه جالهٔ چوب خود را خالی کردند کار اول پا نقروف همین بود که شمینه های خودشانرا تعمیر و اصلاح کنند تا آنکه برای سکونت شان تا یکدرجه قابلیت پیدا کنند. زیرا یك اندیشهٔ بزرگ شان همین است که اگر موسیو سمیت را ژه ده ئون و ناب یافته بیارند یك جای گرم و یك طعام مغذی برای آنها حاضر باشد .

لهذا گل ، وسنگ وچوب وخاشاك جمع آورده شگافها ، و چاکهای شمینه ها راسد کردند . وتنها یك سوراخی برای دودکش ودرزیر آن یك اوجاغ بخاری مانندی بنا کردند . وباینصورت شمینه هارا بر چار پنج قسم تقسیم کردند . ولی اینرا هم بگوئیم که درین شمینه ها که پا نقروف آنرا اوتاقها نام نهاده است بسبب پستئی سقف آن برپا ایستاده شدن ممکن نیست . درین اوتاقها یعنی شمینه هایك ریگ نرم بسیار لطیفی طبیعت فرش کرده بود .

پا نقروف و هاربرهم به تعمیرات شمینه ها میکوشیدند و هم حرف میزدند .
هاربر میگفت :

— بلکه رفقای ما از ما بهتر یکجایی پیدا کرده باشند .

پا نقروف — اگر یافته باشند هم این کوشش بد نیست . زیرا اینهم محتملست که نیافته باشند .

هاربر — آه ! اگر موسیو سمیت را یافته بیارند ، چه قدر ممنون میشدیم ، و چه قدر به استراحت وقت میگذرانیدیم .

پانقروف — بلی ! موسیوسمیت یك آدم نایابی بود .

هاربر — بود چرامیگوئید ، مگراز بودن آن امیدوار نیستید ؟

پانقروف — نی !

هاربر به یك اندیشه وهراس بزرگی فرورفت . تعمیرات خانه هم به انجام رسیده بود . که ازین رهگذر پانقروف بسیار ممنون شده گفت :

اگر رفقای ما بیایند ، البته یك ملجأ بسیار بااستراحتی خواهند یافت .

حالا کار بیك اوجاغ ساختن ، و تخمهارا پختن مانده بود . اینهم بسیار کار آسانی بود . درزیر سوراخی که برای دودکش باز گذاشته بودند یك دوسنگی گذاشته آنرا بیك اوجاغی تحویل دادند . وچوبها وهیزمهای خشك رادران انداختند ، ودیگر هیزمهای خود رادریکی ازشمینه ها گدام کردند .

دراثنائیکه کشتیبان به اینکارها مشغول بودهاربر ازو پرسیدکه :

— آیا کبریت داری پانقروف ؟

پانقروف — البته دارم ! اما اگر کبریت نمیداشتیم کارما بسیار خراب میشد .

هاربر — چه خراب میشد ؟ یکدو چوب خشك رابریکدیگرمالیده مالیده آتش بوجود می آوردیم !

پانقروف — ازچنین خیالها در گذر فرزند ، اینچیزیکه تومیگوئی هیچوقت نمیشود ، وشدنی نیست !

هاربر — چراشدنی نیست ؟ درنزد وحشیان جزایر اوقیانوس این اصول بسیار جاری بوده است .

پانقروف — آجان من ! یااین است که وحشیان دربنباب یك قاعده واصول مخصوصی دارند ، ویااینکه درچوبهای آنها یك کراماتی موجود است ! زیرا من چند بار به این اصول آتش دردادن آرزو کردم ، اما هیچ کامیاب نشدم .

پانقروف این را گفته قطی کبریت خود راپالیدن گرفت . چونکه پانقروف

بسیار عملی توتون کشیست . از او و کبریت هیچ وقت از وجدا نمیشود . اما باوجودیکه هر جیب خود را پانزده بیست بار پالید ولی هزار افسوس که پالیدنی خود را نیافت .

رفته رفته رنگ پانقروف میپرید ، دستهایش میلرزید ، دلش میطپید !

بصدای لرزان لرزان گفت :

— هاربر ! ... هاربر ! ...

— خیرباشد پانقروف ! چیست ؟

پانقروف — قطی خود را گم کرده ام ! فلاکت بزرگست، آبادر پیش تو کبریت ، یاقاف ، یادیگرچیز آتش دردانی نست ؟

هاربر — نی !

پانقروف بیرون برامد . از قهر و تلاش بسیار جبین خود را مالیدن گرفت . هر دو رفیق درجاهائیکه بران گردش کرده بودند بجستجو آغاز کردند . ولی از قطی کبریت اثری نیافتند .

هاربر گفت :

— پانقروف ! دروقتیکه در بالون بودیم مبادا قطیت را انداخته باشی ؟

پانقروف — نی نی ، درانوقت نینداخته ام . گم کرده ام . چونکه پیپ توتون کشئی من هم نیست . هردو یکجا از جیبم افتاده .

والحاصل هر طرف را بدقت تمام پالیدند ، نه جنگل کنار نهر ، و نه سرتپه ، و نه ساحل بحر را گذاشتند . همه را جستجو کردند هیچ فائده حاصل نشد . این مسئله یك مصیبت بزرگی برای فلاکتزدگان بیچاره شد . آتش که مدار زندگا نیست آیا از کجا بدست خواهند آورند ؟

هاربر — پانقروف اینقدر افسوس مکن ، صبر کن که رفقای ما بیایند بلکه در پیش آنها کبریت مبریت پیداشود ؟

پانقروف -- گمان نمیبرم . زیرا موسیوسمیت . و ناب توتون کش نیستند موسیو

سپیله بهمه حال کتابچهٔ حوادث نویسی خود را نگهداشته قطی کبریت خود را از بالون انداخته است .

هاربر جواب نداد . پانقروف بیچاره چنانچه از آتش محروم ماند از توتون کشی خود نیز قطع امید نمود . از همه بدتر که ازیکطرف سردی هوا ، از دیگر طرف خام ماندن تخمها ، و اندیشهٔ مانده و گرسنه آمدن رفقا ، وموجود نبودن هیچ اشیا پانقروف بیچاره را سراسر پریشان داشت .

هر دو رفیق باز (لیتودوم) بسیاری جمع کردند ، ونزدیك بوقت شام بشمینه ها بر گشتند . باز درون شمینه را بدقت پالیدند ولی بجز نا امیدی دگر چیزی حاصل نکردند .

هاربر برای دیدن وانتظار کشیدن رفقا بریك سنك بلندی برامده ساحل را دیده بانی میکرد . وقتیکه شمس تابان غروب میکرد ازدور آمدن ژه ده ئون وناب را دید . وبه پانقروف خبر داد .

هر دوی شان تنها می آمدند ! ... هاربرچون سیروس سمیت را با آنها ندید دوچار یأس والم شدیدی گردید . بواقعیکه کشتیبان خطا نکرده بود ! یافتن مهندس درروی دنیا محال افتاد ! ...

مخبر ، بی آنکه یك کلمه سخن بگوید آمده بریك سنگی بنشست مانده گی گرسنه گی تاب وتوانش را محو کرده بود ناب بیچاره ، ازشناخت برامده بود . چشمانش مانند کاسه های خون سرخ ، واطراف آنرا یك کبودی احاطه کرده بود .

ژده ئون کیفیت جستجو وپالیدن خودشانرا نقل نمود . هردوی شان تابقدر هشت میل برکنار ساحل گردش کرده اند . بدیدن هیچ چیزی کامیاب نشده اند ، وهیچ نشانه وعلامتی نیافته اند ، حتی درجاهائیکه گردیده اند از موجود بودن انسان درین سرزمین نیز هیچیك اثری ندیده اند . پس معلوم شد که مهندس بیچاره درمیان امواج بحر غرق وناپدید گردیده ! ...

بنا برین سخن ناب برپاخواسته گفت :

— نی نی ، افندی من نمرده است ! او از کسانی نیست که بمیرد ، بهمه حال رهائی یافته است .

اینرا گفته به واریلا وقفا نها بیتابانه برزمین افتاده گفت :

— آه مجال سخن گفتن ندارم !

هاربر در پیش ناب دویده گفت :

— ناب ، موسیوسمیت را می یابیم نوغم مخور ، اورا خداها عنایت میکنند . حالا گرسنه و مانده شدهٔ . بگیرید یکقدری ازین (لیتو دوم) بخورید .

اینرا گفته ودرپیش ناب یکچند دانه لیتودوم گذاشت . باوجودیکه ناب از بسیار ساعتها قوت بدهنش نرسیده بود . بازهم ازخوردن و آشامیدن روگردان شد . بیچاره خدمتکار ! بجز افندی خود دگر هیچ چیزی نمیخواهد ! . . .

ژه‌ده ئون ، لیتودوم هارا بکمال اشتها خورده درهمانجا برسرریگها بخوابید هاربر به ژه‌ده ئون نزدیکشده گفت :

— موسیوسپیله ! ما یك اقامتگاه پیدا کرده ایم . درانجا خوبتر استراحت میکنید . فردا باز به اتفاق بجستجو آغاز میکنیم .

ژه‌ده ئون ، برپا خواست ، ودرعقب هاربر به شمینه ها آمد . درین اثنا پانقروف به ژه‌ده ئون نزدیکشده ازبودن ونبودن کبریت ازو پرسید . ژه ده ئون بعدازانکه جیبهای خودرا پالید گفت :

— داشتم لکن انداخته ام .

پانقروف از ناب هم پرسید . ازوهم همین جواب را گرفت . پانقروف « لعنت » گفته فریاد کشید که بنا برین فریاد او ژه‌ده ئون به او نزدیکشده پرسید که :

آیا یکدانه هم نیست ؟

پانقروف — نی ، یکدانه نی بلکه نیم دانه هم نیست . بناءً علیه آتش هم نیست .

چار نفر رفیق بکمال حیرت یکی بروی دیگر نظر کردند . هاربر به ژه ده ئون نزدیك

شده گفت :

— موسیو ژدده ئون ! شما توتو نکش هستید . البته یك دانه نیم دانه کبریتی در کدام جیب تان پیداخواهد شد . یکبارخوب بپالید .

ژه ده ئون همه جیبهای خود را یکان یکان به بسیاردقت پالیدن گرفت . دریکی ازجیبهای و ازکت خود مانند کبریت یك چو بکی حس کرد . حالا کبریت یکدانهٔ نازدانه رابی آنکه خراب شود براوردن لازم است . همه رفقاد ستهای شان میلرزید . دلهای شان میطپید ! هاربر گفت :

— باشید ، برای من بگذازید .

بکمال دقت واحتیاط انگشت شهادت ، وابهام خود را درجیب ژه ده ئون فرو برده به نوك دوناخن خود آن جوهرگرانبهای مدار یگانهٔ زندگی بشر را براورده . کبریت یکدانهٔ نازدانه درست وسالم بود . پانقروف چون آنرا بدید (هوررا) گفته فریاد براورده وگفت :

— یك دانه کبریت ها ! این برای مایك گنجیست گنج ! یك داش آتش است . یکداش ! ...

پانقروف کبریت را گرفت . وبارفقای خود درپیش اوجاغ نزدیکشد . کبریت که درهرجابکمال بیقیدی وبی احتیاطی صرف میشود درینجایکدانهٔ آن را به بسیاردقت واحتیاط استعمال کردن لازم است . کشتیبان بعدازانکه خشك بودن آنرافهمید، گفت :

— حالایکقدری کاغذ لازم است .

ژه ده ئون بعدازیکقدری تردد ازکتابچهٔ دفترحوادث خود یك کاغذپاره کرده به پانقروف داد . پانقروف پارچهٔ کاغذرا گرفت . بدوزانوی ادب درپیش اوجاغ نشست درپیش خود هیزم ، وخاشاك خشکی کوت کرد . درمیان او جاغ خاشه کهاو هیزمهارابیك ترتیب بسیار آسان درگرفتن برچید . بعد ازان کاغذ راما نند پوش قند پیچانیده درمیان خاشاکهای خشك دراورد . وبدست خودیکپاره سنگ



پانقروف دراول امر تخمهارا اندیشید

درشت وخشکی را گرفته ، ونفس خود رابندکرده آهسته کبریت رابرسنگ مالید . دراول بارکبریت آتش نگرفت .

پانقروف گفت :

— نی نی ، من نمیتوانم ، چرادستهایم میلرزد .

اینرا گفته ، وبرپا خواست وکبریت رابدست هاربربداد . هاربربه بسیار ترس ولرزکبریت راگرفته بسرعت برسنگ مالید . کبریت یك چرچرك کوچکی پرانده ویك دود سفیدی براورده شعله کشید . به بسیار آهسته گی کبریت رابه کاغذنزدیك کرده آتش داد . بعدازیك ثانیه شاخهای خشك چوبهاراآتش گرفته بایك ولوله و غلغلهٔ مسرت انگیزی بسوختن آغازنهاد . درداخل شمینه یك گرمی بسیارلطیفی انتشار یافت . حالااصل کارهمین استکه آتش راهیچ خاموش نکنند . چونکه اگریکبار خاموش شود بازدردادن آن محال اندرمحال است اینهم آسان است ، زیرا چوب بسیار است . دمبدم چوب انداختن و آتش رابخاموش شدن نگذاشتن لازم است .

پانقروف دراول امرتخمها را انا پشیده پختن آنرا آرزو نمود . لهذا به آشپزی آغاز نهاد . ژه‌دهئون بیك گوشهٔ خزیده به افکار فرو رفته بود آیا سمیت زنده خواهد بود ؟ اگرزنده باشد آیا چرایك اثری ازو معلوم نسد ؟ آمدیم برناب ! آن خدمتکار صادق بیچاره بکمال یأس وحسرت درساحل گردش میکند .

پانقروف طعام را حاضرکرد . ناب رابزور برای طعام آوردند . به اینصورت چارنفر رفیق فلاکتزده اول بار دریناسرزمین مجهول طعام شب را تناول کردند . تخم مرغ چون همه مواد غذائیه را مالك است قضازدگان ازخوردن آن خوب استراحت کردند . اما اگردرینوقت هرپنج رفیقی که از (ریشموند) فرار کرده اند یکجادرپیش این آتش میبودند مسعودیت واستراحت شان کامل میگردید . اما چه چاره که اصل رئیس شان مهندس سیروس سمیت ازمیان ضایع شده است که ازانرو مسعودیت همهٔ شان مبدل فلاکت گردیده .

این است که روز (٢٥) مارت به اینصورت گذشته شب شد . در خارج شمینه ها باد بشدت میوزد صدا های امواج بحر که بساحل بر میخورد حال هلاک شدن مهندس را درمیان آنها بخاطر رفقا داده موجب حسرت وزارنالئی شان میشود . ژەدەئون ، حوادث دیشبه را که در جزیره یک کوچک گذرانیده بود ، حوادث امروزه را جملةً از افتادن موسیو سمیت گرفته تا بواقعهٔ کبریت وغیره را در کتابچهٔ خود قید وثبت نمود . و بعد ازان بسبب مانده گی وکوفته گی که داشت بخواب راحت فرو رفت .

هار بر هم بخواب رفت . پانقروف برای خاموش نشدن آتش شب را درمیان خواب وبیداری بسر آورد . یکی از قضازده ها بود که در شمینه ها استراحت نکرده است ، که آنهم خدمتکار صادق ناب وفا ما آب است که شب را تا بصبح بگردش کنار ساحل وآواز دادن افندی خود بسر آورده است .

باب ششم

دفتر اشیای موجودهٔ قضا زده گان — جمع آن هیچ — گشت وگذار
در جنگل — درختان سبزه زار — جا قامار گریخت — —
اثر نقش پای جانور — مرغان — یک شکار عجیب

اشیایی که قضا زده گان بران مالک اند حساب آن بسیار آسان یک دفتری تشکیل میکنند . چونکه این بیچاره گان فلاکت زده گان در وقتیکه از بالون به این سرزمین غیر مسکون می افتادند بجز البسهٔ که درسرو بر شان است از اسباب واشیا نام هیچ چیزی در پیش شان نیست .

تنها در پیش (ژەدەئون سپیله) یک کتابچهٔ جیبئی حوادث ، ویک ساعت باقی مانده باقی دیگر همهٔ اشیای خود شانرا مانند سلاح ، آلات فنی ، حتی یک کارد یا یک چاقو هرانچه که داشتند برای رهایی دادن جان خودشان وسبک ساختن بالون پرتاب کرده اند . این بیچاره گان ازچیزهائیکه روز مره به آن احتیاج دارند و برای دفع هرگونه

لوازمات خودده‌بدم به آن محتاج هستند هیچ چیزی را مالك نیستند. بساختن و یافتن هرچیزی سر از نو مجبور میشوند . یعنی حال‌شان به احوال ابتدائی خلقت نوع انسانی مشابهت میرسانند . جمع حساب اشیای موجودهٔ شان (هیچ) میبراید .

اگر سیروس سمیت موجود میبود بسایهٔ معلومات فنیهٔ خود برای بسیار نواقصات خود شان چاره ها کشف و پیدا کرده میتوانست . ولی چون مهندس بیچاره ابداً محو و ضایع گردیده برای این چار رفیق فلاکتزده بجز الطاف خداوند ، و معاونت خود شان دیگر هیچ ملجأ و پناگاهی نیست .

در اول امر مسئلهٔ مهمهٔ مشکل همین است که آیا این سرزمینی که قضا و قدر ایشانرا در ان انداخته جزیرهٔ ایست که از هر طرف بابحر محاط است ؟ یا آنکه بیك قطعهٔ از قطعات خمسهٔ روی زمین مربوط است ؟ این است اول مسئلهٔ که حل و فصل آن از ضروریات لازمه شمرده میشود . بعد از انکه این مسئله معلوم شود خط حرکت خود را تعیین کرده میتوانند که آیا چه کنند ؟ حل اینمسئله نیز به این میشود که بسیاحت برامده اطراف وجوانب را گشت وگذار نمایند . امارأی با نقروف این است که پیش از انکه برای گشت وگذار برامده شود یکچند روز صبر باید کرد . زیرا در اول امر برای خود شان یك نشیمنگاه ، یك خرج خورا که تدارك باید کرد زیرا تا یك زاد و توشهٔ نباشد به اینقدر سیاحت دور و دراز چسان برامده میتوانند ؟ اگرچه شمینه هایك نشیمنگاه دفع الوقتی شمرده میشود اما بدرجهٔ احتیاج دفع گرما و سرما کافی نیست . درینوقت از همه بدتر اینکه مسئلهٔ بی آتشی هم بمیدان آمده که از پیش اوجاغ دور شدن همان ، وخاموش شدن آتش همان ! آمدیم بر مسئلهٔ تدارك کردن خورا که : در وقت حاضر لیتودوم و تخم مرغ بسیار است . اینهم ممکنست که کبوتر و بوتری هم گرفته و یازده بتوانند . بلکه درمیان جنگل بعضی درختان میوه دار هم بیابند . لهذا یکچند روز درینجا اقامت کرده و ازینگونه چیزهایك زاد و توشهٔ بدست آورده ، و بعد ازان برای معلوم کردن قطعه ویا جزیره بودن این سرزمین بیرون برامدن معقولتر و موافقتر شمرده میشود . پس

برهمین قرار همه رفقا اتفاق کردند .

ازین رأی واتفاق ازهمه بیشتر ناب خوشنود شد . زیرا بهیچصورت ازهمین جاهٔ نیکه ضایع شدن افندی اودران محتملست جدا شدن نمیخواهد، وباز اورا پالیدن میخواهد . درووقت صبح (٢٦) مارت بازناب ازطرف ساحل شمالی برای جستجوی بادار خود حرکت نمود .

طعام صبحینهٔ امروز بازازتخم مرغ، وایتودوم مرکب بود . هاربر ازکنار بحر برسر بعضی سنگها نمك ترسب شدهٔ بحر را نیزیافته بودکه باین سبب طعام امروزهٔ قضه زدهگان بیچاره خیلی لذت ناك شده بود . بعد ازطعام پانقروف وهاربر برای تدارك کردن غذاوخوراکه بطرف جنگل روانه شدند . ناب هم همان بودکه برای جستجوی یك خبر وا ثرافندی خودروانه شده بود . ژه ده ئون نیزوظیفهٔ خاموش نشدن آتش رابعهده گرفت پانقروف گفت :

— هاه هاربر! به بینیم که بقسمت ماچه میبراید ؟

وقت صبح ساعت (٩) بود . هوا تند شده میرفت . باد ازطرف جنوب شرقی میوزید . هاربروپانقروف ازشمینه ها براهده . ازمیان خرسنگها فروآمدند . و بسوی دودهای آتش شمینه یك نظرممنونیت ومسرتی انداخته ازکنار نهر راه جنگل راگرفتند .

پانقروف دوخادهٔ بسیاردراز وراستی ازدرختها کنده وهاربرنوکهای آنرا به سنگهای سرتیزدرشت سوهان مانندی مالیده تیزنمود . وهردوی شان برای پیدا کردن رزق درجنگل درامدند لکن برای آنکه راه خود رادرجنگل گم نکنند ازکنار نهر جدانشدن شان لازم بود .

پانقروف بکمال دقت بسوی تشکلات ارضیه نظرکرده میرفت زمین طرف چپ نهررامیدیدکه نسبت بطرف دیگرپست تراست وهرچه بالا تر رفته شود بلندترشده میرود . دربعضی جاهازمین تر ورطوبتناك دیده میشود . اززیرزمین بعضی رگهای

آب زاه زدهٔ پدیدار است که از اثر گهاما نند زاه چشمه سارها به نهر همیریخت ، ساحل راست نهر سخت تر و خشك تر دیده میشد که درا نطرف جنگل زیاده تر غلو وا نبوه بوده از انطرف هیچ چیزی دیده نمیشد .

این جنگلها نیز ما نند کنار دریا از اثر پای و نقش قدم انسان سرا سر خالی دیده میشد . اما درراههائیکه بران میگذشتند بعضی نقشهای قدم حیوانات چارپا را میدیدند که پا نقروف نوع و جنس آنرا تعیین کرده نتوانست . اما بنابر قول هاربر این نقش قدم از پا بهای بعضی جانورهای درنده گذاشته شده است . امادر ینقدر راههائیکه رفت و آمد کرده اند درهیچ جایك اثر از اثرهای انسان ندیدند . مثلا درهیچ یکدرختی یك علامت تبر و تیشه ، و یادر یکجایی یك علامت آتش دردادن مشاهده نکردند که از ینهم معلوم میشود که این سرزمینها هیچوقت باانسان مسکون نبوده ، وقدم انسانها درینجاها نرسیده است . اینهم غنیمت است . زیرا در چنین قطعات جنوبیه بودن انسان از چیزهایی نیست که آرزو شود . چونکه اگر انسان درینجا ها باشد بعوض آنکه به همجنسهای خود معاونت ومدد برسانند ضرروزیان میرسانند . زیرا در چنین جاها اگر باشند هم مردمان وحشی و خونخوار خواهند بود .

پا نقروف وهاربر باهمدیگر بسیارکم سخن میگویند . زیرا در راه بکمال زحمت پیش رفته میتوانند . باوجودیکه از یکساعت زیاده راه رفته اند بازهم بهیچ شکاری موفق نشده اند . درین اثناهاربر دریك جای آبگیرمانندی از نوع مرغان نول وپای درازی دیده به پا نقروف نشانداد وهم خواست که بمرغان مذکور نزدیك شود . پا نقروف پرسید که :

— اینچه مرغست ؟

هاربر — اینرا (جاقامار) میگویند .

پا نقروف — بسیار خوب اما آیا گوشتش خوردنیست ، آیا کباب آن چسان خواهد شد ؟ وازهمه راست تر اینکه آیا بدام ماخواهد افتاد ؟

هاربر جواب نداده وبه بسیار درستی نشان گرفته یك سنگی برا نها پرتاب نمود ۰ سنگ بربال مرغ خورده بزمین افتاد ۰ ولی بازگریخته درمیان بوته ها وخاشاك ها غایب گردید ۰

پا نقروف وهاربر ازپیدا کردن وبدست آوردن مرغ جاقامار مأیوس شده برراهیکه داشتند دوام نمودند ۰ هرچه که پیش میرفتند درختان لطیف وخوشنما ترشده میرفت ۰ اما برین درختها ازجنس میوه هیچ یك اثری دیده نمیشد ۰ پانقروف دایما درحت خرمارا میپالید ۰ حالا نکه آندرخت درین منطقه ها موجود نیست اکثر درختها ازجنس (ارچه) و(دوغلاس) نام درختهای بسیار بلند است ۰

درین اثنا یك سیل مرغکان کوچك خوش پرلطیف منظری ازمیان شاخهای درختان در پرواز آمدند ۰ هاربر گفت :

— اینها (قوروقو) نام مرغانست ۰

پانقروف — هرچه که باشند باشند، چون گرفته نمیشوند بماچه؟ اگر بجای همهٔ اینها حالا یك خروس خانگی میبود بسیار خوبتر میشد ۰ اما یم‌رغکان آیا خورده میشوند؟

هاربر — خورده میشوند هم سخن است ؛ آنقدر لذیذ یك گوشتی دارند که حدندارد و بسیار مخورنده هم نیستند که اگر آهسته آهسته به آنها نزدیك شویم بلکه یکچند دانهٔ آنرا زده بتوانیم ۰

هاربر وپانقروف درزیر درختی که مرغکان مذکور بران نشسته بودند به نرمی و آهستگی درامدند ۰ مرغکان بردرخت نشسته ، وبرای گرفتن بعضی حشرات هوائیه که غذای شانست آماده شده بودند ۰

پانقروف وهاربر خوب بسخو کرده بریك شاخی که بصدهاازین مرغکان صف بسته نشسته بودند خاده های خود شانرا بیك مهارت تمام حواله کردند ۰ بقدر صد دانه ازانها نندباران برزمین ریخته باقیماندهٔ شان پرواز نمود ۰ پانقروف مرغکانرا جمع کرده بیك چوب بایکی درکشید ۰ وبرراهیکه داشتند دوام ورزیدند ۰

یگانه مقصد پانقروف ازین گشت وگذاری امروزی همین است که شکار بسیاری بشمینه ها ببرد. اگرچه صددانه مرغکان کوچك زدند، ولی پانقروف به این قناعت نکرده میخواهد که یك چیز بزرگتری بدست آرد. اما درینجا برنبودن یك تفنك، وسگ مهندس خیلی تأسف نمود. بعدازنیم‌روز بسه ساعت برکنارنهر بازبیك خیل مرغان برخوردند. درین اثنا مانندصدای طنبور باچه‌خانه‌هایکصدای بگوش‌شان برخورد که این‌صدا درامریکا از (تتراس) نام‌یك‌مرغی برمی آید. بعدازصدا ده پانزده دانه «تتراس» ها پدیدار شدند. پانقروف چون اینمرغهای بزرگ چرب‌رادید اشتهای شکار آن‌ها اورا بیتاب نموده هاربر را گفت:

— شکار اینرا میگویند! هرگاه ازینها یکدوسه‌دانهٔ بدست آوردیم مارا هم شکاری میگویند.

هاربر — اما اینهاازان مرغانی نیست که بخاده چوبهای ما زده شوند، یامارا بخود نزدیك کنند.

پانقروف — چون‌چنینست، ماهم آنرابخاده چوب‌خود نمیزنیم. بلکه‌خاده چوب خود را شست ماهیگیری ساخته آنهارا میگیریم. بس همینقدر شودکه آشیانه‌های شانرا بیابیم.

هاربر — آیا اینهارامانندماهی گمان کرده اید؟

پانقروف — نی ماهی گمان نکرده ام، اما مانند ماهی آنرا شکار میکنم.

والحاصل هردو رفیق عقب تتراس هارا گرفته آشیانهای شانرا پیدا کردند. بعدازان ازانجا دور شده به ساختن قلاب ماهیگیری خود مشغول شدند. اولا از علفهای تارمانند دراز درازی یك‌ریسمانی‌تاب دادند درین ریسمان بفاصلهٔ یك‌یك قولاج خارهای بسیاربزرگ محکم‌وسرکجی که درجنگل بسیار بود بایکیك‌تاردیگری بسته وبران خارها کرمهای سرخ لب جورا خلانیدند.

پانقروف دام‌خودرا برداشته به آهسته‌گی واصول تمام درنزد اشیانهای تتراسها

نزدیکشد ، و آنرا باصول تمام درپیش آشیانها بگسترانید نوك دیگر ریسمانرا بدست گرفته باهاربر درپشت یکدرختی پنهان شدند . هاربر چون درعمر خود اینچنین یك شکاریرا ندیده بود کامیاب شدن این کاررا امید نمیکرد .

بقدر نیمساعت انتظار کشیدند . درین اثنا یکچند عدد تتراسها درپیش آشیانهای خودبگردش آغاز کردند . شکاریان به بسیار دقت حرکات مرغانرا هوش میکردند . چون دیدند که مرغان بسوی کرمها هوششان نیست آهسته ریسمانرا حرکت دادند .

به این سبب هوش مرغان بسوی کرمهاشده سه عدد تتراس بیك یك حمله کرمهارا فروبردند . پانقروف ازصدای بال زدن آنها دانست که تتراسها گرفتار آمد . همادم دویده هرسه آنهارا گرفتند .

هاربر چون چنین شکار راکاهی ندیده بود از شادیٔ بسیار کف زدن گرفت . پانقروف گفت :

— این گونه شکار رامن نوایجاد نکرده ام . بلکه درملك خود ما تتراسهارا همه کس بهمین اصول شکار میکنند ، حتی خودمن زیر پنج شش بار بهمین اصول تراس گرفته‌ام .

هاربر — بهرحال بسیار یك اصول اعلاست .

پانقروف شکارهای خودشانرا بصورت منتظم به چوب درکشیده بسوی آشیه‌گاه خود روان شدند . وقت شام که تاریکی شده بود بحال بسیار ماندگی بشمینه هاداخل شدند .

باب هفتم

باب برگشت — ملاحظات ژه ده ئون طعام شب
— شب پرطوفان — صدای یك سك محادله
بمقابل بادوباران — ازمسکن هشت میل دورتر

درین اثنا ژه ده ئون سپیله درساحل برسریك سنگی نشسته نظرخود رابریك نقطهٔ بحرمحیط که بایك لکه ابرسیاهی اجتماع کرده بود عطف نموده بود که این ابر آهسته



باهار بردو در پشت یکدرختی پنهان شدند

آهسته بسوی جوسماپا لاشده میرفت • بادکه ازصبح به اینطرف تند میوزید باغروب آفتاب زیاده ترشدت نمود •

هاربر به شمینه درامد ، پانقروف به نزد ژه ده ئون رفته گفت :

— موسیوژه ده‌ئون ! این علامتها ئیکه درهوادیده میشود چنان نشان‌مید هدکه امشب یك باران شدتناکی ببارد •

ژه ده ئون روی خود را گشتانده این سخن را گفت :

— موسیو پانقروف ! وقتیکه مابابالون می آمدیم آیا ازجا ئیکه موسیوسمیت بدریا می افتاد تابساحل چقدر مسافه بود ؟

کشتیبان چون به اینچنین سوال هیچ منتظرنبود ، بعدازیکقدری ملاحظه جواب داده گفت :

— بقدر دوصد وچهل قولاچ •

ژه ده ئون — قولاچ چند قدم است ؟

پانقروف — پنج قدم •

ژه ده ئون — پس معلوم میشود که موسیوسمیت ازهزارودوصد قدم دورتراز ساحل بدریا افتاده بود •

پانقروف — تخمیناً همینقدر •

ژه ده‌ئون — سگ هم •

پانقروف — بلی •

ژه ده‌ئون — چیز یکه مرا بحیرت اندا خته همین است که موسیوسمیت وسگش دربنقدر مسافه بدریاغرق‌شده باشد ، وموجها آنرابخشکه نینداخته باشد • البته که نعش آنها بخشکه می‌افتاد •

پانقروف — درینجا شایان حیرت هیچ یك چیزی نیست درچنان طوفا نیکه دریا بجبان موجهای بلاانگیزی متموج بود البته‌که جریانهای بحر آنهاراازساحل به‌بسیار

دورها انداخته است .

ژه ده ئون — پس معلوم میشود که شما هم بهمین قناعت حاصل کرده اید که رفیق ما در بحر غرق شده مرده است ؟

پا نقروف — بلی ، فکر من همچنین است .

ژه ده ئون — اما بفکر من چنین نمیرسد که موسیو سمیت و سگش به اینگونه تلف بشوند ، و نعش شان بساحل نه براید یك معمائیست که معنی آن هیچ دانسته نمیشود !

پا نقروف — منهم اگرچه همچنین تصور کردن میخواهم ، ولی هزار افسوس که فکر من بعقل و منطق نزدیکتر است .

اینرا گفته و ژه ده ئون را با خود گرفته بشمینه ها آمدند . هاربرد در او جاغ یك آتش اعلایی افروخته بود . شعله های چوبهای کم دود خشك هر طرف را گرم و روشن نموده بود . طعام امشب خیلی خوب و لطیف بود که آنهم از کباب مرغان تتراس که گوشت بسیار چرب و لذیذی داشت تشکیل یافته بود . شب شد ناب هنوز بر نگشته بود . پا نقروف بسیار به اندیشه افتاده بود . میترسید که مبادا بیچاره ناب بیك قضایی افتاده باشد ، یا از نومیدی و غم بسیار بیك کار ناگواری اقدام ورزیده باشد . هاربرد نیامدن ناب را بر دیگر چیزها احتمال میداد . بنابر قول هاربرد نیامدن ناب بریافتن موسیو سمیت دلالت میکند البته ! اگر ناب مظهر امید نمیشد آیا بر نمیگشت ؟ این است که هاربرد چنین می اندیشد این فکر خود را برفقای خود نیز بیان کرد . ژه ده ئون ملاحظات هاربرد را موافق حقیقت یافت . پا نقروف بدل باور نکرده در ظاهر با آنها دمساز شد .

هاربر با این ملاحظات خود بجوش آمده یکچند بار خواست که از عقب ناب روان شود . اما پا نقروف او را منع کرده گفت :

— درچنین شب تاریك طوفانی رفتن کار معقولی نیست . اگر تا فردا صبح نا نیاید همهٔ ما یکجا میرویم .

هاربر سخن پا نقروف را قبول کرد ، ولی این پسر عالیجناب از ریختن قطرا

سرشك خود نیزخود داری نتوانست • ژه ده ئون نیزهاربرادر آغوش کشیده بر رقت قلب ، وصفوت وجدان آن عالیجناب پسر تحسین نمود •

هوا رفته رفته بسیار بد شده میرفت • باد ازجهت جنوب شرقی بکمال شدت میوزید • آبهای بحربیك جوش وخروش عجیبی آمده بیك صداهای گوش خراشی با ساحل مصادمه مینمود • باد طوفان نهاد رفته رفته حال وخیمی میگرفت • باران باریك آلودهٔ نیزباریدن گرفت ، آبهای نهر نیزشکل سیلاب راگرفت • درخارج شمینه هایك واویلای عظیمی برپاشده است • موجهای شدید بحر بشدت بسنگهای ساحل بحر خورده آوازهای مدهشی برمیخیزاند ، باد چون درمیان سوراخهای سنگلاخ هامیدراندصفیرهاو ایشپلاقهای عجیب وغریبی میبرارد • بادبر دودهای دودکش شمینهٔ فلاکتزده گان خورده شمینه ازدود برمیشود •

بناءً علیه با نقروف بعد ازطعام آتش راخاموش کرده ، ویك چند آتشهای قوغ بزرگ رادرمیان خاکسترها خوب پنهان ساحته هریك بیك گوشهٔ خزیدند • هاربر درپیش پای با نقروف بخوابرفت ژه ده ئون نیزدریك گوشهٔ خزیده ولی درمیان خواب وبیداری به اندیشهٔ مهندس ونیامدن ناب بسرمیآورد •

هرانقدرکه شب بیشترمیگذشت طوفان نیزافزونی میگرفت • طوفان امشبی مشابه بطوفانیست که قضازده گانرا از (ریشموند) به اینجاانداخته بود شدت بادشمینه هارا بلرزه میدراورد • اما صد شکرکه سنگهای شمینه هابه یك و ضعیت بسیارمتینی بر همدیگرتکیه کرده است • ولی بعضی سنگهای سنگلاخ که موازنهٔ شان درست نیست بشدت تمام باد مقاومت نتوانسته میغلطید وبیك ولولهٔ عجیبی تابساحل میرسید • با نقروف این ولولهٔ غلطیدنهارا حس کرده دوچارخوف واندیشه میگردید • حتی یکباریك سنگ بزرگی غلطیده تابه پیش مدخل شمینه های شان افتاد • با نقروف ازشمینه بیرون برامده اطراف وجوانب را ازنظرتفتیش گذرانید ، و برمحکم بودن شمینهٔ خود خاطرجمع شده بازپس درپیش اوجاغ خود برگشت •

هار بر بسبب جوانی وماندگی روز بخواب راحت فرو رفته بود، وازین غلغله و ولولهٔ طوفان بیخبر بود. پانقروف هم که به اینگونه طوفانها عادت دارد نیز بخواب رفت. تنها ژه ده ئون از اندیشهٔ بسیار خواب نرفته است. بسیار پشیمانست که چرا ناب یکجا نرفته است. زیرا ژه ده ئون باهار برهم فکر است. میگوید آیا ناب چرا نیامد؟ بلکه مهندس رایافته حالا در پیش او باشد؟ بلکه بیك معاونتی محتاج باشد؟ والحاصل به اینگونه اندیشه ها بر ریگها از یك پهلو بدیگر پهلو غلطیده هیچ راحت نمیکند. حتی فکرش آنقدر مشغولست که بطوفان نیز حوالهٔ سمع اعتبار ندارد. یکقدری که چشمهایش بسبب ماندگی پوشیده میشود باز کشاده میشود.

شب در گذشتن بود. بعد از انکه دو ساعت از نیمشب گذشته بود پانقروف را بشدت از خواب برخیزاند. پانقروف ترسناك از خواب برخواسته پرسید که:

— خیر باشد، چیست؟

ژه ده ئون به تلاش تمام گفت:

— بشنو پانقروف، بشنو.

کشتیبان گوش نهاد. دید که باصدای طوفان یك صدای دیگری نیز آمیخته است. گفت:

— بگذار بابا، باد خواهد بود!

ژه ده ئون — نی، من چنان گمان میبرم که . . . .

پانقروف — چه؟

ژه ده ئون — صدای یك (سگ است).

پانقروف به تلاش از جای خود برجهیده گفت:

— آیا صدای سگ؟

ژه ده ئون — بلی عوعوهٔ سگ است.

پانقروف — نی بابا! این ممکن نخواهد بود.

ژه ده ئون — این است بشنو .

پا نقروف بکمال دقت گوش نهاد . بواقعیکه از دور یك صدای سگ بگوشش برخورد .

ژه ده ئون پرسید که :

-- آیا شنیدی ؟

پا نقروف — بلی ! ... بلی ! ...

هاربر بشدت ازخواب برخواسته فریاد براورد که :

— بخدا صدای (توپ) است .

هرسه رفیق به تلاش تمام از شمینه برجهیدند . باد بسیار بهتندی میوزید ایستادن قابل نبود . سنگهارا محکم گرفته ایستادند . برسخن گفتن مقتدر نبودند . در اطراف یك ظلمت تیره و کثیفی حکمفرماست . بحر وسما و زمین درمیان تاریکی باهم آمیخته شده است .

یکچند دقیقه هرسه رفیق درزیر باران و باد متأثر شده ایستادند در نجاباز صدای سگ بگوش شان برخورد . صدا از بسیار دور می آمد . این صدا مطابق صدای سگ مهندس است . توپ تنها خواهد بود . زیرا اگرناب باواو میبود برابر بشمینه هامی آمد . ازانرو تنها و باید است .

پا نقروف دست ژه ده ئونرا فشارداده بشمینه درامد . و یکدسته شاخله چوب راما نند مشعل درداده بیرون برامد . شاخله هارا در تاریکی بهوا دور داده تیزتیز فریاد برکشید .

بنابرین صداها ؛ آوازسگ نزدیکشد . بعد ازکمی درپیش پایهای پا نقروف یك سگ خود را بینداخت . هرسه نفردرشمینه درامدند . هماندم دراوجاغ یکدسته چوب خشك انداختند . شمینه هاروشن شد هاربر بمجردیکه سگ رادید (توپ) گفته فریادکشید .

بحقیقت که این سگ (توپ) نام سگ صادق و ماهر مهندس است اما توپ تنهاست .

مهندس ، وناب با او نیست • آیا توپ را کدام حس به اینجا رسانیده توانست • علی الخصوصی در چنین شب تاریك و پر طوفان! • • • این است یك معمائیکه دانسته نمیشود • ازهمه عجیبترکه توپ نه ترشده است ونه مانده !!! • • • آیا در چنین باران ترنشدن ممکن هست ؟

هاربرسگ را درمیان پاهای خود گرفته بناز دادن ودست بروکشیدن آغاز نهاد • ژه ده ئون گفت :

— چون سگش پیداشد ، افندیش را نیزمی‌یابیم •

پانقروف — انشاء الله ! برخیزیدکه برویم • توپ ماراره‌نمایی میکند •

پانقروف یکد وکنده چوب را دراوجاغ انداخته وآتشها راخوب باخاکستر پوشانیده ، وطعام باقیمانده رابرداشته (مارش) گفته براه افتادند •

درین اثنا طوفان باد وباران بسیارشدت کرده بود • قرص قمرکه بحال بدرتام بود درزیرابرهای کثیف پنهان بود • هرسه رفیق درپس توپ افتادند • دراثنای راه چنانچه سخن زدن ممکن نمیشد رفتار نیزخیلی مشکل بود • اما باوجود آنهم بادچون ازپشت قضارده گان میوزید رفتارشا نراسهولت میبخشید • دلهای قضازده گان باامید های بزرگی مالامالست • مشکلات راه راهیچ پروا نکرده بکمال سرعت پیش میروند • به این یك قناعت حاصل کرده اندکه ناب افندی وخود راپیدا کرده سگ را برای خبردادن اینهافرستاده است • زیراسگ متصل برهمان راهی‌که ناب رفته است میرود • اماشایان ملاحظه یك چیزیستکه رفقارابه اندیشه می اندازد ! که آنهم این است که آیا ناب افندی خودرازنده یافته وسگ رابسوی ایشان فرستاده است ؟ یاآنکه درینوقت درپیش جسد بیروح سیروس سمیت به آه وفغان مشغولست ؟

بعد ازانکه ازسنگلاخ دیوار آسا گذشتند برای دم راست‌کردن یکقدری توقف کردند • درجائیکه ایستادند سنگلاخ مانع بادشده استکه درینجا بقدریك ربع ساعت استراحت‌کردن خواستند •

بمکالمه آغاز کردند . دراثنای مکالمه چون نام سیروس سمیث ذکر میشد توپ بعضی صداهایی میبراورد که گویا رهایی یافتن افندی خود را میفهمانید هار بر به توپ میگفت :

— آیا سیروس سمیث رهایی یافته است توپ ؟

سگ باز همچنان صداها برمی آورد . سه رفیق باز براه افتادند . از نیمشب دو ساعت گذشته بود . قضازده گان وقتیکه از سنگلاخ گذشتند باز باد شدت نمود . رفقا بشدت باد که از پشت شان میوزید چابکی و تیزرفتاری پیدا میکردند . توپ نیز در پیش روی شان بلاتردد در دویدنست . دایما بجهت شمالی میروند . بعد از انکه بقدر دوساعت رفتند قطع کردن پنج میل مسافه را تخمین کرده توانستند .

قضازده گان اگرچه از باران بسیار ترشده اند ولی هیچ آثار شکایت نشان نداده به امید یافتن رئیس خود درپی توپ گام میزنند بعداز نیمشب به پنجساعت هوا یکقدری صاف ، و باد رو به آرامی نهاد ، سپیدهٔ صبح دم نیز بدمیدن آغاز کرد . درعقب آن در طرف افق یك خط ضیاداری پدیدار گردید . رفته‌رفته آفتاب جهانتاب بر گوشهٔ افق ظهور نمود . ازانرو راه و اطراف را بخوبی میدیدند .

بقدر یك ساعت دیگر راه پیمودند . ابرها بسرعت تمام پراگنده شده بسوی شمال میرفتند . از شمینه ها تا به اینجا بقدر شش میل دوری کردن خودرا دانستند . درین وقت درمیان یك ریگزاری رفتار دارند . طرف دریا سنگستان ، و طرف چپ ریگ زار است . یکان یکان درخت‌هم دراطراف موجود است .

درین اثنا توپ بنای هیجان و اضطراب‌را نهاد . یکبار بسیار پیش میدود ، باز پس درپیش پا نقروف می آید . گویا میگوید که زود برویم . توپ کنار ساحل‌را گذاشته بطرف تپه های ریگ برگشت سه قضازده نیز درپی سگ روان شدند . اطراف همه خالی و تنهاست . هیچیك مخلوق جانداری پدیدار نیست .

درین جاهاازریك بسی‌تپه هاحاصل شده است که ازمیان آنهاراه راپیدا کردن بجز حس سگ دیگرکسی رامیسر نمیشود بعدازپنج دقیقه قضازده گان درزیر یك تپه

به نزدیك كاواكی مغاره مانندی آمدند . توپ درینجابشدت عوعوه آغاز کرده

ژه ده ئون ، پانقروف ، هاربربه این مغاره درامدند . ناب را دیدند که در پیش یك جسدی که برروی سبزه ها دردرون مغاره برزمین افتاده بود بردوزانو نشسته و دستهای خود را برروی خود گرفته آهسته آهسته میگرید !

این جسد (سیروس سمیت) است .

باب هشتم

آیاسیروس سمیت زنده است ؟ — حکایت کردن ناب — نقش پا — اول سخن سیروس سمیت — معاینهٔ نقش های پا — برگشتن بسوی شمینه ها — حیرت پانقروف .

ناب از جای خود حرکت نکرد .

کشتیبان پرسیدکه :

— آیازنده است ؟

ناب جواب نداد . ژه ده ئون سپیله وپانقروف به اندیشه افتادند . هاربر دستهای خود را برسینه بست . وبیحرکت بماند . امااینهم اشکاراست که زنگئی بیچاره ازغم و المی که دارد آمدن رفیقان خود را ندیده . ونه حس کرده است .

ژه ده ئون ، درپیش جسد سمیت زانوزد ، سینه اش را بازکرده گوش بران نهاده . معاینه بقدر یکدقیقه امتداد نمود . اما پنداشتی که یکعصراست !

ژه ده ئون بعدازمعاینه برپا خواسته گفت :

— زنده است .

ناب ازشنیدن اینسخن بهوش آمده متحیرانه بسوی رفقانظر کرده . زنگئی بیچاره ازشناخت برامده . مانده گی ، غم والم ، گرسنگی سراسرسیمای آن بیچاره را تبدیل داده . بگمان این خدمتگارصادق رسیده که افندیش مرده است .



این جسد سیروس سمیث است

بعد ازان پا نقروف معاینه نمود، او نیزدر مهندس علایم حیات را مشاهده کرد .
بنابر اشارت ژه ده ئون هار بر بیرون برامد . دراطراف بجستجوی آب افتاد .
بقدر صد قدم به آنطرف اگرچه یك نالهٔ آبی یافت ولی ظرفی که دران آب بردارد نیافت . لهذا دستمال خودرا در آب فروبرده و هردو کف خودرا کاسه ساخته دستمالرا دران نهاد . وبدویدن خود رادر پیش رفقارسانید .
همین آب دستمال کفایت کرد . لبهای مهندس راترکردند . از دهن مهندس یك نفس درازی برامد . ژه ده ئون گفت :
— بشارت ! زنده شد .
. ناب ازین سخنها امیدپیدا کرد . مهندس را برهنه کردند . چونکه میترسیدند که مبادا در وجودش از اثر خوردن بسنگهای ساحل زخم دار نشده باشد . امادر هیچ طرف وجود مهندس از زخم ویاخراشیدگی هیچ اثری نبود . حالا نکه موجها مهندس را بساحل انداخته ، ساحل هم همه گی سنگلاخ . پس لازم بودکه دریکجای آن اثر زخم میبود . قضا زده ها به این حیران ماندند که بی هیچگونه زخم چسان ازمیان سنگستان ساحل تا به اینجا آمده باشد ؟ البته که این را بجز خود سیروس دیگر کسی واضح بیان نمیتواند . حالااصل کار این استکه مهندس رابه صحت وعافیت رجوع دهند .
پانقروف ازناب پرسیدکه :
— آیاتوافندی خودرا مرده پنداشته بودی ؟
ناب — بلی . اگرتوپ شمارا پیدا کرده درینجانمی آوردم من افندی خودرادفن کرده خود رانیزبرقبرش میکشتم .
بعد ازان ناب به اینصورت حکایت خود را بیان نمود : ناب بعد ازانکه ازشمینه ها برامده ازهمان راهها ئیکه هر روز میگذشت بجهت شمال روانه شده است . اگرچه امیدش برزنده گی افندیش نبود ، ولی میخواستکه جسد افندی خودرا یافته بدست خود دفن نماید . بقدر سی کیلومتر پیش رفته است ولی هیچ یك اثرونقش قدمی نیافته .

برزمینها ئیکه گذشته همه راازاثر انسان خالی یافته ، ناب یکسر بسوی بالارفتن میخواسته است . زیرا به این واقف بود که موجهایك جسم مغروقرا بهمه حال بساحل می اندازد . ناب بعد ازانکه تابه اینجا حکایت نمود گفت :

— اینهمه زمینهارا باربار گردش کردم ، ساحلی را که درانثنای مدوجزر از زیر آب میبرامد هم بدقت میدیدم هیچ یك اثری نیافته بودم . تا آنکه دیروز بوقت شام برسر ریگهای ساحل نقش پای انسان را دیدم .

پانقروف — نقش پای ؟

ژه ده ئون — این نقش قدم ازسنگستان کنارساحل آغاز کرده بودنی ؟

ناب — نی نی ، اصلا از ریگهای زیر آب بحرکه دروقت جزر بود ازطرف خود دریا آغاز میکرد . من چون این نقشهای قدم را دیدم دیوانه شدم . نقشهای قدم راپیروی کردم ، یکچند دقیقه بعد صدای یك سگ بگوشم آمد . دیدم که توپ است . توپ هم مرابه اینجا آورد . درینجاهرا نقدر کوشش کردم که افندی خودرا بهوش آرم کامیاب نشدم . پس دانستم که وفات کرده . بازباخود اندیشیدم که پیش ازانکه دفن کنم شمارا نیز خبربدهم . ازانرو توپ رابرراه سمت جنوبی برابر کرده وچند بارنامهای شمارا گرفته وبسمت جنوب اشارت کرده روانه نمودم .

ناب حکایهٔ خودراتابه اینجارسانیده سخن خود راختم نمود . رفقابحیرت افتادند . چونکه یافتن توپ شمینه هارا بیك قوهٔ خارق العادهٔ موقوفست . زیراباوجودیکه شمینه هارا هیچ ندیده به یافتن آن کامیاب شده است هم بی آنکه درچنان باران شدیدتر هم نشود ؟

رفقای ناب حکایه رابکمال دقت شنیدند . ازین حکایت ازحیرت بحیرت می افتادند . آیا موسیوسمیت چسان ازدریابی آنکه موجهااورابه سنگهای ساحل زده یك جایش راافگار کنند برامده توانسته است ؟ شایان حیرت یك نقطهٔ دیگر اینست که موسیوسمیت بعدازانکه ازدریابرامده به این مغاره که گویااز بسیاروقتها آنرامیشناخته وبقدر نیم میل ازساحل دورافتاده بسرراست آمده است .

ژده ئون ازناب پرسید که :

— معلوم است که افندی خود را تو به این‌مغاره آوردهٔ ؟

ناب — نی من نیاورده ام .

پانقروف — مطلق که موسیوسمیت تنها خودش درین مغاره آمده است .

ژده‌ئون — البته همچنین باید باشد امایاور کردن این یکقدری مشکل مینماید : این مسئله حل شدنی نیست . مگر که موسیوسمیت بسخن گفتن مقتدر شود . رفقا دستها وپاها وو جود مهندس خود شانرا مالیده مالیده دوران دم آنرا آسانی دادند . مهندس بیچاره آهسته آهسته جان پیدا میکرد . اولاد ستهای خود را، بعد ازان سرخود راحرکت داد . ازدهنش بعضی سخنانی‌که دانسته نمیشدبرامدن گرفت . ناب به‌افندی‌خود نزدیکشده متصل سخن میگفت . مهندس نمیشنید . چونکه زنده گانی هنوز تماماًعودت نکرده بود .

پانقروف ازموجود نبودن آتش بسیارمتأسف بود . جیبهای مهندس راپالید که باکه یك کبریتی پیدا کند، ولی وا اسفا که بجزیکساعت دیگرهیچ چیزی درجیبهای اوموجودنبود . بنا برین قراردادندکه مهندس رابشمینه هابپرند .

مهندس آهسته آهسته‌بجان گرفتن رونهاد . یکقدری آب‌درحلقش نزچکانیدند . بعد ازکمی مهندس چشمهای خود را بازکرد . رفقارایك مسرور یت عظیمی استیلا نمود . ناب فریاد براورده گفت :

— هزاربارشکر! افندی من . آه افندی من !

مهندس رفقایی‌که دراطراف اوبودند یگان یگان از نظرگذرانید . وبسوی هر یك جدا جدایك تبسمی نمود . بازهمان سخنی راکه‌قبل ازین گفته بود ودانسته نشده بود برزبان راند امااین باردانسته شد که میگفت :

— آیاجزیره است ، یاقطعه ؟

بنابرین سوال پانقروف تحمل نکرده گفت :

— اوەوسیوسمیت ! حا لاحیات شما برای ما لازم است جزیره باشد ، یاقطعه آن سما لازم نیست •

مهندس درمقام تصدیق سرخود را جنبـانید ، وبخواب رفت • رفیقها اورا براحت گذاشته کناره کشیدند • وبه چارهٔ این افتادند که مهندس را بیك صورت راحتی به شمینه ها نقل بدهند •

ناب ، پا نقروف وهاربر بیرون برامدند ، وبسوی تپهٔ ریگزاری که بران یکچند درختی معلوم میشد روانه شدند • درراه پا نقروف دمبدم باخود میگفت :

— دروقتیکه انسان بزوروجبرنفس برارد آیا کسی این بخیالش میرسد که بگوید : « جزیره است ، یاقطعه » ؟ عجب آدمیست ! عجب مخاوقیست !

والحـاصل پا نقروف اینرا گفته ، وکله جنبانئی تعجبانه نموده به تپه رسیدند • درانجاشاخهای مناسب درختا نرا بریده ، ودوشاخ راست محکم ودرازرا به قدریك گام ازهمدیگردورترموازی یکدیگرنهاده ، ودیگرشاخها رابعرض درمابین آن چیده ، و آنهارابا خمچه هاوشاخله هاخوب بهم ربطداده ، وبرسرآنهاریگهاوشاخله ها گسترا نیده یك سدیه یعنی زنبیلی که بیمارا نرابران برمیدارند بوجود آوردند • ساختن سدیه به چهلدقیقه تمام شد • وقتیکه هرسه رفیق باسدیه درپیش ژه ده ئون آمدند بوقت ظهردوساعت مانده بود •

درین اثناء مهندس ازخواب بیهوشی که یکقدری پیشتردران رفته بودبیدارشد • بررویش که تابحال سراسرزرد وبیرنگ بود یکقدری رنگ پیداشده بود • یك عطسهٔ زده دست لرزان لرزان خودرا بسوی رفقای خود پیش کرده با یگان یگان دست فشاری کرده گفت :

— یکقدری مرا راست کنید • ناب به آهسته گی تمام ازپشت سردرزیربغلهای مهندس درامده ، وپا نقروف ازدستهایش گرفته یکقدری تکیه دادندش • ژه ده ئون گفت :

— •وسیوسیروس ! بی آنکه برشما زحمت شود آیا سخن مرا شنیده وجواب داده میتوانید؟

مهندس — بلی •

پانقروف — موسیو ژه ده ئون ! من میگویم که اگر مهندس ما ازین گوشت تتراس یك کمتری بخورد ، سخن شمارا بهترشنیده میتواند •

اینرا گفته از سینهٔ مرغ یك پارچه بدهن مهندس کرد •

مهندس گوشت مذکور را یکقدری جوید • دیگربا قیما ندهٔ گوشت تتراس را بر ناب و دیگر رفقاکه از گرسنه گی بحال فلاکت رسیده بودند تقسیم شده توپ را نیز فراموش نکردند کشتیبان گفت :

— هرچه که باشد ، درینوقت همینقدر! هاموسیو سمیت : اینرا هم بشما بگوئیم که ما در جهت جنوبی یك خانهٔ بسیار مکمل داریم که اوتاقها ، وحولی وتحویلخانه، وصندوقخانه وهمه چیزرا مالکست • یکچند درجن مرغهای شکار شده که ها ر بر آنرا (قو روقو) میگوید نیزداریم • برای شمایك سدیه نیزحاضرکرده ایم • درهروقتی که بخواهید شمارا به اقامتگاه خود برده میتوانیم •

سیروس — تشکرمیکنم دوست من ، خوب بگو به بینم ژه ده ئون چه میگوئید ؟

ژه ده ئون همه واقعه هائیکه برسرشان آمده بود ازوقت افتادن مهندس به بحر تا به ایندم همه رایکان یکان نقل وبیان نمود •

سیروس سمیت با یکصدای لرزانی پرسیدکه :

مهندس — لکن آیاشمامرابرسرسنگهای ساحل نیافته اید ؟

ژه ده ئون — نی ، ماشمارادرهمین مغاره یافته ایم •

مهندس — آیادرین مغاره شمامرانیاورده اید ؟

ژه ده ئون — نی •

مهندس — آیااین مغاره ازدریاچقدرمسافه دارد ؟

ژه ده ئون — بقدرنیم میل که ماهم این مسافه رادیده از آمدن شماتابه اینجا متحیر مانده بودیم •

مهندس — اینمسئله بسیار عجیب است .

کشتیبان درینجا پرسید که :

— موسیو سمیت ! آیا لطفاً بما حکایه میتوانید که بعد از افتادن تان بدریاچه حالها بر شما آمده است ؟

سیروس سمیت یادآوریهای خود را جمع کرد که آنهم بسیار مختصر یك چیزی بوده . بعد از انکه بدریا افتاده بقدر یکچند قولاج در زیر دریا فرو رفته است و وقتیکه بر سطح بحر بالا بر آمده در پیش خود یك چیز دیگری را در حرکت یافته است که آنهم (توپ) وفادار بوده ، و چون سر خود را بالا کرده از بالون اثری نیافته است ، ساحل را بقدر بیست میل مسافه تخمین کرده بشناوری آغاز نهاده است ، اما بعد از کمی بیك جریان شدتناکی گرفتار آمده موجها او را یکسر بسوی شمال برده است ، درانجا با توپ یکجا غرق شده از خود در گذشته است . بعد ازان نمیداند که چه شده وچه نشده .

پانقروف گفت :

— بعد ازان را من میگویم که چه شده ؟ شما را موجهای آب بخشکه انداخته شما هم تا به اینجا پای خود روان شده آمده اید . چونکه ناب شما را به اثر قدم شما یافته است .

مهندس به اندیشه فرو رفت . بعد ازان گفت :

— بلی . همچنین باید باشد . چونکه دیگر چیزی صورت نمیگیرد اما آیا شما درینجاها هیچ اثر انسان را ندیده اید ؟

ژه ده ئون — نی ، هیچ اثر انسان را ندیدیم . هم اگر انسان شما را رهایی میداد ، بعد از انکه درینجا آورده بود چرا ترك داده میرفت ؟

مهندس — راست میگویی دوست من ، ببین ناب ! مبادا که تو مرا در کنار دریا یافته درینجا آورده نباشی و باز فراموش کرده باشی ؟

ناب تا میخواست که در مقام انکار چیزی بگوید ، مهندس سخن او را بریده گفت :

— منهم عجب سخنهایی میگویم . ناب ، مانند من غرق نشده بود که عقل خود را

ضایع کرده اینچنین سخن بزرگیرا فراموش کرده باشد! خوب آیا اثر قدم من تابحال موجود است؟

ناب — بلی، دیگر نقشهارا اگرچه باد وباران خراب کرده اما در دهن مغاره هنوز یکدو نقش باقیست.

مهندس — ترا بخدا پانقروف، همین بوت مرا گرفته ببین که بران نقش برابر هست یا نی؟

پانقروف برای اجرا کردن امر مهندس بیرون برامد. بعد از کمی پانقروف وهاربر در آمده از برابر بودن بوت با نقش قدم خبردادند. دیگر هیچ شبههٔ باقی نماند. چونکه معلوم شد که نقش پا از بوت های خود مهندس بوجود آمده. بناءً علیه حکم شد که سیروس سمیت بپای خود به این مغاره آمده است و السلام!

مهندس بگرداب تفکر فرو رفت. بعد از لحظهٔ برای قطع نمودن شبهه ها و وسواس های رفقا سر برا ورده گفت:

— معلوم شد که در وقت آمدن خود در ینجا بصورت وقتی قوهٔ مفکره ام را غائب کرده ام. ومانند یك آدمی که بنوم مقناطیسی یعنی (خواب صنعی) گرفتار آمده باشد بی آنکه از حرکات خود خبردار باشد به ایجا آمده ام. ره بلد من هم توپ شده است. بیا ای سگ وفادار من بیا!....

حیوان وفا نشان به این گفتهٔ افندیٔ خود هماندم برزانو های افندیٔ خود بر جهید، وبمسرویت تمام یکصدائی بر کشید.

بوا قعیکه درباب رهائی یافتن مهندس بجز همین تأویل دیگر یك جهت معقولی پیدا نمیشود. نزدیك بوقت پیشین بود که پانقروف از رفتن مهندس بسوی شمینه ها سوال کرد. مهندس خواست که برپا بخیزد. اما ازبیقوتی بر شانهٔ هاربر به تکیه کردن مجبور شد. پانقروف گفت:

— زحمت مکشید موسیو سمیت. شمارا دردولی میبریم.

بعدازان سدیهٔ را که ساخته بودند آوردند. مهندس را بران خوابانیدند ناب وپانقروف

ازدوطرف آن گرفته براه افتادند . ازنجا تا بشمینه ها ٨ میل مسافه دارد که بسببه سدیه به شش ساعت قطع کردن آن لازم میآیدباداگرچه بشدت میوزید اماهواصاف وباران ایستاده شده بود . مهندس بردست خود تکیه زده اطراف را ازنظرتفتیش میگذرانید . بقدردوساعت رفته بودندکه خواب بروغلبه کرده ازخوددرگذشت .

نزدیك شام بودكه بشمینه هاداخل شدند . مهندس هنوزازبیهوشی ئیکه داشت بهوش نیامده بود . پانقروف بکمال حسرت ونومیدی خرابیهاوزیانها ئیکه طوفان درشمینه ها بهم رسانیده بود مشاهده کرد . چونکه موجهای بحردرداخل شمینه‌ها درامده آتش ومرغکان شکارشده ، وهیزم وهمه موجودات شمینه را پاك شسته و رفته بود . پس ازین یك حسرت والم پانقروف را حساب بایدکرد !!! . . .

باب نهم

مهندس درینجا ست — تجربه های پانقروف — آیا جزیره است یاقطعه ؟ — فکرهای مهندس — آیا کدام نقطهٔ بحرمحیط است ؟ — شکار — یك دود پرسود .

پانقروف بیك چندکلمه خبردهشت اثرمحوشدن آتش رابرفقافهما نید این واقعه برهریك ازقضا زده گان جداجداتأثیرها اجرانمود . ناب‌ازفرحت وسروریکه بیافت شدن افندی خود داشت پروا نکرد . هاربرتا یکدرجه به تأسفات پانقروف اشتراك ورزید . آمدیم برژه ده ئون : اوبجواب پانقروف گفت :

— اگرراست میپرسی این مسئله چندان کاری نیست که موجب اینقدر اندیشه و افسوس باشد !

پانقروف — توچه میگویی بابا ! آتش نیست آتش ، بعد ازینهم بی آتش ماندیم .
ژه ده ئون — بگذار بابا ! اینچه سخن است که تومیگویی ! . . .

پانقروف — میگویم که هیچ چارهٔ آتش دردادن هم نیست .
ژه ده ئون — عجب فکرها ...
پانقروف — اماموسیوسیله ! خود تان هم میدانیدکه ....
ژه ده ئون سخن اورابریده گفت :
— جان من پانقروف ! آیامهندس درنجاست ؟ البته برای ماچارهٔ آتش دردادن رامی یابداندیشه مکن .
پانقروف — آیاباچه چیز ؟
ژه ده ئون — باهیچ .

پانقروف به اینسخن یك جوابی نیافت . زیراپانقروف راهم همین اعتقاد بود که مهندس چارهٔ آتش رامیکند . زیرا مهندس یك آدمیست که برهمه معلومات و فنون بشریه آگاهست . درپیش این چارنفرباهمهندس دریك جزیرهٔ خالی یکجابودن، و بی مهندس دریکی ازشهرهای متمدن امریکابودن یکسانست . چون سیروس سمیت موجود باشد همه کارهای خود را تمام میدانند . چون اوباشد بهیچ نومیدی نمی افتند . اگریك کسی بیاید و به ایشان بگویدکه شمابریك جایی ایستاده ایدکه آنرا حالا یك زلزلهٔ مدهشی زیروزبرکرده درمیان امواج بحرمحوونابدیدش میسازد . اینها بجوابش میگویند باش تاازمهندس بپرسیم .

اما دریتوقت مهندس بخوابست ازوهیچ استفاده نمیشود . دراول امرمهندس را دراوتاق نخستین شمینه هابردند ، و ازعلفهای خشك برای اویك بستری ساخته بی آنکه ازخواب برخیزانندش آهسته بران خوابانیدندکه این خواب برای مهندس دریتوقت ازغذا نافعتر بود .

طعام شبینهٔ قضازدگان خیلی خفیف بود . یعنی تنهااز (لیتودوم) عبارت بود . اما هاربرنوجوان یك نبات بحری ئیکه خیلی مغذیست نیزباآن علاوه کرد که قضازدگان آنرا برسرلیتودومهاجویده خیلی لذت ازان گرفتند . شب هوا خیلی سرد شد ، چون طوفان

دیشبه شمینه هارا خراب کرده بود ، وشکافهای آنرا که هاربر و پانقروف بسته بودند به آب شسته بود جریان هوا شمینه‌ها را خیلی سرد ساخته بود که اگر قضا زده گان مهندس خود را بالباسهای خود شان نمیپوشانیدند بیچاره بسیار خراب میشد .

رفته رفته سردی هوا بیشتر شده میرفت . ازهمه بد تر اینکه چارهٔ دفع آن که عبارت از آتش است نیز موجود نیست . پانقروف ازین حال بسیار مضطرب شده بچارهٔ پیدا کردن آتش آغاز نهاد . اولا یك دو سنگ خشك پیدا کرده آنهارا بیکدیگر زدن گرفت . ناب نیز بمعاونت برخواست هرا نقدر که کوشش کردند هیچ یك شرریکه چیزی را در داده بتواند حاصل نشد .

پانقروف سنگهارا بقهر بیکسو افگنده یك دو پاره چوب خشك را گرفت و بشدت هرچه تمامتر بریکدیگر بمالیدن آغاز نهاد . بقدر یك ساعت کامل ناب و او به این عملیات مشغول شدند که ازچوبها کرده خود شان زیاده تر گرم شدند . بیچاره ها در میان عرق غرق شدند ولی هیچ فایدهٔ حاصل نشد پانقروف بغضب تمام چوبها را بیکسو افگنده گفت :

— هرکس بگوید که وحشیان به اینصورت آتش درمیدهند گلوی او را افشار خواهم داد . هرکس که بمالیدن چوبهارا بریکدیگر آتش در داده بتواند من خرد را در میدهم .

پارچه های چوبیکه پانقروف بیکسو افگنده بود هاربر آنرا گرفته بشدت زیاده تر ازان مالیدن گرفت . کشتیبان اینرا دیده از خنده خود داری نتوانسته گفت :

— هله ، هله شیر بچه ، به بینمت !

هاربر — نی مقصد من آتش در دادن نیست بلکه خودم را گرم کردنست .

و الحاصل از آتش در دادن ناامید شده هرکس بیکطرفی افتاده بخواب رفتند .

روز دیگر یعنی در (۲۸) م مارت وقتیکه مهندس از خواب برخواست رفقای خود را دید که بدورش جمع آمده اند . امروز باز اول سخن مهندس همین بود که گفت :

— آیا جزیره است ، یا قطعه ؟

پس دیده میشود که فکر یگانهٔ مهندس بر همین نقطه معطوفست. پانقروف گفت:

— موسیوسمیت ! این راازما پرسید . چرا که ما نمیدانیم .

مهندس — آیا شماتابحال نمیدانید ؟

پانقروف — نی تابحال نمیدانیم اما چون بگردیم البته خواهیم دانست .

مهندس — چون چنین است گردش کنیم .

اینرا گفته مهندس برپاخواست .

پانقروف — ماشاءالله ! این ازهمه خوبتر ! چقدرزود ! . . .

مهندس — بسیار گرسنه ام . اگر یکقدری خوردنی بمن بدهید ضعف و ناتوانیم سراسر رفع خواهد شد .

پانقروف بعد از یکقدری سکوت گفت :

— واحیفا که خوردنی نداریم . زیرا آتش موجود نیست . وهم امید پیداشدن آنرا نیزنداریم .

اینرا گفته ومسئلهٔ آتش راازاول تا آخر بیان نمود . مهندس گفت :

— به بینیم ، اگر یك جسمی مانند قف وسنگ چقماق نیابیم !

پانقروف — خوب ، اگر نیابیم ؟

مهندس — کبریت میسازیم .

پانقروف — آیا کبریت مساله دار ؟

مهندس — بلی .

ژه ده ئون — دیدی پانقروف ! نگفتمت که اینقدر جای تأسف نیست ؟

اگرچه پانقروف این کار را چندان آسان ندید اما اعتراض هم نکرد . آسمان صاف بود . آفتاب طلوع کرده باشعاعات زرین خود اطرا فرا تزئین نموده بود .

مهندس بعد ازانکه بهرطرف یك نظری انداخت بریك سنگی بنشست . هاربر پیش آمده یکچند دانه (مدیه) ویکقدری سبزهٔ بحری بمهندس تقدیم نموده گفت :

— این است موسیوسمیت ، خوراك ما عبارت ازهمین است .

— مهندس تشکر میکنم فرزند برای امروز صبح کفایت میکند .

اینرا گفته و (مدیه) هاراکه نیزازجنس حیوانات صدفیهٔ بحریست تناول نمود . برسر آنهم آبی که هاربردرمیان پوست یك مدیهٔ بزرگ آورده بودنوشید . بعدازان برفیقان خود گفت :

— پس معلوم شدکه شما نمیدانیدکه اینجاجزیره است یاقطعه ؟

هاربر — نی موسیوسیروس نمیدانیم .

مهندس — اینرافردابخودمعلوم میکنیم که چیست ، وتافردادیگرهیچ کاری نداریم .

پانقروف — نی نی ، کاربسیارمهمی داریم .

مهندس — چه کار ؟

پانقروف — آتش دردادن !

مهندس — اندیشه مکن پانقروف آتش می‌یابیم . دیروزکه مرابه اینطرف می آوردید درجهت شمالی یك کوهی بنظرم برخورده بود آیاشماهم آن کوه رادیده‌اید ؟

رفقا — بلی یك کوه بلندی راازدور دیده ایم .

مهندس — این است که فردابران کوه برامده می بینیم که آیااین یك جزیره است یاقطعه ؟

پانقروف — آیاآتش چسان خواهد شد ؟

مهندس بمسئلهٔ آتش جواب نداد . وچنان معلوم میشد که به اینمسئله گویاهیچ پروانداردد . بعد ازانکه یکچند مدت ساکت ماندسربراورده گفت :

— دوستان من ! اگرچه حال ما چنان یك حال پسندیدهٔ گوارایی نیست . ولی خیلی ساده وآسان یك حالیست . زیرا ازدوحال خالی نیست : یااینست که در یك جزیرهٔ افتاده‌ایم یادر یك قطعه . اگردرقطعه افتاده باشیم راه زده زده آخربیك شهر یایك قصبهٔ میرسیم ، واگرجزیره باشدبازهم ازدوحال بدرنیست یااین جزیره باانسان مسکونست ، ویاازانسان خالی وغیرمسکونست . اگرمسکون باشدباساکنان آن راست

آمده یك چارهٔ برای خود جستجو میکنیم . و اگر خالی و بی انسان باشد خود ما یك چارهٔ می اندیشیم .

پانقروف — الحق که بسیار ساده ، و بسیار آسان . اما آتش چسان خواهد ؟

بازدرینباب به پانقروف کسی جواب نداد . بیچاره پانقروف یك آه سردی کشیده خاموش ماند .

ژه ده ئون — موسیو سمیت ، قطعه ، ویا جزیره بودن اینجار افرداخواهیم دانست ، اما آیااینراچسان خواهیم دانست که درکدام نقطهٔ کرهٔ زمین خواهیم بود ؟

مهندس — بصورت محقق نمیدانم . اما از روی تخمین چنان گمان میبرم که درکنار بحر محیط کبیر هستیم . تاوقتیکه از ریشموند بهوا شده ایم باد از جهت شمال غربی بسوی جنوب شرقی دروزیدن بود . شدت وزش آن نیز اثبات میکنند که از همین جهت وزش خود بدیگر جهت تبدیل وزش نکرده باشد . لهذا به این سبب حکم میشودکه باد مارا بجزایر (پوموتو) یا (زه لاند جدید) انداخته باشد . پس اگر چنین باشد برگشتن مابسوی وطن آسان میشود البته درینسرزمینها یك معاونی برای خود پیدا خواهیم کرد . اما اگر دریکی از جزیره های خالی وغیر مسکون بحر محیط افتاده باشیم درانصورت میباید که چارهٔ معیشت و زندگانی خود رابصورتی که هیچ برامدنی نیستیم بیندیشیم که اینراهم فرداخواهیم دانست .

ژه ده ئون — چه ! ! هیچ برامدنی نیستیم گفتید ؟

مهندس — البته ؛ اگر در یك جزیرهٔ خالی و غیر مسکونی باشیم بیهوده امید خلاصی راچسان بکنیم .

پانقروف — بسیار خوب ! اگر این یك جزیرهٔ خالی هم باشد ماچندان امید کنیم که از راه واپورها بیرون نیست . روزی از روزها خواهد شد که یك واپوری درینجا بیاید ومارا رهائی دهد .

مهندس — اینرا نیز فردا که برکوه برائیم خواهیم دانست .

پانقروف — آیاوجود شما تحمل و توانایی فردابرامدن کوه‌راخواهدداشت ؟
مهندس — امید دارم . امابشرطیکه امروزشکارهای خوبی برای مابیارید .
پانقروف — موسیوسیروس ! هرگاه شمابرین یك اعتماددارید که شکارهائیکه آورده شودباآتش کباب کرده خواهد شد منهم بشما خاطرجمعی تمام میدهم که شکارهای خوب واعلابرای شمابیارم .
مهندس — چون چنین است بیغم باشیدکه کباب حاضراست .
بنابرین ژه ده ئون و مهندس درشمینه هاماندم ، پانقروف ، هاربر ، ناب توپ را باخود گرفته برای شکار وهیزم بسوی جنگل روانه شدند . هر سه رفیق بعد از طلوع بدوساعت براه افتادند . هاربر مستریح ، ناب مسرور بود . پانقروف باخودمیگفت :
— هرگاه بشمینه ها برگردیم و مهندس آتش افروخته باشد الحق که کرامت کرده خواهد بود !
وقتیکه به کج گردی نهررسیدند پانقروف پرسیدکه :
— آیااول شکاری شویم ، یاهیزم کش ؟
ناب — اول شکاری ، ببینیدکه توپ ازحالا بجستجوافتاده !
هاربر ، پانقروف ، ناب هریك از یکدرخت بزرگ ارچه یکیك عصا چوب راست وصفایی کنده وسر آنهارابا سنگها تیزکرده ازعقب توپ درجنگل درامدند . درختهای جنگل همه ازنوع ارچه ، ونشتر وصنوبرمیباشد . حتی در بعضی جاها درختهای ارچه آنقدربزرگی وجسامت پیدا کرده که اگر آنرا مهندس میدید میدانست که این سرزمین یکدا مبقعه منسوبست . شاخهای خشکیدهٔ ازهم ریخته در بعضی جاها خرمنها تشکیل کرده بود . هرانقدرکه پیشتر میرفتند جنگل غلوشده میرفت ، وراهرابرهروان دشوارمیساخت . از راه هیچ اثری در جنگل دیده نمشود . و چنان معلوم میشودکه ازوقتیکه این جنگل خلق شده هیچ انسانی دران قدم ننهاده . لهذا پانقروف برای آنکه دروقت برگشتن راه را گم نکنندبرتنه های درختها بعضی اشارتها

و نشانه ها میگذاشت .

بقدر یکساعت بهمینصورت در جنگل راه پیمودند . ولی هزار افسوس که بهیچ شکاری برنخوردند . کشتیبان خطای خود را دانست . زیرا کنار نهر را گذاشته در میان جنگل درامده بودند . لهذا بازپس گشته ساحل نهر را گرفتند . ناب پانقروف را خطاب کرده گفت :

— خوب پانقرف ! اگر شکاری که به افندی من وعده کردهٔ عبارت ازهمین باشد چه آتش بسیار احتیاج ندارد !

پانقروف — صبر کن ناب ! تنها شکار نی بلکه : ....

ناب — بلکه چه ؟

پانقروف — بلکه آتش هم موجود نخواهد بود !

ناب — مگر شما بر سخن افندی من اعتماد ندارید ؟

پانقروف — دارم .

ناب — پس چرا بر آتش افروختن او باور نمیکنید ؟

پانقروف — اگر راست بگویم تا آتش را بچشم خود نه بینم باور نمیکنم والسلام .

ناب — چون افندی من بگوید که آتش افروخته خواهد شد البته که می افروزد .

پانقروف — دیده خواهد شد !

شمس تابان هنوز ربع دایرهٔ سما را تجاوز نکرده بود شکار نیز تا بحال پیدا نشده بود . ولی توپ و رفقا از تجسس و تفحص وانه ایستاده بودند . درین اثنا نظر هربر بر یکدرختی برخورده وفریاد براورده !

— آه به بنید ! درخت بادام .

الحق که درخت بادام بود ، اما بادام جنگلی ، و بادام بسیاری داشت . این نوع بادام جنگلی در اوروپا وامریکا بسیار پیدا میشود . وخوب لذت دارد .

رفقا بر درخت مذکور هجوم بردند . و بادام بسیاری جمع کرده جیبها و بغلهای خود را

پر کردند . پانقروف گفت :

-- برای کسانیکه در جیب شان یکدانه کبریت پیدا نشود اگر بجای گوشت (میدیهٔ) خام ، و بجای نان سبزهٔ دریایی ، و بجای میوه بادام جنگلی میسر شود بسیار است !

هاربر — شکر کنیم ، شکایت نکنیم .

پانقروف — اولاد ! من شکایت نمیکنم ! بلکه هزار بار شکر هم میکنم : اما چه باید کرد که دلم بسیار کباب میخواهد ، آه . . . .

درین اثنا ناب آواز داده گفت :

— بخدا توپ یك چیزی دید ! اینست که گوشهایش تیز شده دویدن میخواهد .

هنوز این سخن را تمام نکرده بود که توپ عوعو کرده در یك سوراخ بغلهٔ (لر) خود را پرتاب نمود . و از سوراخ بعضی صداهای عجیب یك حیوان غریب برامدن گرفت .

پانقروف با هاربر و ناب از پئی سگ درمیان بوته زارهای بهم پیوست پر گل و آب درامدند . دیدند که سگ از گوش یك حیوان عجیب الخلقتی گرفته ، و حیوان دست و پا میزند که خود را برهاند . ناب تا میخواست که عصاچوب خود را بر حیوان حواله نماید حیوان گوش خود را بدهن سگ کنده شنه فرار نمود . سگ از عقب آن دوید در اثنائیکه میخواست به او برسد حیوان در یك دند آبی که در ان جا موجود بود خود را بینداخت ، وغوطه خورده از نظر پنهان گردید .

اینحیوان بطول دونیم قدم بود . جامه اش خاکی بسیاهی مایل ، و پنجه هایش مانند مرغ آبی پرده دار ، و دمش مانند دم قوندز . و پوزش بمنقار قوتان مشابه بود .

هاربر طبیعت شناس از روی درسهای تاریخ طبیعی که خوانده بود نام اینحیوا نرا (اورنیتورنگ) بیان کرد که از نوع حیوانات (قاضمه) میباشد و هم از فصیلهٔ (ذومعیشتین) است که هم در آب وهم درخشکه زنده گانی میکنند .

والحاصل اگرچه سگ خود را در عقب آن به آب بینداخت ولی حیوان چون درزیر آب غوطه خورده بود فائدهٔ حاصل نشد .

هاربر گفت — صبر کنیم حالا برای نفس گرفتن برروی آب میبراید .
ناب — آیا درزیر آب خفك نمیشود ؟
هاربر — نی این ازحیواناتیست که هم در آب وهم درخشکه زیست میتوانند . اماهرچندکه در آب باشد بازبرای نفس گرفتن مجبوراست که برسطح آب براید .
سخن هاربرراست براهد . بعد ازیکچند دقیقه حیوان برسطح آب بالابرامد . توپ بیك حمله ازگلوی حیوان گرفته بیرونش کشید . عصاچوب ناب نیزبیك ضربه اورابرزمین غلطانید . پانقروف به آواز بلند گفت :
— هوررا ! اگریك آتش خوب داشته باشیم چه اعلاکبابی خواهیم خورد !
هماندم شکاررابشانه انداخت . وقت چون قریب بعصررسیده بود اشارت عودت راباداد . درخصوص رهنمایی بسوی شمینه ها توپ بسیارمددرسانی مینمود . زیراجنگل آنقدربهم پیوست وجربودکه رهروان راه آمدگی خودشانرابدشواری پیدا میکردند . بعد ازنیمساعت بکنارنهرواصل شدند . درانجابه اصولیکه پیش ازین کرده بودند جالهٔ هیزم خود راتنظیم داده وآنراپرازهیزم کرده در نهرانداختند ، و ریسمان آنراگرفته برکنارنهرروانه شدند .
پانقروف چون از آتش امید وارنبود این زحمت هیزم کشی را بیهوده و نافله میپنداشت . اماچون بشمینه ها نزدیك شدند پانقروف بیحابا « هوررا » گفته فریاد براورده شمینه هارانشان دادکه یك دود بسیارلطیف وشیرینی ازمیان سنگهابالامیبرامد .

باب دهم

یك اختراع مهندس — ملاحظات مهندس — جنگل — اراضئی وولقانیك — گوسفند های کوهی — سطح مایل — نخستین شب خوابیدن .

بعد ازیکچند دقیقه شکاریها درپیش یك اوجاغی که یك آتش بسیاراعلایی دران می

سوخت جمع آمدند، مهندس، ومخبر درانجابودند پانقروف شکار خود را بردوش داشته بی آنکه یك کله سخن بگوید بیك حیرت و الهانهٔ مسرورانه گاه بسوی آتش و گاه بسوی مهندس همینگریست .

ژه ده ئون به پانقروف گفت :

— چسان دوستم ! آیا خوب آتش نیست ؟ این شکاریکه آورده‌اید آیا به این آتش بخوبی پخته نمیشود ؟

پانقروف — ازبرای خدا بگوئید ، که درداد ؟

ژه ده ئون — آفتاب !

بواقعیکه جواب ژه ده ئون صحیح بود . آتش شا نرا آفتـاب دردا ده بود .

پانقروف زیاده تر بحیرت افتاده هیچ نگفت :

هاربراز مهندس پرسیدکه :

— آیادرنزد شما پرتوسوزیعنی ذره بین موجود بود ؟

مهندس — نی اولادم ! پرتوسوز موجود نبود لکن پرتوسوز ساختیم .

مهندس اینرا گفته وپرتوسوزیکه ساخته بود و آتش را به آن افروخته بود نشان داد .

این پرتوسوزی که مهندس ساخته بود از آئینه هـای روی ساعت خودش و ساعت ژه ده ئون مرکب شده بود که مهندس هردو شیشهٔ ساعت را کشیده طرف محدب یعنی برامدهٔ آنها رابسوی بیرون آورده طرف مقعر یعنی طرف چقور آنهارابا همدیگر برابر آورده ، ودرون آنرا از آب پر کرده ، وکنارهای آنرا با کتیرهٔ چسپناك درختان جنگل باهم چسپانیده . وخس وخاشاك بسیارباریك وخشك را باضیـای محراق پرتوسوز درداده این آتش رابوجود آورده است .

پانقروف بعد ازانکه این آله را تماشا کرد بکمال حیرت بسوی مهندس نظر کرد وازفرحت ومسرت بی اندازهٔ که به اوروی داده هیچ چیزی نگفته تنها به ژه ده‌ئون

همینقدر گفت :

— مخبر افندی ، اینرا بکتابچهٔ یاد داشت تان قید بکنید .

مخبر — خاطر جمع باشید قید شده است .

پانقروف شکاریکه آورده بود پوست کرد ، و پاك نمود بیك چوب محکمی در کشیده بروی آتش چرخ داده یك کباب بسیار مکمل و اعلایی پخته کرد .

وقتیکه مهندس وژه ده ئون تنها مانده بودند غیراز آتش افروختن در خصوص مرمت کاری شمینه ها نیز بخوبی کوشش ورزیده خرابیهائیکه از طوفان دیشبه بظهور رسیده بود آنرا اصلاح کرده همه سوراخها و شگافهای شمینه را بند کرده بود .

بعد از انکه این کارها را به انجام رسانیدند ، سیروس سمیت بسوی کوهی که از دور بنظر می آمد عطف نظر کرده یك مدت نگریستن گرفت . و ازین دیدنش چنان معلوم میشد که مسافهٔ آنرا تا به اینجا تخمین کردن میخواست . مهندس دوری این کوه را از جای خود شان بقدر شش میل و بلندی آنرا از سطح بحر بقدر ۳۵۰۰ قدم تخمین کرده توانست . پس یك آدمیکه بزین زروه براید اطراف خود را در داخل یك دایره ئیکه بوسعت پنجاه میل باشد دیده میتواند . لهذا مهندس گمان میکرد که ازانجا بحل کردن مسئلهٔ مهمهٔ که « آیا جزیره است یا قطعه ؟ » موفق وکامیاب آید .

امشب یك طعام بسیار مکملی تناول کردند . کباب بسیار لذیذ شده بود . بعد از کباب تخم مرغ ، وسبزهٔ دریایی ، ومیدیه ، وبادام جنگلی برای فاکت زده گان بزون عاد تایك ضیافت ومهمانی بزرگی شمرده میشد . در اثنای طعام مهندس هیچ سخن نگفت ، فکرش باسیاحت فردایی مشغول بود .

پانقروف یکچند بار درباب بعضی کارهائیکه بعدازاین بروی کار آید اگرچه یکچند فکرورأی بیان کرد اما مهندس سرخود را جنبانیده به این جواب اکتفا ورزیده گفت :

— فردا مسئله رابخود معلوم کرده بعدازان بکار وحرکت آغاز خواهیم کرد .

بعداز طعام یك بغل چوب دیگر نیز در اوجاغ انداختند . همهٔ مسافران که سگ

نیز با آنها داخل بود بیك خواب بسیار عمیقی فرورفتند . درینشب هیچیك حادثه بوقوع نیامد . روز دیگر یعنی در ۲۹ م مارت چون بوقت صبح از خواب برخاستند هرکدام در وجود خود یك توانایی وقوت کامل برای اجرای کشفیات در خود حس میکردند .

باقی ماندهٔ طعام دیشب تابه بیست وچار ساعت برای سد رمق گرسنگی فلاکتزدگان کافی مینمود . اینرا هم امیدداشتند که در راه شکارهم بیابند ، واینرا نیز امیدوار بودند که درینقدر راه دور و دراز سنگ چقمق نیز پیدا کنند . لهذا برای احتیاط پانقروف نصف یکدانه دسمال نازدانهٔ کتانیش را که درجیب داشت پاره کرد برای درگیران سوختاند وسوختهٔ آنرا باخود برداشت .

هنگامیکه فلاکتزدگان باعصاچوبهائیکه برشانه داشتند از دروازهٔ شمینه های خود براه افتادند هنوز نوصبح دمیده بود . بنابر رأی پانقروف از راهیکه درداخل جنگل تابحال یکدوبار ازان گذشته اند رفته بکوه برایند . ودروقت برگشت ازیك راه دیگری بشمینه های خود بیایند . برهمین رأی قرار برحرکت داده کنار رچپ نهر را گرفته تاجائیکه بجانب جنوب غربی نهریك دورخمی پیدا کرده بود برفتند ، وازانجا نهر را ترك داده درمیان جنگلی که تابه یکجای آن دیروز رفته بودند داخل شدند . وبقدر یکنیم ساعت ره پیمایی کرده به نقطهٔ منتهای غربی جنگل رسیدند .

زمینهای مرطوب گل آلودیکه تابه اینجا دوام نموده بود تمام شده ازنجاروبه پیش زمین یك بلندی خفیفی پیدا کردن گرفت گاه گاهی بعضی حیوانات عجیب و غریب نیز ظهور کرده ازپیش روی شان بگریخت . توپ درپئی آنها میدوید ، و ولوله آغاز میکرد امامهندس سگ رافریادداده از دویدن مانع میشد . زیرامهندس یك آدمیست که چون یکبار فکروخیالش بیکچیزی مشغول شود ممکن نیست که بدیگر چیزی حوالهٔ سمع دقت نماید . درینوقت یگانه فکروخیال آن آدم همین است که برکوه بالابرامده مسئلهٔ مهمهٔ ﴿ آیاجزیره است یاقطعه ؟ ﴾ راحل کند . شکاررانی بلکه راههایی راکه

بران میگذرد نیزاز نظر دقت خود نمیگذراند .

بعد ازانکه بقدر دونیم ساعت راه رفتند ازجنگل بدامنهٔ دشت برامدندکه ازین دامنه صورت تشکل اطراف و جوانب زمینهابخوبی بمیدان برامد . کوهیکه درمقابل شان بود ازدوزروه متشکل شده بود . زروهٔ اول آن که بلندی آن بقدر دوهزار و پنجصد قدم تخمین میشد بیك شکل غریب و عجیبی بر دیگرزروه ها موضوع شده بود . درمابین تپه هائیکه کوه ازان تشکیل یافته بسیارمجرا ها وشیله های تنگ تنگی حاصل شده است که میان این دره ها وشیله ها بادرختان سبزو خرم جنگلی مزین شده است .

برسرزروهٔ اول یك زروهٔ کوچك مائل دیگر نیز موجود است که سطح خارجی این زروه ازسنگهای سرخ رنگی مرکب است . این است که فکرمهندس با لابرامدن همین زروه است در بحارفقایکقدری مکث و آرام نموده بر پشته ها و تپه های کوه بالا شدن گرفتند .

سیروس سمیت گفت :

— مادریك اراضی وولکانیك میباشیم .

درراه متصل بسنگهای بسیار بزرگ وجسیمی برمیخوردندکه برای بالابرامدن وگذشتن ازان قضازده گان بمعاونت و مددکاری همدیگرخود محتاج میشدند . در میان سنگهادرختهای بوته مانند غلو موجود است .

درراهیکه بران میگذشتند هربراثرقدم بعضی جانوران بزرگ تیزنجه را که بتازه گی ازانجا گذشته بودند نشانداد .

پانقروف گفت :

— چنان میپندارم که این آغایان محترم به آسانی این جا های خود را برای ما وا گذار نشوند .

مخبرژه ده ئون که در هندستان شکار پلنگ . ودرافریقا شکارشیررا باربارا اجرا کرده بود بجواب پانقروف گفت :

— يك چارهٔ رهايي براى جان خود خواهيم يافت • اما حالا ميبايدكه به بصيرت و آ گاهى حركت كنيم •

قضازده گان آهسته آهسته بالاميشدند • درراه به بسيارجا هائيكه گذشتن ازان خيلى دشوارمينمود تصادف مينمودند • حتى گاه بيكبار درپيش روى شان چنان شگافته گيهاى چقورچقورى ميبرامدكه بقدرساعتهاوقت خود راضايع كرده بردور آن بگردش مجبورميشدند • دروقت پيشين بودكه فلاكتزده گان بالون براىطعام خوردن و استراحت كردن درزيردرختهاى صنوبر بسيار بلند ، ودركنار يك جويبار كوچك بس لطيفيكه شلاله هاوشرشره هاتشكيل داده درجريان بودن توقف و آرام ورزيدند كه تابه اينجا تنها نصف سطح مايل نخستين را طى نموده بودند • و به اينحساب چنان تخمين ميكردندكه امروزهمين سطح مايل نخستين كوه راطى بتوانند •

درين نقطه بحرخيلى فراخ درپيشگاه نظرسياحان عرض وجودمينمود • اما اين معلوم نميشدكه آيا اين جزيره است ، يااريكطرفى بخشكه مربوط است ؟ ازين سبب مسئلهٔ مهمهٔ كه موسيوسميت را بعراق فوق العادهٔ انداخته بوددرينوقت حل نشد •

بعد ازوقت پيشين يكساعت باربه برامدن آغاز نهادند • يكسر بسوى جنوب غربى بالابرامدن ، وازميان بيشهٔ بهم پيوست درختهاى بوته مانندى گذشتن شان ضرورى گرديد • درميان اين بيشهٔ بهم پيوست بسيارى از (تراپوغان) نام مرغهائيكه ازجنس ماكين خانگى ميباشدديده شد • چيزيكه اين تراپوغانهارا ازمرغ خانگى تفريق مى داد اين بودكه درزيرگلو ، وبالهـاى اين مرغان پرهـاى بسيـار دراز درازلطيفى موجود بود • مادهٔ اين مرغان كه بجسـامت وبزرگئى خروس خانگئى بسيـاهى مايل ، ونر آن رنگ سرخ بسيار تيره ميباشدكه بران خالهاى سفيدافشان شده است • بقوت يك سنگى كه بكمال مهارت زده ئون سپيله پرتاب نمود يكى ازين مرغان بدست آورده شد • پا نقروف كه بسبب مانده گى بسيار گرسنه شده بود شكار نوخودرا بكمال حرص واشتها بگرفت •

بعد ازانکه ازبیشه زار برامدند خرسنگهای بسیار بزرگی که یك بردیگر مانند دایهای دیوار موضوع شده بود درپیش روی شان برامد • سیاح ها یك بر دیگر معاونت کرده ودست همدیگررا گرفته ویك بدیگرشانه داده برسنگهای مذکور بالا شدن گرفتند • جاهائیکه بران میگذشتنداز احجار غاری بود • علامتهای وولقانی یعنی کوه آتشفشانی بودن این کوه معلوم میگردید • رفته رفته به تحقیق رسیدکه این کوه آتشفشان خاموش شدهٔ میباشد • به بسیار دشواری بالا میبرامدند • ازهمه پیشتر هاربرو ناب میرفتند ، مهندس وژه ده ئون درمیان ، پانقروف ازهمه عقبتر میبود • در راه ها ئیکه میگذشتند بعضی اثرهای قدم حیوانات بزرگ پنجه را میدیدند که در چنین جاهای سخت مشاهده شدن اینچنین اثرهای قدم البته ازطرف جانوران بسیار مدهشی گذاشته میشود •

درین اثنا پانقروف بعضی حیوانات را دیده فریاد براورد که :

— وای گوسفند هارا ببینید •

سیاحها در پیشروی شش عدد حیوانهٔ گوسفند مانند پرپشم بزرگ جثهٔ شاخ تاب خوردهٔ خودرا یافتند • هاربر حیوانات مذکوررا شناخته گفت :

— نی پانقروف ! اینها گوسفند نیستند • (موفلون) نام حیوانات بیابانی ئیکه به گوسفند مشابهت دارند میباشند •

پانقروف پرسید :

— آیا ازگوشت این ها کباب پخته میشود ؟

هاربر — بلی ، بسیار خوب گوشت دارند •

پانقروف — چون چنینست هیچ شبهه نیست که گوسفند است !

حیوانات مذکور بعد ازانکه بکمال حیرت بسوی انسانهائیکه در پیش روی شان استاده بودند نظر کردند دفعتهً رم خورده وازسر سنگها جهیدن گرفته از نظر پنهان شدند •

پا نقروف که بحتی آنهارا ندید گفت:

— حالا خوش آمدید! باز انشاءالله باهم خواهیم دید!

دیگر رفقا ازین سخن پا نقروف خندهٔ خودرا منع کرده نتوانستند .

رفقای قضازده باز بر رفتار خودشان دوام ورزیدند . درجاهائیکه بران میگذشتند مجراهای مادهٔ سیاله ئیکه آنرا (لاو) میگویند واز دهنه‌های کوههای آتشفشان دراوقات فوران شعله فشانئ‌شان جریان می‌یابد و بعدازان سرد شده بحمالکهای آهن مانندی تشکیل میکنند دیده میشد . اکثر به گودالهای معدن گوگرد نیز تصادف میکردند که بدور خوردن اطراف آن گودالها مجبور میشدند . در بعضی ازین گودالها گوگرد بحال تبلور دیده میشد .

هرانقدر که بالا شده میرفتند اشجار ونباتات کم‌شده میرفت . تابجایی رسیدند که بجز بعضی درختهای بسیار قوی هیکل (چام) که از جنس ارچه است در یکان یکان جا دیده میشد دگر هیچ درختی پیدا نبود که آنهاهم بهمه حال بسیار متین ومحکم درخت هائی باشند که درچنان جاهای بلند پایداری توانسته اند . ازطالع سیاحان هوا خیلی خوب بود بلکه یکقدری بسردی مایل هم بود . قبهٔ سما درهر طرف بسیار صاف ودرخشان بود . درهمه اطراف قضازده ها یك سکونت وسکوت عمومئی حکمفرما بود . شمس تابان درپشت ذروهٔ کوه درآمده چشم های سیاحانرا ازتماشای جسم منیر خود محروم ساخت . سایهٔ کوه این‌طرف کوهرا که سیاحان بران میبرامدند احاطه کرده بود . درجهت شرقی بعضی سحابپاره‌های بسیار خفیفی رونما گردیدکه آنهاهم ازانعکاسات شعاعات زرین آفتاب رنگهای مختلفه بوجود می آوردند .

تابذروهٔ نخستینی که قضازده گان امشب بران رسیده وشب‌را درانجا گذرانیدن میخواستند هنوز بقدر پنجصدقدم راه باقی‌مانده بود امابرای قطع کردن اینقدر مسافه دوهزار قدم راه رفتن‌شان ضروری دیده میشد . زیرا گودالهارا گردش کردن ، و ازمجراهای لاوکه دریك زمانی کوه آتشفشان آنهارا بوجود آورده گذشتن بهمینقدر راه پیمودن قضازده گانرا مجبور میداشت . واین مجراهاچون اکثراز لاوهای انجمادیافتهٔ

برکانیه تشکل یافته بود بسیار براق وجلادار بود که ازین سبب درهردوسه قدم یکبار یکی از قضازده گان بیچاره بران میلخشیدند .

آخرالامر بعدازانکه آفتاب غروب نمود سیروس سمیت بارفقای خود درحالتی که ازمانده گی تاب وتوان شان زایل شده بودبرزروهٔ مطلوب خود شان و اصل شدند . یافتن یك غاری که شب را دران بسر آرند درمیان سنگهای آنجا آسان شد . پانقروف غاررابدست آورده ویك اوجاغی دران ساخته ، وچوب وخاشاکی پیدا کرده ونیم سوختهٔ دسمالی که باخود آورده بود برای درگیران درمیان خاشاکهای بسیارخشکی مانده وبوط خود را ازپاپراورد بواسطهٔ نعل آهنین وسنگ پارهٔ چقماقی که درراه یافته بودند آتش رابیفروخت .

این آتش تنهابرای روشن ساختن وگرم کردن درون مغاره خدمت نمود . مرغیکه ژه دهٔون زده بود برای فردا گذاشتند . طعام شام شانرا باقیماندهٔ شکار دیروزی وبادام کوهی تشکیل نمود .

سیروس خواست که تاوقتیکه هنوز دنیا خوب تاریك نشده اطراف وجوانب را یك سیرودوری کرده راه بالابرامدن زروهٔ اصلی راکه اصل مطلوبست پیدا کند ، و کشفیات حل کردن مسئلهٔ جزیره است یاقطعه را بفردابگذارد . زیراازهمین طرفیکه قضازده گان هستند چنان معلوم میشود که احتمال بالابرامدن بران نباشد، واگربران زروه بالابرامده نشود زحمتیکه تابه اینجابرخود گوارا کرده‌اند بیهوده وهبامیرود، و مهندس مسئلهٔ مطلوبهٔ خود را حل کرده نمیتواند . لهذا سیروس سمیت پانقروف وناب رابه حاضرکردن طعام وژه ده ئون سپیله را بنوشتن وقوعات امروزی مشغول گذاشته خودش هاربررا باخود گرفته بیرون برامد .

شب بسیارلطیف وظلمت هم کمتربود . سیروس سمیت وهاربربی آنکه باهم سخن بگویند پهلوی همدیگربه پیش رفتن آغاز نهادند . تابجایی رسیدند که همه اطراف زروهٔ مطلوبه رادوركردند ولی راه بالابرا مدن آن زروه را که ازسنگ پاره های بسیار

جسیم روی همدیگر چیده شدهٔ مانندیك کاسه برج بسیار عظیمی بالا برامده بودنیافتند .
ازا نرو توقف کردن شان ضروری گردید . اما یك حسن تصادف بداد شان رسیده برامدن شان بر زروهٔ مذکور ممکن شد . زیرا درین اثنا یك غاری درمیان بوته های دامنهٔ زروه بنظر سیروس در امده شناخت که ازین غار تا بسر زروهٔ برج مانند بالاشدن ممکن است . این غار از غارهایی بود که در وقت فوران آتشفشانی کوه قوت لاو یعنی مواد مذاب شده که دهنهٔ وولقا نرا پر کرده بعد ازان از اطراف کوه جریان یافته این غار را بوجود آورده است که این غار ایشا نرا تا بزروه رسانیده میتوانست .

بدهن غار آمدند . به تیره گی وتاریکی آن ندیده درامدند مواد مذاب شدهٔ معدنیه ئیکه در یك زمانی ازان ریخته وتصلب نموده یك زینهٔ طبیعی بوجود آورده بود . به احتیاط تمام ازان زینه ها بدرون غار بالاشدن گرفتند . این غار درمیان دهنهٔ تنورهٔ اصل مجرای وولقان که تا بدرون مرکز زمین پایان رفته بسوی دهنهٔ مخرج زروهٔ تالاف کوه بالا برامده است . آمدیم بر مجرای این کوه آتشفشان درین هیچ شبهه برای مهندس وهاربر نماندکه کوه مذکور از سالهای بسیار درازی سراسر خاموش ومنطفی شده است . زیرا درین درون مجرای بزرگ عمیق مهیب اوکه تا بجوف مرکز زمین فرو رفته هیچ اثر دود دیده نمیشود ، وصداها ئیکه مخصوص کوه های آتشفشان میباشد از درون این مجرا بر نمی آید . دردرون مجرا سکونت و آرامی مطلقه حکمفرماست . هوای نسیمی ئیکه درون مجرا ازان پر است سراسر صاف وباا جزهٔ معدنیه ئیکه مخصوص مجرا های کوه های آتشفشا نست ممزوج نمیباشد . خلاصه این کوه آتشفشان سراسر خاموش میباشد .

سیروس سمیت بواسطهٔ این غاریکه بدرون مجرا باز شده است و بیك آب موری زیر برجهای قلعه ها مشابهت میرساند چنان معلوم کرد که ازدهنهٔ مخرج بر زروهٔ کوه بر امده بتوانند . هرا نقدرکه بالا میبرامدند داخل تنورهٔ مجرا فراخی پیدا میکرد . و درنقطه ئیکه مجرا بازروه بهم چسپیده بود آسمان که پدیدار میگردید رفته رفته بزرگ

شده میرفت ، وستاره های درخشانی که درهمان قسم سما معلوم میشدند رفته رفته بسیار میشدند .

به نصف شب چار ساعت باقیمانده بود که مهندس وهاربرار مجرا را مده بر زروه قدم نهادند .

بسببیکه ظلمت بسیار کثیف بود اطراف واکناف بصورت بسیار واسع دیده نمیشد . باز هم اینقدر معلوم میشد که سه طرف بحر است . تنها جهت غربی در یك تیره گی عمیقی مانده معلوم نمیشد که آیا بکدام خشکهٔ مربوط است یا آنهم با بحر محاط است ؟

امادرین اثنا در افق محیط یك نقطهٔ ضیاداری پدیدار گردید که این ضیا از طلوع قمر نشر نموده ، اگرچه قمر بعد از طلوع خود بکمی پس غروب نمود ولی باز هم اینقدر شعاعیکه نشر نمود نقطهٔ مجهوله را یکقدری ضیادار کرده توانست .

مهندس دست هاربرار اگرفته گفت :

— مگر جزیره بوده !

——— ———

باب یازدهم

زروهٔ کوه — درون مجرا — اطراف همه بحر است —
هرچه که می بینند دگر خشکهٔ بنظر نمی آید — آیا جزیره
مسکونست — نام گذاشتن جاها — جزیرهٔ
لینقولن .

——— ———

بعد از نیمساعت مهندس باهاربرار از راهیکه آمده بودند برگشتند . ودر مغارهٔ خود برفقای خود پیوستند . مهندس گفت :

— رفقا ! طالع ناساز ما را بیك جزیرهٔ انداخته . فردا نظر به جزیره بودن این سر زمین یك چارهٔ کاری برای خود می اندیشیم .

قضا زده ها طعام خود شانرا بیك سکوتی خورده در مغاره ئیکه دو هزار و پنجصد

قدم از سطح بحر ارتفاع دارد بکمال راحت بخوابیدند .

فردای آنکه (۳۰) م ماه مارج بود مهندس با همه رفقای خود باز بر زروهٔ کوه برامدن خواست . زیرا اگر این جزیره از جزیره های خالی وغیر مسکون بحر محیط باشد که از راه مرور وعبور کشتیها و واپورها بیرون افتاده باشد دراینحال برای قضا زدهگان بیچاره تابوقت مرگ مسکن دایمی شان خواهد بود . پس مسکن دایمی خود را میبایدکه بخوبی به بینند وبدرستی بشناسند .

صبح وقت بود که مهندس بارفقای خود که سگ صادق هم داخل حساب بود از مغاره برامدند . مهندس امید میکرد که همه احتیاجات خود شانرا ازجزیره تدارك کرده بتوانند . زیرا جزیره را ازهرچیزی توانگر یافته بود که همه موجودات آن بحال طبیعی بود . قابل استعمال ساختن آنها را ایبات سعی وکوشش متمادی موقوف همیدید . رفقای مهندس نیز بشرطیکه مهندس شان باشد ازان مرد ما نی نیستند که ازهیچگونه سعی وکوشش روگردان شوند . علی الخصوص پا نقروف بعدازمسئلهٔ آتش افروزی مهندس چنان اعتمادی بر مهندس پیدا کرده که نهایت ندارد .

سیروس برای بالابرامدن زروه بازها نراه دیشبه را گرفت . بعد ازانکه همه اطراف زروهٔ برج مانند را دور کردند ازغار مذکور داخل مجرا شدند . امر وزهوا لطیف وبی ابر بود . مجرا بوسعت وبزرگی هزار قدم بیك قیفی مشابهت میرسانید که کنارهای دهن قیف عبارت از روهٔ کوه است . داخل مجرا از تصلب وانجماد معادن مذاب شده شکلهای بسیار لطیفی پیدا کرده بود . این یك معلوم نمیشد که آیا آخر مجرا تابکجا ها فرو رفته باشد زیرا چونکه چقوری آن درمیان یك تاریکی تیره درونی گم شده رفته است .

بعدازنیمساعت هرپنج رفیق ازدهن قیف مانند مجرای کوه آتشفشان بر کنارهای زروه که باسنگ پاره های مخروطی مزین بود بالابرامدند . هرپنج رفیق به هرهر طرف نظرانداخته فریاد کشیدند :

— هرطرف دریا ! هرطرف دریا !

بواقعیکه همچنین بود . هرطرف موقعی را که اینها بران بودند بحر محیط کبیر استیلا کرده بود .. مهندس به این امید بود که باکه بچشم روزدر نزدیکیهایك خشکهٔ دیگری دیده بتوانم . حالا آنکه درهیچ یکطرفی نه یك خشکه ، ونه یك واپور ، ونه یك کشتی بادبانی دیده میشد . گویادریك دائرهٔ بی انتهایی این نقطه افتاده است که آن دایره نیزازبحر متشکل بوده است .

مهندس ورفقایش یکچند دقیقه بی آنکه یك کلمه چیزی بگویند بکمال سکونت در اطراف بحر محیط کبیر نظردوختند . چشمهای پانقروف بدرجهٔ یك دوربینی پرقوتست همه محیط افق رابکمال دقت ازنطرگذرانیدند . هیچیك نقطه ئیکه بخشکه مشابه باشد دیده نشد . اول بارژه ده ئون راه سخن راباز کرده گفت :

— آیابزرگی این جزیره چقدرتخمین خواهد شد ؟ زیرا انجزیره که درمیان ابحار محیط نامحدودی واقعشده آنقدربزرگ یك جزیرهٔ نیست .

مهندس بعدازیك چند دقیقه ملاحظه گفت :

— اگربگویم که این جزیره از (۱۸۰) کیلومترزیاده تروسعت راماللك باشد میپندارم که خطانکرده باشم .

پس اگرسیروس سمیت درین تخمین خود خطانکرده باشد چنان معلوم میشود که این جزیره به بزرگی جزیرهٔ (مالطه) یا (زانطه) خواهد بود . اماسواحل انجزیره خیلی درامده کهاوبرامده گیهایی داردکه به آن سبب یك شکل منتظمی ندارد .

شکل انجزیره ازینقراراست که بیان میشود . ذاتاً ژه ده ئون سپیله به بسیار دقت نقشه وخریطهٔ جزیرهٔ مذکوره راکه بحقیقت بسیار نزدیك بوددرورق کتابچهٔ خود بهمین صورت که بیان میشود رسم نمود :

نقطهٔ ساحلیکه قضازدهگان دران افتاده اندبعدازانکه یکسربسوی جنوب شرقی درازشده میرود بایك دماغهٔ سرتیزی نهایت مییابد . بازازهمان نقطه ئیکه برانافتاده

اند چون ساحل را بسوی شمال شرقی امتداد دهیم می بینیم که با دو دماغه نهایت می یابد که درمیان این دو دماغه یك خلیج بسیار تنگی واقعشده است که دماغه های مذکور و خلیج میان آن بدهن بازشدهٔ یك سگماهی مشابهت میرساند .

درحد وسط سواحلی که ازشمال شرقی بجنوب غربی ممتد شده است زمین یك محدبی بزرگی پیدا کرده که کوه آتشفشان مذکور درطرف غربی این محدبی میباشد ، بعد ازین، وضع محدب ساحل یك معقری پیدا کرده بایك دماغهٔ بسیار درازی که بدم یك حیوانی مشابهت دارد نهایت می یابد .

عرض این جزیره بقدر (۹) میل تخمین میشود . این عرض درمابین ساحلی که شمینه ها درانست ومحدبی که کوه دران میباشد واقعشده است طول جزیره ازدو دماغه ئیکه درطرف شمالست تابه دماغهٔ شبه جزیره مثالیکه درجنوبست بقدر (۱۰۰) میل تخمین میشود .

تشکیلات ارضیهٔ جزیره ازینقرار است: سه قسم زمینهای جزیره عبارت از سنگستان وریگستان غیرمنبتیست ، یك قسم دیگر آن سبزه زار وجنگل بهم پیوست پردرخت و آب داراست . قضازدهگان این راهم بکمال حیرت دیدندکه درمابین کوه آتشفشان و شمینه هایك تالاب بسیار باصفایی موجوداست ، اززروهٔ کوه اگرچه این تالاب باسطح بحربرابر بنظر میخورد ، ولی مهندس بعدازملاحظه دانست که تالاب ازبحر تخمیناً بقدر سه صد قدم بلندتر است . پانقروف گفت :

— چنان معلوم میشود که آب این تالاب شیرین باشد .

هاربر — من چنان میبینم که یك جوی آب هم درتالاب میریزد .

مهندس — ها ، چون چنینست البته که آب تالاب بدررفت هم داشته باشد که آنرا دروقت بازگشت می بینیم .

سیروس سمیت ورفقایش بقدریکساعت برزروهٔ کوه نشستند جزیره درپیشگاه نظرشان بتمامها جلوه گر بود ، علی الخصوص سبزی وخرمی جنگل وزردی ریگزار

ساحل ، و آبی رنگئی تالاب و نهر ها یك منظرهٔ لطیفی تشکیل داده بود . حالا برای قضازده ها حل کردن یك مسئله مانده بود که آیا جزیره مسکونست یا خالی ؟ این سوال از طرف ژه‌ده‌ئون پرسیده شد . بجواب این سوال از حالا گفته میشود که جزیره غیر مسکونست . زیرا سیاحان از وقتیکه بجزیره افتاده اندو تابحال هرانقدر که گردش کرده اند بهیچ یك اثر انسان تصادف نکرده اند . از زروهٔ کوه نیز بهر طرف که نظر می‌اندازند نه یك دودی ، ونه یك خانهٔ . ونه یك بنائی که بودن انسانرا نشان بدهد پدیدار نیست . اما باوجود اینهم چون دزو نهای جنگل . و آخرهای دماغهٔ جنوبی هنوز بخوبی دیده نمیشود یك حکم قطعی داده نمیتوانند .

حالا دو مسئلهٔ دیگر هنوز مانده که آیا جزیره بر راه رفت و آمد و اپورهامیباشد یانی ؟ آیا از جزیرهای نزدیك آن گاه گاهی در نجا مردمان بومئی اینسرزمینها می آید یانمیاید ؟ اینستکه جواب این سوالها درینوقت یکقدری مشکل مینماید . اگرچه در نزدیکیهای جزیره تابدجه ئیکه چشم کار میکند دیگر خشکهٔ معلوم نمیشود اما احتمال دارد که مردمان بومئی اینسرزمینها با کشتیهای خودشان آمده بتوانند . آمدیم بر مسئله ئیکه آیا راه واپورها برین جزیره هست یانی؟ اینمسئله آنوقت حل میشود که سیروس سمیت عرض وطول جزیره را تعیین بکند که آنهم بدون آلات حل نمیشود : ومهندس نیز آلات ندارد .

ژه‌ده‌ئون خریطهٔ جزیره را کشیده و به اتمام رسانیده بود . جنگلها ، نهرها ، تپه‌ها همه مرقم گردید . دراثنا ئیکه از زروهٔ کوه میخواستند حرکت بکنند مهندس گفت :

— دوستهای من ! حالا می بینید که طالع ناسازمارا بیك جزیرهٔ انداخته که همه او صاف واحوال آن تایکدرجه برما ظاهر وهویدا گردید . از روش حال چنان معلوم میشود که تا بسیار وقتها درینجا ماندنی باشیم . بلکه اگر کدام واپوری بایك تصادف فوق العادهٔ پیش نشود تابوقت مرگ درینجا بمانیم .

ژه‌ده‌ئون — دوست عزیز من ! اگرچه طالع ناساز مارا درینجا انداخته است ولی

شکر است که همه یکجا هستیم . علی الخصوص که همهٔ ما از سخن شما بیرون نمیرائیم . آیا همچنین نیست دوستهای من !

هاربر دستهای مهندس را گرفته گفت :

— من همیشه به شما مطیع .

ناب فریاد برا ورده گفت :

— من همیشه برای افندی خود بفدا ساختن جان خود مهیا میباشم .

پانقروف — سخن آمد بر من . من میگویم که از برکت علم و فن شما وسعی و کوشش ما این جزیره را در کم وقت مانندیکی از شهرهای بازینت امریکا آباد میکنیم . در اینجا شهرها میسازیم . تلگرافها ریلها بکار می اندازیم ، وبیك حال مملکت بسیار متمدنی در اورده روزی از روزها رفته بحکومت متبوعهٔ خودمان تقدیم میکنیم ! اما یك چیزی میخواهم که ما خودرا در اینجا قضازده نی بلکه مهاجرانی که برای آبادی اینجا آمده باشیم بدانیم .

سیروس سمیت ازین سخن پانقروف خندهٔ خودرا منع نتوانست نمود . آرزوی پانقروف به اتفاق آراء قبول کردید . پانقروف گفت :

— چون چنینست برخیزید که برویم وبکار وبار خود آغاز نهیم .

مهندس — یکقدری به ایستیددوستان! جزیرهٔ خودرا دیدیم نقشهٔ آنرا گرفتیم . حالا چنان میپندارم که برای خود جزیره ، ونهرها ، وجنگل ، وکانه ها ، وخلیج ها ، ودماغه های آن یکیك نامی بنهیم .

ژه ده ئون — بسیار خوب میشود .

پانقروف — هم بسیار ضرور ولازم چیزیست . زیرا اگر نامهای اطراف معلوم نباشد بهر طرفیکه برویم بچه نام وچه عنوان خواهیم رفت ؟

هاربر — آیا نام شمینه ها نیز تبدیل خواهد یافت ؟

پانقروف — اگر برأی من باشد نام این مسکن اولین خودرا تبدیل ندهیم .

سمیت — بلی ، پانقروف درست میگوید . شمینه بنام خودش باشد .

پانقروف — بسیار خوب • حالاماهم چنانچه (روبنسون) کرده بود بکنیم مثلا (خلیج قدرت) (دماغهٔ قاشالو) (دماغهٔ نومیدی) نامها بگذاریم •

هاربر — ازینکه اینچنین کنیم چرابنامهای موسیوسیروس ، وموسیوژه ده ثون ، وناب جاهارا نام ندهیم •

ناب دندانهای سفید خود رابخندهٔ دندان نمایی نشانداده گفت :

— بنام من هم ها ؟

پانقروف — البته ، چرانشود ! مثلا اگر (خلیج ناب) یاآبنای (ژه ده ثون) بگوئیم چه میشود •

ژه ده ثون — من چنان میپندارم که نامهای مشاهیرمرد مان ملك خود مارابدهیم که به اینصورت هیچ نباشد آنهارا یاد آوری میکنیم •

— سیروس — بلی ، برای آبنا ، و خلیج ودیگرچیزهای کلان فکرژه ده ثون مقبولست • مثلااین کمانهٔ بحری جهت شرقی را (کمانهٔ جماهیرمتفقه) بگوئیم ، وکمانهٔ بزرگ جنوبی را (کمانهٔ واشینغتون) ، این کوهیکه برسر آن هستیم (کوه فرانقلن)، این تالابی که دیده میشود (تالاب غرانت) بگوئیم چه ضرردارد • ودیگرجا های خوردوریزه رادروقت گشت وگذارنامهای مناسب شکل وموقع شان مینهیم •

این تکلیف مهندس به اکثریت آراء قبول گردید • ژه ده ثون درخریطهٔ که نقشه کرده بودکمانهٔ جماهیرمتفقه .وکمانهٔ واشینغتون ، وکوه فرانقلن . وتالاب غرانت راچنانچه مهندس گفته بود قید وثبت کرده گفت :

— این شبه جزیرهٔ جهت جنوبی را [شبه جزیرهٔ مار] ودماغه ئیکه درمنتهی آنست « دماغهٔ مار » بگوئیم • زیرا بمار بسیارمشابهت دارد •

مهندس — قبول است •

هاربر — خلیج جهت شمالی را که درمابین دودماغه مانند دهن حیوانی بازمانده است (خلیج سگماهی) بگوئیم چرا که بدهن سگماهی بسیارمیماند •

پا نقروف — اینهم بسیار خوب . به دو دماغه ئیکه دردوطرف آنست (دماغهٔ ما ندیبول) گفته شود .

ژه ده ئون — امادماغه دوعدداست .

پا نقروف — چه میشود ماهم ما ندیبول جنوبی ، وماندیبول شمالی میگوئیم .

ژه ده ئون — بسیارمناسب . نوشته شد .

پا نقروف — ایندماغهٔ طرف جنوب شرقی را چه نام بدهیم .

ناب — بگذاریدکه برای این دماغه من یك نامی بگذارم چونکه این دماغه به پنجهٔ یك جانوری میماند آنرا «دماغهٔ پنجه» بگوئیم چه ضرردارد .

همه قبول کردند . پا نقروف ازین کاربسیار محفوظ مینمود . یك کمی سعی کرده برای نهریکه در پیش شمینه های شانست (نهرمرسی) ، وبرای جزیرهٔ کوچکی که اول بران افتاده بودند [جزیرهٔ سلامت] . و برای میدان بامدی که برسر شمینه ها وسنگستان دیوارمانند لب دریا واقعشده «منظرهٔ وسیعه» . برای جنگل (جنگل فاروست) نام نهادندکه به اینصورت جاهای مشهورجزیره تقسیم و توسیم گردیده .

آمدیم برمسئلهٔ تعیین کردن موقع جزیره که درکدام خط طول وعرض کرهٔ زمین واقعشده: این مسئله رانیزمهندس وعده نمودکه فردابسایهٔ طلوع وغروب شمس آنرا نیز تعیین میکنندکه تفصیلات آن بعد ازین ذکرخواهد شد .

این کارهاهمه کامل شد . دراثنائیکه میخواستندازکوه فروآیندپا نقروف بصدای بلند گفت :

— باشیدکجامیروید ! حقیقتاًمایان هم بسیارمردمان بیفکری بوده ایم .

مهندس — چرا ؟

پا نقروف — آیاجزیرهٔ خود راچه نام بدهیم ؟ آیااینرافراموش کردیم ؟

هاربرودیگررفقاجزیره را بنام مهندس موسوم کردن میخواستند اما سیروس سمت گفت :

— دوستان من ! برجزیرهٔ خود نام بزرگ ترین آدم مملکت خود ما نرا بنهیم ، و (جزیرهٔ لینقولن) بگوئیم .

این رأی نیزازطرف جمله رفقا قبول گردید .

این حادثه در (۳۰) ماه مارت سنهٔ (۱۸٦۵) جریان کرده است که (جنرال ابرا هام لینقولن) مشهورازین تاریخ پانزده روزبعدترك حیات کرده بود .

باب دوازدهم

برابرکردن ساعت ها — پانقروف دیوانه است — دود — نهرقریق روژ — مجموعهٔ نباتات جزیرهٔ لنقولن — مرغان کوهی — قانغورو ها — تالاب غرانت — عودت بشمینه ها .

پنجنفرسیاحی که درجزیرهٔ (لنقولن) مهمانندازمجرای کوه آتشفشان فرو آمدند . بعد از نیمساعت به زروهٔ دوم سطح مایل واصلشدند . پانقروف از رسیدن وقت طعام چاشت خبرداد . مهندس وژه ده ئون برابرکردن ساعتهای خود شانرا لازمدیدند . ساعت ژه ده ئون یك (قرونومترو) ی مکملست که از ریشموند تا به ایجا مکمل در رفتار ، وبه افق شهرمذکورکامل العیار شده است . مخبرژه ده ئون هیچگاه کوك کردن ساعت خودرا فراموش نکرده است . اما ساعت مهندس بسبب دوسه روزغائب بودن او طبعاً استاده شده بود . مهندس بوضعیت شمس نظرکرده عیارساعت خودرا تخمینه برابر نمود . ژه ده ئون نیز خواست که ساعت خود را برابر کند اما مهندس او را نگذاشته گفت :

— شما باشید عزیزمن سپیله آیا ساعت شما عیار شهر ریشموند نیست ؟

گفت — بلی ، تبدیل ندا ده ام .

مهندس — بنا برین ساعت شمارا دائرهٔ نصف النهار شهرمذکور میدانیم که شهر ریشموند وشهر واشینغتون چنانست که بریك زمین واقع شده باشد .

ژه ده ئون — بلی هیچ شبهه نیست ! همچنین است .

مهندس — چون چنینست ساعت خودرا بحال خودش بگذار بعقربش هرگز دست نزنید . چونکه این بما لازم میشود .

مرغ ترابوغانرا با نقروف یك کباب بسیار اعلایی کرده یك طعام بسیار مکملی خوردند . شکار موجوده ئیکه دردست داشتند تمام شد . اما با نقروف از نمسئله هیچ اندیشناك نبود . زیرا از ین یك خاطرجمع بودکه تارسیدن بشمینه هاتوپ البت یك چیزی بدست خواهند آورد . وباخود میگفت که : « از مهندس رجا کنم که یك قدری باروت ، وتفنگ بسازد تا از ین مشکلات بی شکاری وارهیم . » عجب خیال خام ! پانقروف دیوانه است !

در وقتیکه از سطح مایل حرکت میکردند سیروس سمیت رفتن خود شانرا بشمینه ها از یك راه دیگری تکلیف نمود . مهندس میخواست که تالاب بسیار لطیفی را که از بالا دیده بود از نزدیك مشاهده نماید . لهذا بهمانرو قرامده کنار یك نهر خوش جریان براق کوچکی را گرفته روان شدند . این نهرهمان نهریست که به تالاب میریزد ، هیچ شبهه نیست که سیاحانرا بصوب مقصود شان میرساند . در اثنای راه باهمدیگر سخن زده واختلاط کرده میرفتند . اطراف جزیره رابنامهائیکه رفقا برانها نهاده بودند یاده میکردند . پانقروف بکمال مسروریت میگفت :

— هاربر ! راههای جزیرهٔ خودرا خوب آموختیم . مثلا اگر راه تالاب غرانت را بگیریم ، ویا از جنگل فاروست کنار نهر مرسی را بگیریم بهمه حال بمیدان منظرهٔ وسیعه وازانجا بکنارهٔ جماهیر متفقه میرسیم .

رفقا اینرا هم درمابین خودشان قرار دادندکه تایك مادهٔ مهمی روندهد ازهمدیگر خود هیچگاه جدانشوند . درجزیره بسببیکه اثرهای قدم حیوانات درندهٔ وحشیه دیده شده ازانرو به احتیاط حرکت کردن لازماست ، وبرای آنکه نفس خودشانرا ازانها مدافعه کنند همیشه یکجابودن شان لازم است . درراه هاربر وپانقروف وناب توب را به پیش روی خود انداخته پیشتر میروند . ژه ده ئون ومهندس ازعقب شان می

آیند . ژه ده ئون هر دیدنئی خودش را درکتابچهٔ جیبئی خود ثبت مینمود . مهندس چشمهای خودرا برزمینی که بران میرفت دوخته هر پارچهٔ معدنی یانباتی را که میدید برداشته معاینه میکرد و بعضی ازانهارا درجیب خود پر میکرد . پانقروف بدیگر رفقای خود گفت ،

— ترا بخدا بگوئید که این موسیوسیروس ما اززمین چه جمع میکند من هرچه که می بینم هیچ چیزیکه ارزش داشته باشد نمی یابم .

درین اثنا هاربر واپس گشته به نزد مهندس بیامد . ژه ده ئون پرسید که :

— چیست اولاد ؟

هاربر — صدقدم پیشتر ازمیان سنگهابالابرامدن دودرادیدم .

ژه ده ئون — یعنی معلوم میشود که دریخا آدم خواهد بود ؟

مهندس — تاخوب ندانیم که حقیقت چیست زنهار که خودرا نشان ندهیم . ازهمه پیشتر من ازوحشیهای این سرزمینها میترسم . آیا توپ کجاست ؟

هاربر — توپ ازهمه پیشتر میرود .

مهندس — آیاعوعو نمیکند ؟

هاربر — نی .

مهندس — خیلی عجب است . یکبار بخواهیمش .

اینرا گفته مهندس ، ومخبر ، وهاربر در نزد پانقروف وناب که پیش بودند رفته همهٔ شان در پشت یك سنگی پنهان شدند . درانجا بقدر صدقدم پیشتر ازمیان سنگها یك دود زرد رنگی رادیدند که بهوابالامیبراید . مهندس بایك ایشپلاق پستی توپ راآوازداده رفیقهای خود را بمنتظرشدن امر نموده خودش تنها بطرف محلی که ازان دود میبرامد روان شد . چار نفر رفیق درحالتی که بازگشتن مهندس خودشانرا به بسیار بیصبری انتظار میکشیدند بنابر آواز دادن مهندس همه گی بسوی دود دویدند . مهندس ذاتاً ازبوی آن دانسته بود که دود ازچیست ؟ چار نفر رفیق چون به نزد مهندس

بیامدند اول بقوهٔ شامهٔ شان یك بوی بسیار بدی رسیده مهندس گفت :

— دوستان ! دود ازین معدن گوگردیکه درینجاست میبراید . اگر امراض جلدیه داشته باشید بواسطهٔ غسلیکه درین آب بکنید دفع میشود .

پانقروف — بسیار افسوس میکنم که بهمچنین یك مرضی گرفتار نیستم تا بشرف غسل این آب دود آلود مبارك نایل میشدم . هیچ نمیبود اکاش یکقدری ریزش کرده میبودم .

قضازده ها تا بجائیکه دود از ان بالا میبرامد پیش شدند . در انجا یك معدن گوگرد صوده داری دیدند که بصورت مایع یعنی آبگین ، از زمین میبرامد . آب این معدن باهوا اختلاط کرده جوهر (مولد الحموضه) را که آنرا (ایدروژه ن) گویند بلع کرده (حامض کبریت ماء) جوهر بدبوئی را حاصلکرده نشر مینمود .

سیروس سمیت دست خود را درمیان آب معدن دراورده دید که بدرجهٔ دست سوزانیدن نبود . مزهٔ آنرا چشیده دید که شیرین مزه است درجهٔ حرارت آنرا بدرجهٔ سی و پنج سانتیغراد یافت . هاربر پرسید که :

— از چه دانستید که درجهٔ حرارت آن (۳۵) است ؟

گفت — وقتیکه دست خود را در آب فرو بردم هیچ یك گرمی و سردی حس نکردم که ازین دانستم که حرارت آب مساوی باحرارت وجود انسانی که عبارت از حرارت غریزی میباشد هست که آنهم ۳۵ درجه است .

معدن گوگرد درینوقت برای مهاجرین جزیرهٔ لینقولن — بلی بعدازین قضازده گانرا بنابر تنسیب پانقروف مهاجرین مینامیم — هیچ فائدهٔ نمی بخشد . لهذا از انجا باز براه خود روانه شدند ، ودریك درختزاریکه بسیار درختهای صاف وبلندی داشت درامده کنار نهر مذکوریکه بران می آمدند پیروی کردن گرفتند . زیرا مهندس میدانست که این نهر کج وپیچ آخر ایشانرا به تالاب غرانت خواهد رسانید . جوی مذکور درمیان این بیشهٔ لطیف ازمجرا های مارپیچی درجریا نست . بسببی که در آب آن حمض حدید آمیخته شده است رنگش سرخ دیده میشود که به آنسبب زود نام آن

پیدا شده (قریق روژ) یعنی (جوی سرخ) نهادند . این نهر واسع وچقور یك نهر نیست که آبش خیلی صاف وبراقست . اگرچه اکثر مجرای آن ریگ است ولی در بعضی جاها از سنگلاخها جریان یافته شلاله های بسیار لطیف وخوشنمایی تشکیل میدهد . بقدر یکنیم میل امتداد نموده به تالاب میریزد . عرض آن بقدر سی قدم است . آب نهر خیلی شیرین وخوشگوار بود که باینسبب آب تالاب نیز شیرین بایدبود . اگر در کنار این تالاب یك جای قابل سکنا بیابند برای مهاجران یك نعمت عظمایی شمرده میشود .

درختانی که در کنار این نهر (قریق روژ) است بدرختانی که در کنار نهر (مرسی) میباشد مشابه نیست . این درختان از جنس درختان راست وبلندیکه سرهای شان مانند یکیك سایبان بزرگی ومخصوص منطقهٔ قطعه اوسترالیا وتاسمانیاست میباشند ، ما درین ناول خود ما همیشه ماه مارت را که تقریباً مطابق ماه حمل است ذکر میکنیم که بخیال قارئین گرام خواهدرسیدکه موسم هم اول بهارخواهدبود . حالآنکه اینچنین نیست . درمملکتهائیکه در نصف کرهٔ جنوبی واقعست ماه مارت آن مقابل ماه ایلول است که مطابق ماه میزان نصف کرهٔ شمالیست . لهذا درجزیرهٔ لینقولن که در نصف کرهٔ جنوبی واقعست درینوقتی که قضازده گان دران افتاده اند موسم تیرماه است . برگهای درختان نوبه افتادن رو نهاده است . اکثردرختها از جنسیست که مانند نیشکر یك مادهٔ شیرینی بعمل می آورند . مهاجران درمیان درختها اگرچه درخت جوزهندی را جستجو کردند ولی نیافتند . بردرختان بیشه مرغان مختلف الجنس مخصوصی این منطقه هامانند «قاقاتوئس» و (دودو) ، و [طوطی] و « فلوریه » بنظر برمیخورد .

دفعتهً ازطرف درختهای بهم پیوست وغلوی جنگل یك صدای غیرمنتظمی مرغان آمده هاربر شناخت که صدای (سوکاون) نام مرغیکه [مرغ دشتی] میگویند میباشد . لهذا احتیاط رافراموش کرده باناب به آنطرف دوید ، ویك دودانهٔ ازانها رابسنگ وچوب بدست آوردند هاربر کبوترهای جنگلی ، ودیگرنوع مرغان خوش گوشتی نیزاگرچه درجنگل دیده بودولی ازبی اسبابی بیکی ازانها نزدیکشده نتوانسته بود .

بعداز کمی بعضی حیوانات چارپای بسیار تیزدوی دیدندکه هاربر آنهارا اشناخته گفت :
— وای قانغورو !
پانقروف — آیا گوشتش خوردنیست ؟
ژه ده ثون — اعلایك مهمانی شکمهاست .
بمجردیکه اززبان ژه ده ثون اینسخن برامد ، ناب و پانقروف درپئی قانغوروها بدویدن افتادند . هرقدرکه رفقای شان فریادکردندکه گرفته نمیشود ولی آنها گوش نداده بردویدن دوام نمودند . بعدازچند دقیقه بیهوده مانده وخسته شده پس گشتند . توپ نیزبگرفتن چیزی کامیاب نشده بود . پانقروف نفسك زده بیك اضطرابی مهندس را گفت :
— موسیوسیروس بهمه حال تفنگ ساختن لازم است . آیا این ممکن خواهدبود ؟
مهندس — بلکه ممکن است اما دراول امرتیروکمان بسازیم بعد ازان برای تفنگ می اندیشیم .
پانقروف — آیاتیروکمان ؟ اوه تیروکمان بچه کارمیاید ! آن یك کاربچه بازیست ! !
ژه ده ثون — کبرنکنیم موسیوپانقروف . باروت وتفنگ هنوزازاختراعات دیروز است . حالانکه تیروکمان ازصدها عصر پیشترسلاح یگانهٔ جمعیت بشریه است . زیراا گرچه آلات ناریه نویك چیزیست اما بکمال تأسف بیان میشودکه محاربه هم بسیارقدیمست .
پانقروف — حقدارید موسیوسپیلە . من همیشه همچنین سخنان بیفکرانه میگویم . مرامعذوربدانید .
هاربر — ذاتاً گرفتن اینحیوانات نیزبسیارمشکلست . چونکه این قانغوروها بقدردوازده قسم میباشندکه یك رقم آن سرخ ودیگر آن . . .
پانقروف سخن هاربررابریده گفت :
— هاربر ! برای من بدنیایکنوع قانغوروستکه آنهم رقم خوردنی آنست والسلام .

این اصول تقسیم پانقروف هر کس را بخنده آورد . لکن خنده کردن خود پا نقروف محال بود . زیرا بسببی که شکار مکملی که طعام شام را بشکم سیری تشکیل بدهد موجود نبود اما طالع باز به امداد پا نقروف رسید . چونکه توپ درین اثنا بکمال دقت هر طرف را میپالید . اما از وضعش چنان معلوم میشد که درینه دفعه سگ وفاکار برای نفس خود شکار خواهد کرد . ناب این وضع گرسنگی توپ را دانسته هیچگاه او را از زیر نظر دور نمیداشت . بعد از یك کمی سگ بتاخت شده خود را میان یك بوته زاری پرتاب نمود . همان دم بعضی صداهای چغچغ یك حیوانی برامد . ناب دانست که سگ شکاری بدست آورده است . او نیز بهمان طرف خود را پرتاب نمود . دید که توپ بر یك آشیان خرگوش هجوم نموده که سه چار چوچه های میانه سالی دارد . توپ بر دو سه چار چوچه مذکور حمله آورده بضرب دندان آنهارا زخمی کرده بود و یکی از انهارا خود ش گرفته بکمال اشتها تناول مینمود . ناب سه چوچهٔ خرگوش که هر یك از مرغ سوکاون بزرگتر بود بدست خود گرفته در نزد رفقا آمد . ها ربر چون حیوانات مذکور را بدید گفت :

— اینها از جنس حیوانات قاضمه میباشد که خالهای سبز برا نهاست و از خرگوش بزرگتر و سراسر بیدم میباشد . و ....

پانقروف باز سخنش را بریده گفت :

— از گوشتش سخن بگوئید که چسانست ؟

ها ربر — گوشتش از گوشت خرگوش بهتر است .

پانقروف — مطلوب همین است . جنس و نوع آنرا بعد از جویدن استخوانهای شان می اندیشیم .

قضا زدگان باز براهیکه داشتند دوام نمودند . نهر قریق روژ درینوقت از زیر درختان بسیار جسیم (ساقز) که آنرا « مصطکی » میگویند . ودرختهای [بانقیاسی] درگذر بود . دیگر بعضی درختانی هم بود که طبیعت شناس نوجوان ما آنرا نمیشناخت .

هرا نقدرکه پیش میرفتند نهر فراخ شده میرفت • سیروس سمیث دانست که به آبریزش نهر نزدیکشده اند • بعدازکمی ازمیان بیشه زار آبریزش نهرکه عبارت از تالاب غرانت است پدیدار گردید • نهر به تالاب می آمیخت • نقطهٔ آمیزش نهر در جهت ساحل غربئی تالاب بود • این موقع که مهاجران به آنجا رسیده اند الحق که شایان تماشا یك جائیست • چارطرف این تالاب صفا ناب خوش آب با اشجار لطیفهٔ سبز وخرم محاط است • وسعت سطح خارجی آن بقدر دوصدجریب می آید • از میان درختان سبزیکه ساحل شرقئی تالابرا دربرگرفته بحر معلوم میشود • در طرف شمال تالاب یك دایرهٔ منحنی رسم میکنند • درساحل جنوبئی آن برسریك سنگ بزرگی که مانند یك جزیره در تالاب واقعشده بود بسی مرغهای آبئی مختلف نشسته بودند که درمیان آنها بسی مرغهائیکه نظرشکاریانرا بخود جلب میکرد موجود بود •

آب تالاب شیرین ، و بسیار صاف ویك کمی سیاه رنگست در میان آن موجود بودن انواع ماهی دیده میشد • ژه ده ئون گفت :

— این تالاب بسیار لطیف است • در اطراف آن ساکن باید شد •

مهندس — ساکن میشویم •

• مهاجران چون میخواستند که ازکوتاه ترین راهها بشمینه ها برسند ازانرو از ساحل جنوبئی تالاب برفتن مجبورشدند • از میان نی‌زار کنار ساحل بزحمت برای خودشان راه پیداکرده بسوی میدان (تپهٔ منظرهٔ وسیعه) متوجه شدند که ازانجا بشمینه ها فرو آمدن آسان بود • بعد ازانکه بقدر دومیل در کنار تالاب رفتند در ختهائیکه تپهٔ منظرهٔ وسیعه را احاطه کرده بود پدیدارشد • این میدان تپه‌راکه ازمیان قطع کنند برجای کج گردئ نهر مرسی فرو می آیندکه ازانجا بشمینه رسیدن آسان مینماید •

• مهندس به این مراق افتادکه بدرفت آب تالاب راپیداکنند که ازکدام نقطه آبهای زیادی راکه نهر قریق روز دران میریزد بخارج میبرارد • هیچ شبهه نیست که آب

های تالاب ازمیان سنگ های سنگلاخ بلندی که بطرف بحر است ومانند دیوار سنگی طبیعئی بالا برامده بساحل ریخته بابحر خواهد آمیخت . مهندس خیال آنرا داشت که ازنزول آب به این بزرگی ازینقدر موقع بلند قوت بسیاری حاصل میشود که در مآل از ن فائده گرفتن لازمست . لهذا ساحل بلند تالاب راکه بطرف ساحل بحر است نیز گردش نمودند ولی از مجرای بدر رفت آب تالاب هیچ اثری نیافتند . بدیگر اطراف تالاب نیز نظر انداختند بازهم هیچ یك جویی باشلالهٔ ندیدند .

ساعت چار شده بود . برای حاضر کردن طعام شام واستراحت کردن بشمینه ها رفتن لازم بود . لهذا قضا زدهگان ازساحل تالاب پس عودت نموده ومیدان تپهٔ وسیعه را ازمیان قطع کرده برساحل چپ نهر مرسی فرو آمدند و ازانجا بشمینه ها واصل شده هما ندم آتش افروختند . پانقروف وناب بحاظر کردن طعام مشغول شدند . طعام حاظر شد ، وبکمال اشتها شکم سیر تناول کردند . در وقتیکه هرکس میخواستند بخواب بروند سیروس سمیت سنگ پاره هائیکه درراه جمع کرده بودیکان یکان از جیب برا ورده گفت :

— دوستان من ! به بینید : این آهن است ، این ازمرکبات کبریتیه است ، این کیل است ، این کلس است ، اینهم زغال سنگ . این است خزینه هائی که ما بران مالك می باشیم . پس اگر کوشش ورزیم ازهمهٔ اینها فائده میبرداریم .

باب سیزدهم

بر توپ چه پیدا میشود — ساختن تیر وکمان — دستگاه خشت پخته — داش کلالی — ظرفهای مختلف مطبخ — دیگ نخستین — قرنفل بیابانی — مطالعهٔ مهمه درباب علم هیئت .

روز دیگر بوقت صبح پانقروف پرسیدکه :

— خوب موسیو سمیت ! اول ازکدام کار آغاز میکنیم ؟

مهندس — از کار اول .

بواقعیکه مهاجران در هرچیزی از اول آن به آغاز کردن مجبوراند . در دست شان هیچ یك اسباب و آلاتی موجود نیست . دیگر آلاتی که به آن آلات بسازند نیز مفقود است . برای صبر کردن فرصت هم ندارند ، زیرا بهرچیزی بشدت احتیاج دارند . لازم است که بساختن اسباب دفع احتیاجات خود آغاز کنند . اماباچه چیز وکدام آلات ؟ آهن شان هنوز در میان خاك وسنگ . کاسه وکوزهٔ شان هنوز بحالت گیل ، والحاصل هر محتاج الیه شان « باده در تاك وشیشه در سنگ است » . بنابرین اول آهن باید حاصل کنند تا ازان آلات وادوات بسازند ، وبا آن آلات وادوات احتیاجات خود را رفع کنند ؟

بواقعیکه مهاجران آدمان فوق العاده باغیرت وهمت مردمانی هستند . معلوماتیکه هاربرد در علوم طبیعیه دارد خیلی منفعت بخش میشود ، ناب یك مجسمهٔ صداقتست ، در هرکار مهارت دارد ، عاقلست ، ماندگی را هیچ نمیشناسد ، قوتمند وقوی البنیه است . یك کمی آهنگری هم میداند . پانقروف در هر بحر کشتیبانی کرده . نجار بسیار مکملیست . کشتی سازاست ، در وقتی که در عسکری رفته بود بخیاطی عسکری کار کرده است . بکشتکاری و باغبانی مراق زیادی دارد . والحاصل مانند هر کشتیبان بهر چیزی واقفست .

(کار اول) که مهندس گفته عبارت از یك اسبابیست که مواد نخستین کار را از حالی بحالی تبدیل بدهد . در نیاب حرارت ، واسطهٔ بسیار بزرگ ویگانهٔ کارهاست . حرارت از آتش بحصول می آید که زغال سنگ وچوب درجزیره خیلی وافراست . اماچیزیکه اول لازمست همانا ساختن یك داشیست که آتش دران افروخته شود .

پانقروف پرسید که :

— آیاداش برای چه بکار میآید ؟

مهندس — برای ساختن کاسه وکوزه ئیکه بآن احتیاج داریم .

پانقروف — آیاداش راباچه خواهیم ساخت ؟

مهندس — با خشت پخته وچونه .

پانقروف — خشت پخته را ازچه خواهیم ساخت ؟

مهندس — با کیل (۱) . برویم بخیر، وبکار آغاز کنیم . برای آسانی کارداش خودرا درجائیکه کیل موجود است میسازیم . ناب خوردنی پیدا میکنند . ماهم آتش را حاضرمیکنیم .

ژه ده ئون — چون اسباب شکار را نداریم اگرشکاربدست نیاید وگرسنه بمانیم چه خواهیم کرد ؟

پانقروف — هیچ نمیبود یك کارد اگرمیداشتیم ؟

سیروس سمیت خود بخود گفت: « راستست برای بریدن یك کارد ضروراست» .

یکی یکبارچشمهای مهندس بدرخشید : وسگ خود را آواز داده گفت :

— توپ اینجا بیا .

سگ درپیش افندی خود دوید . مهندس سرسگ خودرا گرفته تسمهٔ فولادئیکه درگردنش بود بیرون براورد ، وازمیان دوپاره کرده گفت :

— بگیر پانقروف ! دوکارد !

تسمهٔ گردن سگ ازفولاد بسیاراعلا ونازکی شاخته شده بودکه اگردم آن را بریك سنگی زده زده باریك سازند وبازبریك سنگ صافی مالش داده داده بلوکنند اعلاکاردی میشود . پانقروف درحال فولاد پاره هارابحال کارددراورد ، ویك بلوسنگ اعلایی نیزازلب دریابراورده دم آنهارابآن تیزنمود . ویك سرآنرابسنگ زده زده گول وتیزساخت . وبیك دودستهٔ محکم چوبی دراورده کاردهای مکملی بوجود آوردکه مهاجران بمالك شدن این دوکاردچنان گمان بردندکه مالك یك خرینهٔ شده‌اند .

مهاجران براه افتادند . بساحل غربی تالاب‌که مهندس درانجا کیل یافته بود رفتند . دراثنای راه هاربرازشاخهای درختانی‌که وحشیان امریکاازان کمان میسازند چوبهای مناسبی بریده . ولی احتیاج بزهی‌که بران به بندند مانده بود . یکنوع درختی

---

(۱) کیل ، گل سرخ کالالی رامیگویندکه بوته های آب ساختن مزات وبرای بسی چیزها بکارمی آید .

که هار بر نام آنرا (هیبلسوس) گرفت یافتندکه پوست ایندرخت بسیار قوی و نرم است . یا نقروف پوست ایندرخت را تاب داده و ما نند زهی ساخته بر کمان ها به بست . حالا کار بر تدارك تیر بود . تیر هارا نیز اگرچه ار خمچه های راست وصاف بعضی درختهای قوی بریدند ولی پیکانی که بر نوك آن بیندازند نیافتند . یا نقروف گفت :

— آنرا نیز البته خواهیم یافت .

قضازده گان بخانمان بجائیکه یکروز پیشتر مهندس نمونه جمع کرده بود واصل شدند . خاك این محل برای ساختن خشت پخته کار آمد وصالح بود که اگر این خاك باریك آمیخته شده خمیر کرده شود ، و با آتش پخته شود خشت پختهٔ اعلا یی ازان بوجود آورده میشود .

خشت پخته اگرچه درقالب خشك میشود ولی مهندس درینوقت بساختن خشت پخته را بدست اکتفا ورزید . چند روز متمادیاً مهاجران کوشش ورزیدند وسعی و غیرت فوق العاده بخرج دادند . عمله های ما هرخشت ساز بی آنکه دخل ماشین دران باشد دردوازده ساعت دوازده هزار خشت بوجود می آورد . حالا نکه این پنجنفر سیاح غیور ما باوجودیکه سه روز متمادیاً کار کردند بسبب بی قالبی و بی اسبابی تنها پنجهزار خشت غیر منتظم بیك کلانی ساخته توانستند . حالا این خشتهارا میباید که بقدر سه روز برحال خودشان ترك کرده بگذارند تا که خشك شوند ، بعدازان با آتش آنرا پخته کنند .

روز دوم ماه نیسان بودکه سیروس سمیت به تعیین کردن موقع جغرافئی جزیرهٔ لیسقولن اشتغال نمود . یك روز پیشترازین سیروس سمیت زمان غروب آفتا برا به تمام دقت انتظار کشیده تحقیق نمودکه بچند بجه غروب کرد . امروز نیز بوقت صبح باز بهمان وقت طلوع را بساعت برابر کردکه ازین معلوم کردکه درمابین غروب وطلوع ۱۲ ساعت و ۲٤ دقیقه مرور نموده بود . پس دانست که بعد ازمرور ٦ ساعت و دوازده دقیقه شمس بدایرهٔ نصف النهار میدراید ودرانوقت نقطه ئیکه آنرا گرفته

باشد جهت شمال خواهد بود . لهذاسیروس سمیت دوعصاچوب راست ومستقیم را بزمین خلانیده سایهٔ چوب رادرهرجائیکه می افتاد برها نجابرزمین اشارت میکرد . به اینصورت ارتفاع موقع مذکوررا گرفته یك دائرهٔ طول یادایرهٔ نصف النهار بدست آوردکه آنرادرعملیاتیکه بعدازین درباب تعیین موقع اجرا کردن میخواهداستعمال کنند .

درین دوروزیکه برای خشك شدن خشتهاا نتظار میکشیدندمهاجرین بجمع کردن چوب وهیزم اشتغال ورزیدند . بسیارچوبهای خشك ازجنگل جمع آوردند . باوجود این کاراز شکارهم فارغ نمیشدند . حتی دیروزناب وپا نقروف به معاونت توپ یك چوچهٔ گرازجنگلی رانیزشکارکردند هاربرازگوشت آن به دندانهای آن زیاده تر خشنود گردید زیرادندانهای گرازبچه برای پیکان تیرهائیکه ساخته بود آنقدرنافع ومناسب یك چیزی بود که نهایت ندارد . دندانهابه تیرهاربط کردید . هاربروژه ده ثون ماهرانه تیراندازی راآغاز نهادند . بنابرین هرنوع مرغهای شکارشده درشمینه ها جمع آمد . در روزها که کارمیکردند و شام پس می آمدند مکمل طعام خورده اعادهٔ قوت مینمودند . شکارشان اکثردرساحل چپ نهرمرسی دربیشه زاریکه مذکور گردیده بود اجرا میشدکه این بیشه رانیز (جاقامار) نام نهادند .

شکاریکه میکنند همه را کباب کرده میخورند . قولو نها ازین قسم طعام دلزده شدند حالا یك کمی دگررقم طعام میخواهند ، ولی چه باید کرد باید نا چاردیگ وکاسه ساختن رابایدا نتظار بکشند . دراثنائیکه برای شکار گشت وگذار میکردنداثر پنجهٔ بعضی حیوانات را میدیدند که ازدهشت آن برخود میلرزیدند . مهندس بررفقای خود احتیاط فوق العاده سفارش میکرد . بعد ازدوروزیك سباع مدهشهٔ رادیدند که از میان جنگل گذرنمود . این حیوانراهاربرشناخت که (ژاغار) نام (پلنگ) امریکاست که ازپلنگ بسیاردرنده تروخونریزتریك جانوریست . ژاغاربی آنکه برمهاجران هجوم کند گذرنموده گذشت . ژه ده ثون وپانقروف باهم سخن رابرین یك کردند که بعد ازانکه بساختن باروت وتفنگ کامیاب آیند بااین جانوران یك محاربهٔ باز کرده و

جود شانرا از جزیره بردارند .

درینروزها به تعمیرات و ترمیمات شمینه های خود شان نیز سعی و کوشش ورزیده اند . زیرا تا بوقتیکه مهندس یك مسکن مناسبتر پیدا کند و یا بسازد اقامت کردن شان درشمینه ها ضروری دیده میشد . لهذا اطراف وسقف آنها را باسنگ وچوب وگل پوشیدند وزمین آنهارا باریك ولخ های بسیار نرم فرش کردند . روزهایی را که در جزیره افتاده اند حساب کردند . دیدندکه (۱۲) روز تمام شده که بجزیره آمده اند .

درششم ماه نیسان هر پنج رفیق درجائیکه خشت مالی کرده بودند جمع شدند . تا بوقت شام به خشت پزی مشغول شدند . از خشتهای مذکور یك اوجاغ بسیار بزرگی ساختند بوقت شام اوجاغ را آتش کردند . شب را بنوبت پهره دادند ، ودر خاموش نشدن آتش کوشش ورزیدند . اوجاغ را تمام چهل وهشت ساعت بلا فاصله آتش کردند خشتها مانند سنگ پخته گردید . بعدازان خشتهارا برای سرد شدن بحال خود گذاشتند . مهاجران برفاقت مهندس خود شان درساحل شمالی تا لاب رفتند که مهندس درانجا سنگ چونه را یافته بود و آن سنگ از (کاربونیت کلس) مرکب بود . سنگهای مذکوررا جمع کردند وتا بشام به نقل و حمل سنگهای مذکور مشغول شدند . سنگهای مذکوررا دراوجاغ انداختند . جوهر حامض کاربون آن بسبب حرارت پرواز نمود ، تنها کلس یعنی چونهٔ خالص بماند . چونه را نیز باریک آمیختند و یك مادهٔ بسیار گیرندهٔ ازان بعمل آوردندکه به اینصورت برای ساختن داش کلالی خود شان یکچند هزار خشت وچونهٔ وافری بوجود آوردند .

تمام پنجروز کامل به بنایی مشغول شده یك داش دودکش دار یك اوجاقهٔ کلالی بوجود آوردندکه درازی دودکش آن بدرازی بیست قدم بوددوروزدیگر سعی وکوشش نموده ازمعدن ذغالیکه مهندس درکنار قریق روزدیده بود زغال بسیاری نیز جمع نمودند . داش راآتش کردند . درجزیرهٔ لینقولن ازابتدای خلقتش این اول باراست که دود سیاه سنگ زغال ازدودکش درازکه نشانهٔ مدنیت است درهوابالا برامد .

خمیرهٔ گل کلا لی خود شا نرا از گیل که مهندس آنرا در اثنای کشفیات خود یافته بود ومیده گی چونه ومیده گی سنگ چقماق ترکیب دادند و بکار آغاز کردند از دیگ بزرگ رخت شویی گرفته تا به پیپوی تنبا کوکشی هر نوع آلات وادوات محتاج الیه خود را مانند دیگ سرپوش کاسه طبق چمچه حتی قاشق همه گی را ساختند اگرچه اینچیزها ثقیل و کلفت چیزهایی بودند ولی چون بدرجهٔ بسیار بلند حرارت پخته شده بودند بسیار کار آمد ومتین بودند . پا نقروف در وقت ساختن آلات مطبخ یکدودانه پیپو نیز ساخته حسرت وتأسف توتون کشی خود را که بسبب نبودن توتون جگر کباب بود تازه نموده خود بخود گفت :

— باشد بلکه آنرا هم بیابیم .

والحاصل مهاجران تمام ده روز کامل بصنعت کلا لی گری اشتغال کردند . مهندس در خصوص کارها چون بسیار ماهر بود هر چیز را بقاعده اجرا میکرد . روز دیگر عید پسقالیه بود . مهاجران آنروز را به استراحت قرار دادند .

در یازدهم نیسان به صنعت کلالی نهایت دادند ، همه معمولات صناعیهٔ خود شانرا برداشته بشمینه ها آمدند . روز دیگر بدگر صنعت آغاز میکردند . در وقت بازگشت مهندس یك نبات بسیار نافعی یافت که این نبات از نوع نباتات اسفنجیه (قاو) نام نباتی بود که در اصطلاح ملك ما آنرا (قف) میگویند . وبعد از خشك شدن به ادنا شرر درمیگیرد . مهندس از ین نبات ده پانزده برگهای بزرگی که مانند پارچه های نمد بود کنده بپا نقروف پیش کرده گفت :

— بگیرید پا نقروف ! از ین تحفه بسیار ممنون خواهید شد .

پا نقروف برگهای پت دار مذکور را بدست گرفته گفت :

— این چیست موسیو سمیت ؟ مبادا توتون نباشد ؟

— مهندس — نی توتون نیست . (قاو) است که در گیران کبریت آسا ئیست .

بواقعیکه این در گیران بعد از انکه خشك شد در باب آتش در دادن خدمتهای

بزرگی برای مهاجران ایفانمود .

امشب مهاجران درشمینه های خود شان یك طعام بسیارمکملی خوردند . ناب درمیان دیگهای نوساخته‌گی خود شان یك کواج بسیاراعلایی پخته بود . هاربردر پهلوی آن(قالودیوم)نام‌یك سبزهٔ نیزعلاوه‌کرده بود . که جای‌نان رامیگرفت . ازوقتیکه قضازده‌گان ازریشه‌وند برامده اند ازخوردن نان خشك محروم‌مانده اند .

بعد ازطعام مهاجران ازشمینه هابرامده برکنارساحل آمدند ، شب‌لطیف هوا آرام بود . اگرچه کرهٔ قمرهنوزبحال بدرنبود که اطراف راضیا داربتواندولی‌نجوم لطیفهٔ درخشا نیکه قبهٔ سمارا تزئین داده بود علی الخصوص کوکب قطبی که مهندس آنرا اززروهٔ کوه (فرا نقلن) دیده بود بکمال لمعه نثاری بود . سیروس سمیت بعد ازانکه کوکب مذکور راتماشانمود از [هاربر] پرسیدکه :

— آیا ! امشب پا نزدهم ماه نیسان نیست اولاد ؟

هاربر — بلی موسیوسیروس . دریا نزدهم نیسان هستیم .

مهندس — فرداتساوی لیل ونهاریکه درسال‌دوبار بوقوع‌می آیدخواهد شد . یعنی فردا یك روزیست که شب وروزبدرازی یکی میشود . تساوی‌لیل ونهاریکه در ماه ایلول ملك های ماميشود درینجا یعنی درنصف کرهٔ جنوبی درماه نیسان میشود . بناءً علیه‌فردادروقتیکه به زوال‌یکچندثانیه بماند شمس‌ازدایرهٔ‌نصف النهارمیگذرد . اگرفرداهواخوب باشد طول جزیرهٔ خود رابه صورت تقریبی‌تعیین‌میکنیم .

ژه ده ئون — آیابی اسباب و آلات ؟

سیروس — بلی، ذاتاً شب بسیارروشنست . حالاازین صافی وروشنی شب‌استفاده کرده ارتفاع قطب جنوبی رایعنی مسافهٔ دوری قطب جنوبی راازینجا حساب کرده عرض‌جزیرهٔ خودرا تعیین میکنیم . همچنین‌نیست رفیقان ؟ پیش از انکه بکار های بزرگ جدی آغاز کنیم میباید که بعد مسافهٔ جزیره خود را از قطعات مسکونه بدانیم که چقدراست ، واینهم معلوم نمیشود مگربه تعیین کردن طول و عرض آن .

ژه ده ئون — بلی بسیار درست ۰ اگر بدانیم که بکدام قطعهٔ مسکونه نزدیك هستیم ازینکه درینجا بساختن خانه ودیگر چیزها ۰مشغول شویم بساختن یك کشتئی کوچکی مشغول ۰میشویم ۰

۰مهندس — این است که ۰منهم ازینسبب ۰امشب عرض و فردا طول جزیره را تعیین کردن ۰میخواهم ۰

اگر بدست مهندس (سکستان) نام آله ۰وجود ۰میبود تعیین ۰مسافهٔ کوکب قطبی بسیار آسان ۰میشد ۰ ولی چه فائده که آن آله موجود نیست ۰ مهندس بشمینه ها درآمد ۰ باکاردیك دوچوبی تراشیده ، وسرهای چوبرا بایك خاری بهمدیگر ربط داده نوعما یك پرکاری بوجود آورد ۰ مسافه ئیکه ازروی افق تا بکوکب قطبی موجود است برای ۰مساحه کردن آن لازم است که افق صرف از بحر ۰تشکل باشد ۰ حالآنکه درجائیکه بودند افق جنوبی باد ماغهٔ پنجه مستورشده بود ۰ اگرچه برای این عملیات بسوی جنوب جزیره رفتن هم ممکن بود ولی گذشتن ازنهر مرسی لازم میآمد که آنهم یك کار ۰مشکلی مینمود ۰ لهذا ۰مهندس اجرای عملیات خودرا در تپهٔ ۰منظرهٔ وسیعه قرارداد ۰

مهاجران برتپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند که ازینجا بسوی جنوب بلامانعه سطح بحر ۰مشاهده میشد ۰ سیروس سمیت یك نوك پرکار چوبئی راکه ساخته بود بسوی نقطهٔ افق که سما بابحر یکی شده بود متوجه ساخت ، نوك دیگر آنرا به نجمی که درزیر کوکب قطبی بود ۰متوجه نمود که به اینصورت پرکار یك زاویهٔ تشکیل داد ۰ بعد ازان ازبرای آنکه زاویهٔ مذکور خراب نشود یك چوب پارهٔ دیگری درمیان هردو پای پرکار نهاده پایهای پرکاررا بایك تراخ بسته کرد ۰ بعد ازانکه این زاویه بمیدان برامد کاربرپیمایش این زاویه ۰متوقف ماند ۰ برای این پیمایش دراول امر بلندی و دوری تپهٔ ۰منظرهٔ وسیعه راکه عملیات زاویه گرفتن بران اجرا شده بیمودن لازم است ۰ بعدازانکه این پیمایش هم اجرا شود ازمساحهٔ زاویهٔ ۰مذکور ارتفاع تپه ئیکه بران تعیین زاویه شده تنزیل می شود که ۰مقدار باقی ماندهٔ آن ۰مساوی و برابر ۰مسافهٔ کوکب قطبیست با افق ۰ وچون عرض

هر جامساوی بامسافهٔ قطب وافق آنجا میباشد ازانرو بنا بر آر زوی مهندس عرض جزیره دا نسته میشود .

باب چاردهم

مساحهٔ سنگلاخ غرانیت — جهت تطبیق قاعدهٔ زوایای مساویه — عرض جزیره — یك سیاحتی بسوی شمالی جزیره — استریدیه — مرورشمس از نصف النهار — کمیت وضعیهٔ جزیرهٔ لینقولن .

روزدیگرکه روزیکشنبه ۱٦ ماه نیسان بودبه سببی‌که یك روزمعزز شمرده میشد مهاجران بوقت ازشمینه‌ها برامده برخت شویی وجان شویی خود شان مشغول شدند . تابوقتی که مهندس موادیکه برای ساختن صابون بکار است بدست بیارد میباید که با آب خالی شست وشو بکنند . آمدیم بر تبدیل دادن البسه : دریباب چنان قرار دادند که تاششماه دیگر همین البسهٔ شان کفایت میکند بعدازان دریباب سخن خواهند گفت امروزهوا خیلی خوب بود . ازروزهای لطیف موسم خزان یك روزی بود . آفتاب نوطلوع کرده اطراف رامستغرق انوار ضیانثاری کرده بود .

مهندس برای کامل ساختن عملیات دیشبهٔ خود اول خواست که ارتفاع تپه را پیمایش کنند . هاربر گفت که :

— آیابرای اینکار نیزپرکاردیشبه رااستعمال میکنید ؟

مهندس — نی اولادمن ! بایك اصول دیگراین پیمایش را اجرا کرده بصحت نزدیکتر پیدا میکنم .

هاربر بسببی‌که درباب تطبیقات فنیه بسیار شایق و هوسکار بود ازمهندس جدا نشد . ژه د . ئون ، پانقروف ، ناب بدیگرکارها مشغول شدند . مهندس اززیر سنگلاخ جداشده تا بکنار ساحل آمد . مهندس بسببی که قد خود را میشناخت که

چند متروکسور است ازآنرو به برابری قامت خودیك عصاچوبی برید ، چوب راست مذکوررا به قدم پیمایش کرده بدست گرفت . هاربر نیزیك شاقولیکه عبارت ازربط شدن یك سنگی بیك تاری بود باخودگرفته ازپئی مهندس روان بود .

مهندس عصاچوبی را که دردست داشت بقدردوقدم درزمین ریگزارکناردریا بخلانید . بواسطهٔ شاقول عصا چوب رایك وضعیت مستقیمی که تماماً به افق عمود باشد بداد . محلی که برسرتپهٔ منظرهٔ وسیعه بود ازجائیکه حالا مهندس درانست پنجصد قدم مسافه درپیش واقعشده است .

مهندس بعد ازانکه مسافهٔ مذکوررا پیمود. وعصاچوبرا برزمین خلانید برسرریگها راست درازکشید . و همچنین برسینه پس پس کشیده تا بجائیکه نوك عصا چوب ، و چشمهایش ، وسرتپه یکجا برابر گردید ، یعنی خط شعاع نظرش ازنوك عصا چوب مرورکرده به تپه منتهی گردیدیك وضعیتی گرفت که این وضعیت چنان بودکه رویش برزمین بود ، وازنوك عصا چوب سرتپه رامشاهده میکرد . سیروس به هاربر گفت :

— آیا خودت ازقواعداولیهٔ هندسه چیزی میدانی ؟

هاربر — یك کم وبیشی میدانم موسیوسمیت .

مهندس — آیابیادمی آری که خواص دوزاویهٔ متساویه عبارت ازچه میباشد ؟

هاربر — اضلاع متشابه بایکدیگرمتناسب است .

مهندس — آفرین اولاد . حالا بنگرکه من درینجادوعدد زاویهٔ قائمه تشکیل کردم که یکی بزرگ ودیگرش کوچك است . یك ضلع زاویهٔ کوچك این عصاچوب عمودی ، ضلع دیگر آن ازنقطهٔ بیخ عصا که بخاك فرورفته تاچشم من خط مستقیمی که کشیده شده است میباشد . آمدیم برزاویهٔ دوم که زاویهٔ بزرگست : یك ضلع این زاویهٔ بزرگ این سنگلاخ عمودی ایست که آنراپیمایش کردن میخواهیم . ضلع دیگر آن همان خطیست که ازبیخ سنگلاخ عمودی تاچشم من کشیده شده است .

هاربر نعرهٔ خوشی زده گفت :

— آه موسیوسیروس فهمیدم ! این چیزیکه شما تشکیل کردید دوزاویهٔ قائمه است . اضلاع زوایای قایمه هابایکدیگر متناسب است . بنابرین خطیکه از چشم شما تابیخ عصا چوب است وضلع اول زاویهٔ کوچك گفته میشود باخطیکه از چشم شما تا به بیخ سنگلاخ ممتد شده است وضلع اول زاویهٔ بزرگ گفته میشود متناسب است . ضلع های دوم هردو زاویه هایعنی ارتفاع عصاچوب باارتفاع سنگلاخ نیز متناسب است .

مهندس — شاباش اولاد ! حالا کارما وتوان است که این مسافه های اضلاع این زاویه هارا پیمایش کنیم .

اینرا گفته به پیمایش آغاز نهادند . خط اول که مسافهٔ مابین جای افتادن مهندس بانقطهٔ بیخ عصاچوب است پانزده قدم بود . خط دوم که باز از جای افتادن مهندس تا به بیخ سنگلاخ بود بدرازی پنجصد قدم برامد .

بعدازانکه اینهارا پیمودند مهندس وهاربر بشمینه ها آمدند . مهندس هنگامیکه درکوه گشت وگذار داشت یك تخته پاره سنگ سلیت که درمکتبهاازان تخته مشق برای اطفال میسازند باخود آورده بود . بایك سنگ پارهٔ تیزی بعضی حسابهای علم جبررا نوشته پرکار دیشبهٔ خود را گرفت . زاویهٔ که درین پرکارد یده میشد عبارت از مسافهٔ بودکه درمابین نجم قطبی وسطح بحرواقع شده است . مهندس با همان پرکار یك دایرهٔ رسم نمود . این دایره رابر (۳۶۰) قسم مساوی تقسیم نمود . زاویهٔ ئیکه پرکارتشکیل کرده بود به اینجا تطبیق نمود . زاویهٔ اول کوکب قطبی از خود قطب بمسافهٔ (۲۷) درجه است . این مسافه را بردرجه ئیکه پرکار بردایره نشانداده بود علاوه نمود . ازان ارتفاع تپه را طرح وتنزیل نمود . حاصل طرح [۵۳] درجه برامد . این (۵۳) درجه را از (۹۰) درجه ئیکه مسافهٔ قطب ازخط استواست بیرون براورده دیدکه (۳۷) درجه بوجود آمد . بنابرین سیروس سمیت حکم کرد که جزیرهٔ لینقولن تمام در (۳۷) درجهٔ عرض واقعشده است . اگردرحساب جزءی یك خطایی پیش آمده باشد جزیره را بهمه حال درمابین (۴۰) و (۳۵) درجه

های عرض جنوبی می یابیم .

حالا کار بر تعیین کردن درجهٔ طول مانده است که آنرا هم مهندس تام در وقت زوال تعیین خواهد کرد .

بنابر تنسیب مهندس رفقا برین قرار دادند که امروز را به گشت و گذار ساحل شمالی جزیره بگذرانند، واگر ممکن باشد تا بخلیج سگماهی و دماغه های ماندیبول نیز گردش کنند. درتپه های ریگزاریکه مهندس درانجا پیدا شده بود طعام چاشت را خورده باز بشمینه ها عودت کنند .

بعد از تعیین کردن عرض بر کنار ساحل آبنایی که در میان جزیرهٔ لینقولن، و جزیره گك سلامت واقع شده بود برفتار آغاز کردند. بر جزیرهٔ سلامت بعضی مرغهای جسیم الجثهٔ ثقیل صدایی دیدند که در آب غوطه میخوردند وبازه میبرامدند . پانقروف ازهاربر از چگونه بودن خوردن گوشت شان پرسیده دانست که اگرچه رنگ گوشت شان سیاه هست ولی طعام شان بد نیست لهذا از بدست نیامدن آنها بسیار افسوس نمود .

درجزیره گك سلامت از جانس (فوق) نام حیوانات بزرگیکه هم در آب وهم درخشکه زیست دارند موجود بود . پانقروف این حیوانات کلفت وغلیظ بزرگ جثه را میشناخت واز مستکره وبدئی گوشت آنها با خبر بود ازانرو حاجت به پرسیدن از هاربر نداشت . اماچون مهندس از لازم بودن شکار آنها و یکروز بجزیره رفتن و شکار کردن آنها بحث نمود پانقروف را حیرت دست داد .

مهاجران درکنار ساحلیکه بران براه میرفتند درکناره ی بحر از نوع حیوانات صدفیه چون استریدیه، ومیدیه . ولیتودیوم وغیره به اشکال بسیار لطیفه در نظرشان جلوه گر میشد . چارمیل ازشمینه ها دور شده بودند که ناب درکنار بحر یك خرمن که استریدیه را پیدا کرد که بملیونها استریدیه دران موجود بود . مهاجران از یافتن این خزینه بسیار ممنون شدند . پانقروف گفت :

— ناب امروز را بیهوده نگذاشت . آفرین ناب خوب نعمتی یافتی .

ژه ده ئون — بواقعیکه این اعلا یك خزینه ایست . چنانچه میگویند اگر برا ستی در هر سال هریك از آنها شصت هزار تخم بدهند این معدن استریدیهٔ که ناب پیدا کرده الحق که یك خزینهٔ لایفنایی شمرده میشود .

هاربر — اما استریدیه بسیار معدی یك غدایی نیست .

سمیت — بلی ، از مواد آزوتیه در استریدیه بسیار کمست . اگر کسی بخواهد که تنها شکم خودرا به استریدیه سیر بکند میباید که کم از کم در روز دوصد دانهٔ آنرا بخورد .

پانقروف — حالا ازبحار برای طعام چاشت خود مایك بجاه شصت دانه بردار یم بعد از ان شما مسائل فدیهٔ خود رامدا کره میکنید .

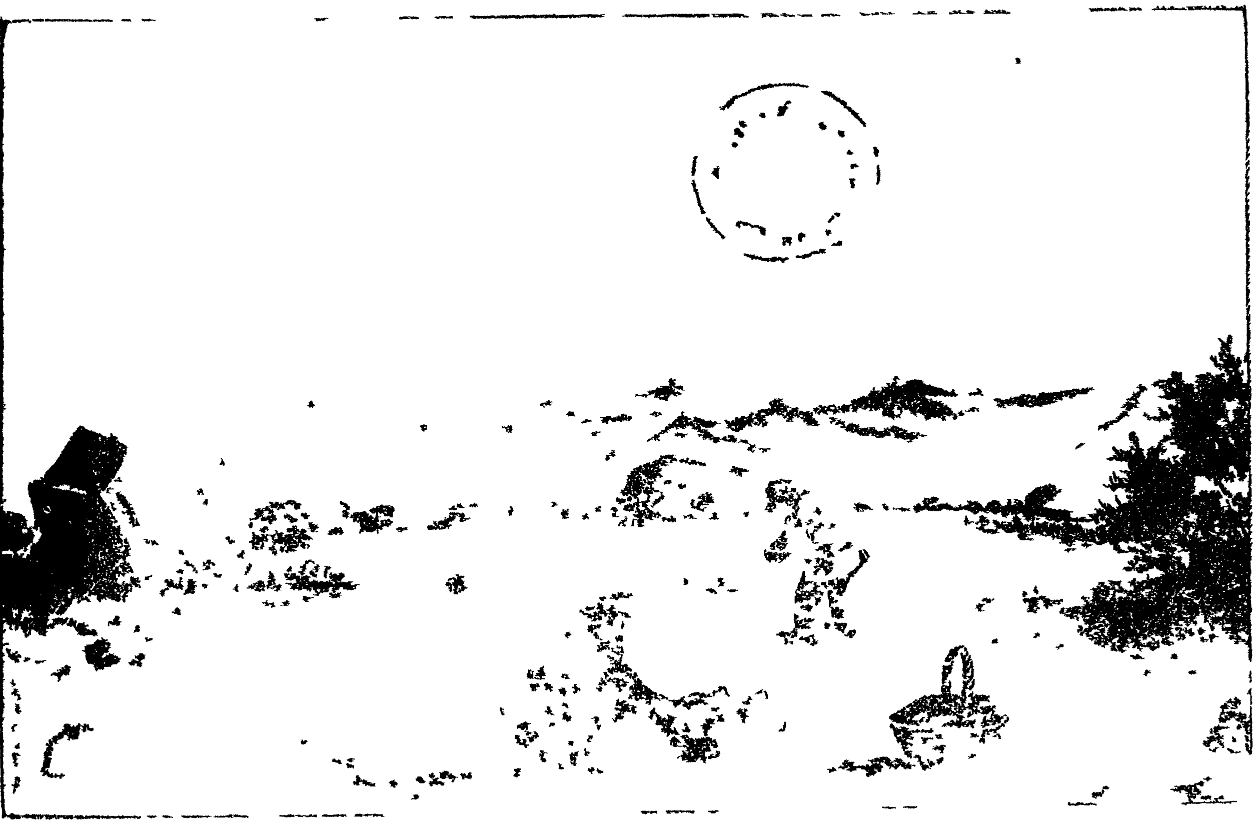
ناب وپانقروف کندن استریدیه آغاز نهادند . بود یك بنده نکه از اثر چیره دستی مهارت ناب از جمجمهٔ او لجها ساخته شده بود گذاشتند وبا برراهیکه داشتند دوام ورزیدند .

سیروس سمیت برای دانستن رسیدن وقت زوال متصل بساعت خود نظر میکرد تا به عملیات تعیین درجهٔ طول به پردازد تاجائیکه کمانهٔ جبا هیر منفعه تمام شده دماغ ما بدیسول آغاز میکند یك قسم جزیره تماماً غیر مسکونست . در اطراف آن ریگ پر شده است . بغیر از پوستهای صدف و استریدیه و آثار سیالهٔ کوه آتشفشان که در کوهی در انطرفها سیاه نموده دیگر هیچ چیزی دیده نمیشود .

مرغهای بحری مانند مارخی وغیره در راه بسیار بودند . پانقروف برای تجربه یکی از انهارا به تیروکمان زدن خواست . ولی برش کارگر نیامده دماغش بسوخت . ومهندس را خطاب نموده گفت :

— می بینید موسیو سیروس ، اگر یکچند تفنگ شکاری بدست ناریم حال ماداینها همچنین خواهد ماند .

ژه ده ئون — بسیار خوب اما کار بدست خودت است پانقروف ، برای میل تفنگ آهن ، برای چقمقهای تفنگ فولاد ، برای باروت آن شوره وگوگرد وزغال ، برای پتاقی سیماب وخامض آزوت ، برای گله وساچمه سرب وامثال ویسیاری پیدا کرده باید



باب وپاهروف بكماں ا   بده آنا ها ١

من ضامن شما که «وسیوسمیت بهمه حال تفنگ برای ما بسازد .

مهندس — همهٔ این چیزهائیکه گفتید درجزیرهٔ ماپیدا میشود . اما ساختن خود تفنگ آنقدرنازك یك کاریست که به بسیار آلات وادوات متعددی محتاج است . بازهم دراینباب پسان یك فکری خواهیم کرد .

پا نقروف — آه ! آه ! چقدرغلط کرده ایم . آیاچرادروقت آمدن مایان همه آلات واشیای خودمارا تماما بدریا انداختیم ؟

هاربر — اگرما آنهارا بدریانمی انداختیم آنهامارا بدریامی انداخت .

پانقروف — اینهم راستست . اماهروقتیکه بیادم میآمدکه (ژونستان فوروستر) چون صبح برخاسته باشد وبالون خودرادرمیدان نیافته باشد آیاچقدربقهرشده باشد؟

هاربر — بخدامنهم بسیارمراق دارم که آیاچه گمان کرده باشند که بالون شان چه شد؟

پا نقروف بیك عظمت وغرورگفت — علی الخصوص که این فکرفرارابابالون اول من عطا نمودم .

ناب — الحق که اینچنین فکرعالی راافلاطون هم مالك نبود . حالا بنگریدکه افکار عالی شمامارابچه جای انداخت ؟

پانقروف — چه مگرخوشت نیامد ؟ بخدادرنزدمن باهوسیوسمیت واری یك آدم متفننی درینجزیره آزادبودن هزاربار بهتراست ازینکه دردست جنوبیها اسیرماندن .

هاربر — البته البته همچنین است پانقروف . ذاتاً چه کمبودی داریم که شکایت کنیم؟

ژه ده ئون — دیگرهیچ کمبودی نداریم مگریك چیز .

پا نقروف — آیاچه ؟

ژه ده ئون — ازنجارهائی یافتن .

مهندس — اگردرنزدیکیهای جزیرهٔ مادیگریك قطعه . ویامسکون یك جزیرهٔ باشد ازینجابزودی رهی می یابیم که اینرا هم بعد ازیکساعت خواهیم دانست اگرچه خریطهٔ بحرمحیط دردستم نیست اما تشکلات آن درذهنم بخوبی مرتسمست . ازقرار

عرضیکه دیروز یافته ام چنان گمان میبرم که جزیرهٔ لینقولن درجهت شرقی [زه لاند جدید] وجهت غربی ممالك شیلی باشد . حالآنکه مسافه ئیکه درمابین ایندو محلست بقدر ده هزار میل می آید . حالا مسئلهٔ مهمه این استکه درین مسافهٔ ده هزار میل وسعت ، موقع جزیرهٔ خودرا یافته اراتر وکار خودرابه بینیم که آنهم بعدازیکساعت بدانستن طول جزیره حل میشود .

درین اثنامهاجران ازشمینه هابقدر شش میل دور ، وبه غاریکه مهندس درانجا یافت شده بودنزدیك شده بودند . درینجابرای استراحت نشستند . برای زوال نیمساعت باقیمانده بود . سیروس سمیت درساحل یك زمین صاف وهموارریگزاری انتخاب نمود که آب دریا آنراخوب هموارساخته بود . مهندس برین زمین بدرازی شش قدم یك عصاچوبی را خلانید ، ویکقدری آنرا بسوی جنوب میل داد . هرگاه این تعیین طول درجهت شمالی کره میسد درانوقت مهندس این میل عصاچوب رابسوی شمال میداد هاربرد رینجایك قدری دانست که مهندس تعیین طول راچسان میکند . مهندس زوال راازروی سایه ئیکه ازچوب برروی ریگ می افتد استخراج کردن میخواهد .

سیروس سمیت بمجردیکه دانست که وقت زوال نزدیکشده برسرریگها نشسته و بسایه ئیکه چوب برریگ انداخته بودحصر نظر دقت نمود . هرانقدرکه سایهٔ چوب کوچکتر میشد هماندم بانوك کارد برریگ یك خط اشارت میکشید . ژه ده ئون ساعت بدست منتظر پرسیدن« ساعت چند ؟ » مهندس ایستاده بودزیراسایهٔ چوب رفته رفته کوچك شده تابجایی میرسدکه باز روبدرازی مینهدکه آنوقت تمام وقت زوال میباشد . لهذا ساعت ژه ده ئون که عیار آن بوقت زوال ریشموند و واشینغتون برابراست در وقت انتهایافتن کوچکی سایهٔ چوب به هربجه ئیکه بود همان بجه را استاد گرفته تعیین درجهٔ طول آسان میشود .

آفتاب پیش شده میرود ، سایه نیزهمانقدر کوتاهی میگیرد . سایه حداصغر خودرا حاصل کرد . بمجردیکه پس روبدرازی نهد مهندس پرسیدکه ،

ساعت چند است ؟

ژه ده ئون — از پنج یکدقیقه میگذرد .

بعد از انکه تعیین وقت زوال شداستحراج طول جزیرهٔ لینقولن آسان شده . حالا به بینید : که در جزیرهٔ لینقولن وقت زوال ﻪ تام به دوازده بجهٔ نصف روز بوقوع می آید درامریکا از روی ساعت ژه ده ئون که عیار آنجاست و قت به پنج بجهٔ عصر رسیده میباشدکه از زوال پنج ساعت گذشته است پس معلوم شد که درمیان امریکا و لینقولن پنج ساعت و پنجدقیقه فرق موجود است . حرکت ظاهری شمس براطراف ارض هر درجه را درچار دقیقه بر روی زمین قطع میکند که درساعتی پانزده درجه را می پیماید . پانزده درجه را چون به پنج ساعت ضرب کرده شود (۷۵) درجه حاصل میشود .

درامریکا چون مبداء طول (غرونیویچ) اعتبار میشود مسافهٔیکه درما بین وا شینغتون ، و (غرونیویچ) موجود است عبارت از (۷۷) درجه و (۳) دقیقه ، و [۱۱] ثانیه است . درمابین واشینغتون . واینقولن از روی حساب ساعات (۷۵) درجه بعد مسافه حاصل آمد ﻪ اینرا هم بران ۷۷ درجه ضم نموده به تحقیق پیوست که جزیرهٔ لینقولن در (۱۵۲) درجه طول غربی غرونیویچکائن وموجودشده است .

سیروس سمیت اینحسب خودرا به رفقای خود بیان کرده خواه درطول وخواه درعرض اگریك غلطی وخطائی بوقوع آمده باشد آنراهم تخمین کرده خبر نمود که جزیرهٔ لینقولن درمابین (۳۵) و (۳۷) درجه عرض جنوبی . و (۱۵۰) و (۱۵۵) درجه طول غربی واقعشده است .

ازین عملیات ریاضئی امروزی بتحقیق پیوست که جزیرهٔ لینقولن ازهمهٔسواحل روی زمین بدرجهٔیکه باکستیهای کوچك قطع شدن آن ممکن نیست دور و بعید افتاده است . نزدیکترین سواحلیکه به این نقطهٔ طول وعرض لینقولن واقعشده جزایر « تاییتی » و (پوموتو) میباشد که بعد آن (۱۲۰۰) میل است . دوم درجه سواحل « زه لاند

جدید » است که (۱۸۰۰) میل بعد دارد ، سوم درجه سواحل امریکاست که بمسافهٔ (٤٠٠٠) میل واقعشده است ،

سیروس سمیت اینموقع جزیرهٔ لینقولن را چون درخریطه ونقشه ها ئیکه دیده بود بزیر نظر یاد آوری خود دراورد بهیچصورت درموقع مذکور وجود یك جزیره را یاد آوری نتوانست ، معلوم شدکه نام این جزیره درهیچیك خریطهٔ موجود نیست ، وبه اینسبب از راه رفتار جمله کشتیها برکنار است ،

باب پانزدهم

قطعیاً زمستانرا باید بگذرانند — مبحث استخراج معادن — شکار درجزیرهٔ سلامت — ماهیان فوق — مورچه — قوبا — ساختن آهن — فولاد چسان حاصل میشود ،

روز دیگرکه (۱۷) ماه نیسان بود پانقروف از ژه ده ئون سپیله این سوال را پرسیدکه :

— خوب مخبر افندی ، امروز بکدام صنعت سلوك میکنیم ؟

ژه ده ئون — سیروس هرصنعتی را که بگوید بهمان صنعت ،

مهاجران سراز امروز بکان کاری سلوك میکنند ، امروز بعداز طعام صبح مهاجران از موقعیکه درجهٔ طولرا تعیین کرده بودند برخاسته ازمیان تپه های ریگ بر راه خود دوام نمودند ، وتابد ماغهٔ ماندیبول پیش رفتند سرازانجا تپه های ریگ تمام شده اراضی بازوولقانیك شده رفته است ، بعوض سنکلاخهای منتظمی که دیوار آسا اطراف تپهٔ منظرهٔ وسیعه را دربرگرفته درنجا بصورت غیر منتظم سنگهای غرانیت جمع آمده است ، تا به اینجاکه رسیدند مهاجران بازپس بسوی شمینه های خودشان عودت کردند ، اما تا بوقتی که مسئلهٔ این زمستانرا درجزیرهٔ لینقولن گذرانیدن ویا نگذرانیدن را حل نکردند وبه نتیجهٔ مطلوبهٔ آن نرسیدند خواب نکردند ،

جزایر (پوموتو) که نزدیکترین سواحل است به لینقولن (۱۲۰۰) میل راهست

که بسیار راه درازیست . که این راه را باقایقهای کوچك قطع کردن محال مینماید . برای ساختن یك کشتی بزرگ اگرچه آلات وادوات هم باشد بازهم بسیار مشکل یك عملیاتی میخواهد . حالا نکه به این بی اسبابی ئیکه دارند اولا باید آلات واوزار بسازندو بعد ازان بساختن کشتی شروع کنند که اینهم در وقت حاضر غیر ممکن مینماید . ذاتاً موسم هم سرزمستانست بحرهاهمه متموج و طوفانیست . بناءً علیه برین یك قرار دادندکه اینموسم زمستانرا چارناچار درجزیرهٔ لینقولن بگذرانند ، واول کارشان همین باشدکه برای گذرانیدن سرماهای شدید جنوبی یك جای محفوظ وامینتری ازشمینه ها برای خود تدارك کنند .

حالااول کاریکه مهندس بران اقدام مینماید همینست که معدن آهن راکه درشمال غربی جزیره کشف کرده آنرااستخراج کرده بحال آهن یافولاددرارد .

معادن درزیر زمین که باشند بحال صافیت وخالصیت معدنی خودنمیباشندبلکه بادیگر اجسام مختلفه مغشوش میباشند . این است که نمونهٔ دو معدن آهنی که مهندس پیدا کرده نیزهمچنین است . یکی ازین معادن (معدن آهن مانیه تیك) است که کاربون ندارد . دیگر آن باگوگردممزوج است که بحال (کبریتیت حدید) میباشد . معدن آهن مانیه تیك رامهندس زیاده ترپسندیده است که این معدن رابقوت حرارت بسیار افزونی ازجوهر ، ولداالحموضهٔ آن وارها نیده استعمال میکند . وچون معدن زغال سنگ نیزنزدیك این معدن است برای مهاجران کاربسیارسهولت میبابد . پانقروف پرسیدکه :

— خوب حالا به براوردن آهن ازمعدن مشغول میشویم ؟

سیروس — بلی ، امابرای آغازکردن به آهنگری دراول امربجزیرهٔ سلامت رفته ماهی فوق شکارمیکنیم .

پانقروف به ژه ده ئون رو آورده گفت :

— آیاماهی فوق شکارمیکنیم ندانستم ؟ برای آهنگری ماهی فوق آیالازم است ؟

ژه ده ئون — چون مهندس میگوید البته كه لازم است .

مهندس ازشمینه هابرامد ، پانقروف نیزبی آنکه سبب شکارماهی فوق رابداند برای رفتن حاضرشد. بعدازکمی مهاجران به کنار آبنای تنگی که درحال جزر گذشتن ازان قابلست واصل شدند . بسببی که بحرفرونشسته بود مهاجران بعضی جا هارا بپاوبعضی جاهارابشناوری از آبنا گذشته به جزیره گک برامدند .

سیروس سمیت اول باروديگررفقايش دوم باربرین جزیره قدم نهادند. برجزیره اگرچه بسی مرغهای بزرگ بزرگی موجود بود ولی ازسببی که ماهیا ن فوق که به آنطرف ساحل بریگها افتاده بودند رم نخورندبه احتیاط و آهسته گی تمام به آنطرف متوجه شدند .

درطرف شمال جزیره درسطح آب بعضی جسمها ی سیاه سیاه بزرگی ما نند سنگپاره های بزرگی دیده میشد که این جسمهای شناور ماهیان فوق است . ماهیان فوق دردریابسیارسریع الحرکه شناوری میکنندکه شکارشان در آب بسیارمشکلست. اماچون ازنوع حیوا نا تیست که درخشکه هم به برامدن مجبورمیشوند دروقت برامدن شان بخشکه رودبدست آورده میشوند. پاهای ماهیان فوق کوتاه وراه رفتن شان بسیار بدشواری میشود .

پانتروف وهاربر آهسته آهسته وسنگهارا پناه کرده بسوی کنار ساحلیکه فوقها ازانطرف بخشکه برامده بودندبرای بریدن راه شان روان شدند ژه ده ئون ومهندس وناب نیز عصاچوبهای خودشانرابرداشته برفوقهای بیخبر هجوم بردند . فوقها به انسان هیچ ضرر رسانیده نمیتوا نند . بسیار بیچاره وعاجز مخلوقی هستند . دو عدد ازین فوقها ازطرف مهاجرین بقتل آمده ما بقئی شان فرارنمودند . پانقروف درنزدمهندس آمده گفت :

— این است ماهیان فوق ، حالابگوئید که اینراچه میکنید ؟

— مهندس — ازین دم آهنگری میسازیم که کوره های آهنگری ما بی وجود آن هیچ ثمرهٔ نمی بخشد .

یا نقروف — آیا دم ؟ پس معلوم شدکه این ماهیان بسیار طا لعمند بوده اند .

ماهیان فوق بد رازی شش هفت قدم میباشند . سرهای شان بسر سگ میما ند ، وجود های شان کلوله ، و پوستهای شان بسیار محکم و قوی میباشد . فوقهارا بهمینصورت به شمینه هابردن مناسب ندیدند . لهذاناب ویا نقروف به پوست کردن آنها آغاز نهادند . بعد از یکچند ساعت عملیات پوست کردن تمام شد . مهندس دوتخته چرم بسیار عریضی بدست آورد . مهندس بی آنکه این چرمهارا آش بدهد میخواهدکه دم بسازد مهاجران برای وقت جزریکچند ساعت دیگر نیزدرجزیره انتظار کشیدند . نزدیك بمغرب بود که از آبنا گذر کرده به شمینه ها آمدند .

پوستهارا باتارهای الیاف پوستهای درختان باخارهای سرتیزقوی دوختن و بحال دم آنهارا درآوردن چنان یك کارمشکلی بودکه حد ندارد . بیچاره قضا زده گان بجزدو کاردیکه ازتسمهٔ گردن سگ بدست آورده اند دگرهیچ آلاتی رامالك نیستند . تام سه روز کامل کوشش کردند . ازنتیجهٔ آن کوشش مالك یك دم بسیار بزرگی که برای معدن گری شان لزوم قطعی داشت گردیدند .

در (۲۰) ماه نیسان مهاجران آهنگرشدند . معدن آهن شان دردامنهٔ کوه فرانقلن که از شمینه هاده میل مسافه داشت موجود بود . لهذابرای آنکه هرروز رفتن و آمدن شان مشکل مینمود برین قراردادندکه درنزد معدن ساکن شده شب وروز کوشش ورزند . ذاتاً زغال سنگ نیزدرپیش شان بود .

علی الصباح از شمینه هاحرکت کردندناب ویا نقروف دم جسیم خود شانرابریك چوبی انداخته دو نفره بشانه گرفتند . دیگررفقا نیزکاسه وکوزه وخوراکهٔ خودشانرابر داشته ازمیان جنگل (جاقامار) برساحل دست چپ نهرمرسی روانه شدند . جنگل مذکوررا ازجنوب شرقی بسوی شمال غربی مرورنمودند . دراثنای راه هدربریك بوتهٔ یافت که بیخ آن چون پخته شود یك طعام بسیارلذیذی ازان بوجود می آید . علی الخصوص که قابل اختمارهم هست که بعداز اختمار یك شراب بسیار لطیفی ازان بعمل

میآید . مهاجران ازین بیخ مقدار بسیاری جمع کردند .

ره پیمائی شان تابشام دوام ورزید . ولی بی فائده هم نگذشت دراثنای راه دوعدد قانغورو ، ویك دوسه مرغ ، ویك حیوان خارپشت مانندی که ازیك گز به بزرگتر بود ، وپوز بسیار درازی که حیوانات کوچك را به آن میگرفت شکار کردند . مهاجرانه درباب انحیوان که آیا بچه میماند ؟ بمذاکره آغار نهادند . پانقروف گفت :

— آیا وقتیکه بدیگ دراید بچه میماند ؟

هاربر — بگوشت گاو بسیار اعلا .

پانقروف — مطلوب کای ماهم همینست . بهرچه که میماند بماند !

درراه اگرچه به بعضی گرازهای وحشی جنگل برابر شدند ، ولی این جانورها برمهاجران هجوم نمود . به (قولا) نام حیوان بسیار تنبلی نیز تصادف کردند . پنج ساعت بعد از زوال مهندس اشارت براستراحت نمود . مهاجران ازصبح که روانه شده اند حالا ازجنگل برامده اند درنزدیکی بیشه زاری که ازدرختهای بوته مانندی تشکیلی یافته بود ، وجهت شرقئی دامنهٔ کوه فرانقلن را احاطه کرده بود یکچندقدم دور تر ازنهر (قریق روژ) توقف نمودند . درطرف یکساعت یك کلبهٔ کوچکی که سر آنرا باشاخها وبرگهای درختان پوشانیدند بوجود آورده ، ویك آتش خوبی درکلبهٔ مذکوره افروخته یك قانغورو را کباب کردند . مکمل یك طعامی خورده ، وبنوبت پهرهداری خودرا اکرده بخواب رفتند .

صبح وقت سیروس سمیت باهاربرجائیکه نمونهٔ معدن رایافته بودرفت . درنزدیکئی قریق روژ دردامنهٔ کوه فرانقلن معدن نمونهٔ مذکوره رایافتندکه معدن درسطح ارض بحال طبیعئی موجود بود . این معدن بمعدنهای آهن قورسیقا که آنهم برسطح زمینست مشابهت بهم میرساندکه استحصال کردن آهن ازینگونه معدنهائیکه نسبت به معدنهائیکه بکندن حاجت داشته باشد آسانتراست . مهندس بسببیکه ازعملیات بسیاری رهایی باید بجمع کردن پارچه های معدن وزغال سنگ رفقارا تشویق نمود . دوروز متمادیاً کوشش و

زیده مقدار وافری از معدن و زغال‌سنگ را درمیدان نزدیک کلبهٔ خود شان خرمن کر دند . یکروز دیگر نیز بشکستن و کوچک ساختن آنها و پاک کردن آنها مشغول شدند . مهندس یک صف زغال‌سنگ و یک صف معدن روی همدیگر چیده یک مکعب بزرگی بوجود آورد .

مهندس بعملیات آغاز نهاد . در دهن مشک دم یک نولهٔ گلین تخته ئیکه در وقت کلالی گری ساخته بود و پانقروف آنرا نشناخته بود که برای چیست ربط نمود . نولهٔ مذکوره را در زیر مکعب معدن و زغال سنگ درون نمود ، بعد از ان یک سه پایهٔ بلندی از سه چوب ساخته بر سر دم استاده کرده بر دم یک تختهٔ گذاشتند بر روی تخته سنگهای سنگینی نهادند . تخته را یک ریسمان لحی ربط داده نوک ریسمانرا از یک چوب لولهٔ گولی که بعوض چرخ مانیوله از سه پایه آویخته بودند گذرانیده به اینصورت به کش کردن ریسمان به دم گری آغاز کردند .

عملیات اگرچه خیلی مشکل شد اما بهمت و غیرت مهاجران کامیابی حاصل آمد . یک کلچه آهن بزرگی که مانند اسفنج یعنی ابر سوراخ سوراخ بود بوجود آمد . حالا لازم شد که این کلچه را بدرجهٔ حرارت زیادی گرم کرده مجنیات معدنیهٔ آنرا بیرون برارند که آنهم بکوبیدن آهن را باچکش وسندان محتاج بود . حالآنکه این آهنگران بیچارهٔ ما مانند همان اشخاصیکه اول آهنرا یافته بودند وهنوز چکش و سندانرا از ان بوجود نیاورده بودند بجای سندان یک سنگ پارهٔ محکمی و بجای چکش یک سوته چوب سر کلولهٔ بسیار سختی پیدا کردند . کوشیده کوشیده بهزار جگر خونی دو پارچه آهن بسیار غلیط و کلفتی ساختند که یکی را بشکل سندان و دیگرش را بشکل چکش در اوردند نهایت الامر بعد ازانکه چار روز دیگر شب و روز کوشیدند ده پانزده میل آهنین بوجود آوردند که آنهارا نیز بحال آتشگیر ، وانبور ، وچکش ، وخاک انداز و کفگیر در اوردند . اگرچه شکلاً بسیار ثقیل و بدنما بود ولی در کار خیلی نافع و کار آمد بودند که پانقروف و ناب برای این آلات وادوات بهیچصورت یک قیمتی تخمین کرده نتوانستند .

چیزیکه برای مهاجران خدمت بتواند تنها آهن معمولی نیست بلکه برای آنها

فولاد لازم است که آنهم بدوصورت بوجود می آید . یکی آنکه قاربون زیاد آهن را بیرون برارند . دیگر آنکه آهن معمولی را قاربون بدهند . سیروس سمیت چون آهن ریخته شده بدست ندارد ازانرو قسم دوم را ترجیح داده آهن معمولی ئیکه بدست داشت آنرا باخاك زغال تسخین نموده به حاصلکردن فولاد موفق آمد . این نوع فولاد بسببی که بحرارت وبرودت تبدل نمیکند ازازو بعد ازانکه بدرجهٔ سرخ شدن گرم کردند برسندان آنرا کوفته تبروتیشه ، بیل ، کلنگ ، پیکانهای تیر ، آهن رنده ، یك دوسه عدد کاردهای قمه مانند ، ومیخهای بسیاری ساختند که اینها کاملاً چیزهایی کلفت وغلیظی بودند ولی قابل استعمال وکار آمد چیزهای بود .

در روز پنجم ماه مایس مهاجران همهٔ معمولات صناعیهٔ آهنگری خود شانرا برداشته بشمینه ها عودت کردند ، وموقتاً به آهنگری خودشان خاتمه کشیدند . بعدازین بدیگر صنعت سلوك خواهند کرد .

باب شانزدهم

مسئلهٔ اقامتگاه — مراق پانقروف — درطرف شمال تالاب سیاحت — جهت شمالی سطح مائل — مارها — منتهای تالاب — درتوپ تلاش — توپ شناوری میکند — درمیان آب مجادله — دوغونق

روز ششم ماه مایس شد ششم ماه مایس به ششم ماه تشرین ثانی نصف کرهٔ شمالی مقابلست . بناءً علیه هواها بخراب شدن ، و آهسته آهسته سردیها به رونمودن آغاز نهاد . بناءً علیه از شمینه هاموافقتر ومحفوظتر یك اقامتگاهی تدارك کردن ضروری دیده میشود . اگرچه پانقروف بشمینه ها یك محبت مخصوصهٔ دارد ولی چون طوفان سخت روزهای اولی بیادش می آیدکه موجهای آب دریاهجوم آورده آتش شانرا خاموش نموده بود مجبور میشود که به رأی دیگر رفقای خود تابع شود . سیروس سمیت گفت :

— غیرازسردی سرماذا تاً به دیگر بعضی احتیاطهانیزمجبوریم .

ژه دهئون — چرا ، درجزیره انسان نیست‌که ازان حذر واحتیاط نمائیم .

— اینمسئله اگرچه قطعیاً هنوز بمرتهٔ ثبوت نرسیده و لی چون درجزیره جانور های پنجه تیزخونریزموجوداست برای محافظه‌کردن خود راازشر آنهاوعلی‌الخصوص ازشر رهزنان‌دریایی مالیزی‌یك مسکن‌محفوظ ومناسبی برای‌خودمابسیارضروراست .

هاربر — وای؟ازاراضی‌مسکونه‌بهاینقدرجه دورجاهارهزنان‌دریایی آمده میتوانند؟

سیروس — بلی اولاد من رهزنان دریایی مالیزی کشتیبانان بسیارجسور وسارق های بسیارخونریزومدهشی میباشند .بناءً علیه به احتیاط‌کردن ازانهاازجانورهای درنده زیاده ترمجبوریم .

پانقروف — آیااگرپیش ازانکه بمحافظهٔ خودازحیوانات چارپا ودوپاآغاز کنیم یکبارهرطرف این جزیره راگردش‌کنیم چه خواهد شد ؟

سیروس — راست میگوئید پانقروف .امااز کوه فرانقلن‌دیدیم‌که درجهت جنوبی وغربی جزیره نه نهرموجود است ونه جنگل .مامجبوریم‌که مسکن خودرادرنزدیك آب وجنگل تدارك نمائیم‌که آنهم درمابین نهرمرسی وتالاب غرانت است .

پانقروف — چون چنینست درکنارتالاب‌یك خانهٔ بسازیم .تابحال‌کلالی‌وآهنگری کردیم‌یك‌کمی نیزبنائی‌کنیم‌چه میشود .الحمدالله آلات‌داریم‌خشت‌پخته نیزموجوداست .

سیروس — آخرکارما بهمین منجرخواهد شد .اما آیادرمیان‌این سنگلاخ غرانیت یك مغاره یایك غاروسوراخی بچشم‌تان برنخورده ؟

پانقروف — نی ندیده ایم ،آه! موسیوسیروس، اگردرمیان این سنگلاخ دیوار مانند سنگ سماق یك مسکن بسیار بلندی ساخته بتوانیم چه سعادت خواهد بود!

هاربربه تمسخرخنده‌کرده‌گفت :

— بسوی‌دریا که پنجره های آنرانیزبازکنیم چقدرلطافت خواهدداشت !

ناب — برای بالاشدن آن یك زینهٔ نیزمیسازیم :

پانقروف (بقهر) چه میخندید واه ! آلات داریم . سنگهاراسوراخ میکنیم .

•وسیوسمیت هم باروت میسازد • یك چند سنگی که پراندیم کارمیشود والسلام•

سیروس سمیت سخن پانقروف را شنید • سنگهای سماقئی غرانیت راشکافتن • وآنرابا باروتی که هنوز درکتم عدمست پراندن کار بسیار درازیست لهذا مهندس بی آنکه به پانقروف یك جوابی دهدو بایك تکلیفی بکندوصیت وتنبیه کردکه هرطرف این دیوار سنگئی طبیعی را بنظر غور وتدقیق تفتیش وتحقیق نمایند •

دراطراف سنگلاخ غرانیت یابه تعبیر دیگر دیوارهای بسیار جسیم طبیعی که بقدر دومیل امتدادنموده بود دورکردند • بهیچ یك مغاره وسوراخی برنخوردند • آشیان های کبوترهای صحرایی نیز درجاهای بسیار بلند دیوار بود • بعدازانکه تفتیشات شان به انجام رسید مهاجران به نقطهٔ منتهای دیوارسنگلاخ غرانیت رسیده بودند که ازانجا تابساحل تالاب یك بلندی دیگزار وسنگزاری امتداد میکند •

مهندس دریناب بسیاربه مراق واندیشه افتاده بودکه آیا آبهای زیادی که از نهر (قریق روژ) درتالاب غرانت میریزداز کجا پس برامده به بحرمی آمیزد ؟ هرانقدر فکرواندیشه ئیکه دریناب نموده بود از هیچ طرف هیچیك مجرایی برای آن نیافته بود •

مهندس ازسربالایی پرریگ وسنگ مذکور برامده رفقای خودرابگردش سواحل شمال وشرق تالاب تکلیف نمود • تکلیف قبول شد • بعد ازیکچند دقیقه هاربرت وناب برسربالایی مذکوربرامدند • درعقب ایشان مهندس وژه ده ئون وپانقروف می آمدند • دوصد قدم پیشتراز میان درختهای لطیف بهم پیوست منظرهٔ روحفزای تالاب صفاناب مشاهده گردید • درختهای نونهال واشجارکهنه سال که برگهای شان بتاثیرخزان زردشده بود دربیشه های اطراف تالاب دگرگونه نظرربایی داشت • بعضی تنه های خشکیدهٔ درخمان فرتوت نیزدیده میشدکه به اینطرف وآنطرف افتاده وسبزه هاوبوته وخارهااطراف آنراپوشیده ، وسوراخهای کاواکی آنهابرای مرغان (قاق ئوس) آشیان شده بود • بسبب بهم پیوسته گی اشجار و بوته زار بیشه آفتاب درون آنراضیا دارنمیتوانست نمود • هرانقدرکه پیش میرفتند درختهایك کشاده گی پیدا میکرد وراه

رفتن آسان میشد . این است که درین نقطه ئیکه این اول بار قدم نهادن مهاجران برانست رفقا تیر و کمان خود شانرا حاضر گرفته به احتیاط تمام پیش میشدند . اگرچه درینجاها هیچ اثر قدم جانوران خونریز دیده نشد ، ولی یك کمی پیشتر بدرازی یا نزده قدم یك ماری در پیش روی توپ بایستاد . ناب هماندم بضرب یك عصا چوب مکملی مار را هلاك نمود . مهندس بعد از معاینه دانست که این مار از جنس مارهای زهردار نیست بلکه از جنس مارهای بزرگ (بوآ) ست که بصورت مص حیوانات را فرو میبرد ولی چون بودن تیرمار و کفچه و غیره مارهای زهردار نیز ملحوظ بود توپ را مهندس از بشور آوردن مارها منع نموده بر راه خود دوام ورزیدند .

بعد از کمی مهاجران بجائیکه آب نهر قریتی و ژبه تالاب میریخت رسیدند . در اول که از کوه فرانقلن فرو آمده بودند ساحل جنوبی آبریزش نهر مذکور را دیده بودند دربنبار از ساحل شمالی آن آمدند . درینجا دیدند که آب نهر خیلی وافر و زیاد یك آبیست که به تالاب میریزد آیا اینقدر آب تا یك مخرجی نداشته باشد که از تالاب برآید خود تالاب اینهمه آب را در جای خود محافظه خواهد توانست . مهندس دانست که بهمه حال تالاب باید یك مجرایی داشته باشد که آبها را به بحر بریزاند . این است که آن مجرا را باید پیدا کرد زیرا از قوت آبریزش آن مهندس استفاده کردن میخواهد .

پنج رفیق از نهر عبور نموده بر ساحل تالاب برقرار خود دوام نمودند . در آبهای تالاب ماهیان بسیاری دیده میشد . پانقروف بدل خود مصمم نمود که یکچند قلابی ساخته ازین ماهیان شکار کنند . هربرد درین اثنا از نوع کبك یك مرغی را به تیر زده در میان لخ زارها انداخت . توپ دویده آنرا آورد . مهاجران سمت شرق تالاب را به تعقیب کردن دوام ورزیدند . مهندس چون درینطرف نیز مجرای آب تالاب را نیافت بحیرت افتاد .

درین اثنا توپ بنای بیتابی و اضطراب را گذاشت . در کنار ساحل میدوید . بشدت عوعوه میکند ، میرود ، و باز می آید ، زمین را بپاهای خود میکند باز یکی یکبار خاموش

شده چشمهای خود رابتالاب میدوزد .

دراول امر اگرچه مهاجران به این خلجان وهیجان توپ هوش نکردند ولی چون صداهای سگ شدت کرد مهندس سگرا آواز داده گفت :

— چیست توپ ؟

سگ در پیش صاحب خود دویده ، وباز یکچند بار بسوی تالاب جهیده ، و بسی آثار هیجان نشانداده دفعتهً خودرا در آب پرتاب نمود . مهندس از بیم آنکه مبادا بسگ چیزی ضرری برسد سگرا آواز داد ، توپ بصدای صاحب خود باز از آب برامد ولی از آثار هیجان وجوش وخروش وانه ایستاد . پانقروف بسطح آب نظر کرده پرسید که :

— آیا در آب چه باشد ؟

هاربر — گمان میبرم که توپ در آب یکحیوان بزرگیرا حس کرده است ؟

ژه ده‌ئون — بلکه تمساح امریکا باشد .

مهندس — گمان نمیبرم ، زیرا تمساح امریکا درین منطقه زیست ندارند .

یکچندبار مهاجران توقف نموده بدقت بسوی تالاب نظر دوختند . اما هیچ چیزی ندیدند . مهندس زیاده تر بمراق افتاده گفت :

— تا به آخر تالاب برفتن دوام نمائیم .

بعد از نیمساعت ساحل جنوب شرقئی تالاب را نیز گذرکرده به میدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه نزدیک شدند . مهندس درینطرف نیز مجرای بدر رفت آب تالاب رانیافته و حیرتش زیاده ترگردیده گفت :

— بهمه حال این تالاب را یك مجرایی خواهدبود . اگر درظاهر نباشد مطلقاً از زیر سنگها بدررفت داشته خواهد بود .

ژه ده‌ئون — عزیزمن سیروس ! آیا درباب یافتن مجرای تالاب بسیار مراق کردید ؟

مهندس — بسیار . زیرا اگر آبهای تالاب از زیراین سنگلاخ یك مجرایی پیدا



گفت : — خرس بحریست

کرده باشد بمجردیکه آبهای تالاب رابدیگر طرف بگردانیم آن سوراخ مجرا را بیرون براورده قابل سکونت یك مسکن ومأوایی را مالك میشویم .

هاربر — موسیو سیروس ، آیا آبهای تالاب تا از زیر تالاب یك مجرایی نداشته باشد ؟

مهندس — ممکنست اگر چنان نباشد که شما میگوئید آنوقت بساختن خانه برای خود مان مشغول میشویم .

وقت چون بشام نزدیکشده بود مهاجران بنای عودت را گذاشته بودندکه توپ باز بیتاب و پر اضطراب گردید ، ودرینبار بصدای افندیٔ خود حوالهٔ سمع دقت نکرده بیك عوعوه وولولهٔ پر هیجانی خودرا درتالاب پرتاب نمود . هاربر وپانقروف در پئی توپ بکنار تالاب دویدند ، وتوپ را فریاد کردند . سگ از کنار بقدر بیست قدم دور شده تام درهمین وقت بود که درهمان محل که بسیار چقور نمینمود سر مدهش یك جانور بسیار بزرگی پدیدار گردید . این سر را که چشمهای بسیار بزرگ ودهن فراخ اطراف بروی آن خیلی پردهشت مینمود هاربر شناخته گفت :

— خرس بحریست .

مهندس — بلی ازهمان نوعست ولی چون سوراخهای بینیش برروی بینی اوست این حیوانرا (دوغونق) میگویند .

این جانور مدهش عظیم الجثه بمجردیکه دید سگ به او نزدیك شد همانده بر سگ حمله آورده توپ را بربود . و هر دوی شان بیکبارهگی درزیر آب فرورفته از نظر غایب شدند .

ناب میخواست که برای رهانیدن توپ خود رادر آب انداخته باجانور مدهش دست و گریبان شود ولی مهندس خدمتگار صادق خودرا منع نمود . درین اثنادر زیر آب یك مجادلهٔ مدهشی بوقوع می آمدکه چنان معلوم میشد که این مجادله یاسگ نیست زیراسگ باآنچنان حیوان مدهش بزرگ جثه مدافعه ومجادله نمیتواند ، وبیك

حمله دردندانهای بزرگ و مدهش آن محوشده هلاك میشود . بنا بر مجادله ئیکه در زیر آب میشد روی آب تالاب تموج زیادی پیدامیکرد . یکی یکبارسطح آب یك موج انگیزی شدیدی پیدانموده اززیر آب بیك قوت فوق العادهٔ سگ برهوا گردید . وبعد ازانکه ازسطح آب بقدرده یا نزده قدم بالا پرید پس برسطح آب افتاده وبی آنکه یکجایش زخمی شده باشد شناوری کرده بساحل سلامت برامد .

مهاجران به این حادثهٔ خارقه نما بکمال حیرت می بینند ! نامفهوم یك مسئله ! حالاهنوز مجادله درزیر آب دوام دارد . امامجادله بسیاردوام نمود . یکی یکبارسطح آب سرخ گردید . درعقب آن دوغونق مرده بمیدان براممد . و نعشش دریکطرف ساحل نزدیك شده درلخ زار کنارتالاب که آبش کم بود درگل بند ما ند .

مهاجران به آنطرف دویدند ، دوغونق بدرازی ۱۵ ، ۱٦ قدم ولااقل به ثقالت یك خروار یك جانورمدهشی بود . درزیر گاوگاهش یك زخمی که گویابا کارد بسیار تیزی کشاده شده باشد موجود بود .

آیااین چسان جانورمدهشی بوده که دوغونق رابااینچنین یك ضربهٔ مدهشهٔ هلاك کرده است ! این معمائیست که حل نمیشود . سیروس سمیت ورفقایش نیزاین مسئله را ملاحظه کرده بشمینه هاعودت کردند .

باب هفدهم

رفتن بتالاب — جریان آب — تصورسیروس سمیت — روغن دوغونق — مرکبات کبریتیهٔ شیشیئستی — کبریتیت حدید — غلیسیرین چسان ساخته میشود ؟ — صابون — شوره — حامض کبریت — حامض آزوت — شلالهٔ نو —

روزدیگرسیروس سمیت نابراای پختن طعام گذاشته خودش باژه ده ئون سپیله

بمیدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند • هاربروپانقروف برای چوب آوردن بجنگل رفتند • مهندس ومخبر بعد ازکمی بجائیکه نعش دوغونق افتاده بود واصل شدند • از حالا بصد ها مرغان لاشه خوار بردوغونق جمع آمده جسدش را منقارکوبی داشتند • هر دو رفیق مرغانرا بسنگها زده دورکردند • زیرامهندس بکشیدن روغن آن امید هامیپرورانید که بسی کار بکند • گوشت دوغونق مخصوص پرنسهای مالیزیایی یك طعام بسیار نادری شمرده میشود • لهذا برین قرار دادند که یك پارچهٔ آنرا بریده به ناب حواله کنند تا تجربه شود •

واقعهٔ دیروزهٔ دوغونق هنوز از یاد مهندس نرفته است • هردم خود بخود میپرسد که «آیا چگونه یك جانورمدهشی دوغونق را باینصورت هلاك کرده است ؟»

سیروس سمیت سطح آب را بدقت نظر میکند • هیچ چیزی نمی بیند • درجائیکه دوغونق بود آبها بسیار نبود امارفته رفته چقورشده میرفت • ژه ده ئون گفت :

— ازنجا چیزی معلوم نمیشود نی ؟

مهندس — نی عزیزمن • حیرانم که این واقعهٔ عجیبه را برچه حمل کنم •

ژه ده ئون — بوقعیکه زخم دوغونق بسیار عجیب است • علی الخصوص پرانیدن توپ را از زیر آب زیاده ترجالب مراقبت • چنان پنداری که یك دست پرقوتی بعد ازانکه سگ را بیرون پرتاب نمود همان دست باخنجریکه داشت گلوی دوغونق را بشکافت •

مهندس — همچنین معلوم میشود • اینرا بگذار • آیا رهایی دادن من از بحرو بمغاره آوردن من چه میگوئید ! خلاصهٔ کلام درینجزیره یك سری حکمفرماست که دانسته نمیشود • درینخصوص درینوقت فکرتازی وخیالبازی نکنیم بکارخود ببینیم •

سیروس سمیت اینراهنوز ندانسته بودکه آیا آبهای تالاب ازکجا بدر رفت دارد • دربتیار درجائیکه بودند در آب تالاب یك جریانی حس نمود • در آب یك چوبی بینداخت • جریان چوب را بردن گرفت • دو رفیق نیز آنرا پیروی نمودند تا آنکه باچوب بمنتهای جنوبی تالاب واصل شدند •

جریان تابه اینجادوام ورزیده درینجا آبهایك جوش زیروزبرشدنی گرفته جریان آب منقطع میشد، سیروس سمیت گوش خود رابرزمین نهاده یك صدایی که ازجریان شدیدیك شلالهٔ برآید شنید . مهندس برپاخواسته .

گفت — این است که آبهای تالاب ازینجا میرود . مطلقا درمیان سنگلاخ های دیوار مانند غرانیت یك مجرایی دارد . ازاینجا بدریامی آمیزد من ازان مجرااستفاده کردن میخواهم .

مهندس یك شاخ درازچوبی را ازدرخت کنده برگهای آنرا بکندودرجائیکه بودند درآب فروبرد . ازسطح آب دوقدم پایانتریك سوراخ فراخی رایافت که ازان سوراخ آبها بشدت روان بود . بدرجهٔ شدید یك جریانی بود که چوب را ازدست مهندس ربوده ببردمهندس گفت :

— این است که یافتیم . اینجادهنهٔ مجرائیست که آبهای تالابرامیبرد . من این دهنه را بمیدان میبرارم .

ژه ده ئون — آیاچسان ؟

مهندس — آبهای تالابرادوسه قدم فروآورده ...

ژه ده ئون — آبهای تالابراچسان فروآورده میتوانید ؟

مهندس — برای تالاب دیگریك مجرایی کشیده این مجرارااز و میستانیم .

ژه ده ئون — ازکجا مجرامیکشید ؟

مهندس — ازنزدیکترین جاها ئیکه بساحل بحرباشد .

ژه ده ئون — آن ساحلیکه شماهیگوئید سراسرسنگ است .

مهندس — منهم آن سنگهارا پرانیده مجرامیکشم، واین سوراخ رابمیدان میبرارم .

ژه ده ئون — عجب کاری میشود . درنقطه ئیکه آبهای تالاب بساحل بریزد چه یك شلالهٔ بلند وبزرگی نیزبوجود می آید .

مهندس — بلی ازان شلاله نیزاستفاده میکنیم .

اگر از نقطه ئیکه سوراخ دهنهٔ مجراست یکقدری بسوی پیش یعنی بسوی ساحل بحر رفته شود بر سر سنگلاخهای بلندیکه مانند دیوارهای طبیعی از طرف ساحل بحر بلند شده است میرسیم . پس معلوم میشود که آبهای بحر از میان همین سنگلاخ برای خود یك مجرای یافته از زیر زمین بدریا التحاق مییابد . این سنگلاخ غرانیت که بر ساحل بحر عموداً بلند رفته خیلی بلنداست . و از سطح بحر تا به بیخ دیوار سنگلاخ دو صد قدم مسافه موجود است . . مهندس با رفیقی خود از کنار تالاب جدا شد . ژه ده ئون در نخصوص نزار کامیابی مهندس اصلا شبهه نمود . اما به ایندرجه آلات ناقص این قدر سنگ پارههای بزرگرا بر هوا کردن . و برای آبهای تالاب یك مجرای نوی تشکیل دادن ، و به اینصورت آبهای تالاب را فرو آوردن . و مجرای قدیم زیرزمین را برون بر اوردن حقیقتاً مشکل کارها نیست .

سیروس سمیت ، وژه ده ئون وقتیکه بشمینه ها بر گشتند دیدند که پانقروف وهاربر بحمالی کردن جالهٔ هیزم خودشان مشغولند . پانقروف پرسید که :

— موسیو سیروس . هیزم کشی را تمام کردیم . آیا بنایی را چه وقت آغاز خواهیم نمود؟

مهندس — حالا بنایی نی بلکه کیمیاگری میکنیم .

ژه ده ئون — بلی . جزیره را برهوا میپرانیم .

پانقروف — چه میگوئید؟ جزیره را چسان برهوا میکنیم ؟

ژه ده ئون — اما همه جزیره را نی یك حصهٔ آنرا .

مهندس — از من بشنوید دوستان من :

اینرا گفته ملاحظات امروزی خود را یکان یکان بیان نمود . نظر به قول مهندس آبهای تالاب از دهنه ئیکه دو قدم از سطح آب تالاب فروتر است در زیر تپهٔ منظرهٔ وسیعه درمیان دیوار سنگلاخئی طبیعی یك مجرای بسیار جسیم و فراخی برای خود کشده از زیر زمین بزیر سطح آب بحر بابحر می آمیزد . لهذا درمیان این مجرا البته یك یك مغارهٔ موجود است که آبهای تالاب را فرو آورده آن سوراخ را بیرون بر اوردن

لازم است که ازان سوراخ درامده مغارهٔ مذکوره را بحال یك مسکنی درا وردن ممکن است .

مجرای نور اسیروس سمیت میخواهدکه ازمیان سنگها ئیکه بساحل نزدیکست برون آرد . لهذا برای این کارازباروت کرده زیاده تربیك اجزای ناریهٔ قویه احتیاج کلی دارند . آیاآن اجزاراچسان باید ساخت ؟

این تصورات سیروس سمیت بسیار خوش‌یا نقروف آمده است . سنگهار اپراندن ، سرازنویك شلا لهٔ براوردن ، مغاره ها کشف کردن آیا چقدرشیرین کارها ی ساعت تیریست ؟ پانقروف میگویدکه (مادامکه مهندس گفت که کیمیا گرشویم ماهم میشویم . حتی اگربخواهند ، من معلم رقص هم میشوم) اینرا گفته ویکدو سه چرخ رقص مسرت نمود .

ناب وپانقروف برای کشیدن روغن دوغونق ، وپاره پاره کردن گوشت آن مأمور شدند . هماندم حرکت کردند . سیروس سمیت وژه‌ده‌ئون وهاربر بجائیکه معدن زغال سنگ بوده توجه شدند که مهندس ازانجاازمرکبات کبریتیه یك نمونه آورده بود .

آروزرا تابشام بجمع کردن و نقل دادن مرکبات مذکوره کوشش ورزیدند . وبدرجهٔ کافی ازان درشمینه ها جمع آوردند . روز دیگر مهندس بعملیات کیمیویه آغاز نهاد . این مرکبات کیمیویه که اززمین استخراج شده اززغال ، وسیلسیوم ، وآلومین ، وکبریت حدید مرکب است که کارآمدنی ترین آنهادرینوقت کبریت حدید است که مهندس آنرا به کبریتیت حدید تحویلداده ازان (حامض کبریت) حاصل میکنند .

حامض کبریت که آنرا (تیزاب) میگویند ازچهان وسایط کیمیویه ایست که در عالم صنایع بیشتر ازهمه چیز استعمال میشود . مهندس ازجسم مذکوراگرچه بعد ازین برای شمع ساختن وچرمهارا دباغی کردن نیز استعمال خواهدکرد اما درینوقت برای دیگر چیز اسعمال میشود .

سیروس سمیت درپشت شمینه هایك جای صاف وهمواری راانتخاب کرده چوب

وهیزم فراوانی درانجاخرمن نمود . برسر آن چوبهاازنوع سنگ قایغان (شیست) نام سنگها راکه بامرکبات کبریتیه بهم آمیخته با معدنها آورده شده بود وضع نمود ، وبر سر آن مرکبات کبریتیه رابقدرفندق خورد خوردکرده یك صف بریخت . بعدازان چوبهاراازهرهرطرف آتش دادند ، بحرارت آتش سنگهای شیست که زغال وگوگرد داشت نیز آتش گرفتند . بازیك صف دیگر نیزازمرکبات کبریتیه علاوه نموده وبعدازانکه چوبهاسوخته ویك خرمن آتش بوجود آمد روی آنرابا خاك وشاخ وبرگ پوشیدند تاازهوامحفوظ بماند . این خرمن رابرحال خود ترك نمود . زیرابعدازانکه مدت دوازده روزاین خرمن همچنین بماندکبریت حدیدیکه درانست باالامتزاج به (کبریتیت حدید) ، وآلومینی‌که دران موجود است به (کبریتیت آلومینه) تحول میکند . و سیلسیوم ، وزغال موجودهٔ آن سوخته محومیشود .

بعدازانکه خرمن مذکوررابرای حاصل شدن امتزاجات کیمیوی ترك نمودند سیروس سمیت بادیگررفقای خودبدیگرکارهامشغول شدند . ناب ویانقروف روغنی راکه از (دوغونق) کشیده بودند آب کردند وصاف ساختند . مقصد مهندس این بودکه روغن مذکوررا تحلیل نموده غلیسیرینی که دران موجود است بیرون براردکه این عملیات هم نمیشود مگراینکه روغن مذکوررابه حال صابون تحویل دهند .

برای براوردن غلیسیرین راازروغن وتحویل دادن آن بصابون تنهاتنها معامله کردن آن باچونه یاصودا کفایت میکند . چونکه اگرباچونه یاصوداروغن معامله شود در حال غلیسیرین راجدا میکند وروغن را بصابون تبدیل میدهد . وچیزیکه برای مهندس بکاراست غلیسیرین آنست برای حاصلکردن غلیسیرین چون روغن باچونه معامله شود صابونی‌که ازان حاصل میشود درآب حل نمیشود . حالانکه اگرباصودا معامله شود صابون معمولی نیکه میشناسیم بوجود می آید . حالاصودارا ازکجا بیابند ؟

درساحل بحربعضی نباتات بحری که ازجنس صباریه بودجمع آمده خرمن تشکیل کرده بودندکه این نباتات خلقةً صوداراحاوی میباشد . لهذا ازین نباتات استحصال

کردن صودا بسیار کار دشواری نیست • اولا ازین نبات مقدار بسیاری جمع کردند • و در آفتاب انداخته خشك کردند • بعدازان یك چقوری کنده دران پر کردند و آتش دادند • و تاوقتی که بغبار منقلب میشد دوام نمودند • که این غبار را علی العموم (صودای طبیعی) تسمیه میکنند •

این است که مهندس غبار مذکور را باروغن دوغونق معامله کرده قابل استعمال یك صابونی بامقدار کافی غلیسیرین حاصل نمود • حالا یك جزو مهم دیگر بکار دارد که آنهم عبارت است از (آزوتیت پوتاس) یعنی شوره !

برای استحصال آزوتیت پوتاس لازم است که بعضی نباتاتی را که کاربونیت پوتاس راحاوی میباشد باحامض آزوت معامله بکنند • آیاحامض آزوت را از کجا تدارك کنند؟ این است که این مسئله جداً مشکل یك مسئله ایست • مهندس حیران ماند • ولی باز طالع مهاجران مددکاری کرده دردامنهٔ کوه فرانقلن ها ر بر معدن آزوتیت پوتاس خالص را پیدا نموده کار تنها بر صاف کردن آن شوره ئیکه طبیعت حاصلکرده بود بماند •

خلاصهٔ کلام این کارهای مختلف کیمیا گری بقدر هشت روز دوام نمود • پیش ازانکه مدت معینهٔ دوازده روزهٔ تحویل یافتن کبریت حدید به کبریتیت حدید به انجام رسد همهٔ مواد لازمه ئیکه مهندس را بکار بود حاضر گردید • برای بسر رسیدن مرکبات کبریتیه که درزیر خاك برای امتزاج یافتن پوشیده شده مانده بودهنوز سه روز دیگر باقی بود که مهاجران این سه روز را نیز بیکار نگذرانیده بساختن بوته و دیگر بعضی ظروف واوانی که برای تقطیر وغیره عملیات کیمیا گری بکار بود در داش کلالی خود ساختند • حتی یك داش بسیار فنی ئیکه برای تقطیر کبریتیت حدید لازم بودنیز بوجود آوردند • هرچیز در ١٨ ماه مایس به انجام رسید • ژه ده ئون ، پانقروف ، هاربر ، ناب بسایهٔ مهندس خود شان در عملیات کیمویه عمله های بسیار ماهری شده بودند •

بعدازانکه تحول مرکبات کبریتیه ختام یافت ماده ئیکه حاصل شد مرکب از کبریتیت حدید ، کبریتیت آلومین ، و خاکستر سیلیس وزغال بود که اینهارا دریك حوض آب

چونه شده ئیکه خود شان برای همین کار حاضر کرده بودند انداختند • آب راشور داده ـ ادهمرکبات راخوب بهم آمیختند • بعدازان گذاشتندتاته نشین شده آبرا از حوض مذکور در تغاره ها گرفتند • خاکستر سیلیس وزغال چون در آب غیر محلول بودند در زیر بماند • در آبیکه گرفته شد کبریتیت حدیدبا کبریتیت آلومین محلول بود • این محاول چون تحلیل شد بلورهای کبریتیت حدید ترسب نمودهتنها کبریتیت آلومین با آب آمیخته بماند •

حالا در پیش سیروس سمیت مقدار بسیاری از کبریتیت حدید موجود شدکه اصل مقصد ازینها استحصال کردن حامض کبریت بوده • درعالم صنایع برای استحصال حامض کبریت دستگاههای مخصوصیکه بمصارف گزافی ساخته شده است موجود میباشد • اگرچه برای اینکاریك فابریك بزرگ ، آلات مخصوصه ، ادوات پلاتینی ، حجره های سربی که حامض بران تأثیرنکند وبسی چیزهای دیگرلازم داردکه ازهزاریکی ازان آلات وادوات راقضازدگان بیچاره مالك نیستند • اماهمهند س چون در [بوهمیا] یك اصول بسیار آسانی دیده بودکه خود او نیزهمان اصول راپیروی میکند •

سیروس سمیت برای استحصال حامض کبریت درقابهای سرپوشیده کبریتیت حدید را تکثیف کرده حامض کبریتی که ازان حاصل میشود بحال بخار صعود میکندکه این بخار تمیع کرده اجزای مطلوبه را بوجود می آورد • این است که مهندس برای این کار بوته های سرپوشیده وداشهای مخصوصی ساخته است املاح کبریتیت حدیدرادردرون بوته های سرپوشیدهٔ مذکور گذاشته درداش تسخین نموده شد • خلاصه بعدازدواز ده روزتمام حامض کبریتی که مطلوب بودبمیدان برامد •

آیاسیروس سمیت این حامض راچه میکند ؟ مهندس میخواهد که شورهٔ موجودهٔ خودش راباآن معامله کرده حامض آزوت استحصال کند سمیت نزدیکشده که بمطلب خود نایل شود • مهندس غلیسیرینی که پیش ازین آنرا تکثیف کرده بود با حامض آزوت معامله نمود • ازان یك مایع زرد رنگی حاصل شد • مهندس این عملیات آخری خود راازشمینه هادورتر وتنهابسرخود ساخته است • زیرا این اجزائیکه بوجود

آمده بسیار تهلکه ناك یك چیزیست .

مهندس پرفنون از اجزای مستحصلهٔ خود دریك ضرف گلی شیشه ساخت یك مقداری آورده برفقای خود گفت :

— عزیزان ، این (نیتروغلیسیرین) است !

بواقعیکه این مایع زردرنگی که مهندس استحصال کرده نیتروغلیسیرین بود که قوهٔ تحزیبیهٔ آن ده باربیشترازباروت است . نیترو غلیسیرین مانند باروت به آتش درنمیگیرد ، ولی به تماس وضرب آتش میگیرد . بنابرین استعمال آن بسیار تهلکه ناکست .

پانقروف بکمال بیقیدی پرسیدکه :

— آیاهمین مایعك زردك آن خرسنگهای سخت غرانیت را میپراند ؟

مهندس — بلی رفقا ! هم قوهٔ نیتروغلیسیرین چنان قویست که هرا نقدر بچیزهای سخت مانندسنگهای غرانیت تصادف کنند هما نقدرزیاده ترشدت خودرااجرامیکند .

پا نقروف — آیااین چه وقت اجراخواهد شد ؟

مهندس — فردا ! بعدازانکه درسنگها یك سوراخی کنده این مایع محقرزردرنگ رادران پرسازیم !

روزدیگر یعنی در (۲۱)ماه مایس کیمیاگران ما در نقطه ئیکه درمابین ساحل تالاب غرانت وسنگلاخ موجود بود رفتند . این نقطه ازسطح تالاب پستتر است . آبهای تالاب بواسطهٔ خرسنگهای بزرگ کنار ساحل تالاب ایستاده شده استکه اگر آن خرسنگها رفع شود آبهای تالاب ازمجرائیکه کشاده شود ازسنگلاخهای دیوار آسای غرانیت که [۲۵۰] قدم ارتفاع دارد بپایان ریخته ازانجا بدریا می آمیزد . واین مجرای جدید چون بسیار بزرگ میشود آبها بکثرت ریختن گرفته بزودی مجرای مطلوبیکه همهٔ کارها برای آن شده بمیدان میبراید .

پا نقروف بزیرنگرانی مهندس درمیان سنگهائیکه پراندن آن لازم است بکندن یك سوراخی مشغول گردید . سوراخ درمیان سنگها ازیك نقطه آغاز کرده یکسر بطرف

تالاب مائلا کشاده میشود . این عملیات دراز شد . مهندس میخواهد که بقدر ده لیتره نیترو غلیسیرین استعمال کرده یك نتیجهٔ مدهشهٔ حاصل کند . رفقا بیك کوشش بسیار بلیغی تابه چاربچه سوراخ مطلوب را کشادند .

حالا کار بر دردادن نیترو غلیسیرین . موقوف ماند . کفاندن نیترو غلیسیرین بیك ضربهٔ شدیدهٔ محتاجست . زیرا اگر به آتش دردادن بخواهند بی آنکه بکفد آهسته آهسته سوخته میرود . اگرچه آسانترین کفاندن نیترو غلیسیرین همین است که یکچند قطره نیترو غلیسیرین بران سنگ انداخته وبایك چکشی محکم بران بزنند . حالا آنکه اینگونه کفاندن آن موجب پاره پاره شدن زنندهٔ آن نیز میگردد که آنهم بدرد مهاجران نمیخورد .

سیروس سمیت بر سر سوراخی که در سنگ کنده بودند یك سه پایهٔ چوبی بلندی برپا نمود ، واز لخها و پوست سند مانند بعضی نباتات یك ریسمان بسیار درازی ساخته یکسر آنرا ازسر سه پایهٔ مذکوره گذرانیده یك سنگ بسیار سنگینی را بر محاذی سوراخ مذکور بیاویخت . سر دیگر ریسمانرا بقدر سی چهل قدم دورتر برده ریسمانرا با کوگرد وشوره معامله نمود بمقام قتیل قایم نمود که به اینصورت ریسمان سوخته تابجائیکه نوك ریسمان برسر سه پایه گره یافته میرسد وگره راسوختانده سنگ پاره را بر نیترو غلیسیرین می اندازد .

مهندس بعداز انکه سه پایه را ، برپا و قتیله ها را تنظیم نمود ، سوراخیکه در سنگ کنده شده بود تابدهن آن با نیترو غلیسیرین پر و مملو نمود . درروی سنگ نیز بعضی قطرات نیترو غلیسیرین راچکانیده سی چهل قدم دورتر آمده قتیله را آتش داد و بتاخت دویده دویده از تپهٔ منظرهٔ وسیعه فرو آمده بشمینه ها درامدند .

ازروی حساب قتیله تمام به بیست دقیقه تابجای مطلوب میسوخت بواقعیکه بعد ازبیست و پنجدقیقه بیك دهشتی که تصویر آن ممکن نیست نیترو غلیسیرین کفید . چنان گمان شدکه جزیره تاازته دای بلرزه درامده . سنگها چنانچه از دهنهٔ یك کوه آتشفشانی که اول بفوران می آید برروی هوا پریدن گرفت . درجو هوا حرکت بدرجهٔ شدت

نمود که سنگهای شمینه هارا بلرزه دراورد ومهاجران را بی اختیار برزمین غلطانید .

مهاجران برپاخواستند . برای دیدن نتیجهٔ سعی وغیرت چند روزهٔ خود شان بسوی تالاب دویدند . ازدهن همهٔ شان بیکبارهگی یك ندای حیرت ومسرت براٰمد! سنگلاخ غرانیتی که حایل آبهای تالاب بود بصورت بسیار واسعی ازهم کشاده شده، وآبها ازان مجرا بیك شدت فوق العادهٔ یك جریانی تشکیل داده ، وبعدازانکه از روی سنگها کف کرده تابکنار دیوار سنگلاخ روانی میگیرد ازانجا از (٢٥٠) قدم ارتفاع بپایان میریزد ، وازانجابقدر دوصد قدم یك نهری تشکیل داده بدریامی آمیزد !

—باب هجدهم—

پانقروف ازهیچ چیزی شبهه نمیکند — مجرای اول تالاب — تحت الارض گشت وگذار — درمیان غرانیتها یك راه — توپ گم شد — مغارهٔ میانه — چاه — اسرار — عودت —

سیروس سمیت به تشبث خود موفق شده است ، اما مهندس بنابر عادتی که دارد اصلاعلامت ممنونیت نشان نداده وچشمهایش بشلاله معطوف مانده بی آنکه چیزی بگوید ایستاده بود . هاربر نوجوان کفها بهم زده آثار شادمانی مینمود . ناب ازخوشی برمیجهید . پانقروف بیك شیوهٔ مخصوص خودش میگفت :

— اوه ! برای خدایی بگوئیم . حقیقتاً مهندس مابسیار پرفنون یك آدمیست ! بواقعیکه نیتروغلیسیرین ازمطلوب زیاده ترخدمت کرده است . مجرای نوی که برای تالاب بازشده آنقدر واسع وفراخ بودکه نسبت بمجرای قدیم ازینراه سه برابر آن آب بدرمیرفت . بنابرین بعدازکمی بهمه حال آبهای تالاب فرومی نشیند .

مهاجران بشمینه ها برگشته بیل وکلنگ وچکش وریسمان لخی خود شانرا برداشته باربکنار تالاب آمدند . درراه پانقروف بمهندس گفت :

— اما موسیو سمیت ! اگر با این مایع زرد رنگی که ساختید اگر بخواهیم که جزیره را بر هوا کنیم میتوانیم نی ؟

مهندس — بیشك میتوانیم ،کار بمقدار اجزاء و قوفست ، کرهٔ ارض نیز پرانده میشود .

پانقروف — آیا این اجزارا در تفنگ استعمال کرده میتوانیم ؟

مهندس — خیر پانقروف ، شدت نیترو غلیسرین خیلی زیاد است . اسلحه را پاره پاره میکند . اما چون در دست ما حامض آزوت ، شوره ، گوگرد ، زغال موجود است باروت را نیز به آسانی ساخته میتوانیم . ولی چه سود که تفنگ بدست نداریم .

پانقروف — بگذارید بابا ! یکقدری که سعی و کوشش کردیم آنرا نیز میسازیم والسلام .

چنین دیده میشود که پانقروف از کتاب لغت جزیرهٔ لینقولن کلمهٔ (غیر ممکن) را بیرون براورده است .

مهاجران چون بر میدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه واصل شدند یکسر بطرف مجرای قدیم تالاب که بیرون برامدن آنرا تخمین میکردند دویدند . بواقعیکه از کنار سنگلاخ به کنار تالاب دهنهٔ مجرای قدیم آن بمیدان برامده بود . بسببیکه آبها فرو نشسته بود از کنار سنگلاخ تا به پیش دهنهٔ مجرا فرو آمدن آسان گردید . دهنهٔ مجرا اگرچه بدرازی یعنی به بلندی بقدر بیستقدم می آمد ولی بر آن از دو قدم بیشتر نبود . ازینقدر بر درامدن مهاجران ممکن نبود . لهذا پانقروف وناب کلنك و چکش و قلم سنگ کنئی خودرا گرفته در ظرف یکساعت بقدریکه یك انسان درامده بتواند دهنهٔ مجرارا باز نمودند .

مهندس در دهن غار نزدیکشد . دیدکه در درون مجرا یك سر نشیبئی که بران فرو آمده شود موجود است . اگرچنانچه حالا دیده میشود بلندی آن پستی نکند تا بسطح بحر ازین مجرا رفتن ممکنست وغیر ازین در پایان تره باکه مانند مغزه یك محل واسعی پیدا شود که قابل نشیمن باشد .

پانقروف گفت :

— خوب موسیوسیروس برای چه ایستاده اید ؟ نمی بینید که سگ درون درامد ؛ سقف هم بلند درون مجرا هم مانند دهنه اش تنگ نمی نماید .

مهندس — بلی میدرائیم ، امادرون غار بسیار تاریکست . ناب رفته یك چند دسته لخ وچوب خشك بیارد که آنرا افروخته درائیم .

ناب وهاربر هماندم بکنار تالاب دویده چند دسته چوبهای خشك شاخله دار ارچه کنده بیاوردند . آنهارا مانند مشعله افروخته در حالتیکه توپ ومهندس به پیش بودند بمجرا درامدند .

مجرا برخلاف ملاحظهٔ مهاجران رفته رفته وسعت پیدا میکرد بعداز کمی بی آنکه خودشانرا خم بکنند قد راست راه میرفتند . دردرون مغاره اززمانهای نامحدو دیکه این آب جاری بوده بسیارسبزه های آبی که آنرا (یوصون) میگویند پیدا شده بود که راه رفتن مهاجران رادشوار مینمود . بناءً علیه مهاجران به بسیار احتیاط وبه قشیبی پیش میرفتند . یوصونهائیکه از سطح فوقانئی مجرا رو بپایان آویخته شده بودهنوز قطرات آبها ازان درچکیدن بود . جاهائیکه بران میگذشتند مهندس آنرا بکمال دقت معاینه میکرد . مهندس ازبسی علامات دانست که این مجرا از جریان آب حاصل نشده بلکه از شدت آتش مرکز زمین یعنی ازتأثیرات کوه آتشفشان بوجود آمده بعد از انطفای مدید آن آب تالاب دران جاری شده رفته است .

درمجرا هرا نقدرکه پایان شده میرفتند مهاجرانرا یك ترسی پیدا شده میرفت ، واگرچه بایکدیگر چیزی نمیگفتند ولی بدل هریك حادثهٔ دوغونق آمده درهر قدم قوهٔ مخیلهٔ شان پنهان بودن یك جانور مدهشهٔ دریایی را درنظرشان تجسم میداد .

معهافیه توپ درپیش پیش مهاجران میرود ، اگریك تهلکهٔ به بیند چابك خبر میدهد . بعدازانکه بقدرصد قدم پیش رفتند مهندس توقف نمود . رفقایش نیز بدورش جمع آمد . این جائیکه ایستاده بودند تایکدرجه خوب یك مغارهٔ بزرگی بود که ازسقفش هنوز قطرات آب درچکیدن بود . هوای این مغاره اگرچه یکقدری آرام

مینمود ولی هیچ اثر تعفنی دران دیده نمیشد ژه ده ئون گفت :

— عزیزم سیروس ، این جا خیلی پنهان و ناقابل پیدا کردن یك جا ئیست . ولی قابل سکنا نیست .

پا نفروف — چرا قابل سکنا نیست ؟

ژه ده ئون — زیراهم بسیار تاریك ، وهم یکقدری تنگ است .

پا نفروف — آیا اگر یکقدری کوشش کنیم آنرا بزرگتر نخواهیم توانست ؟ ویکچند سوراخی برای روشنی کشاده نخواهیم توانست ؟

مهندس — ما بر راه خود دوام بکنیم . بلکه درپایا نها جاهای موافقتر پیدا کنیم .

هاربر — چنان تخمین میکنم که هنوز از بلندی دیوار سنگلاخ از سه حصه یك حصهٔ آنرا قطع کرده باشیم .

سیروس — بلی ثلث راه راپیموده ایم . زیرا از دهنهٔ مجرا تابحال صد قدم آمده ایم که هنوز درصد قدم پایا نتر . . .

درین اثنا ناب پرسید که :

— توپ کجاست ؟

درون مغاره را پالیدند . سگ موجود نبود .

پا نفروف — بلکه سگ پیشتر رفته باشد .

سیروس — هله بسگ خود رابرسانیم .

مهاجران پنجاه قدم دیگر فرو آمدند . درین اثنا از پیش بعضی صداهای عجیبی شنیدند . هاربر گفت :

— اینصدا که شنیده میشود صدای توپست .

پا نفروف — راستست ، هم به بسیار قهر عوعوه میکند .

مهندس — تیرهای پیکان آهنین ما بدست ماست به احتیاط پیش شویم .

مهاجران برای امداد سگ خود شان چابکی نمودند . سگ رفته رفته عوعوه

را بیشتر میکرد . آیا به پنجهٔ کدام جانورمد هش افتاده ؟ مهاجران یکچند دقیقه بعد شصست قدم پایانتر توپ را یافتند .

جائیکه سگ رادران یافتند بسیار لطیف و واسع یك مغارهٔ بود . ناب و هاربر مشعله های خود شانرا تکان داده درون مغاره را روشن کردند . سیروس سمیت ، وژه ده ئون و پانقروف تیرهارا بزه کرده آماده ایستادند .

این مغارهٔ جسیمه سراسر خالی بود . مهاجران اطراف آنرا تماماً گردش کردند . هیچ چیزی ندیدند . اما سگ حالا برعوعوهٔ خود دوام دارد . سخنها و نوازشهای مهندس هیچ فائده نمیکند . مهندس گفت :

— اینجا یك مغارهٔ بزرگ پیش از ینهم راه نیست هر طرف با دیوارهای سنگی غرانیت محاط . مطلقا برای آب یك مجرایی باید باشد .

پانقروف — بلی موسیو سیروس . دقت کنیم مبادا در کدام غار ماری نیفتیم .

مهاجران پیش پای خود شانرا دیده دیده به احتیاط تمام بسوی آخر مغاره که سگ در انجا عوعوهٔ بسیار میکرد روانه شدند . در انجا یك چاهی دیدند که درمیان سنگهای غرانیت کشاده شده بود که آبهای تالاب ازراهها ئیکه مهاجران بران گذر کرده آمده اند تا به این مغاره آمده و بعد از انکه این را مانند حوض انباری پر کرده بوده از دهنهٔ این چاه به بحر میریخته است . این چاه از چاههای معمولی کنده گی دست بشر هیچ فرقی نداشت . بدرون آن در امدن غیر قابل مینمود . مشعله ها را بدهن غار گرفتند در درون آن چیزی ندیدند . مهندس یك پاره چوب در گرفتهٔ رابچاه انداخت . شعلهٔ چوب پارهٔ مذکور دیوارهای درون چاه راروشن کرده تا به پایان رفته از جزی که کرد معلوم شد که به آب بحر تماس نمود .

از زمان سقوط چوب شعله ور مهندس عمق چاه مذکوره را نود قدم تخمین نمود . سیروس سمیت گفت :

— این است که اینجا برای ما مسکن بسیار عالی میشود .

زه ده ئون — امامهندس افندی اینراهم بدانید که اینجا مسکن دیگرجا نور بود !
مهندس — چه کنیم ، آن جانور ازین چاه فرار نموده انروا گاه خود را ایجا گذاشت !
پانقروف — درین وقت بجای توپ ، سگ بودن خود را آرزو میکنم تابدانم که سبب دعوهٔ او چیست .

سیروس سمیت بسوی سگ خود دیده آهسته تر گفت :

— بلی توپ در بسیار چیزها ازما کرده زیاده تر واقف میباشد .

حالا قسم اعظم آرزوی ما جران گویا بسر رسید . هرچند بسبب کمئی روشنئی شعله ها جسامت وقابلیت آن بخوبی دانسته نمیشود ولی بازهم معلوم میگردد که بادیوار تائیکه دران بزند براو تافی بود الا نه تقسیم آنهم ممکن است اگرچه درینوقت مغاره مرطوبست . ولی چون بعد ازین آب دران نمیآید درکم وقت رطوبت آن زایل میشود .

حالا دو نقطهٔ مشکل میمانند : یکی مسئلهٔ روشن کردن مغاره . دوم آسان کردن راه دورامد آن . ازسقف مغاره سوراخ کشیدن ممکن نیست . زیرا برسر آن به ستبری زیاده تر سنگلاخ موجود است . اگر بشود باید که جهت جبهه یعنی ازطرف دیوار ی که بسوی بحراست پنجره ها رشنه پیدا گرفته شود . مهندس از وقتیکه از مدخل مغاره راه ده مسافه را که قطع نموده بذهن خود حساب کرده دانسته که دیوار مغاره بطرف دریا بسیار کلفت وستبر نیست . هرگاه پنجره باز کردن ازینطرف ممکن شود دروازه وزینه خروج ودخول نیز آسان میشود . مهندس این فکر خود را برفقای خود بیان کرد .
نقروف گفت :

— موسیو سیروس بکار آغاز کنیم . آلات هم باماست . من راه سوراخ کردن این دیوار را پیدا میکنم . آیا ازکجا بزدن آغاز کنیم .

مهندس چقور تر وفرو رفته ترین جای دیوار را نشان داده گفت :

— ازینجا .

کشتیبان تنومند بکوشش جانسپارانهٔ بکار آغاز نهاد بقدر نیمساعت کوشش نمود سنگ

های بسیاری را بهر طرف پراند • بعد ازان کلنگ را ناب گرفت • آنهم چون مانده شد ژه ده ئون بسنگ کنی آغاز نهاد بقدر دوساعت این عملیات دوام ورزید • کار بدرجهٔ رسیده بودکه مهاجران نومیدشوندکه درین اثنا یك ضربهٔ میل آهنین ژه ده ئون سنگرا شکافته میل ازسوراخ بخارج افتاد •

همه مهاجران بیك زبان (هوررا ! !) گفته فریاد برا وردند صدا های شان در سقف مغاره طنین انداز گردید • کلفتئی دیواریکه سوراخ شده بود درینجا سه قدم بود • مهندس ازسوراخ بخارج نظر انداخت • ازساحل بقدر نود قدم بلند بودند • ازین دیوار طبیعی سنگلاخ بقدر دوصد قدم یك میدان ریگزار صاف و همواری تالب دریا دوام مینماید • بعد ازان آبنای کوچك ، بعد ازان جزیرهٔ سلامت ، بعد ازان بحر محیط جلوه گر بود •

ازسوراخ یك ضیای شدتناکی درامده مغاره رابصورت بسیار لطیفی لمعه دار نمود • طرف چپ مغاره بدرازی صد قدم ، وعرض وارتفاع سی قدم بود • طرف راست آن خیلی وسیعتر و بلندی سقف آن بقدر صد قدم می آمد که درینطرف ستونهای سنگی طبیعی بسیار عجیب و غریبی نیز موجوداست • اگرچه سقف و دیوارها و صحن و ستونهای این مغاره بصورت منتظم و هندسهٔ مکمل صنعی نیست ولی هیئت مجموعهٔ آن خیلی لطافت بخشاست •

مهاجران از بسیاری حیرت و اله شده اند • در حالیکه امید یافتن یك مغارهٔ کوچکی را داشتند یك قصر طبیعئی دلفزایی یافتند • از دهن هرکس ندا های مسرت میبرامد • سیروس سمیت گفت :

— رفقای عزیز من ! بعد ازانکه این مغارهٔ خودرا بدرجهٔ کافی روشن ساختیم در طرف چپ اوتاقها وتحویلخانه های خودرا میسازیم • ومیدان جسیم طرف راست رابرای خود مادالان تجربه خانه وموزه خانه اتخاذ میکنیم •

هاربر — آیااین جاراچه عنوان خواهیم داد ؟

مهندس — غرانیت هاوز ۰ [یعنی قصر سماقی ۰]

درین اثنا مشعله هابه تمام شدن رسیده بود ، لهذا پیش از انکه مشعله هاخاموش شود برامدن لازم است ۰ بقیهٔ کاررا برای روزدیگرمیگذارند پیش از رفتن سیروس سمیت بازبرسرچاه مذکوربیامد ۰ بدقت گوش بران نهاد ولی هیچ چیزی نشنید ۰ درمیان آن بازیك مشعلهٔ انداخته داعی شبهه یك چیزی ندید ۰ پس چنان معلوم میشود که جانوریکه درین مغاره بود وتوپ بران عوعوه میکرد خودرا بچاه انداخته بسبب منقطع شدن آب از چاه به بحرفرارکرده رفته است ۰

اما مهندس بحیرت بسوی چاه مذکورنظردوخته هیچ چیزی نمیگفت ۰ پانقروف به اونزدیکشده گفت :

— موسیوسیروس مشعله هاخاموش میشود ۰

مهندس — چون چنانست برویم ۰

مهاجران ازراهیکه فروآمده بودندپس ببالاشدن آغاز نهادندتوپ درپیش پیش میرفت بمشکلات براه میرفتند . تابه مغارهٔ نخستین بالایی رسیدند درانجایکقدری مکث وآرام نموده بازبرفتن آغاز نهادند ۰ هرانقدرکه بالامیبرامدند هواسردترمیشد ۰ در دیوارها وبوصونها قطره هسای آب باقی نمانده بود . مشعله ئیکه بدست ناب بود خاموش گردید ۰ مهاجران به استعجال مجبورشدند ۰ مشعلهٔ دیگرنیزروبخاموشی نهاده بود که مهاجران ازدهنهٔ مجرای قدیم تالاب غرانت برامدند ۰

باب نوزدهم

نقشه وپلان سیروس سمیت — برون غرانیتهاوز — زینهٔ ریسمانی — تخیلات پانقروف — سبزه های خوشبو — تبدیل مجرای آب — نظارت بجرهٔ غرانیتهاوز — آب جاری درغرانیتهاوز

روزدیگرراه مهاجران به اصلاح مسکن نوخودشان یعنی (غرانیتهاوز) گذرا

یدند . مهاجران درباب ترك کردن شمینه ها و آمدن به این مسکن جدید خودشان
، دست قدرت آنرا درمیان اینچنین یك دیوارسنگی غریبی که ازهر گونه تعرض و باد
باران و بحر محفوظ و مصون است انشا نموده خیلی آرزو و استعجال میکردند . اما فکر
هندس اینست که شمینه ها را نیز سراسر ترك نکنند و آنرا برای بعضی عملیات جسیمه
ك کارگاه جسیمی اتخاذ کنند .
کار نخستین مهندس این شد که بسوی ساحل رفته دیوار طبیعی سنگلاخ غرانیت را
ملاحظه کنند که سوراخ غرانیتهاوز در کدام جای ساحل تصادف میکند . آهنی که از
ست ژه ده ئون خطا خورده بساحل افتاده بود رهبر آشکاری برای مهاجران بود که
واسطهٔ آن تعیین موقع آسان گردید . آهن به آسانی یافت شد . در جائیکه آهن افتاده
ود عمنتد قدم بالمدتر ازان در دیوار یك سوراخی مشاهده میشد . که از حالا بعضی کبو
ران دران رفت و آمد راه نهاده بودند .
فکر مهندس این بود که مغاره را بر پنج قسم و یك صالون تقسیم کنند . ازطرف
ساحل پنج پنجره و یك دروازه بازکنند . پانقروف لازم بودن پنجره ها را تصدیق و
قبول نمود . اما معنای لزوم دروازه را ندانست که چیست . زیرا دروازهٔ غرانیتهاوز را
عبارت از مدخل مجرای تالاب که در بالاست میداند . مهندس گفت :
— دوستان من . فکر من آنست که آن مدخل را بتمامها سد و بند کنیم که هیچکس
آنرا نه بیند و نداند . حتی در وقت لزوم در پیش مجرای جدیدی که باز کرده ایم یك سدی
ساخته مدخل قدیم را سراسر در زیر آب پنهان سازیم . زیرا چنانچه ما ازین راه رفت و
آمد میتوانیم برای دیگران نیز آسانست .
پانقروف — خوب ازکجا رفت و آمد کنیم ؟
مهندس — ازینطرف یك زینه میسازیم . وقتیکه زینه را بر داریم آمدن هیچکسی
در نجا ممکن نمیشود .
پانقروف — آیا به اینقدر احتیاط ازچه لزوم می بینید ؟ تا بحال ازجانورها چیزی

ضرری بما نرسیده ، جزیرۀ ما نیز مسکون نیست که از مردم وحشئی بومئی آن اندیشه کنیم .

مهندس — آیا ازین بخوبی امین هستید ؟

پانقروف — چون همه اطراف جزیره را گردیدیم قطعیاً امین میشویم .

مهندس — بسیار خوب ، گیریم که در جزیره انسان نیست اما از خارج آمده میتواند . اینطرفهای بحر محیط بسیار تهلکه ناکست . بنا برین به احتیاط حرکت کردن اولا تر است .

پانقروف راءی مهندس را پسندید ، و بکار آماده گردید . نقشۀ مهندس درباب تعمیرات غرانیت هاوز ازینقرار است : اولا در دیوار طرف پیش روی مغاره پنج پنجرۀ بسیار مکملی بالك دروازه باز کردن . ودر صالون یعنی دالان بسیار بزرگ طرف راست مغاره نیز یك پنجرۀ بزرگی کشیده هرطرف مغاره را خوب ضیادار ساختن . این پنجره ها چون نام بجهت نقطۀ شرق ناظر میباشد شعاعات نخستین شمس خاوری همیشه دران انعکاس میکند غرانیتهاوز چون درمابین سنکستانی که شمینه هار تشکیل داده ، و خم نهر مرسی واقعشده لهذا بادهای مدهش شمال شرقی معروض نمیبا شد . ذاتاً مهندس پنجره ها را چون باچوکاتها وپله های محکم تزئین میدهد ازازو به بسیار مضبوطی سد و بسته میشود که باد ها مقاومت مینوانند .

اول کاریکه مهاجران به آن شروع کردند سنگ کنی بود که پنجره ها را باز کنند . سنگهای دیوار غرانیتهاوز خیلی سخت بود که با آهن وکلنگ شکافتن آنها مشکل ودیر میشد . لهذا از نیتروغلیسیرینی که بدست مهندس موجود بود مقدار کمی استعمال کرد پنج پنجره ویك دروازه . ویك پنجرۀ بزرگرا باز کردند . سوراخهائیکه باز شده بود اطراف وکنارهای آنرا یك شکل منتظمی دادند و بعضی جهای آن که بگل وخشت محتاج بود تعمیر نمودند . درظرف یکچند روز همۀ این کارها را به انجام رسانیده پنجره های باز غرانیتهاوز ضیا وهوای صافی را در مغاره جاری ساخته رطوبت وعفونت آنرا سراسر زایل نمود .

بنا بر پلان مهندس مغاره بر پنج قسم تقسیم میشود . قسم اول عبارت از جائیست

که دروازه وزینه درانست واین قسم مانند دهلیز خانه شمرده میشود بعدازان بفراخی سی قدم یك مطبخ ، و بوسعت چهل قدم یك اوتاق طعام خوری ، و بوسعت پنجاه قدم یك اوتاق خواب ، ودر پیش دالان بزرگ یك اوتاق مهمان خانه .

این تقسیمات طرف چپ مغاره را سراسر پر نموده لهذا درمابین او تاقها ، ومغاره یك روهروی مانده آنطرف را برای تحویلخانه ئیکه هرنوع مأکولات ومشروبات را دران نگهدارند مخصوص نمودند . مهاجران یك مغارهٔ دیگری نیز بربالای این مغاره دارند که آنجارا برای گدام چوب وزغال وهرنوع ارزاق تخصیص کردند .

برای اجرا ایاقتن این پلان مهندس مهاجران بازبخشت مالی وچونه سازی آغاز کردند . چند روز مشغول شده خشت وچونهٔ بسیاری درزیر دیوار غرانیتهاوز جمع آوردند . تابحال برای رفتن و آمدن غرانیتها وزاولا بر تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدن . و بعد ازان بدرازی دوصد قدم مجرا افرو آمدن بیهوده وقت شان صرف میشد . مهندس هماندم فکرخود رابموقع اجرا نهاده بساختن یك زینهٔ متینی آغاز نهاد .

دراول امر دوسه روز بریسمان سازی مشغول شدند ، ریسمانهای گوناگون باریك وکلفت و درازوکوتاه ازلیفهای درخت (کوری زونق) که خیلی محکم ومتین است ساختند . ریسمانهارادر پیش دیوار غرانیتهاوز آوردند . ویك زینهٔ فراخی که پته پایه های آنرا ازچوب محکم درخت سرو ساخته بودنداز دروازهٔ غرانیتهاوز آویختند . یك ریسمان باریکتر دیگری رانیز ازیك مقارهٔ (١) گذرانیده برای بالا کردن خشت وگل وغیره استعمال کردند . خشتهاوچونه هاوچوب وآب وسائر لوازمات راباآن ببالا کشیدن و بکاربنائی خود شان آغاز کردند . بعد ازیکهفته درون مغاره بموجب پلان ونقشهٔ مهندس براوتاقها ودالان ومطبخ وغیره تقسیم یافت .

همهٔ این عملیات درزیر نظارت مهندس از طرف همهٔ مهاجران بکمال شوق وهمهٔ شطارت اجرامیشد . علی الخصوص پانقروف که گاهی ریسمان ساز وگاهی بناوگاهی سنگ کن میشد بذله گوئیها ولطیفه ها ومزاحهایی میکرد که رفقا رابقهقهه هامی آورد .

---

(١) مقاره چرخهای کوچك غلطك داری رامیگویندکه برای بالا کردن اشیا رابجاهای بلند بکارمی آیدوریسمان بران به آسانی کش میشود .

پا نقروف بدرجهٔ بر مهندس امنیت و اعتماد پیدا کرده که مسئلهٔ ملبوسات و تنویرات را هیچ بخاطر نیاورده تا بساختن راه آهن و تلگراف فکر خود را دراز نموده بود .

مهندس سخنان پا نقروف را بلذت میشنید ، و نیتهای مبالغه کارانهٔ او را خراب کردن نمیخواست . اما گاه گاهی بیك اندیشهٔ بسیار دور و دراز فرو میرفت که آنهم عبارت از اندیشهٔ چسان رهایی یافتن شان بود ازین جزیرهٔ خالی و تنهایی که از همه راههای کشتیها بر کنار افتاده حتی نام آنهم در خریطه ها مذکور نیست که کشتیها به آن نام در انجا بیاید .

در اثنای عملیات هاربر کوششمندی و غیرت خود را نشاندادکه تا چه درجه جوهر قابلیست ، نوجوان ، و کوششمند یك پسریست ، زود میفهمد ، زود اجرا میکند .

مهندس رفته رفته به این پسر محبتش زیاد میشد . هاربر نیز بمقابل مهندس روز بروز حس احترامکارانه اش را می افزود .

ناب بازهمان نابست . دائما صداقت ، جسارت ، و غیرت مجسمه است . افندی خود را بدرجهٔ پرستش دوست میدارد . باپا نقروف بزودی عقد رابطهٔ محبت نموده ، و در مابین شان یك دوستی صمیمی حاصلشده بی تکلف به مصاحبه آغاز نهاده اند .

ژه ده ئون نیز بسیار غیور است هر کار از دستش می آید . زینهٔ غرانیتها وزدر روز بیست و هشتم مایس قطعیاً جابجا گردید . این زینه که بدرازی هشتاد قدم بود بر صد پنه پایه تقسیم یافت . . مهاجران بزودی بربالاشدن و فرو آمدن زینه عادت گرفتند . پا نقروف بسببی که در کشتیها بواسطهٔ اینچنین زینه ها بر دگلهای بلندبلند بالاوپایان شده دریناب معلم اول دیگر رفقاشده بزودی و آسانی مهارت و ممارسه پیدا کردند ، اما توپ بیچاره بسیار بزحمت و دشواری به آن عادت گرفت . تابسیار وقتها حیوانرا برشانه بالاوپایان میکردند . ذاتاً مهندس فکر آنرا داردکه بقوت آب شلاله یك ماکینهٔ جر اثقال ساخته خود را و رفقای خود را ازین عذاب بالاوپایان شدن وارهاند .

درین اثنای کارهای متنوعه موسم زمستان نیزنزدیکشده بود . مهاجران درپی ذخیرهٔ آزوقهٔ زمستان خود افتادند . هرروز ژه ده ئون وهاربر یکچند ساعت بشکار

مشغول میشوند . صید وشکار خود شانرا اکثردر (بیشهٔ جاقامار) اجرا میکنند . هنوزیك واسطه ئیکه ازنهر (مرسی) گذرکرده بتوانند نیافته اند ازانرو درجنگل بزرگ (فاروست) رفته نتوانسته اند . گشت وگذارجنگل مذکوررابرای بهار آینده گذاشته اند . ذاتاً دربیشهٔ جاقامارنیزشکارهای متعددقانغورو ، وگراز ، وانواع مرغها موجود میشد . هاربرنیزدرین اثنا دریك طرف جنوب غربی بیشه یك چمنزاری یافته که دران هرگونه نباتات خوشبو ، ونباتات طبی موجود بود . ازهرنوع ورقم آن که برای سینه ، وتب ، ومسهل وغیره نافع است بغل بغل درغرا ینتها وزمی آوردپانقروف چون اینهارادیدپرسیدکه :

— این سبزه هابچه کارمی آید هاربر ؟

هاربر — خود رابا آنهاتداوی میکنیم .

پانقروف — آناچه وقت ؟

هاربر — هروقتیکه ناخوش شویم .

پانقروف — مادامیکه درجزیرهٔ ماحکیم نیست چرابیماربشویم ؟

اینسخنراپانقروف بچنان یك طورجدی وحقیقی گفت که مزح ازومعلوم نمیشد . مگر به فکرپانقروف محقق همین است که ناجوری وبیماری راحکیمهادرملکها باخودمی آرند . هاربراگرچه بجواب پانقروف یك سخنی نیافت ولی برکارخود دوام ورزیده بسی نباتات نافعی دیگرنیزدرغرا ینتها وزجمع نمود . حتی درمیان نباتات مذکوره (اوسوه غو) نام نباتی نیز آورده بودکه بعد ازجوش دادن اعلایك چای سبزی میشد .

دراثنائیکه صیاد هابرشکارخود دوام داشتند یك روز بیك ملك خرگوشها تصادف کردندکه هزاران غارهای خرگوش راحاوی بود . هاربرفریادبراورده گفت :

— وای ، آشیانهای خرگوشهارابه بینید .

ژه ده ئون — آیاپرخواهد بود یاخالی ؟

ژه ده ئون وهاربردرنزد آشیان هانزدیك شدند . ازانجادفعةً بقدرصددانه

خرگوشها بهرطرف بدویدن شدند . بچنان سرعتی بدیگر غارها وطرفها پنهان شدند که توپ نیزیکی از انها را گرفته نتوانست . ژه ده ئون خیلی هوس گرفتن یکچند دانهٔ از انها افتاده خواست یك دامی در پیش آشیان آنها بگذارد . ولی دام را با چه بسازد ؟ هیچ ! والحاصل باوجود آنهم از سعی وکوشش وانه ایستادند تا بهمت توپ وتك ودو خود چارعدد خرگوش راتلف کرده توانستند .

بوقت شام محصول شکار خود را بغرانیتهاوز آوردند . طعام شام را همین محصول تشکیل نمود . وهم چون به آشیان بزرگ آن ره بلدی پیدا کرده اند ممنون شدند که هروقت ازانجا بدام آورده میتوانند . در (۳۱) مایس پله های پنجره هاودروازه ها راست ساختند . کار برفرش کردن اوتاقها ماند که آنرا هم برای شبهای دراز زمستان گذاشتند . در مطبخ یك اوجاغ خشت پخته نیز ساختند . دودکش آنرا نیز از یك تنهٔ درخت کاواك شدهٔ ساخته وسر نجرهٔ مطبخ رایك سوراخی کرده سردودکش رابیرون براوردند .

مدخل قدیم مجرا راباسنگهای بزرگ بزرگی سد کردند وبسی چوب وخاشاك وگل وپوصون بران ریخته سراسر بند نمودند . ولی نیت مهندس که آب رابالا کرده مدخل راسراسر درزیر آب پنهان نماید درینوقت معطل ماند .

مهندس ازمجرای قدیم نیز استفاده نمود . اززیر مدخل یك سوراخی باز کرده وازان لاب آب دران جاری نمود . راه جریان این آب را نیز خوب تسویه کرده یك جویچهٔ کوچك بسیار لطیفی دردرون غرانیتهاوز جاری ساخت . آب مذکور در پیش مطبخ دریك حوضی جمع می آمد وازانجا دریك ناوچه آخر مغاره رفته به بحره میریخت .

هرچیزی تمام شد . زمستان نیز شاید خود را نشان دهد . مهندس شیشه برای پنجره ها یکوقت دیگری ماند درینوقت پله های پنجره های خودشان را بتخته حفظ وستر نمودند . ژه ده ئون در اطراف پنجره ها ازنوع عشق پیچان بعضی نباتات خوش رنگ خوشبوئی کاشته اطراف پنجره ها را به آن تزئین نمود . مهاجران حقیقتاً ازبخت خود شان ممنون هستند . اگرهرچه میکردند به این درجه محفوظ وموافق یك اقامتگاهی پیدا

نمیتوانستند. منظرهٔ نجیره هانیز خیلی لطافت بخشاست. بر کنارهٔ جماهیر متفقه، دماغهٔ مانیبول، دماغهٔ نجیه نظارت دارند. علی الخصوص که جزیرهٔ سلامت نیز در پیش چشم شانست.



باب بیستم

موسم باران — مسئلهٔ ملبوسات — شکار فوق — شمع سازی —
کارهای داخلی غرانیتهاوز — دو پل کوچك — رفتن بمعدن
استریدیه — هاربرد رجیب خود چه می یابد ؟



بداخل شدن ماه حزیران زمستان نیز داخل شد. بارانهای بسیار شدید و باد های مدهش ظهور نمود. مهاجران قدر و قیمت غرانیتهاوز را حالا شناختند. شمینه ها در چنین هواها ناقابل سکنا نیست. حتی در ایامهای طوفان های بحر در اثنای مد موجهای بحر تا بدرون شمینه در امدن نیز ممکنست. بناءً علیه سیروس سمیت آلات وادوات آهنگری خود شانرا دریك جای محفوظی جا بجا کردن خواست. در ماه حزیران مهاجران بکارهای متنوع مشغول شدند. شکار خشکه و ماهیگیری آب را نیز ترك نکردند. پانقروف از لیفهائیکه از ان ریسمان ساخته بودند دامهای متعدد خرگوش، و قلابهای ماهیگیری ساخت. مطلقا هر روز یکچند خرگوش و ماهی میگرفت. ناب شکارهای مذکور را به پاك کردن، و نمك زدن وقاق کردن مشغول میگردید.

درین اثنا مسئلهٔ ملبوسات بموقع مذاکره درامد. هنوز بهمان یك یك دست البسه ئیکه از ویشموند در برداشتند هستند. اگرچه البسهٔ خود شانرا تا به اینوقت محافظه کرده و پاك نگهداشته اند ولی چون بسردیهای سخت زمستان و بارشها کافی نمی آید مهاجرانرا به اندیشه انداخته است.

تا به اینوقت مهندس به تدارك مسکن و مأکولات مشغول بود، برای اندیشیدن ملبوسات وقت نیافته بود. و حالا نیز چون موسم زمستانست برای تدارك کردن البسه وقت و فرصت نیست. بهمه حال این موسم زمستانرا باید بسر آرند. درسال آینده

گوسفند های کوهی را که در کوه فرا نقلن دیده بودند بدست آورده از پشم آنها البته مهندس یك چارهٔ یافته قماش برای پوشاك خواهد ساخت .

پانقروف گفت — بگذار بابا ! در اتاقهای خود چوب بسیاری افروخته خود را به آن گرم میکنیم .

ژه ده ئون — ذاتاً لینقولن ما درگرمترین منطقهٔ متعدله از قرار طول و عرض واقع شده . زمستان بسیار شدتناك نمیشود . درطرف نصف کرهٔ شمالی به این عرض اسپانیا و انا طول واقعشده .

سیروس — بلی همچنین است امادر اسپانیا و اناطول نیز گاهی بزمستانهای بسیار شدیدی تصادف میشود . درینجا نیز ملحوظست که همچنان زمستانهای سخت پیش شود . معهذا فیه چون اینجا جزیره است درجهٔ حرارت بسیار تنزل نمیکند .

هاربر — آیا چرا ؟ موسیو سیروس ؟

مهندس — اولاد من ، بحر حرارت صیف را بلع میکند . و بمثابهٔ یك انبار خانهٔ بسیار جسیمیست که حرارت را درتمام موسم تابستان درخود ذخیره میکند . در موسمهای زمستان آن حرارت را افراز میکند . وازین است که در جزیره های میان آب ویا سواحل بحر بسیار سردیهای فوق العاده پیش نمیشود .

پانقروف — اینسخنهارا پس ن می اندیشیم . حالا اینرا بگوئید که شبهادر از شد . باید یك چارهٔ برای روشنی بیابیم .

مهندس — این آسانست .

پانقروف — آیا مذاکرهٔ آن ؟

مهندس — نی حل کردن آن .

پانقروف — چه وقت آغاز میکنیم ؟

مهندس — فردا .

پانقروف — چسان ؟

مهندس — ماهی فوق را صید کرده .

پا نقروف — آیاماهی فوق کاس میسازیم ؟

مهندس — واه ! واه ! توهم چهامیگویی . شمع میسازیم شمع .

این است که فکر مهندس ازشکار ماهی فوق گرفتن روغن آنست برای شمع ریزی که قابل اجراست . روغن ماهیان فوق ازحدافزونست . چونه وحامض کبریت نیز موجود است . لهذاشمع ساختن آسانست .

روز چارم حزیران روزیکشنبه ویوم مقدسی بوداز انرو مهاجران تعطیل اعمال نمودند . مهاجران از نعمایی که به آن مظهرشده انددعاهای شکرگذاری خودشانرا رفع بارگاه ایزدمتعال کردند .

روز دیگرا گرچه هوامغشوش بودبازهم مهاجران برای شکار فوق بجزیرهٔ سلامت برفتند . آبنارادرحالت جزرعبور نمودند . وازامروز قرار دادندکه برای گذشتن این آبناوگذشتن نهرمرسی یك کشتی کوچکی بسازند .

درجزیرهٔ کك سلامت ماهیان فوق بسیار بودند . صیادهاعصاچوبهای برچه دار خودشانرا به اصول وقاعدهٔ نیکه کشتیبان قوماندهمیداد استعمال کرده پنج شش عدد آنهارا تلف نمودند . ودرهمانجا پوست کرده وروغن شانرادرپوست شان پر کرده بغرانیتهاوز آوردند . پوستهای آنهابرای پاپوش های شان بسیارکار آمدیك پوستی بعمل می آرد . روغنی که ازآنهاحاصل آمد بقدرسیصدکیلوغرام بود .

شمع سازی به بسیار آسانی بموقع اجرادرامد . سیروس سمیت برای شمع سازی بعملیات دوروردرازی مراجعت نکرده روغن راباچونه به صابون تبدیل کرد ، صابونرا نیزباحامض کبریت معامله کرده درحال کبریتیت کاس آنرا ترسب داده باقیماندهٔ آن بالطبع سه حامض زیت شدکه آنهاهم[حامض اوله ئیك] . ﴿ حامض مارغاریك ﴾ ، و(حامض ستهریك) بود . اول آن چون بحال مایعیت بود بواسطهٔ تضییق تفریق گردید . دوحامض دیگرکه باقی ماند جسم سوزندهٔ شمع را تشکیل نمود .

شمعسازی در بیست و چارساعت به انجام رسید، بعداز بسیار مذاکره ومشاوره قتیل شمعها را از لیفی که از ان ریسمان بافته بودند ساختند، قتیل را مانند فتیلهای شمعهای (اسپرمه چت) با حوض بور معامله کرده شمع بران ریختند .

شمعهائیکه ساخته شد اگرچه سیاه وغیرمنتظم بود ولی ازشمع های چربوی عادتی بار بار مکملتر بود . درین ماه نزد درون غرا نیتهـاوزکارها تعطیل نیافت . مهاجران باز به نجاری شروع کردند . بعضی اشیائیکه به آن احتیاج داشتند ساختند . به بسیار زحمت دوعدد قیچی ساخته توانستند که بغیر از ناب وهاربن دیگر رفقاءوهای خودشان را با آن بریدند . بعداز بسیار جد وجهد دوعدد ارَه های دستی ساختند که با آن ارَه ها تخته بریدن ممکن شد با آن تخته چوکی ، میز ، الماری ، آرام چوکی خواب ساختند که اینها اگرچه بسبب بی اسبابی کلفت وغیر منتظم بودند ولی کار آمد ومتین چیزهایی بودند .

بسترهای خواب مهاجران از (زردستر) نامنبات بحری مرکب است که این (زردستر) در کنارهای بحر پیدا میشود ویکنوعی از بوصون است . مهاجران ازین نبات مقداری بسیاری آورده برروی تخته هائی که بقدم چارپایی برای خودشان ساخته اند فرش کردند . مطبخ را نیز بیك حال مکملتی درآوردند . بوجاهای بلند خست پخته یی . وظروف واوانی متعددگی شجی بشی ناب بکمال جدیت ایفای وظیفه میکند .

بدی تالاب غرانت بسبب مجرای نوکه برایش باز شده بر میدان تیه منظرهٔ وسیعه ، وریگزار کنار ساحل یکیك جویی بهم آورده رفتن مهاجران را بسوی شمال به تعویق می انداخت . لهذا قرار دادند که دوپل برانها به بندند یکیت پلی که بعرض بیست بیست قدم باشد برانها به بندند . سه چهار روز باین کار مشغول شده پلها راساختند . اول ناب ازپل گذشته به کدام حانهٔ استریدیه که پیش ازین کشف کرده بود رفت . بیك عربهٔ دستکی ئیکه ساخته بودند ازان استریدیه هائیکه طعم شان بسیار لذیذ میشود یکچند هزاردانه بارکرده بیاورد ، استریدیه هارادر آب کنار دریا ریختند تا تازه بمانند هرروز

بقدر لزوم ازانجا گرفته صرف میکردند .

پس دیده میشودکه جزیرهٔ لینقولن باوجودیکه هنوز همه اطراف آن پالیده نشده بازهم هرگونه احتیاجات مهاجران را دفع میکند . اگر خوبتر جستجو شود البته بسی مواد لازمهٔ دیگر نیز پیدا شود .

قولونها برای مأکولات ومشروبات خود بسی چیزها تدارک کرده توانسته اند . حتی از اسفندان نام یك نباتی شکر نیز استحصال کرده اند . وبعضی بخهاررا اختمار کرده یکنوع شرابی نیز ازان حاصل کرده اند . اما یك چیزی کمبودی دارند که علاج آن دروقت حاضر خارج امکانست که آنهم تاحال هیچیك موادی نیافته اندکه بجای نان گندم قایم شود . این یك را امید میکردندکه اگر در جنگل جنوب جزیره گشت وگذار بکنند البته بعضی اشجاری که مواد مغذیهٔ را که خواص آرد دران باشد پیدا بکنند ولی تایافتن آن ازخوردن نان قطعاً محروم میباشند .

درینخصوص نیز عنایت الهی به امداد قولونها رسیدکه آنهم یافت شدن یکدانه گندم است درجیب هاربر . هاربر یك روزیکه چاك وپارهٔ البسهٔ خودرا امیدوخت در دامن جاکتش درمابین استرواستریهٔ دامن یك جسمی کوچك سختی حس کرد بنوك کارد آنجارا پاره کرده دیدکه یکدانه گندم است . رفقا همه یکجا نشسته بودند واز مسئله های مختلفه بحث میراندند . هاربر گفت :

— موسیو سیروس بفرمائید شمارا یکدانه گندم بدهم .

مهندس — چه ؟ یکدانه گندم ؟

هاربر — بلی ، موسیو سیروس ؛ اما چه فائده یکدانه گکست .

پانقروف — خوب اولادمن ! آیا با این یکدانه گندمك نان ماچه ساخته میتوانیم .

مهندس — ماباآن یکدانه گندم نان ساخته میتوانیم نان !

پانقروف — قح ، قح ، قح !!! چرا نمیگوئید بگوئید نان ساخته میتوانیم ؛ حلوا ساخته میتوانیم ، بقلوا ساخته میتوانیم . علی الخصوص حلیم ! درینموسم زمستان چه

اعلاطعامیست ! ! هاهاها !

هار بر تامیخواست که دانهٔ گندم را بیندازد ، سیروس سمیت ازدستش ربوده بعد ازانکه خوب معاینه کرده ودرست وسالم بودن آنرا دانسته ازپانقروف پرسیدکه :

— آیامیدانیدکه یك دانهٔ گندم چند خوشه حاصل میکند ؟

پانقروف — یك خوشه .

مهندس — نی ، ده خوشه . آیامیدانیدکه دریك خوشه چند دانهٔ گندم است ؟

پانقروف — اگرراست بگویم نمیدانم .

مهندس — حدوسطئی آن هشتاددانه است که به اینحساب هرگاه ماهمین یکدانهٔ گندم رایکباربکاریم هشتاددانهٔ گندم حاصل میگیریم . و چون دیگرباربکاریم ششصد و چهل دانه میگیریم . درسوم بارکه کشتیم یکصد ودوازده ملیون دانه . درچارم بارچار صد ملیاردانه بوجود می آیدکه درانوقت آسیاوانئی تا ترا به بینیم که چه میکند !

رفقای سیروس سمیت سخنان اوراشنیده دوچارحیرت میشدند مهندس برسخن خود دوام نموده گفت :

— این است عزیزان . برکت محصولات زمین به اینددرجه بافیض است . علی الخصوص برکتی که درمحصول خشخاش وتوتونست ازگندم باربارعلاوه تراست . زیرا یك دانه تخم خشخش سی ودوهزاردانه حاصل میکند . خوب این رابگوئید پانقروف که آیامیدانیدکه چارصد ملیاردانهٔ گندم چند پیمانه است ؟

پانقروف — نی نمیدانم چیزیکه میدانم . احمق منست وبس .

مهندس — ازسه ملیون پیمانه زیده تر .

پانقروف — چه ؟ سه ملیون ؟

مهندس — بلی .

پانقروف — آیادرچارسال سه ملیون پیمانه ازیکدانهٔ ئك ؟

مهندس بلی . درچارسال . وچنانچه من امید میکنم اگردرسال دوبارمحصول

برداریم دردوسال .

پانقروف برینسخن یك (هورراراراا !) ی بسیار مدهشی براورده سکوت نمود .

مهندس — این است هاربرکه تو بمابك خدمت بزرگی کردی ، دوستان من به این یك خوب بدانیدکه هرچیز برای مابکار می آید ، هرچه که بیابید فوائد آنرا از نظر دورنکنید . خوب هاربر ، آیا این گندم درلای جاکت توچسان درامده ؟

هاربر -- درریشموند پانقروف یکدوکبوترصحرایی برای من آورده بود . برای آنهاازبازار دانه خریده درجیب می آوردم البته کدام دانه ازسوراخ جیبم درینجادرامده باشد !

پانقروف -- امین باشید . وسیوسیروس اگرهمچنین یك دانه گك تخم توتون بدستم بیفتد بازخواهید دیدکه من آنراچسان محافظه خواهم کرد ؟

مهندس — حالا میدانیدکه این دانه گك نازدانه گك راچه میکنیم ؟

هاربر — این دانه گك نازدانه گك را میکاریم نی ؟

ژه ده ئون — هم به بسیار دقت وکمال اعتنا زیرا ذخیرهٔ ماهمین دانه گك نازدانه گك است .

پانقروف هماندم بکار آغازکرد . درمنظرهٔ وسیعه بسیارمناسب یك جایی انتخاب کردند . خاك رابسیارخوب کندند سنگ وخاشاك وعلف بیگانهٔ آنرابدقتی که گویابرنج رامی چینند پاك کردند . حتی از بسیاری احتیاط که کدام کرم مرمی نباشد بیختند . یك قدری چونه نیزباخاك آمیختند . دانه گك نازدانه گك رابه بسیارچف وکف درخاك وطوبتناك زمین فروبردند . دراطراف آن یك کتارهٔ معتنایی نیزکشیدند . پانقروف یك (مترس) ترسناکی نیزبران برای ترسانیدن مرغان برپانمود .

مهاجران این کارهاراتاچه درجه هیجان قلب ، و اضطراب جان اجرامیکردند که به بیان نمی آید . پانقروف اگرچه مسئلهٔ کبریت یکدانهٔ نازدانه را بیاد آورد ولی این یکدانه گك به آن یکدانه گك نمیماند . زیراا گرمحصول ندهدد گرچیزی نیست که جای آنرابگیرد .

باب بیست و یکم

یکچند درجه پایانتر از صفر — گشت وگذار جبه زار جنوب شرق — منظرهٔ بحر — مکالمه دراستقبال بحر محیط کبیر — منفسها — کرهٔ زمین چه خواهد شد ؟ — شکار — تادور — مد وجزر .

پانقروف نام موضع کشت دانهٔ گندم را «کشتزار گندم» نهاده هیچ روزی نبود که یکبار آنرا زیارت نکند . وای بر حال کرمی ویا دیگر خزندهٔ که درآنحوالی دیده شود !

درآخر ماه حزیران هوا زیاده سردی پیدا کرد . درجهٔ حرارت سانتیغراد از صفر یکچند درجه فروتر آمد . فردای آن سی ام حزیران بود که برابر با [۳۱] کانون اول منطقهٔ شمالی می آید . معلوم است که فردا سرسال میلادیست .

سرسال بسیار هوا سرد شد . تالاب غرانت بتمام انجماد یافت یك قسمی از نهر مرسی نیز یخ بست . چندبار مهاجران بجمع کردن هیزم مجبور شدند . پانقروف از بیشهٔ جاقمار وکوه فرانقلان چوب وزغال سنگ بسیاری درغرانیت هوز جمع آورده بود که قدر وقیمت آنرا مهاجران در ماه تموز شناختند . زیرا در چهارم ماه مذکور سرما بدرجهٔ شدت بود که سانتیغراد از صفر به (۱۳) درجه تنزل نمود . مهاجران در دالان بخوری غرانیت هوز بخاری خوش اختراع بزرگی ساختند . روزها را در کنار بخاری مذکور بسر می آرند .

درموسم سرما قدر وقیمت مهندس درنظر رفقای شان بیشتر گردید زیرا که آن چون آب را از زیر تالاب غرانت بدرون غرانیت هوز می آورد مهاجران تشنه نمی ماندند . چونکه آب تالاب تنها سطح خارجی آن یخ بسته وزیر آن دایم آب جاری درغرانیت هوز می آید وحوض باصفای غرانیت هوز را پر کرده ازانجا بچاه میریزد .

باوجود سردی هواها مهاجران برای برامدن وگشت وگذار کردن حاضر و آماده شدند • جائیکه میروند جبه زاریست که درمابین نهر مرسی ، ودماغهٔ پنجه واقعشده • درین جبه زار البته که مرغ های آبی مختلفه بسیار است • بلکه شکارهای تازهٔ خوبی بدست آرند •

جائیکه رفتن آنرا آرزو دارند هشت نه میل مسافه دارد • که برای برگشتن نیز همانقدر مسافه را پیمودن لازم می آید • دیگر اینکه به اینطرف هنوز نرفته اند ، و راه وچاه آنرا نمیدانند • بنا برین قرار دادندکه همه یکجا بروند • بوقت صبح تیرها وکمانهای خودشانرا بدوش انداخته ، وعصا چوبهای سر نیزه دار خودشانرا بدست گرفته ودام های خودشانرا باچیزی مأکولات نیز فراموش نکرده وسگرا به پیش انداخته حرکت نمودند •

برای رفتن بمحل مطلوب کوتاه ترین راهها گذشتن برروی یخها از نهر مرسیست • ژه ده ئون گفت :

— حالا اگرچه میگذریم اما این گذشتن مادر وقت یخ بندیست انجارابی پل ماندن جائز نیست •

لهذا این کار پل ساختن نیز در میان نقشهٔ کارهائیکه بعدازین بسازند نیز داخل گردید •

مهاجران درینموقع جزیره که درختان آن بابرف مستور وباوجود آنهم مانند زمرد سبز اند این اول باراست که قدم مینهند • هنوز بقدر یك میل نرفته بودند که از بیشه زار بهم پیوست یك گله حیوانات چارپا برامده بسرعت فرار نمودند • هاربرچون انحیوانات را دید شناخته گفت :

— اینها (کولپو) نام روباه هائیست که از روباه های عادتی بزرگتر وهم موذی تر میباشندکه درمابین (٣٠) و [٤٠] درجه های عرض پیدا میشوند • توپ چون تاحال انچنین حیوانات را ندیده بود حیران حیران بسوی آنهادیده درپی آنها بیفتاد • پانقروف پرسیدکه :

— آیاخورده میشوند ؟

هاربر — نی خورده نمیشوند . زیرا طبیعیون برای جدا کردن اینهارا از جنس سگ هنوز کامیاب نشده اند . چونکه هنوز معلوم نشده که حدقهٔ عینیهٔ اینها آیا مضی میباشد یا مظلم ؟

مهندس از شنیدن این مطالعهٔ فنیهٔ هاربریك تبسمی کرده بر ذکای خارق العادهٔ او حیران ماند . پانقروف چون همهٔ حیوانات را از نقطهٔ نظر خوردن می بیند به این مضی و مظلم هاربر هیچ فکر ندوانید . اما اینقدر به اندیشه افتاد که اگر بسال مرغانچه ها ساخته شود و مرغان در آن به پرورانند از دست این دزدهای چارپاها به احتیاط حرکت باید کرد .

از دماغهٔ اول که دور نمودند مهاجران بیك ساحل بسیار بزرگی واصل شدند . از وقتیکه حرکت کرده اند تا اینجا دو ساعت گذشته است . سیروس سمیت و رفقایش بسببی که راه رفته اند سردی را هیچ حس نکرده بودند . آسمان بسیار صاف و درخشان بود . باد نبود . شمس از کنار افق بحر محیط طلوع نموده بود ، ولی شعاعات زرینش هیچ گرمی نداشت .

بحر آرام بود . لطافت رنگ دریا نیز شایان تماشا بود که ضیای شمس با سطح آن امتزاج نموده یك منظرهٔ روح فزایی تشکیل مینمود . دماغهٔ نجه چارمیل پیشتر نمایان بود . جبه زار طرف دست چپ مابرتو آفتاب یك شکل آتشینی گرفته بود . چارمیل بطرف غربی گفته درختهای انبوه جنگل فاروست نمایان میشد . درینطرف جزیره درزمان طوفان هیچ یك کشتی نزدیك شده نمیتواند . زیرا از هر طرف باد معروض است . و از رنگ آب آن نیز چنان استدلال میشود که آبهای اینطرف فوق العاده عمیق و چقور باشد . انسان در نجه در موسم خود را در یك جزیرهٔ خطی بحر منجمد شمالی گمان میبرد . مهاجران طعام صبح خود شان را درهمین موقع صرف نمودند . ناب بزودی از خس و خاشاك یك آتشی افروخته گوشتی که با خود برداشته بودند گرم کردند . چای (اوسوه غو) را نیز حاضر کردند .

در اثنای تناول طعام متصل اطراف را از نظر تدقیق میگذرانیدند . ژه دئون

میگفت که :

— اگرما اول به اینطرف می افتادیم ، در حق جزیرهٔ خود اعتقادبدی پیدامیکردیم .

مهندس — بلکه جزیره راپیدا هم کرده نمینوانستیم . زیرا بحر اینطرف بسیار عمیقست . دیگر اینکه در ینطرف مانند شمینه هایك سرپنا هی نیز نمی یا فتیم . اگر بدریامی افتادیم محو میشدیم .

ژه ده ئون — باوجودیکه جزیره خیلی کوچك است ، بازهم در اراضی آن موجود بودن اینقدر تضاد طبایع شایان حیرت یك مسئله ایست . جهت غربی جزیره عادتاً به اراضی مکسیقا میماند . و اینطرف آن به صحراهای افریقا مشابهت میرسانند !

مهندس — بلی ژه ده ئون منهم حیرت کردم . هم شکل این جزیره نیز شایان دقتست . اگر بگویند که این جزیره دریکوقتی قطعه بود وبعد ازان خورد شده شده جزیره شده است باور میشود .

پاقروف — اما عجب چیزها میفرمائید! در میان چنین بحر محیط آیا قطعه چسان میشود؟

مهندس — چرا نمیشود ، اوستراليا ، وایرلاند جدید ودیگر جزیره ها دریکوقتی یکیك قطعهٔ بودند بعد ازان بسبب حرارت مرکزیهٔ ارض قسم اعظم آنها در زیر آب فرو رفته بسیاری ازجزیره ها بوجود آمده است .

پاقروف — پس چنان معلوم میشود که جزیرهٔ لینقولن نیزازهمچنان جزیره هائیست که قطعه بوده وباز جزیره شده است .

مهندس — محتملست . زیرا در جزیرهٔ ما اینهمه اختلاف طبایع اراضی ومحصولات نیز بران دلیلاست .

هاربر — علی الخصوص باوجودکوچکی جزیره به ایندرجه موجودبودن حیوانات مختلفهٔ وافرادران چه میگوئید ؟

مهندس — بلی اولادمن ، گفتهٔ شما راستست . اینقدر کثرت حیوانها ، واختلاف انواع آن دلیلست برینکه این جزیره نیز دریکوقتی قطعهٔ بزرگی بوده وبقوهٔ برکانیهٔ

حرارت مرکزیهٔ ارضیه قسم اعظم آن درزیر بحردرآمده کوچك شده است .

پانقروف — دگر اینرا هم بگوئید که یك روزی از روزها قسم باقیماندهٔ آن نیز محو شده خواهد رفت .

مهندس — های های ! هیچ شبهه نیست که یك روزی محو شده درزیردریا برود . ولی مزدورکاران چابکدست طبیعت دیگر بسی جزیره هائی خواهد ساخت !

پانقروف — وای . وای ! این را بشنوید ! مگر این چنین صنعتکاران ومزدور کاران جزیره ساز نیز در دنیا موجود بوده است وما خبرهم نداریم ! قاح . قاح . قح . قح . قح .

مهندس — خنده مکن پانقروف . (قورای) نام بعضی حیوانات کوچکی موجود است که آنها درزیر دریا حاصل میشوند . به بسیار زودی افزونی میگیرند ، وزود بیجان میشوند . همان قسم بیجان آن مانند سنگ تصلب میکنند و برهمدیگر چسپیده بمرور زمانهای بیشمار جزیره ها تشکیل میدهند . در بحر محیط جزیره هائیکه از (قورای) متشکلست خیلی بسیار است . مثلا جزیرهٔ (فالر مون لونر) ازجزیره هائیست که از (قورای) تشکیل یافته است . نمك بحر و دیگر موجودات بحریه نیز با آنها منظم آمده در زیر بحر بعضی اجسام مصلبه بوجود می آید که سختئی آن باسختی سنگ غرانیت معادلست . جزیره های ارض در اوایل بتأثیر حرارت مرکزیهٔ زمین بوجود می آمدند . اما چون درینوقت دیده میشود که بسی کوههای آتشفشان خاموش شده اند ازینها استدلال میشود که حرارت مرکزیهٔ زمین شدت خود را تنقیص کرده است . بناءً علیه بعد ازین قطعات وجزایر بتأثیر حرارت نی بلکه بسایهٔ جمع آمدن بسیاری از حیوانات (میقروسقوپیك) بمیدان می آید بنابرین بعد از بسیار عصرها درداخل بحر محیط اراضی ئیکه از خرمنهای [قورای] متشکل شده بظهور می آید ، و مسکون شدن آن نیز قطعیاً داخل احتمالاتست .

پانقروف — امـا بسیار دیر بعد میشود !!

مهندس — برای عمر ما وشما دیر است اما برای عمر کائنات دیر نیست .

هاربر — اما کرهٔ زمین بدیگر قطعه چه احتیاج دارد . قطعه های موجوده امروزه روز برای جمعیت بشریه کافی بلکه زیاده هم هست .

مهندس — درست میگوئید اما درینجا هم یك مسئلهٔ مهمهٔ دیگری هست که آنرا برای شما بیان کنم .

رفقا — میشنویم .

مهندس — ارباب فن چنین حکم میکنندکه حرارت موجودهٔ زمین رفته رفته سرا سر زایل میشود که درانوقت بران هیچ مخلوق باقی نماند اما درمابین آنها نقطه ئیکه منازع فیه است جهت ورود برودت است . بعضی میگویند که بعد ازچند هزارسال از جهت شمس این برودت وارد میشود ، بعضی را افکار برینست که بسبب غیبوبت حرارت مرکزیهٔ زمین بوقوع می آید که خودمن هم بهمین فکرهستم . مثلا کرهٔ قمر درینباب برای ما یك نمونه ایست که مشاهده میشود ، قمر دراوایل مسکون بوده و بسبب غیبوبت حرارت مذکورهٔ مرکزیه اش برودت گرفته از ذیحیات سراسر خالی و محروم مانده است و باوجودیکه شمس همه حرارت خودرا بران می تابد ولی هیچ فائدهٔ حیاتیه بران حاصل نمیشود . پس من هم میگویم که یك روزی خواهد آمد که کرهٔ ارض بتمامها کسب برودت کند . امااین فعل تبرد خیلی آهسته بوقوع خواهد آمد . درانوقت دیده خواهدشدکه درقطعه های مسکونهٔ منطقهٔ معتدله نیز همان انجمادیکه در منطقه های قطبیست بظهور میرسد . وقتیکه برودت بظهور نمودن آغازنهد درروی زمین یك مهاجرت بزرگی بوقوع می آید . جمعیت بشریه مانند سیلابی که بجریان آید ازطرفهای شمال وجنوب و منطقه‌های معتدله یکسر بسوی خط استوا که گرمترین جاهادرانوقت میباشد هجوم می آورند . درانوقت حوالیٔ خطاستوا قطعه‌های مسکون روی زمین میشود . لاپونها، صاموئیدهابسواحل بحرسفید النجامیکنند . مردمان قطعه های معتدله بحوالی خط استوامی آیند که آنحوالی گنجایش اینهمه مردمانرا نمیداشته باشد . لهذا حکمت حضرت خلاق کائنات این جزیره های نوبرامدیکه (قورای) نام حیوانات صغیره را برای

ساختن آنهاماً مورفرموده برای مهاجرت عمومیٔ مردمان آنوقت استکه درانوقتها بران ساکن شوند. بناءً علیه مردمانیکه بسیارعصرهابعد ازین بیایند بحرهای امروزه روز راقطعه ، قطعه هارابحر میبینند حتی کوههای[هیمالایا] را که درآسیاست یك جزیرهٔ خواهند یافت . مانند قریستوف قولومب برای کشف کره خواهندبرامد. چه میکنیدرفیقا ، مسئله رادرازکردیم . میخواستیم ازقورا پهاپایان کنیم به بعضی مسئله های مهمیکه ازاسرارخالق کائناتست نقل کلام نمودیم .

ژه دەئون — این فرضیات توعین حقیقت است سیروس .

مهندس — خالق کائنات میداند .

یا نقروف — همهٔ اینهم خوب ، امااینرابگوئید که آیا اینجزیرهٔ ما نیزازخرمن قورای تشکیل یافته است ؟

مهندس — نی جزیرهٔ ماوولقانیك است .

یا نقروف — یعنی محتمل استکه روزی ازروزها حرارت مرکزی اورابازغائب کند .

مهندس — بلی البته .

یا نقروف — درانوقت انشاء الله ماهم درینجا نخواهد بودیم .

مهندس — امین باش یا نقروف ، انشاءالله درینجا نخواهد ندیم ، رهائی خواهیم یافت .

ژه دەئون — امامادرهرحال ، بایدچنان حرکت بکنیم که درینجا ماندنئی عمری میبرشیم .

درینجا مکالمه منقطع شد . طعام هم به انجام رسیده بود . مهاجران درجای جبه زارداخل شدند . درازی این جبه زارتابد ماغهٔ جنوبی جهت شرقی امتداد می‌یابد . سطح آن بقدر بیستهزارقدم مربع می آید . جبه زارازگیاه ولای . و نباتات مختلفهٔ نی ولخ وغیره ودربعضی جهه آبهای دندمرکب است ، درین جبه زارهیچ یك جوی یایك نهری جاری نیست . اینقدر آبهای دندبسیارازباران هم حاصل نمیشود . مطلق دردرون خود جبه زار بعضی چشمه هائی موجود خواهد بود .

دراطراف ودرون جبه زارخیلی خیل ازمرغان متنوعه ئیکه اشتهای شکم پروری

سحاریا نرا بجوش آرد در پرواز بودند . اگر بدست یك تفنگی میبود قسم اعظم ایمرغان زده میشد . اماچه چاره که تفنگ نداشتند با تیروکمان . مهاجمه کرده بکم شکارا کتفا کردند . معهذا صدای تیر چون بالا نمیشود مرغان رم نکرده بخوبی نشان گرفته میشدند . وخوب زده میشدند . مهاجران به اینهم قرار دادند که از ینمرغان بدام آورده ودر کنار تالاب غراب مرغانچه ها ساخته مرغان مذکوررا خانگی بسازند واز تخم وچوچه گیری شان استفاده کنند درین جبه زار چون (تادورن) نام مرغها بسیار بودنام آنرا (جبه زار تادورن) نهادند . نزدیك شام بودکه مهاجران بعودت حاضر شدند یکساعت از شام گذشته بغرانیته هاوزدرامدند .

—{ باب بیست ودوم }—

دام — روباه ها — باد شمال غربی — طوفان برف — سبد
ساری — خدکترین زمانها — شکر اسفندان — اسرار
چاه — گشت وگدار — یکدانه صاچه .

درجزیرهٔ لینقولن سردیهای شدیدتابه پانزدهم آغستوس دوام نمود . دردرجهٔ حرارت اصلا بالاشدن پدیدار نشد دایمادر تنزل بود . درروزهائیکه باد نمیبودا گرچه تا یکدرجه بحمل طاقت میشد ولی بعضی روزهائیکه باد میشد خیلی شدت میکرد . پانقروف بسیار افسوس میکردکه ازخرسهای پرموئیکه پوستهای شان درچنین موسمها بسیار فائده مند است درجزیره چرا موجود نیست ومیگفت :

— البسه هائیکه خرسها پوشیده اند بسیار گرم پوشاکست اگر درین جزیره تشریف میداشتند پوستینهای شانرا بعاریت ازپیش شان میگرفتیم .

ناب — خوب اگر خرسها لباس دوش خودرا بتو دادن نمیخواستند چه میکردی؟

پانقروف — بزور میگرفتیم ناب آغاچه میشد .

بواقعیکه درجزیرهٔ لینقولن خرس موجود نبود . یا بود ولی مهاجران ندیده

بودند . هاربروناب و پانقروف احتیاطاً برتپهٔ منظرهٔ و سیعه دامها نهادند . به این دامهاوتلکهاهرحیوانی که بیفتد مظهرحسن قبول میشود .

این دامهاوتلکهای هاربروپانقروف عبارت ازیکیك چقوری بودکه روی آنهارا خس پوشك کرده طعمه بران نهاده بودند . واین چقورها رادرجاهائیکه نقش های قدم حیوانات بسیارتردیده میشد کنده شده بود . چندروزمتمادیاً درین دامها از (کولپو) نام روباه هاافتادند .

پانقروف چون سوم بارنیزافتادن روباه رادران نظرکرد فریادبراورده گفت :

— چه عجب کار! بجزروباه دگرچیزی نخواهیم دید ؟ اینهابچه کارمی آیند ؟

ژه ده ئون — چه میگوئید ؟ آیاپوشاك اینهارا نه می پسندید ؟ دیگراینکه وجود شان برای دیگرحیوانات طعمه میشود .

پانقروف ازتارهانیزدامهای خرگوش گیری ساخته درجائیکه مملکت خرگوشها راژه ده ئون یافته بود وضع نمود . لااقل روزیك خرگوش میگرفتند .

درتلکهای بزرگ نیربقرارگفتهٔ ژه ده ئون لاشه های روباه هارا گذاشته بسی حیوانات مختلفه افتادن گرفتند . درین دامها ازگرازهائیکه درجزیره دیده بودند نیز می افتد . (په قاری) نام یکنوع حیوان فربه وخوش گوشتی نیزدرافتاد .

دریا نزدهم آغستوس حال هوا تبدیل نمود . بادیکی یکباربسوی شمال غربی گذشت . اگرچه درجهٔ حرارت زیاده شد ولی یك برف دهشتناکی باریدن گرفت . باریدن برف سه روزمتمادیاً دوام گرفت . جزیره یك لباس بیضی دربرکرد . بعد ازسه روزباد طوفان نهادی ظهورکرد . ازغرانیتهاوزتلاطم شدتناك امواج بحرشنیده میشد . بادبرفهارا بهرهرسومی افشاند . درخشکه گردبادهای برف بظهورمی آمد . غرانیتهاوزازین دهشتهای سرمامحفوظ مانده بود . مهاجران دایم بحمد وشکرالهی میپرداختند . زیرا اگرغرانیتهاوزنمیبود حال شان بچه منجرمیشد . اگرازخشت وگل خانه میساختند به این بادهاوبرفهاطاقت آوردن آنچنانکلبه های بی اساس مشکل

مینمود . شمینه ها از حالا بلطمه های امواج معروض مانده . موجهای شدید بحر جزیره گك سلامت راسراسر مستور نموده است .

مدت تجروز مهاجران مجبور آدرغرا نیتها وزمحبوس ماندند . زیرا به اینچنین باد هاوسردیها بالباسیکه داشتند مقاومت کردن ممکن نبود . امابازهم اوقات خود شانرا بیکار بسر نیاوردند . نقصانهای کارهای نجاری درون غرانیتها وزرا اکمال کردند . بعد ازان به سبد سازی آغاز کردند . درینکار هم ترقیات خوبی نشان ندادند . درطرف شمال تالاب غرانت نیهای بسیار نافعی برای سبد سازی یافته بودند . آنهارا آورده و تر کرده انواع سبدها وصندوقها ، وبکسها ازان ساختند .

درروزهای آخرماه آغستوس هوا سرازنوتبدل نمود . سردی زیاده شد . طوفان باد خفیفترشد . مهاجران هماندم ازغرانیتها وزبرامدند . اگرچه بقدردووجب برف برزمین بود ولی چون بسبب سردی منجمد شده بود برفتن بران آسان بود . مهاجران برمیدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند . چه تبدلات ! همهٔ اطراف ودرختان بایك برف کسیفی مستورشده بود . تالاب غرانت . کوه فرانقلن جنگل فاروست همه را برف با هم در آمیخته بود . شلالهٔ جاید بصورت غیر منتظم یخ بسته شمعه ها و ستونهای بلوری درازوکوتاه عجیب وغریبی بظهور آورده بود .

مهاجران گرگ دامها ، وتاکها . و دامهای خودرا دیدن خواستند بسببی که در زیر برفها شده بودند یافتن شان مشکل شد . علی الخصوص اگردرچاهیکه خود کنده بودند خودشان می افتاد بسیار عجیب یك کاری میشد ! بعدازبسیار تفحص یافتند . درون همهٔ آنها خالی بود . ولی بازهم برسر برفها اثر قدم بسیار حیوانات دیده میشد . حتی هاربرد درمیان اثرهای قدم حیوانات نقش پنجهٔ یك جانور خونریزی را که از جنس ﴿ فلیه ن ﴾ نام پلنگ است شناخت . پانقروف پرسید که :

— فلیه ن چیست ؟

هاربر — پلنگ است .

پانقروف — آیا پلنگ درچنین جاهای سردپیدا میشود ؟

مهندس — بلی ، درامریکا نیز درهمین منطقه ها پلنگ میباشد .

هوا رفته رفته کسب اعتدال نمود . برفها رو به آب شدن نهاد باران نیز بارید . برفها را کاملاً شست . مهاجران درپی ارزاق ومأکولات دویدند . چوب زغال ، بادامجنگلی ، چای ، اسفندان وشکارهای متنوع نقل نمودند . درراه ئیکه میگذشتند ، خرابیهای طوفان رامیدیدند . درجنگل بسیار درختهارا دیدند که ازبیخ وبن برافتاده ، داش کارلی خودشان را بکورهٔ آهنگری ، ودستگاه کیمیاگرئی شان به تعمیرات زیادی محتاج بودند ، شمینه ها ، ازموجهای دریا زیر وزبر شده بودند . اما آلات وادوات آهنگری وغیره که مهندس آنرا دریك جای بلندی محفوظ نگهداشته بود بسلامت بودند .

مهاجران زغال وچوب ، ومأکولات خودشانرا باعرابه ای دستکئی که ساخته بودند نقل میدادند . به این ذخیرئیکه دوم بارجمع آوردند بسیار پسندیده ومعقول یك کاری کرده بودند زیرا در اواخرماه آغستوس که مقابل ماه شباط منطقهٔ شمالیست برودت بزرکسب شدت نمود . در [۲۵] ماه آغستوس بعد ازانکه برف وباران زیادی بارید بدیکریکبارجهت جنوب شرقی درامده سردی بدرجهٔ نهایت رسید اگرچه مهاجران میزان الحراره میداشتند لکن مهندس را که سنتیغراد درا (۲۲) درجه پائین ازصفر حکم مینمود موافق صحت میبافتند .

مهاجران بمجبوریات ازغرانیتهوز بیرون نبرامدند . اکثر وقت خودشانرا برای صرف نشدن شمع بسیار درکنار بخاری که دردالان گذاشته بودند میگذرانیدند . چند بار اگرچه آرزوی برامدن نرا کردند ولی نتوانستند . زیرا ریسمان وتخته های زینهٔ شان یك پارچه یخ بسته بود دستهارا میسوزانید . سیروس برای رفقای خود بازیك کاری پیدا کرد .

چنانچه تابحال شکررا تنها بجوش دادن وغلیظ ساختن اسفندان اکتفا میکردند . دراینبار مهندس از بیکاری بیزاری ترجیح داده قند ساختن راپیشه گرفت . اسفندان

راخوب بقوام آوردند ودر قالبهار یخته تبلور دادند قند اعلایی خوش طعمی بعمل آمد سردیهاتابه پا نزدهم ماه ایلول دوام نمود . مهاجران دلتنگ شدند . اکر مهاجران یك کتبخانه میداشتند کویایکی از لوازمات عالم تنهایی شان مکمل میبود . امابه این حاجت نداشتند . زیرامهندس شان یك کتابخانهٔ جا ندار وروانی بود . مهندس دایماازتطبیقات فنون راباصنایع بحث را نده افکار رفقای خود راتنویر مینمود .

ازشدت برودت ازهمه زیاده ترتوپ به تنگ آمده است حیوان صادق ، در غرانیتهاوز بهیچ صورت نمیگنجید . هر وقتیکه توپ بسوی چاه غرانیتهاوز میرفت بعوعوه آغازمیکرد . سرپوش تخته یی که برروی آن نها ده شده برداشتن میخواست که این حالهای سگ نظردقت مهندس راخیلی بخود جلب مینمود . مهندس هیچ نمیدا نست که درین چاه آیاچه اسراراست . آیاازین چاه بدیگر طرف جزیره کدام رابطهٔ وجود است؟ آیا گاه گاه کدام جانور بزرگ دریایی درین چاه آمده تنفس میکند ؟ این است که اینهمه اسرار مجهول مانده . تنهاچیزیکه معلوم است آثار تلاش و هیجان توپ است ازانچاه . آیا تایك سببی نباشدسگ چرا این تلاش وهیجان رانشان میدهد ؟

نهایت سردیها منقطع شد . باران وبرف بارید . طوفان شد اما آنهاهم رفع گردید . در نهایت ماه ایلول مهاجران شکار بسیاری کردند . پانقروف همیشه برای تفنگ ساختن ازمهندس رجامیکرد . ژه ده ئون نیزمیگفت :

— اگراین جانورهای خونریزیکه اثرهای قدم شانرادرجزیره می بینیم وجود باشند . به تفنگ احتیاج کلی دیده میشودزیرامحوکردن آنهاراازجزیره قطعیاً لازم بایدشمرد .

حالآنکه فکر مهندس تفنگ رابسببی که آلات وادوات ساختن آن مفقود است بدرجهٔ دوم وسوم لازم میداند . ازان کرده ملبوسات رالازم میشمارد . لباسهائیکه دربردارند بدرجهٔ رسیده که ازپوشیدن برامده است . بهمه حال یك چارهٔ آنرا باید اندیشید . مهاجران به فکر ملبوسات بودندکه یك واقعهٔ دیگری ظهورکرده هرکس رابمراق واندیشهٔ بزرگی انداخت .

واقعهٔ مذکوراز ینقرار استکه در ۲٤ تشرین اول پانقروف دراثنائیکه دامهارا معاینه میکرددرمیان یکی از چقوریهای گرگ‌دام یك په قاری ماده‌ودوچوچهٔ آنرایافت. کشتیبان بکمال ممنونیت بغرا یتهاوز آمده بنابرعادت مزاحانه ئیکه داشت گفت:

— موسیوسیروس، اعلایك ضیافت میکشیم. چسان موسیوژه ده ئون، شما هم درین ضیافت داخل هستید یانی؟

ژه ده ئون — بسیارخوب امادرین ضیافت چه میخوریم؟

پانقروف — په قاری تازه.

ژه ده‌ئون — بگذار بابا!منهم گمان کردم‌که‌درین ضیافت بما کبکهای پرکردهٔ سماروق دار میخورانی!

پانقروف — چه؟ مگرشما گوشت په قاری‌را نمی پسندید؟

ژه ده ئون — چرا نمیپسندم، ولی‌خورده خورده دلزده شده‌م.

پانقروف — اخبار نویس‌افندی، وقتیکه اول بجزیره افتاده بودید برای یك تکه گوشت (په قاری) جان میدادید حالا بدرجهٔ رسید که گوشت په قاری‌را نمی پسندید!

ژه ده ئون — شماهم دانستید نی، انسان‌هیچ وقت شاکر نمیشود!

پانقروف — شما باشیدکه من و ناب درباب‌پختن آن مهارت آشپزیٔ خود را صرف کنیم بار به بینید که اگرینجاهی تانرا با آن نخوردید بازبگوئید.

دروقت شام دردالان طعامخوریٔ غرانیتهاوز مهاجران بکمال خوشی وشطارت برسفرهٔ طعام جمع آمدند. کباب وکواج گوشت په قاری بسیار لذیذ شده بود. ناب یکنوع شیرینی بقلوا نمایی ازبادام وقند نیز ساخته بود.

در اثنای جویدن لقمه یکی یکبار پانقروف فریاد براورده گفت:

— وای، دندانم شکست! وای، وای!!

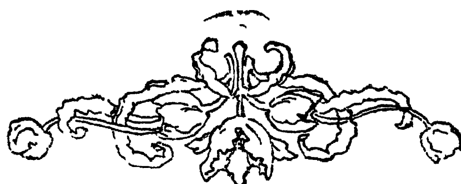
مهندس — چرا، آیادرمیان گوشت سنگ بود؟

پانقروف — همچنین معلوم میشودکه سنگ باشد.

اینرا گفته وچیزیکه درمیان سوراخ دندانش رفته بود بیرون براورد .
چیزیکه با نقروف از دندان خود بیرون براورده بود . سنگ نی بلکه یك دانه گلهٔ سربئ کوچك تفنگ بود .

انتهای
کتاب اول

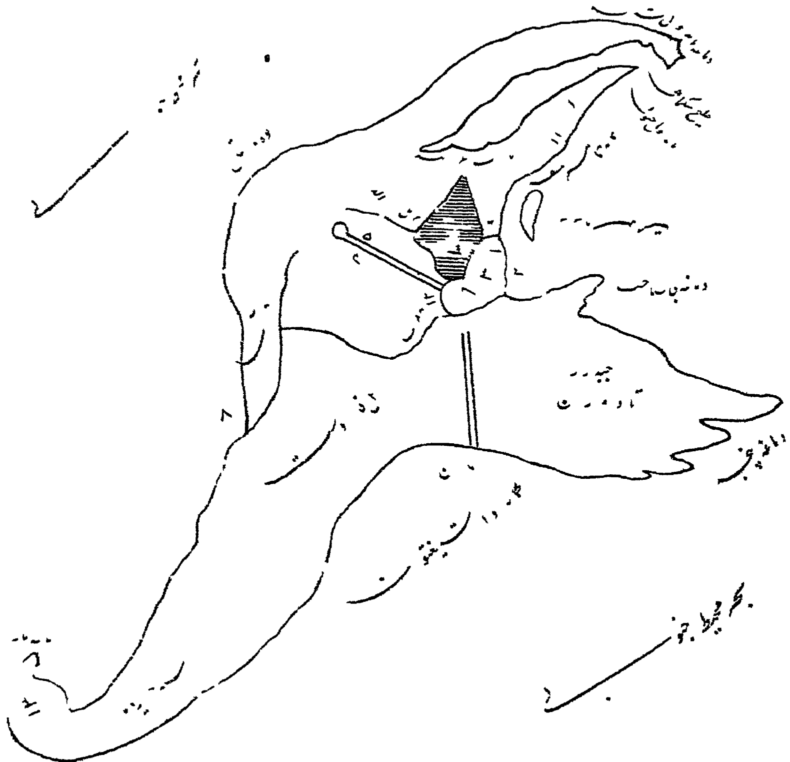
محمود طرزی



(جزیره پنهان) بنام دیگر (جزیره لنکلن)

طول غربی ۱۵۰ درجه ۳۰ دقیقه

عرض جنوبی ۳۴ درجه ۵۷ دقیقه



(۱) غرانیت هوز — (۲) ... — (۳) ... — (۴) ... —

(۵) ... — (۶) ... — (...) ... —

(۹) ... — (۱۰) ... — (۱۱) ... —

(۱۲) ... — (۱۳) ... — (۱۴) ... —

مقیاس : ... (۲۰۰۰) متر

۱ ۲ ۳ ۴

نقشهٔ جزیرهٔ پنهان

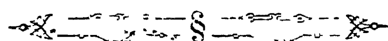


جزیرهٔ پنهان

کتاب دوم — آدم متروک

باب اول

دانهٔ گله — ساختن یك کشتی — شکارها — تپه — هیچ اثری از انسان نیست — شکار ناب وهار بر — سنگ پشت چپه شده — سنگ پشت گم میشود — ملاحظهٔ مهندس



از وقتیکه مهاجران به جزیرهٔ لینقولن افتاده‌اند تمام هفت ماه میشود. از ابتدای آمدن شان بجزیره تا به اینوقت هر طرف راپالیده اند، جستجو کرده اند در جزیره هیچ یك اثری که بودن انسانرا نشان بدهد پیدا نشده است. حتی از بسیار علامت چنان دیده شده که نه جزیره مسکونست و نه هیچوقت پای انسان بران رسیده است. اما حالا که یك رنگ دیگری پیدا کرد: چونکه در میان گوشت ران یك حیوانك کوچکی یك دانه صچمهٔ کوچکی پیدا شد که به این سبب همه افکار مهاجرانرا زیروزبر کرده.

این یك مسئلهٔ آشکاریست که یك دانهٔ گله البته از میل یك تفنگی بر آمده و آن تفنگ هم مطلقا از طرف یك انسانی انداخته شده است.

پنقروف صچمه را از دندان خود کشیده بر میز ماند. رفیقانش همه به حیرت افتادند.

سیروس سمیت دانهٔ ساچمه را بدست گرفته معاینه نموده پرسید :

— آیا بفکر شما که انحیوانکی که این ساچمه از وجودش برامده سه ماهه یك حیوانیست نی؟

پانقروف — بلی موسیو سیروس ، زیرا وقتیکه ازدام گرفتمش هنوز ازسینهٔ مادرش شیر میخورد .

مهندس — چون چنینست ، هیچ شبهه نیست که از سه ماه به اینطرف درجزیرهٔ مایك تفنگ انداخته شده است .

ژه ده ئون — نی بلکه ده تفنگ انداخته شده است تایك ساچمهٔ آن برحیوان اصابت نموده است .

مهندس — پس ازین معلوم شد که یاجزیرهٔ ما مسکونست ویا آنکه درمیان این سه ماه به انجا یك کشتی بی انسان برامده است ، واین را هم میدانیم که جزیرهٔ ما مسکون نیست . آمدیم برینکه بجزیره انسان آمده است : آیا این انسانها برضای خود آمده اند یا اینکه طوفان آنهارا درینجا انداخته است ؟ اینمسئله بسیار پسانها معلوم خواهد شد آیا آیندگان اوروپائیست ، یامالیزیائی ؟ یعنی دوست هستند، یادشمن ؟ اینهم بعداز دیدن آشکار خواهد شد . آیادرینوقت درجزیره هستند یارفته اند ؟ اینست که مادراول امر به تحقیق اینمسئلهٔ اخیره کوشش بایدورزیم . زیرا این مسئله مارابه تحقیق که بسیار اندیشناك میکنند .

پانقروف — نی موسیو سیروس، شماهیچ اندیشه مکنید، جزیرهٔ مامسکون نیست . اگرمیبود بهمه حال یك علامتی ازانسان میدیدیم .

ژه ده ئون — معهافیه اینهم محققست که این حیوانك این گله را ازشکم مادرباخود نیاورده است .

ناب — بلکه دردهن موسیو پانقروف ....

پانقروف — وای ، وای ناب ! مقصدت این است که گویامن ازهفت هشت ماه به اینطرف ازریشه وند بدهن خود یك دانهٔ گله رانگهداشته و هیچ خبرنشده ام ها !

ما شاءالله به این فراست . بیابیین اگر درسی و دو دندانم یکش را چنان خراب یافتی که دانهٔ صاحچه دران بگنجد دوازده دانهٔ آنرا بکشیدن شرط میکنم .

مهندس — فکر اب سراسر خطاست . بجز اینکه بگوئیم در ظرف این سه ماه در همین جزیرهٔ ما یك تفنگ نداخته شده و آن تفنگ هم از طرف انسان انداخته شده دیگر هیچ سخنی معقولی نمی یابیم . آیا حالا آن انسان در کجاست ؟ و تابهال در یجاه آمده یا رفته اند ؟ این است که این را باید حل کنیم .

ژه ده‌ئون — هم مجبوریم که دریندب بسیار احتیاط باید کنیم .

مهندس — بلی . باید همچنین کنیم . زیرا مأمولست که اینها رهزنان مالزیایی باشند .

پنقروف — موسیو سیروس اگر پیش از آنکه بری کشفیت برائیم یك کشتی کوچکی بسازیم ، و او را با آن کشتی در داخل نهر مرسی میان جنگل یك سیاحتی اجرا کنیم . و دیگر ساحلها را نیز با آن یك گردشی اجرا کنیم بد نخواهد بود ؟

مهندس — فکرت خوبست پنقروف . اما وقت برای انتظار کشیدن نداریم . زیرا تمامیت صندل بساختن لااقل یکماه میگذرد .

پنقروف — بلی صندل مکمل و منتظم همچنین است که شما میگوئید . اما من برای گردش نهر مرسی یك صندل عادتی را درظرف پنجروز میتوانم بسازم .

ناب — آیا در پنجروز ؟

پنقروف — بلی ناب . به اصول هندی یك صندل .

ناب — آیا ازچوب ؟

پنقروف — بلی از چوب ... پوست درخت . موسیو سیروس شما مرا پنجروز مهلت بدهید در پنجروز صندل را آماده حاضر بگیرید .

مهندس — بسیار خوب در پنجروز حاضر کن به بینیم .

هاربر — درین پنجروز ما هم خودمانرا بدقت محافظه کنیم .

مهندس -- بلی به بسیار دقت . حتی شکار را هم از اطراف غرانیتهاوز به بیرون

نباید اجرا کنیم .

به اینصورت بر خلاف امید پانقروف ضیافت امشبه به بسیار کدورت و اندیشه در گذشت . از ین دانهٔ ساچمه بتحقیق پیوست که در جزیره بهمه حال غیر از مهاجران دیگر ساکنان هم موجود است که اینهم برای مهاجران مدار اندیشهٔ بسیار بزرگی شمرده میشود .

سیروس سمیت وژه ده ئون پیش از انکه بخوابند درینباب بسیار مذاکره و مباحثه کردند . بعدازانکه درباب واقعهٔ رهایی یافتن مهندس و این مسئلهٔ دانهٔ گله که آیا درما بین این هردو مسئله یك رابطهٔ هست یا نیست بسی گفتگو کردند آخر الامر مهندس گفت :

— عزیزم سیپیلله آیا فکر مرا میخواهید که درین خصوص بچه مرکز است ؟

ژه ده ئون — بلی میخواهم بدانم .

مهندس — چون چنینست محقق بدانید که اگر هرطرف جزیره را زیر وزبر سازیم هیچ کس را نخواهیم یافت .

پانقروف روز دیگر بکار آغاز نهاد . صندالیکه اومیسازد بسیار آسانست . درختان بزرگ تنه‌یی را که باد برزمین غلطانیده پوستهای تنهٔ آنهارا بطرف دوسه روز باناب جدا کردند و پارچه های آنهارا بایکدیگر ربط داده و میخ کاری و پرچیکاری آنرا به انجام رسانیده صندال را حاضر نمود .

در اثنای کشتی ساختن پانقروف ژه ده ئون وهاربر بشکار دوام میورزیدند . و اگرچه از اطراف تالاب غرانت دوری نمیکردند باز هم بشکار بسیاری موفق میشدند .

هاربر وژه ده ئون دایما در اثنای شکار درباب دانهٔ گله بحث میکردند . هاربر میگفت :

— موسیو سیپیلله ، اگر در جزیره بعضی مسافرانی افتاده میبودند ، آیا به اینطرفها دیده نشدن آنها شایان حیرت نیست ؟

ژه ده ئون — بلی اگر تا به اینوقت در جزیره باشند شایان حیرت است و اگر نباشند ؟

هاربر — یعنی شما به این فکرید که رفته خواهند بود ؟

ژه ده ئون — همچنین است میگویم . زیرا اگر نمیرفتند البته یك حادثهٔ یکه از

وجود شان نشان بدهد ظهور مینمود .

هاربر — امامیدانیدکه موسیوسیروس بجای اینکه ازورود انسان بجزیرهٔ مامنون شود بالعکس خیلی اندیشه ناك وغمگین میشود ؟

ژه ده ئون — بلی مهندس میگویدکه مطلقا رهزنان دریائیست وازانسبب در بیم می افتد .

دراثنائیکه این مکالمه میشد هاربر وژه ده ئون درزیر درختان بسیار بلند جنگل رسیده بودند که آندرختا نرا (قوری) مینامند ودربلندی مشهوراند هاربر بسوی اندرختان نظر کرده گفت :

— اگربرین درختهابالابرایم تابسیار جاهارا خواهد دیدم .

ژه ده ئون — بسیار خوب امادرختها بسیار بلند است آیابرامده میتوانید ؟

هاربر — شمایکساعت صبرکنید تایك تجربه بکنم .

اینرا گفته بردرخت برامدن گرفت . بعد ازچنددقیقه بچستی وچالاکی که داشت تاپرتالاق درخت بالابرامد . قسم اعظم جزیره ازتالاق درخت پدیداربود . یعنی ازحد دماغهٔ پنجه تابد ماغهٔ مار همه اطراف معلوم میشد . تنهاجهت شمال غربی باکوه فرانقلن پوشیده شده بود .

هاربرنوجوان اولابسوی بحرچشم خود رابدوخت ، درهیچ طرف هیچ یك چیزی که علامت کشتی را نشان بدهد ندید . درطرف جنگل فاروست ودماغه مار وپنجه نیزچیزی معلوم نشد . پس هرگاه جزیره مسکون میبود درهیچ طرف هیچ یك دودیکه ازلوازمات بشراست دیده نمیشد ؟

هاربرازدرخت فرو آمد . هردوشکاری بغرانیتها وز آمدند . سیروس سمیت سخنان هاربررادرباب مشهوداتش شنیده بی آنکه چیزی بگویدسرخود راشورداد .

روزدیگریك واقعهٔ دیگری ظهوریافت که حل آن نیزمشکل یك معمایی شد :

هاربرونابازغرانیتهاوزبرای آوردن استریدیه بساحل رفته بودند . درراه هاربر یك سنگ پشت بسیاربزرگی رادرساحل دیده برناب که پس تربودفریاد کردکه زودخود

را برساند . هردو نفر باعصاچو بهائیکه داشتندراه سنگ پشتك رااز دریا بریدند . ناب فریاد بر اورده گفت :

— واه واه ! چه خوب حیوانست . آیاچسان بگیریمش ؟

هاربر — بسیار آسانست ناب . سنگ پشت راچون یکبار به پشت بگردانیم دوباره خودرا راسته کرده نمیتواند . هله چپه کنیمش .

سنگ پشت چون در اطراف خود نظر کرد خود را در کاسهٔ خود پنهان کرده مانند یك سنگپارهٔ ساکن بماند . ناب وهاربر بهزار جد وجهد سنگ پشت رابه پشت چپه کردند . این حیوان بقدر یك متردرازی داشت که ثقلتش بقدر چارهزار کیلو تخمین میشد . ناب گفت :

— این است یك مائدهٔ نفیسه ، آیاپا نقروف چقدر ممنون خواهد شد .

بواقعیکه گوشت سنگ پشت بسیارلذیذاست . ناب و هاربر از برنگشتن سنگ پشت خاطرجمعشده وبرای احتیاط دردور آن یك دیوارك سنگی کشیده بسوی غرانیتهاوز روانه شدند تاعرابهٔ دستکی را آورده حیوانرا بیارند . هاربر ازمسئلهٔ سنگ پشت به پانقروف چیزی نگفت . میخواست که یکی یکبار پانقروف رانشانداده حیرانش کنند . امابعدازانکه عرابه را گرفته بجائیکه سنگ پشت راچپه کرده بودند بیامدند ازحیوان اثری نیافتند . ناب پرسید که :

— مگر سنگ پشتها خودراراسته میتوانسته اند ها ؟

هاربر — (بحیرت) ظاهر همین است که میبینم . اما . وسیوسمیت بسیار حیران خواهد ماند به بینیم که اینرا چه گونه حل خواهد کرد !

هردو رفیق باعرابهٔ خالی پس های سرخودراخارانیده درجائیکه کشتی میساختند آمدند رفقا آنجا بودند . هاربر مسئله را بیکم وکاست بمهندس بیان نمود .

پانقروف — آه چه قدر بود لا آدمانی هستید . نجاه بشقاب طعام را برایگان از دست دادید ها !

ناب — قباحت برما نیست ، زیرا ما سنگ پشت را چپه کردیم . واسته شدن سنگ پشت چپه شده را کسی ندیده چکنیم ؟

پانقروف — مطلق شما خوب چپه نکرده اید ؟

هاربر — خوب چپه نکرده اید هم گپ است ؟ حتی در اطراف آن سنگ غاله هم کردیم .

پانقروف — چون چنینست درین مسئله یك معمایی موجود است .

هاربر — موسیو سیروس ، آیا سنگ پشت را چون یکبار چپه کنند خود بخود راسته شدنش محال هست یا نی ؟

سیروس — همچنین است اولاد من .

هاربر — چون چنینست آیا چسان شد که خودرا راسته توانست ؟

مهندس بعد از ملاحظه پرسید که :

— جائیکه شما سنگ پشت را گذاشته بودید از دریا آیا چقدر دور بود ؟

هاربر — بقدر پنجاه قدم تخمین میشود .

مهندس — وقتیکه سنگ پشت راچپه میکردید آیا بحر فرو نشسته بود یعنی در حالت جزر بود یانی ؟

گفتند — بلی .

مهندس — چون چنینست اگرچه سنگ پشت در خشکه راسته نمیشود ولی در آب راسته شده میتواند . زیرا بعد از انکه شما آمده اید دریا بالا برامده سنگ پشت را شنا ور کرده است .

ناب — براستیکه ما هم یك بودلایی بوده ایم .

پانقروف — من هروقت بخدمت شما راست بودن اینسخن را گفته کسب شرف مینمودم آقای من ! که شبهه دارد که شما بودلا نیستید !

مهندس مسئلهٔ سنگ پشت را نیز به اینصورتی که بیان شد حل نمود . لکن آیا خود او به این حل خود قطعیاً قانع است یانی این است که این معلوم نیست .

—﴿ باب دوم ﴾—

تجربهٔ نخستین صندال — اشیائیکه درساحل یافت میشود — ربط دادن اشیارا بکشتی — دماغهٔ بی صاحب — آلات ، اسلحه ، ادوات ، ملبوسات ، کتاب وغیره — کبود پانقروف چیست ؟ — انجیل ۰

در (۲۹) تشرین اول صندال پوست تنهٔ درخت پانقروف حاضرشده بوددر طرف سرودنبال این کشتی تخته های محکمی برای نشستن ربط شده است ۰ دوچفت پرهای کلفت ویك سکان ازجمله متممات این صندال است ۰ انداختن کشتی رابدریانیز بسیار آسان بود ۰ صندال رادراثنای جزر دریابرریگهای کنارساحل دریا درپیش گام غرانیتهاوز نهادند بمجردشروع مد آب درزیرکشتی درامده شنا ورش ساخت ۰ پانقروف هماندم درکشتی جهیده وبکمال مسرت نعره زده گفت :

— هوررا !! هوررا !! بااین صندال دور ۰۰۰۰

— عالم میخواهید بکنید ؟ ۰۰۰۰ چه قدرمبالغه !

— نی توبگذارکه من سخن خودراتکمیل کنم ۰ دورعالم نی دورجزیره میکنیم ۰ برای صفرهٔ آن یکچند سنگ میگذاریم ویك باد بانی هم ازقماشیکه بعد ازین موسیو سیروس بسازد چون کشیدیم دورجزیره رابخوبی بااودورکرده میتوانیم ۰ حالاچرا ایستاده ایددرائیدکه به بینیم که آیاهرپنج مارابرداشته میتواند ؟

پانقروف بیك پرصندال رابساحل نزدیك نمود ۰ هرپنج رفیق درصندال درامدند ۰ وقراردادندکه تابدماغهٔ اول جنوب رفته یك تجربهٔ اجرا کنند ۰

صندال ازساحل دورشدن گرفت ۰ امروزهوابسیار لطیف بحرمانند یك حوضی صاف وآرام بود ۰ صندال بکمال سهولت به پیش رفتن آغاز نهاد ۰ هاربرو ناب پرهارا بدست گرفتند ۰ پانقروف سکانرابدست گرفته بعدازانکه آبنای مابین جزیره گك سلامت

وجزيرهٔ لینقولن را عبور نمود سرکشتی را بسوی دماغهٔ اولی‌که در طرف جنوبست متوجه نمود . صندال را بقدر دو میل از ساحل دور کردند زیرا مهندس میخواست که جزیره را وعلی الخصوص کوه فرانقلن را از خارج بنظر غور تماشا کنند .

پانقروف باز بسوی ساحل میل کرد . دماغه ئیکه جبه زار (تادورن) را در بر گرفته بود دور نمودن گرفتند . بسعی وهمت پرز نهای باغیرت صندال بکمال انتظام بساحل نزدیك شده میرفت . بعد از انکه بقدر دو ساعت رفتند بدماغه ئیکه مطلوب بود رسیدند . مهندس بطرف وضعیت اراضی دیده بگرداب حیرت فرو رفته بود در اثنائیکه میخواستند دماغه را دور کنند هاربر فریاد بر اورده گفت :

— به بینید . در کنار ساحل یك چیز سیاهی می بینم آیا چه باشد ؟

همه رفقا نظر شان به آنطرف متوجه شد . مخبر گفت :

— بلی راست میگوید در انجایکچیزی هست . چنان گمان میبرم که یکبار بستهٔ در یک فرو رفتهٔ باشد .

پانقروف — من شناختم که چیست ؟

ناب — چیست ؟

پانقروف — پیپ است . آه اگر پر باشد !

مهندس — همان بساحل نزدیك شویم .

بدو پر صندال بکنار دریا نزدیك شد . کشتی نشینان بساحل برجهیدند . حقیقةً پانقروف خطا نکرده بود . بواقعیکه دو پیپ بزرگ بود که باریسمانها یك صندوق بسته شده بود که آن صندوق را این دو پیپ خالی شناور ساخته بساحل انداخته ودر ریگها گور نموده است . هاربر پرسیدکه :

— آیا ازین معلوم نمیشود که کدام کشتی درینطرفها غرق شده واین بار ازان باشد ؟

ژه ده ئون — درین هیچ شبهه نماند .

پانقروف — آیا درین صندوق چه خواهد بود ؟ صندوق بسته . اسباب بار کردن

آن نیز در پیش ما نیست .

اینرا گفته و یك سنگ بزرگی را گرفته میخواست که صندوق را بشکند ولی مهندس مانع آمده گفت :

— دوست من یکساعت صبر کنید .

پانقروف — اما موسیو سمیت . بلکه درین صندوق اسبابیکه ما را لازم است موجود باشد ؟

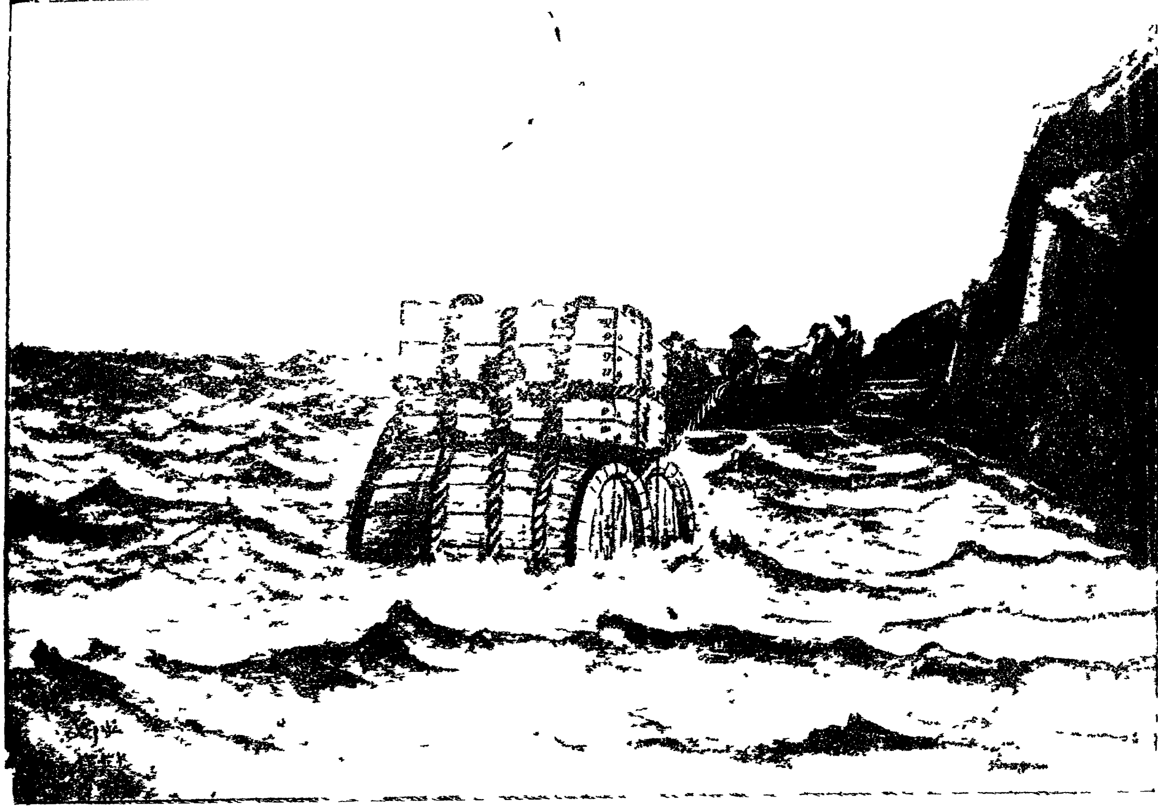
مهندس — خوبست نی ، ماهم آنرا بخود معلوم میکنیم . این صندوق را بغرانیتهاوز میبریم . درانجا بی آنکه بشکنیم باز میکنیم . مادام که صندوق را پیپهای خالی تا به اینجا شناور نموده آورده است چون باز بدریا بیندازیم ، وبا یك ریسمانی بکشتئی خود مربوط دهیم تا بساحل غرانیتهاوز به آسانی نقل میدهیم .

پانقروف — حق دارید موسیو سمیت . من مجهول یك آدمی هستم .

آیا این صندوق از کجا آمده باشد ؟ این است مسئلهٔ مهمهٔ مشکله ! مهاجران چار طرف صندوق و پیپهارا از نظر گذرانیدند . در هیچ طرف ساحل دیگر هیچ چیزیکه بساحل افتاده باشد نیافتند . هاربر برسر یك سنگ بلندی برامده بهرطرف نظر انداخت . نه در دریا نه درخشکه هیچ یك علامتی که غرق شدن یك کشتی را نشان بدهد دیده نشد .

این یك محققست که یك کشتی غرق شده ! واین صندوق به آن کشتی بوده . زیرا خود بخود این صندوق از هوا نیفتاده . بلکه مسئلهٔ این صندوق بادانهٔ ساچمه یك مناسبتی دارد . بلکه صاحبان صندوق بدیگر طرف جزیره برامده باشند ؟ بلکه هنوز تابحال در جزیره باشند ؟ اما اینقدر دانستند که بیکانکان نوی که در جزیره برامده اند رهزنان مالیزی دریایی نیستند . چونکه در پیش آنها اینچنین صندوق پیدا نمیشود .

مهاجران در نزد این صندوقیکه بدرازی پنج قدم وعرض سه قدم بود آمدند . صندوق ازچوب میشه ساخته شده بود . برروی آن چرم گرفته شده بود وبه بسیار



درین اثنا جزر به مد آغاز نهاده بود . آب تا زیر صندوقها آمده بود

دقت میخ شده بود . دو پیپ سر بسته ئیکه از زدن آن وصدائیکه ازان میبرامد خالی بودن آن معلوم میشد بارِیسمانهای بسیار کلفت ومحکم از دوطرف به صندوق مربوط شده بود . پانقروف چون به گره ریسمانها دید فهمیدکه گره کشتیبانانست . اینراهم دانستمدکه اشیای درون صندوق به بسیار خوبی محفوظ باشد . زیراصندوق ازهیچ طرف زده وزخمی نشده بوداینراهم استدلال نموده توانستمدکه این صندوق دربحر بسیار وقت نمانده باشد . و هم معلوم میشدکه یك قطره آب هم دردرون صندوق ندرامده باشد .

ازقرارتخمین مهاجران چنان معلوم میشودکه صاحبان کشتی چون دیده اندکه کشتی شان غرق میشود اشیای لازمهٔ خود شانرا درین صندوق انداخته وباد و پیپ خالی آنرابسته بدریا انداخته اندکه اگر بساحل برسند بی اسباب نمانند . مهندس گفت :

— حالا ما این باررا تابه غرانیت هاوز کش کرده میبریم درانجا آنراباز کرده می بینیم . باز جزیره رادور میکنیم . اگر در دیگر طرف جزیره آدم یافتیم وصاحب صندوق بودند اشیای شانرا بدست شان میدهیم ، واگر نیافتیم ......

پانقروف — برای مامیماند ! اما آیادرمیان صندوق چه خواهد بود ؟

درین اثنابحر مد آغاز نهاده بود . آب تابزیر صندوق و پیپها آمده بود . یکی از ریسمانهائیکه باربه آن بسته شده بودباز کرده شد ، وریسمان بکشتی ربط گردید . نب وپانقروف ریگها راازاطراف بارپس کردند . هرکس به صندوق سوار شدند . وکشتی را بر نده با را باخود کشیدند . نام این دماغه را (دماغهٔ مال بیصاحب) نهادند .

بارخوب سنگین بود . پیپها صندوق رابدشواری برروی آب نگهمیداشت . پانقروف ازبیم آنکه مبادا ریسمان کنده شده باربدریا غرق شود برخودهمیلرزید . نهایت بعد از یکنیم ساعت بساحل غرانیت هاوز واصل شدند . بحرچون بجزر آغازنهاده بودکشتی باز درزیگهی کنار دریا نشسته توقف نمود . نب بشتاب رفت شده اسبور و چکش را از غرانیت هاوز بیاورد .

پا نقروف بسیار به تلاش است . اولاد و پیپ را از صندوق باز نمود . بعد از آن قفل صندوق را پراندند . سرپوش صندوق باز شد . دردرون صندوق یك صندوق نازك جستی دیگر . وجود بود . ناب نعره زده گفت :

— آیا این چه باشد که به اینقدر دقت محافظه شده است ؟ آیا از خوار که پر خواهد بود ؟

مهندس — گمان نمیبرم .

کشتیبان — اگر هیچ نباشد ایکاش چیز میبود ...

ناب — چه چیز ؟

پا نقروف — هیچ .

صندوق جستی را از میان بریدند . و بدو طرف لوله کردند . از صندوق اشیای مختلفهٔ متنوعه برامدن گرفت که هریك از انها که میبرامد . کشتیبان (هورا !) گفته فریاد میبراورد . ناب هرپارچه اشیارا که بدست میگرفت یك رقص مسرتانهٔ میکرد . هار برکفهای شادی بهم میزد . از صندوق برای طبیعت هرکس موافق اشیا میبرامد . ژه ده ئون قلم و کتابچهٔ خودرا گرفته اسامی اشیای موجوده را ازینقرار ثبت دفتر نمود :

آلات	عدد	آلات	عدد	
چاقوی هزار پیشه	۳	چکش	۳	
تبر فولادی چوب شکنی	۲	پیچ	۳	پاکت
تبر نجاری	۲	پیچ بزرگ	۳	پاکت
رنده	۳	میخ عادتی	۱۰	خریطه
تیشهٔ خورد	۲	ارهٔ بزرگ و کوچك	۳	
تیشهٔ دو دمه	۱	قطئی سوزن	۲	
انبور آهن بر	٦	قطی نخ	۳	
سوهان	۲			

﴿ اسلحه ﴾	عدد	﴿ اسلحه ﴾	عدد
تفنگ چقمق	۲	زیرپیرا هنی ازقماش علی دریایی	۲٤
تفنگ یتاقی	۲	جراب ازهمان قماش	۳٦
تفنگ چره انداز دور نشان	۲	دیگ مسی	٥
شمشیر وقمه	٦	قاب چودنی	٥
پیپ باروت دوسیره یی	۲	قاشق، پنجه ، کارداز هریك پنج پنج	۱٥
قطئی یتاقی	۱۲	چاینك	۳
سکستان نام آلات فن هیئت	۱	کارد بزرگ	٦
دوربین	۱	تورات شریف	۱
دوربین بزرگ	۱	کتاب اطلس مکمل	۱
صندوقچهٔ پرکارمکمل اسباب باقلمهای سربی	۱	لغت زبان مالیزی	۱
بوصله یعنی قطب نمای مکمل	۱	شش جلد لغت فنون طبیعی	۱
میزان الحراره	۱	کاغذسفیدسه دسته	۳
میزان الهوا	۱	کتابچهٔ سفید	۲
ماکینهٔ فوتوگراف باهمه لوازماتش	۱	قلم پنسل	۳۰

اسبابهائیکه ازصندوق برامد عبارت ازهمین چیزهای بودکه ژه دهئون آنرا در دفترخود بموجب سیاههٔ مافوق قید وثبت نموده گفت که :

— صاحب این صندوق حقیقتاً که مرد بسیار تجربه کاری بوده است که ازهمه جنس اشیای لازمی صندوق خود راپرکرده است گویاخوبی میدانست که درچنین جزیرهٔ خالی غیرمسکونی خواهدافتادواین صندوق دفع احتیاجات اوراخواهدنمود .

سیروس سمیت یکقدری تفکروملاحظه نموده گفت که :

— حقیقتاً که هیچ چیزی کم نیست .

هاربر — این یك بخوبی معلوم شدكه صاحب این صندوق رهزنان دریایی مالیزی نیست .
ژه ده ئون — بگمان من می آیدكه یك سفینهٔ اوروپائی یاامریكائی در بنطرفها افتاده باشد ، صاحب سفینه چون غرقشدن كشتی خودرادانسته این صندوقرا به اسبابهای لازمی پركرده بدریاانداخته تاآنكه درخشكه آنرا یافته دفع ضرورت نماید .
پانقروف بیك طوراستهزاكارانه وتمسخرانه گفت :
— بلی بلی ! ماكینهٔ فوتوگراف رانیزدرچنان وقت تنگ غرقشدن درصندوق مانده تافوتوگراف غرقشدن كشتی خودرابگیرد !!
— اینستكه منهم لازم بودن این آلت رانداستم كه چرادرصندوق نهاده اند؟
— آیا براسباب واشیائیكه ازین صندوق برامده یك نشانی یانمبری نخواهدبود كه بدانیم ازكدام جهت وكدام مملكت وارد شده است ؟
مهاجران همه اسباب واشیارایكان یكان ازنطرگذرانیدند . برهیچ یكی ازانها هیچ علامت ونشانی نیافتند .
حالآنكه برچنین اسبابهاعادتست كه نام شهرونمبرماشینخانه كه دران ساخته میشود نوشته میباشدوهم این اسباب واشیاخیلی نو هیچ استعمال نشده است . علی الخصوص كه هرگاه این اسباب دروقت طوفان وزمان غرق شدن كشتی وصندوق گذاشته میشد باینا رجه منتظم ونه ترتیب جابجانمیگردید . وصندوق آهن حلبی باینقدرخوبی ومحكمی لحیم نمیشد كه اینمسئله هانیزافكارمهاجرانراخیلی متحیروسرگردان میساخت كتابها اگرچه بزبان امریكی نوشته شده ولی نام مؤلف وچاپخانهٔ كه دران چاپ شده باز معلوم نیست . اطلس نیزبزبان فرانسوی فصیح نوشته شده بود وهرقسم كرهٔ زمین جداجدا بصورت بسیارمكملی نقشه شده بود ولی دران نیزنام مؤلف وچاپخانهٔ آن تصریح نشده بود . الحاصل هیچ معلوم نشدكه این اسباب ازكارخانه های كدام ملكها بعمل آمده حتی اینهم مجهول ماند كه آیااین صندوق ازواپوریاسفینه كدام قوم وملت بدریاانداخته شده باشد . لاكن هرچه كه باشد وازهرجائیكه آمده باشداشیای مذكوره

بسیار دردهای مهاجران را دوا و از آنها بسی منفعت و فایده ها حاصل میشود . تا به این وقت مجبور بودند که تنها بسعی و غیرت خود احتیاجات خود را رفع و دفع نمایند اما حالا بپیدا شدن این صندوق مظهر معاونت الهیه نیز گردیدند .

درمیان مهاجران تنها [illegible] بسیار مسرور و خشنود گردیده گفت :

— همهٔ اینچیزها ئیکه صندوق بود خیلی خوب و بسیار اعلاء ، یکچیزی که مرا بکار بود دران پیدا نشد .

[illegible]ب — اه تو هم خیلی مشکل پسندی میکنی . تو چه میخواستی که پیدا میشد ؟

— هرگاه یکقدری توتون هم میبود آنوقت انبساط و سرور مرا تماشا میکردی .

مهاجران بزودی یک قرار دادند که طرف جزیره در [illegible] گردش کنند و [illegible] زده گان بوی ببینند که [illegible] سبب [illegible] شدن [illegible] اسباب مذکوره را بکمال آرامی بمصرف خود [illegible] نجات [illegible] پیدا کرده اند [illegible] کشتی مکمل [illegible] اسباب [illegible] گان بغربت [illegible] حقیقه [illegible] محبت و نگهبانی کردند .

— باب سوم —

— (فهرست) —

* ——— *

روز دیگر یعنی در ۳۰ ماه تشرین اول مهاجران برای سیر و گردش طرف جزیره حاضر گشتند . این فلاکتزدگان بیچاره که تا [illegible] خود شان بمعاونت و امداد [illegible] دیگران محتاج بودند امروز خود شان برای مدد [illegible] دیگر ابنای جنس خود [illegible] رسیدهٔ خویش که بودن شان را درجزیره گمان و تخمین کرده اند میبرایند .

چنان قرار دادند که با کشتی پوست درختی خود اول تا بسر چشمهٔ نهر مرسی بروند که به اینوسیله دو طرفهٔ نهر مذکور را تا بجائیکه آب نهر گنجایش کشتی رانی را داشته باشد تماشا کنند. باینسبب هم از مانده گی واهیر هندو هم تا بجهت غربی جزیره که تابحال نرفته اندمیروند. لهذا در میان کشتی خود شان آذوقهٔ سه روزهٔ خود شانرا مانند گوشت خشك کرده ، وشراب ، وچیزی شکر ، وسبزهٔ که آنرا بجای چای استعمال میکنند و منقل وچایدانی را که ازصندوق کشیده اندبار کردند . مهندس مدت گشت وگذار خود را زیاده از سه روز امید نمیکرد اما اگر زیاده هم بشود در راه تدارك کردن غذا را با گوشت شکار امید وار بود . برای راه کشادن در جنگل دو تبر بزرگ را نیز برداشتند قطب نما ودور بین را نیز فراموش نکردند . به دو تفنگ چاقماقی و یك تفنگ چره انداز دور نشان ویك شه شیر وچهارقمه خود را مسلح ساختند. اگرچه تفنگ پتاقی هم داشتند ولی بسبب صرف نشدن پتاقی سرفه جوئی کرده تفنگ چاقماقی را برداشتند چرا که سنگ چاقماق در جزیره بسیار است . یکمقدار باروت نیز برداشتند . مهندس چون امید ساختن باروت را دارد از ازو باسراف کردن باروت خود داری نمی کنند . مهاجران چون به این صورت مسلح باشند ، ازچه پروا دارند ؟

صبح وقت کشتی را بدریا فرو آوردند . پنج رفیق که توپ هم با ایشان بود در کشتی نشستند ، وبرکنار ساحل رانده تا بجائیکه نهر مرسی بدریا می آمیخت رسیدند . بانز ده دقیقه برای مدباقی مانده بود صبر کردند . تامد بحر حاصل شد لهذا بی تکلف بکشیدن درمجرای نهر داخل شدند . ودرظرف چند دقیقه بجائیکه پیش از هفته ماه اول بار پانقروف جالهٔ هیزم کشی را ترتیب داده بود واصل گشتند . ازین نقطه هرچه که به بالا رفته میشود دو طرفهٔ نهر بدرختان بسیار بزرگ بزرگی مزین میگردید . ومجرای نهر رفته رفته بسوی غرب جنوبی میل مینمود . منظرهٔ نهر مرسی حقیقتاً خیلی لطیف ونظر رباست . مهاجران هرچه که پیشتر میراندند بمنظره های بسیار روح فرا ئی بر میخوردند . دربعضی جاها شاخهای سایه دار درختان نابروی آب نهر آویزان شده مهاجران

بفرو آوردن سرهای خود مجبور میشدند بربعضی شاخهای فرو آمدهٔ درختان گونا گون آشیانهای مرغکان بوقلمون دیده میشدکه به نزدیکشدن کشتی صداهای مخلف آهنگ عشاقانه . ونواهای راستی آونگ صباحانه براورده پرواز میگرفتند .

جنگل فاروست رفته رفته خیلی غلو وبهم پیوست میگردید . درختان نیز انواع مختلف پیدا میکرد . درختانی که چوب شان برای کشتی سازی بکار می آید ودر آب بسیار مدت می پاید دیده میشد . و درختان شمشاد و آبنوس . ویکنوع درختی که از پوست آن بسیار ریسمانهای محکم ساخته میشود ، ویکجنس بادامی که روغن بسیار قیمتداری ازان میبراید بکثرت پیدامیشد .

گاه گاه کشتی را بکنار نهر نزدیك میکردند . ژه ده ئون ، و هاربر . وناب توپ را به پیش انداخته به جنگل میبرامدند . وبا تفنگ های خوشنمای خود شکار بسیاری کرده ، ونباتات بسیارفائده مند مختلفی جمع نموده بکشتی می آوردند . مثلا ازنوع سوزی پالك . وسیب زمینی ، ودیگرانواع سوزی کاری بیابانی رابازیشه وگل برکنده می آوردند که درتپه منظرهٔ وسیعه برده بکارند ، وبعد ازتربیه وپرورش باغچهٔ سبزی کاری مکملی بوجود آرند . مهندس بتفکرات و ملاحظات دور ودرازی فرو رفته اصلا ازکشتی بیرون نمیبراید . پانقروف نیز به آرزو وخیالات شیرین توتون کشی مستغرق گشته بخود رأی میزدکه : هرگاه ازصندوق یافت شده گی شان یك عرابهٔ منظم اعلا بایك جوره اسپ ویاهٔ تیزرفتار ودوسه پاکت توتون ظهور می یافت دگرهیچ نقصان و کمبودی برای شان باقی نمیماند !!!

ژه ده ئون یك جفت مرغن قرمز مندآبی را زنده بچنگ آورده پایهای شان رابسته درکشتی گذاشتند تا آنکه درغرانیتهوز برده پرورش دهند وچوچه گیری کنند . هربر نام اینمرغانرا « تیناءو » نشاندادند .

بعد ازچهار ساعت کشتی رانی بیك کنارهٔ نزدیکشده ازکشتی برامدند . در زیردرختان بلند آبنوس وشمشاد طعام چاشت خود را تناول کردند . بر نهر مرسی

رفته رفته کمشده میرود . تا به ایجاز نهر درمابین شصت و هفتاد قدم میبوده است ، وچقوری آب آن تا بحال هیچگاه از پنج شش قدم کمتر نشده است . در نهر مذکور آب دیگر جوهای کوچك کوچکی از اطراف نیز ریخته آب مرسی را زیاده میگرداند . جنگل فاروست ازدوطرفهٔ نهر مذکور تابجا یی که چشم کار میکند بصورت بسیار غلو و درختان بهم پیوست درارشده رفته‌است که آخر آنراچشم دیده نمیتوانند . در هیچطرف جنگل از آثار وعلاماتی که وجود انسا ترا نشان بدهد دیده نمیشود ، وبخوبی آشکار است که هیچگاه انسان در جزیره داخل نشده باشد . چرا که هیچ نشانهٔ تبر و بریده شدن شاخی در درختان جنگل دیده نمیشد هرگاه بعضی بیچارگانی در جزیره افتاده هم باشند معلوم‌ست که تا بحال از کنار ساحلی که افتاده اند جدا نشده اند . بناءً علیه مهندس میخواهد که یك آن اولتر بساحل غربی برسد واگر فلاکتزدهٔ در انجا بمعاونت محتاج باشد زودتر مدد رسانی کند . از ین جائیکه مهاجران مکث و آرام کرده اند تا بساحل غربی تخمیناً پنج میل مسافهٔ دیگر باقی مانده است . رفقا بعد از طعام خوردن ویکقدری در جنگل گردش کردن باز در کشتیگک خود نشسته رو براه عزیمت کردیدند . هرچه که بالاتر میبرامدند مجرای نهر ازطرف ساحل غربی بسوی کوه فرانقلن دور مینمود و بر نهر نیرکه زشده میرفت جریان آن نیزشدت پیدا میکرد چرا که زمین رو بسر بالائی مینهاد . خرسنگها نیز در مجرای نهر یگان یگان ظهور می یافت . مهاجران مجبور میشدند که دو دو نفر بهر بر کشتی چسپیده بر کشی نمایند . رفته رفته درختان جنگل نیز از غلو و بهم پیوستگی آزاد میشد ، ویکه یکه شده کمترشده میرفت . درختان هرا نقدر که کمتر میشد آنقدر جسامت وبزرگی پیدا میکردند که مهاجران را بحیرت می انداخت . بزرگترین درختان جزیرهٔ زه لاندجدید ، و قطعه ، اوسترالیا دیده میشد . حتی درخت « اوقا لیتپوس » نام که تا بسه صد قدم بلند میشود ، و تنهٔ آن به کلفتی بیست قدم میشود نیزدیده شد . هاربرچون این درخت رادیدفریاد براورده گفت که :

— موسیو سمیت ، درخت معتبر اوقالیتپوس رابه بینید .

پانقروف — بغیر از بزرگی و کلفتی چه اعتبار دارد که آنرا معتبر میگویی پسر من .

هاربرت — اوقالیپتوس از فصیله و جنس درختانیست که درختان بسیار نافع و کار آمدنی درین فصیله میباشد . قرنفل ، دارچینی ، فلفل ، و غویاد نام میوهٔ که ازان شراب بسیار مفید و منفعت بخشی بعمل میآید و امثال آنها همه گی از درختانیست که بهمین فصیلهٔ قالیپتوس منسوب میباشند .

ژه ده ئون — چوب خود درخت اوقالیپتوس نیز برای کارهای بسیار لطیف و نازك نجاری بکار میآید .

مهندس — درخت اوقالیپتوس چندین یك منفعت و خدمتی دارد که حقیقتاً انکار شدنی نیست .

پانقروف — به بینیم که آن خدمت جناب اوقالیپتوس آقای ما چه خواهد بود ؟

مهندس — آیا میدانی که این درخت را در زلاند جدید و اوسترالیا چه نام یاد میکنند؟

— نی . نمیدانم موسیو سمیت .

— اینها را درخت تب مینامند .

— یعنی بسببی که تب آور است .

— نی ، بسببی که دفع کنندهٔ تب است .

— موجود بودن این درخت در جزیرهٔ ما دلیل بزرگیست بر لطافت هوای او . من چون جبه زار تادورن را دیده بودم خیلی به هراس افتاده بودم که در موسم گرم هوای جزیرهٔ ما را خیلی زهرناك خواهد ساخت و تبهای عفونی بعمل خواهد آورد ولی چون درختهای اوقالیپتوس را دیدم دانستم که مضرت و وخامت هوا را این درختهای نافع رفع و دفع خواهد نمود . در بعضی شهرهای اوروپا که تب بسیار داشت از افریقا ازین درختها آورده کاشتند و فایدهٔ بسیاری از آن حاصل شد .

— واه ، واه ! چه جزیرهٔ پر نعمتی است ! تنها یکچیز نقصان اوست که توتون ندارد .

— آنرا نیز خواهیم یافت پانقروف .

بقدر دو ساعت دیگر نیز بکشتی نشستند و پیش رفتند . تا بدرجهٔ که رفتار کشتی خیـ

بدشواری رسیدزیرا رفته رفته مجرای نهر بلندی وشلاله پیدا میکرد آب نیز کمترشده میرفت . سنگهانیز درمجرا بسیار میشد . باز جنگل غلو وپیوستگی پیدا کرده دریکطرف نهر میان درختان غلوی جنگل یك گلهٔ بوزینه های بزرگ بزرگی دیده شد . که ازوضع وهیئت دیدن آنها بسوی مهاجران چنان معلوم میشدکه این اول باراست که انسان رامی بینند . زیراهیچ آثارخوف واحترازنشان نمیدادند . ونمیدانستندکه انسانها چگونه مخلوقیست . پانقروف خواست تایکچند ازانهاراهدف گلوله نماید ولی مهندس مانع آمده گفت که :

— بوزینه ها بهیچ کارمی آیند نه گوشت شان خورده نیست ونه پوست شان کار آمدنی . علی الخصوص که این بوزینه هاازجنس اورانغ اوتانست که بزرگترین اجناس بوزینه می باشند ، وخیلی قوتمند اندکه هرگاه ضرری به آنها برسانیم همه گی اتفاق کرده بما ضررکلی میتوانند رسانید . نزدیك شام بودکه پیش رفتن کشتی درمیان نهر مشکلات افتاد سنگها ، وریگها درمجرای نهربسیارشد . پانقروف گفت :

— بعدازیك ربع ساعت به ایستادن مجبورخواهیم شد موسیوسیروس .

— بسیارخوب ، ماهم می ایستیم . شب رادرانجامیگذرانیم پانقروف .

هاربرـــ آیاازغرایتهاوزچقدردورشده خواهیم بود ؟

— گمان میبرم که بقدرهفت میل دورشده خواهیم بود .

بعدازکمی کشتی سراسرازرفتار ماند . چراکه هم یك آبشار بلندی به پیش آمد وهم زیرکشتی بریگهای درون نهربندشد . لهذا کشتی رابیك کنار نهربایك درختی بریسمان محکم ومضبوط بسته کرده خود شان بیرون برامدند .

مهاجران وقتیکه ازکشتی برامدند آفتاب بغروب کردن نزدیکشده بود . درجائیکه برامدند درزیردرختان بسیار بزرگ وبلندی یك چمنزاربسیارلطیفی بوددرانجا آتشی افروخته گذرانیدن شب خودرادرانجاقرار دادند . ازدرون جنگل بعضی صداهای مدهشه جانوران درنده شنیده میشد . لهذابرای رم دادن ، ونزدیك نماندن جانوران



کشتی را بیك کنار نهر بسته کرده خودشان بیرون بر آمدند

مذکور دو را دور منزلگاه خود شانرا تا بصبح آتش بسیار بزرگی افروختند . زیرا معلوم است که حیوانات وحشیه از آتش خیلی رم میخورند . طعام شام خود را بکمال اشتها تناول کردند . شب را بنوبت پاسبانی کرده بکمال راحت بیواقعه و حادثهٔ بسر آوردند صبح بوقت از خواب برخواسته قرار دادند که کشتی را درهمین جا بسته گذاشته بسوی ساحل غربی حرکت نمایند .

—{ باب چهارم }—

فهرست

حرکت بسوی ساحل غربی — حیوانات چار پا — یك نهر نو — بحری ساحل بت جنگل — دماغهٔ میلان — تأنی و درنگ ژدده ئون

مهاجران چای و طعام صباحی خود را صرف نموده براه افتادند . آیا چه وقت بساحل خواهند رسید ؟ معلوم نیست اگرچه مهندس دو ساعت تخمین نموده ولی اینهم بهمواری و خوبی راه موقوفست . اینطرف جنگل سروست همه کی بیشه زار بهم پیوسته پر از خاشاکست که به تبر راه کشادن در ان لازمست . و هرگاه جانورانی که دیشب صداهای آنها را شنیده اند ظهور نمایند با آنها نیز جنگ و مقاتله کردن ضروری دیده میشود .

برای احتیاط کشتی خود را بایك ریسمان دیگری بار محکمتر بسته . و بقدر دو روزه خوراك و سایر لوازمات ضروریهٔ خود را برداشته یکسر بسوی غرب براه پیمائی آغاز نمودند . مهندس قطب نما را بدست گرفته رهبری میکرد . پنقروف . و نب به تبر راه میکشادند . ژدده ئون و هربرت تفنگها را حاضر داشته پاسبانی میکردند هر چه که پیشتر میشدند درختهای جنگل بسوی نشیب میل میکرد بیشه زارها نیز بهم پیوسته تر میشد در هر چه قدم یك گونه پرنده دیده میشود . ولی بی آنکه حمله و تعرضی بر مهاجران نمایند بنظر حیرت و دیدهٔ تعجب بسوی شان نگریسته بیکسو میشدند پنقروف گفت :

— بگمانم اینها ابداً جنس خود را تا هنوز بچشم ندیده اند که اینقدر بحیرت بسوی ما مینگرند

غیر از بوزینه بسی حیوانات دیگر مانند کرازجنگلی وقانغورو، وآهوان جنگلی، وقولاو غیرهم رانیز دیدند ولی چون مهندس رفقاراازتفنگ انداختن وشکار کردن در وقت حاضر منع کرده است ارانرو پانقروف بسوی آنها یکنظر حسرتی دیده گفت:

— ای دوستان گوشت فربه من! هنوز وقت شکار شما نرسیده، حالا شما بکمال آزادی و خرمی خیزان و پویان باشید وخود را خوب فربه سازید. بعد ازین بسیار باهم ملاقات خواهیم کرد.

بعد ازانکه یك ساعت راه پیمودند دفعةً در پیش راه شان یك جوی آبی ظهور نمود که تاالحال مهاجران ازوجود آن آگاه نبودند. آب این نهر به بسیار تندی وتیزی در جریان بود، و بر آن بقدرسی قدم و چقوریش خیلی افزون مینمود. مجرای این نهر چون همه گی پر از سنگ، وآبش نیز از بالائی به نشیبی به بسیار شدت و سرعت جاری میباشد ازانسبب باکشتی دران سیروسیاحت نمیشود. ناب گفت:

— افسوس که درینجا ماندیم چرا که این جوی مارا گذر نخواهد داد.

هاربر — چرا بمانیم ازین نهر کوچك که مابه آب بازی نگذریم دگر چه خواهیم کرد.

مهندس — نی، جان من! حاجت به آب بازی نیست. زیرا آب این جوی رفته رفته البته به بحر میریزد که ماهم کنار جورا گرفته تا بساحل بحر به پیروی آن خواهیم رسید.

ژه ده ئون — ابرای این نهر باید که یك نامی بگذاریم تا نقشهٔ جغرافی جزیرهٔ ما ناتمام نماند

پانقروف — راست گفتی. وسیوسبیله.

مهندس پسر من ها برا برای این نهر تو یك نامی بگذار.

هاربر — هرگاه تاجائی که آب نهر بدریا میریزد برویم و بعد ازان یك نامی بران بنهیم خوبتر نخواهد بود؟

سیروس — نعم خوب. نه ایستیم برویم تازودتر برسیم.

پانقروف — یکقدری صبر کنید.

ژه ده ئون — چه؟ چیست؟

پانقروف — آبرادر هرگاه شکار را منع کرده اید ماهی گیری را خو منع نکرده اید . صبر کنید که یکچند تا ماهی بگیرم .

سیروس — وقت هم نیست اسباب ماهیگیری هم نیست برویم .

پانقروف - صاحب من ، شما یك پنج دقیقه صبر کنید به بینید که من چه ماهیانی برای شما بگیرم .

مگر پانقروف در کنار نهر یك آبگیری در میان دو خرسنگ بزرگی دیده بود که بایك دهنهٔ تنگی با نهر پیوسته بود ، و ماهیان بسیاری در ان گرد آمده بود . بچابکی تمام یك سنگی را بدهنهٔ مذکور انداخته راه گریز ماهیا نرا بند گردانید ، و دستهای خود را در آبگیر مذکور فرو برده بدو سه بار بقدر ده یا نزده ماهیان بزرگی را بیرون آورد . ناب نیز بچابکی از خمچه های باریك درختان یك سبدهٔ ساخته ماهیا نرا دران بینداخت . ژده ئون گفت :

— الحق که بهمین قدر صبری ارزید . هم چقدر ماهیان خوب واعلا ئیست .

پانقروف یك آهی کشیده گفت :

— جزیرهٔ ما هر چیزش خوب واعلاست ولی هزار افسوس که توتون ندارد .

مها جران کنار نهر را گرفته به پیش رفتن آغاز نهادند . در راهی که میگذرند هیچ اثری از قدم انسان دیده نمیشود . تنها اثر پنجه های بعضی حیوانات درندهٔ بزرگ پنجه که برای آب خوردن بکنار نهر آمده دیده میشد پس چنان معلوم میگردد که دانهٔ ساچمهٔ که از گوشت ران آهو بره در دهن پانقروف برآمده از یننظرف انداخته نشده است .

سیروس سمیت بسوی جریان نهر نظر کرده گفت که .

— حالا وقت مد بحر است ، پس هرگاه بدین نزدیك میبودیم آب نهر باندازه چه شدت وسرعت جریان نمیداشت . زیرا آب نهر البته ببحر متصل میشود و هرگاه بحر درمد باشد آب نهر دمه پیدا کرده رو به لاپس میزد ولی چون در جریان علامت دمه و پس زدن دیده نمیشود معلومست که ساحل بحر هنوز بسیار دور خواهد بود .

ژه ده ئون — حال آنکه هرچه پیشتر میرویم مجرای نهر کشاده گی و وسعت پیدا میکند که ازین نزدیك بودن بحر معلوم میشود .

سیروس — منهم باین تعجب میکنم .

بعد از نیمساعت هاربرکه در پیش میرفت فریاد براورد که :

— دریا ! دریا !

ازین فریاد ها ربرسیروس سمیت بسیار متحیرشد چرا که ازنبودن علامات مد در نهربایندرجه نزدیك بودن بحر راهیچ منتظر وامیدوار نبود . بواقعی که بعدازچند دقیقه مهاجران برکنار دریاواصل شدند .

چه عجب حالیست ! درمابین این ساحل و آن ساحل که مهاجران اول بار دران افتاده اند چقدر فرق وضدیتی موجود است ! این ساحل بادریااصلا وقطعیاً بایك ریگ زاری وکنار همواری بسته گی ندارد وبلکه ساحل عبارت ازیك زمین بسیار بلندیست که بیکبارگی ازبحر بمانند یك دیواری بلندبر آمده است، ودریادرپای آن دیوار درموج زنی میباشد . امااین کنار بیشه زار پرازاشجار بداندرجه از آب دریابلند است که اگر هرقدر امواج بلندکوه آسا ازطوفان حاصل شود بازهم یك قطرهٔ ازان بکنار نمیرسد . این کنار به درختان بسیار بلند و لطیفی زینت یافته که ریشه های بعضی ازانهاازخاك بیرون برامده بطرف دریا آویزان شده وشاخهای بعضی ازانهانیزمیلی بسیاری بسوی بحر پیدا کرده .

درین جائی که مهاجران رسیده اند چنان گمان میشود که بریك بام بسیار بلندی ایستاده اند . ودریادرزیر آنست . درینجادریایك حوضه گك کوچکی تشکیل داده است که آب نهرمذکوراز بلندی شصت هفتاد قدم بیکبارگی مانند دهنهٔ ناوه درمیان حوضه گك مذکور میریزد . منظرهٔ این آبشار ، ولطافت دریای ذخار ، وبهم پیوستگی اشجار بیشه زار کنار بلندی آثار آنقدر جلوهٔ بدیع وظریفی دارد که انسان ازمشاهدهٔ آن بحیرت می افتد .

این آبشار از آبشاری که بقوت نیترو غلیسرین از تالاب غرانت مهندس بعمل آورده خیلی بلندتر و آبش هم بیشتر و خیلی پرقوت تر است . دراثنای آمدن پیدا نبودن علامت مددر نهر بسبب همین آبشار بوده که ازاو مهندس را بغلط انداخته بود . هاربر نام نهر مذکور را بسبب همین آبشار (فالس ریور) که معنی « نهر آبشار » رامیگیرد نهاده ژه ده ئون نیز در نقشهٔ جزیره اسم این نهر را « نهر آبشار » قید و ثبت کرد .

ازجائیکه نهر را دیده اند تا به اینجائی که آبشار حاصل شده جنگل خیلی بهم پیوست و غاو میه شد . بعدازین نقطه کنار بلندی ساحل بقدر دو میل بطرف شمال یعنی بسوی کوه فرانقلن بهمین بلندی و جنگلی اما کم درخت ترا امتداد یافته است . مسافهٔ که از حد آبشار تا بدماغهٔ مار دراز شده رفته است نیز بقدر دو سه میل همچنین کنار بلندو پر درخت است ، ولی بعدازین رفته رفته زمین هموار و خالی از اشجار میشود . و ساحل با آب دریا متصل شده ساحل ریگزاری بعمل میآرد . هرگاه انسان های فلاکتزدهٔ ما در جزیره افتاده باشند در همین طرف ملجأ و ماوائی پیدا کرده میتوانند . دیگر طرفها همگی زمینهای خشك بی آب و علفست .

هوا بسیار لطیف و آرام ، آسمان نیز صاف و براق بود . مهاجران بریك جای بلندی برکنار آبشار نشسته بهر طرف نظر اندازدقت کردیدند . هیچ یك علامت و اثر انسانی انه در دریا و نه در صحرا و نه در جنگل دیده توانستند . اما مهندس تادماغهٔ مار را گردش نکند به نبودن انسان قناعت حاصل نمیکنند . طعام چاشت را در انجا خورده بر کنار ساحل بلند بیشه زار بسوی دماغهٔ مار رهسپار گردیدند . مهاجران هم قطع مسافه میکنند . و هم بطرف دریا نظاره . بالکه یك دیرك . و یا تخته پارهٔ کشتی غرقشدهٔ بنظر شان برخورد . اگر بگوئیم که هیچ کشتی بعمرها درین جزیره نیامده . ویا هیچ انسانی بخاك آن برنخورده غلط نخواهد بود چراکه بسبب رد لاین وامرات درینجا پدیدار است . ولی چون یکبار بسوی صندوق پری که یافته شده . ووا قعهٔ دانهٔ ساچمه نظر کرده شود این فکر را سر زیر و زبر میسازد . چراکه دانهٔ ساچمه بصورت قطعی

اثبات میکنندکه پیش ازسه ماه همه حال یك تفنگی درینجزیره انداخته شده است .

ازوقت زوال پنج ساعت گذشته بود . مهاجران بهمین ملاحظه ها و افکارها قطع مسافه کرده میرفتند . تابه مار دماغه دومیل دیگرباقی مانده بود . اینمسافه را نیزطی نموده قریب بغروب بودکه بدماغهٔ مذکور رسیدندشب رادرانجابسر آوردن لازم آمد . آزوقه و خوراکهٔ کافی هم دارند . شکارهم درجنگل بسیاراست دگرچه کمست مگر تدارك یك مأوائی !

ازین دماغهٔ عجیب الشکل بآنطرف شکل وهیئت ساحل تبدل ورزید . تابحال زمین خاکی وچمنی بود امابعدازین سنگلاخی وریگزاری شده میرفت . مهاجران منزلگاه خود را درهمین جا که منتهای دماغه بود قراردادند . هاربردرمیان درختان درخت بانس رانیز درینطرف دیدکه بسیاراست . پانقروف را مخاطب نموده گفت :

— این درخت بسیاردرخت قیمتدار فوائدنثاراست پانقروف .

— چه قیمت وچه فائده دارد ؟

— ازپوست این درخت تراشه های باریك ونازك کشیده سبد هاو صندوقچه ها و قطیها ، و روبهای چوکی ، وکلاه ها ، وبسی چیزهای دیگرساخته میشود . واگر میده کرده بحالت خمیردرایدازان کاغذبسیاراعلابعمل میآید ، ازشاخهای باریك آن چوبهای دست ، و لوله های توتون کشی وهزاران چیزدیگرساخته میشود ، ازستونهای کلفت اودیرکهای خیمه ، ولوله های نل آب ، واگرتخته بریده شود برای سقفها ودیوارهای خانه هاچوب بسیارمحکم ومتینی که اصلا کرم آنرانزند بوجود میآیداینراهم بتوبگویم که درهندستان شاخهای نارك وتازهٔ آنرا میخورند . دیگراینکه هرگاه ترکه های نازك آنرا درسرکه بگذارند برای بعضی مرضها دوای بسیارنافعی میشود ازبرگهای نورستهٔ تازهٔ آن یك شراب بسیارخوبی نیزبعمل می آید .

— آیادگرچه میشود ؟

— همینقدرهمگرکافی نیست پانقروف ؟

— اینرا بگو که آیا مانند سیگاره کشیده میشود ویانی ؟

— وا اسفا که این نمیشود .

— چون چنینست بیك پسه هم قیمت ندارد چرا که دردمرادوا نمیکنند .

بعد ازین محاوره هاربروپا نقروف درپی تدارك محل ومأوای شب گذرانی خود شان افتادندودرینباب بسیار زحمت نکشیدند زیرادرساحل بسیار مغاره هایی یا فتند که موجه های بحربمرورایام آنرا خورده و بعمل آورده بود . دریکی ازین مغاره ها که نسبت بدیگر مغاره ها بزرگتر ومکملتر مینمود میخواستند که داخل شوندکه ناگهان از درون مغاره یك صدای مهیب ودهشت آوری برامده ایشانرا بخوف ودهشت انداخت . پا نقروف گفت :

— پس بگریزیم هاربر . چرا که تفنگهای مابه ساچمه پراست ، و این جانوری که این صدارا کشیدنه آنچنان مدهش جانوریست که به ساچمه هلاك شود .

اینرا گفته وازبازوی هاربر بشدت کشیده درمیان سنگهای سنگلاخ پنهان شدند . درین اثنایك حیوان بسیاربزرگ جثه مهیبی برون برامد این جانور « ژاغار » نام پلنگ بسیار خونریزی بودکه موهای پوستش سفید . و خالهای سیاه بران بود . در حالتیکه چشمهایش برگشته ، وموهایش برخواسته ودمش را کج کرده بود غریدن آغاز نهاده وچنان معلوم میشدکه این اول بار نیست که انسان را دیده باشد بلکه میداند که انسان چه مدهش ، وازخود اوچقدر بیشتر خونریز تراست .

درین اثنا ژه ده ئون ازکناریك سنگی روبروی جانورمذکوربرون آمده هربرت چون اینحالت رادید چنان گمان کردکه ژه ده ئون ژاغاررا ندیده است لهذا خواست که فریاد دهد . ولی ژه ده ئون اورا بخاموشی اشارت کرده روبرو برجانورمدهش پیش رفت . بدرجهٔ که ده قدم فاصله درمابین ووژاغار باقیماند . ژاغارخودرا جمع نموده ودهن خودرا بقدر یکوجب ازهم بازکرده . ودندانهای مدهش خود را بریکدیگر سائیده بردشمن مقابل خود بنای حمله آوری را نهاد . بمجردیکه میخواست برجهد

تفنگ ژه ده ئون فریاد کرده حیوان مدهش برخاك بغلطید .

رفقا بتلاش تمام در پیش جسد حیوان خونریز دویدند گلهٔ تفنگ ژه ده ئون در مابین دو ابروی ژاغار خورده مغزش را ازهم پاشانیده بود . ژه ده ئون ازشکاریان بسیار پخته و ماهریست که در هندوستان و افریقا در بسیار شکارهای شیر و پلنگ اثبات شجاعت ومهارت نموده است . هاربر اظهار حیرت نموده ژه ده ئون را گفت :

— سبحان الله ! این چقدر بی پروائی و درنگ ! و چقدر توانائی و دلاوری بود که از شما ظهور نمود . بخدا که خیلی حیرت کردم .

— پسر من آنچیزی که من کردم شما هم میتوانید .

— آیا من ؟

— بلی ! هرگاه بخیال خود محکم کردی که این ژاغار نیست آهوست ، و بهمان تصور نشان گرفته آتش دهی تو نیز مانند من خواهی توانست .

یا نقروف — اگر چنین باشد چه آسان کاریست .

ژه ده ئون — بغیر ازین دیگر چیزی نیست یا نقروف . دوستان من ! حالا ایستادن بکار نیست ، شام هم شد ، ژاغار هم مغارهٔ خود را تا ابد بماوا گذارشد . ما هم باید مغاره را ضبط کرده شب خود را بکمال راحت دران بسر آریم .

— اما اگر دیگر ژاغارها بیایند ؟

— دردهن مغاره آتش بزرگی می افروزیم جانوران درنده از آتش رم میخورند . وبما نزدیك نمیشوند .

مهاجران بسوی مغاره متوجه شدند . تنها ناب به پوست کردن ژاغار مشغول بماند . چونکه پوست ژاغار برای مفروشات غرائبها و فرش گرانبهائی شمرده میشود رفقا چوبهای خشکی بسیاری بدهن مغاره گرد آوردند درون مغاره پر از استخوان بود . استخوان هارا بیکسو افگنده مغاره را پاك کردند . تفنگهای خود را نیز به گله پر کردند . چوبهارا نیز آتش دادند . طعام شام خودهارا بکمال اشتها تناول کرده ، ویك

یك نفر به نوبت به پاسبانی مقرر گردیدند .

سیروس سمیت از چوبهای خشك بانس نیز بسیار گرد آورده در آتش انداخت . چوبهای بانس در اثنای سوختن بر هر بندی که میرسید مانند یك تفنگی صدا میبراورد که این صداها برای نزدیك نگذاشتن حیوانات وحشیه علاج کافی دیده میشود . این ترتیب و اصول نوی نیست که سیروس سمیت تنها امشب آنرا بروی کار آورده است . بلکه تاتاریان در آسیای وسطی از عصرها برای دفع کردن حیوانات و حشیه چوب بانس را میسوزانند . پانقروف چون اینصداهای گوش خراش چوب بانس را شنید هاربرا گفت که :

— این فائدهٔ درخت بانس را نیز بقیمت بهائی آن بیفزا ! ..

—*[باب پنجم]*—

—*﴿ فهرست ﴾*—

عودت بر کنار ساحل — شکل و هیئت ساحل جنوبی — درخت قماش
میوه — یك لیمان طبیعی کوچك — رسیدن به نهر مرسی
در نیمشب پیدا شدن کشتی شان .

سیروس سمیت و رفیقانش در مغاره ژاغار بکمال استراحت تا بصبح بخوابیدند . صبح بوقت هرکس از خواب برخواسته بکنار ساحل فرو آمدند . دیده های خود را بسوی دریو کنار ساحل تا بجائی که نظر شان کار میکرد بدوختند . مهندس بادوربین بهر طرف بکمال دقت تماشا کرد ولی هیچ یك اثری از وجود کشتی و یا انسانی که با ینطرفها افتاده باشد نیافت .

حالا در جزیره تنها یك سمت جنوبی باقی مانده که دیده نشده است . و باقی همه اطراف گردش شده . درین دفعه که برای گشت و گذار برامدند بواسطهٔ کشتی در نهر مرسی بسوی غرب جزیره برامده وجود قضا زدگانی را که تخمین کرده اند در ساحل غربی جستجو کردن خواستند . حالا آنکه ساحل غربی را سراسر گردش کردند از

وجود قضازده‌گان مظنون اثری نیافتند بلکه ساحل رانیز بیك وضعیتی دیدند که هیچ کشتی درانطرف نزدیکشده نمیتوانند . ژه ده ئون گفت .

— اگر بخواهیم که مسئلهٔ مشکلهٔ وجود داشتن قضازده‌گانرا در جزیره حل وفصل نمائیم میباید که ساحل جنوبی رانیز تماماً گردش کرده ازراه دماغهٔ پنجه به غرانیتهاوز برویم . آیاتا بد ماغهٔ پنجه از نجا چقدر مسافه تخمین خواهد شد . وسیوسیروس ؟

— در آمده‌گیها و برامده‌گیهای ساحل را هم که داخل حساب کنیم بقدر سی میل تخمین میشود .

هاربر — اماازدماغهٔ پنجه تابغرانیتهاوز نیزبقدر ده میل مسافه موجوداست .

ژه ده ئون — همه را چهل میل فرض کرده برهمین راه رهسپار گردیم بهتراست . چرا که باینواسطه هم سواحلی را که تابه اینوقت ندیده ایم تحقیق وتفتیش میکنیم وهم مسئلهٔ را که فکرمارا سراسر مشوش و پریشان داشته حل وخاتمه میدهیم .

پانقروف — بسیاردرست وخوب فرمودیداما کشتی خود مانرا که در نهرمرسی گذاشته ایم چه خواهیم کرد ؟

ژه‌ده‌ئون — کشتی‌ماازبیست و چار ساعتست که درهمانجا که بسته ایم مانده . یك دوروز دیگرهم اگر بماند چه ضرر دارد . چونکه دزد در جزیرهٔ ما نیست که بترسیم که مبادادزدی شود.

— امامن هروقت که مسئلهٔ سنگ پشت رابخاطرمی آورم در نبودن دزد شبهه ناك میشوم .

— جان من توهم چه فکرها میدوانی ، مگرکاسه پشت راآب دریاراسته کرده نبرده بود ؟ همچنین نیست موسیوسیروس ؟

مهندس رپانسخن کلمهٔ «که میداند» را در میان لبهای خود زمزمه کرده دگرچیزی نگفت . ناب دهن خود رابرای چیزی گفتن خواست باز کند ولی باز خاموش ماند مهندس گفت :

— بگو ناب چه میگفتی ؟

— اینرا عرض کردن میخواستم که هرگاه ازراه ساحل جنوبی بغرانیتهاوز رفتن

خواهیم در پیش راه ما بهر مرسی میآیدکه ازان بچه خواهیم گذشت ؟

ژه ده ئون — یا به آب بازی ویایك جالهٔ ساخته میگذریم . ازینکه دلهای ماهمیشه بوسوسه باشد اگریکقدری ترشویم باکی نیست .

همه رفقا برهمین یك قرار دادندکه ساحل جنوبی را تماماً گردش نموده ازراه دماغهٔ پنجه بغرانیتهاوزبروند . لهذا صبرکردن هیچ جایز نیست بایدکه بزودی براه افتند. چونکه چهل میل راه کم راهی نیست . نیمساعت پیش ازطلوع مهاجران براه افتادند . تفنگهای خودرابا گله پرکردند . توپ مانند هر وقت درجلو افتاده روانه شدند . ازدماغهٔ مارمقدر پنج میل مسافه رابرساحل محدب طی نمودند دربنقدر مسافه بازهیچ اثر انسان ویاشکسته پارهٔ کشتی نیافتند ، قسم محدب ساحل رابی ماندهگی ومشقت قطع کردند تابقسم مقعرساحل که آخرهای کانهٔ واشینغتونست واصل شدند . تابه این حدود قسم ساحل جنوبی جزیره را تمام نمودندکه ازین حدبه قسم جنوب شرقی جزیره داخل شدند . تابه نصف کانهٔ واشینغتون ساحل تماماً ریگزارست که یگان یگان درخت نیزدیده میشود . بعد ازان تابد ماغهٔ پنجه زمین ساحل سنگستان غیرمنتظمی میشود . مهاجران اینطرفهارا این اول بارست که می بینند . پانقروف گفت که :

— ساحل در ینطرفها برای کشتیها بسیر ناهموار وتهلکه نا کست . هرکشتی که در ینطرفها نزدیکشود بهمه حال درریگ می نشیند و غرق میشود .

ژه ده ئون — اگرغرق هم شود البته که یك تخته پارهٔ یادیگری ازان معلوم خواهدشد .

— اگرکشتی درساحل ریگزارغرق شود هیچ اثری زان معلوم نمیشود . اما اگر درسنگلاخ غرق گردد پره های آن معلوم می شود .

— چرا ؟

— چونکه درریگزار به بسیار زودی کشتی ناپدید میگردد .

بعدازظهر بیکساعت مهاجران دروسط کانهٔ واشینغتون رسیدندکه تابه اینجا تما

بیست میل مسافه را پیموده اند . مهاجران برای طعام خوردن و استراحت کردن یکقدری آرام کردند . بعد از نیمساعت باز براه افتادند . هم راه میزنند وهم هر نقطهٔ ساحلرا بدقت از نظر میگذرانیدند . هر چیزیکه بنظر ناب و پا نقروف میدرا مد همان دو یده آنرا ملاحظه و تدقیق میکردند . اما در هیچ طرف هیچ اثری از کشتی قضازدهٔ نشان نمی یافتند . اگر کدام کشتی در ینطرفها می آمد و یامی شکست چنانچه صندوق تا بساحل رسیده یك تخته پارهٔ یا یك علامهٔ دیگر نیز پیدا میشد اما آن اثر و علامه کجاست؟ بعد از دوساعت ره پیمائی در کنار ساحل بلب یك لیمان یعنی حوض طبیعی دریائی رسیدند که در میان سنگلاخها بیك وضع بسیار لطیفی پنهان شده ما نده بود که این حوض نیز ما نند حوض آبشار جهت غربی مینمود و لی در نحوض هیچیك نهر آبی نمیریخت . در پشت اینحوض یك بلندی موجود بود که این بلندی بتدریج بلند گردیده درمیان جنگل تابنظرهٔ وسیعه که نزدیك غرانیتهاو زاست امتداد می یابد . رفقا بر سر همین بلندی بر کنار حوض طبیعی دریائی برامده یکقدری آرام کردن و طعام خوردن اقرار دادند مهاجران بسبب ماندگی و ره پیمائی باز بطعام خوردن مجبور گشتند . درجائیکه طعام میخوردند یك جائی بود که از سطح بحر شصت هفتاد قدم بلند یك زمین بلندی بود . وازطرف شرق بحوض طبیعی ، وازطرف غرب بجنگل محاطه بود . از نجا هر طرف مشاهده میشد . مهندس بادوربین بهرسو نظر انداز دقت گردید . هیچیك علامه و نشانی نیافت . ژده ئون گفت که :

— درجزیره هیچ کس بغیراز مایان موجود نیست لهذا کسی که صندوق یافته گی مارا دعوا کند وجود ندارد . ما هم بکمال آرادی براستعمال کردن اشیای صندوق حق داریم .

هاربر — امادانهٔ ساچمهٔ که از دهن پا نقروف برامده آنرا چه کنیم ؟

— اینهم مسئلهٔ مشکل ! درینباب چه بگوئیم ؟

مهندس — درینباب میگوئیم که پیش ازسه ماه یك کشتی درینجا آمده و ازطرف همچنسان ما تفنگی انداخته شده ، وساچمهٔ آن بران آهو بره خورده وباز عودت کرده رفته اند .

ناب — پس معلوم شد که طالع نارسا مارا با اینها ملاقی نمود که باینسبب چارهٔ یگانهٔ عودت وطن را نیز از دست بدادیم •

پانقروف — چون چارهٔ عودت وطن از دست برامد حالا باید که چارهٔ رسیدن بمسکن خود را بیندیشیم • برخیزید که براه افتیم چرا که وقت باقی نماند •

رفقا برپا خواستند ، وار کنار جنگل براه افتادند ، درین اثنا توپ فریادزده بتاخت ازطرف جنگل در پیش صاحبان خود بیامد که بد هنش یك پاره قماش گل پری گرفته بود • پانقروف از دهن سگ قماش را گرفت مگر این قماش یك تکه سان بسیار کلفتی بود • توپ بشدت فریاد میکرد ، و بحرکات خود چنان میفهمانید که بسوی جنگل برویم • مهاجران در پی سگ پیروی کردند ، وتفنگهای خود را حاضر گرفتند • در جنگل هیچ نشانهٔ انسان واثرقدمی ندیدند • توپ بقدر پنج شش دقیقه رفته در پای درختی بایستاد ، وفریاد وفغان خود را بیشتر کرد •

مهاجران هرطرف را دیدند وپالیدند هیچ چیزی نیافتند • پانقروف دفعةً فریاد براورده گفت :

— من دیدم ودانستم که چیست •

— چیست ؟ کجاست ؟

— برزمین نه بینید بالا نظر کنید بالا •

هرکس نظرخود را بسوی بالا دوختند • مهندس گفت :

— دانسته شد این همان قماش بالون ماست که بقیهٔ آن را باد آورده در پناه درختان بند کرده است •

پانقروف بکمال ممنونیت فریاد براورده گفت که :

— اینست سان بسیار اعلاو محکمی که سالها ازان پیراهن وزیرجامه ساخته بتوانیم وهیچ تمام نشود ، مار است بگوم وسیوسیپه چنین جزیرهٔ که درختان آن سان بار بدهد پسندتان نیست ؟

بحقیقت که پیدا شدن قماش سان بالون برای مهاجران یک نعمت غیر مترقب شمرده میشود ، برای رهائی دادن بالونرا از شاخهای درختان وفرو آوردن آن خیلی جد وجهد بعمل آوردند . ناب ، وهاربر ، و پانقروف بر درخت بالا برامدند ، وبسیار زحمت کشیدند تا آنکه بدو ساعت تمام ریسمانها ، وسان ، واسباب آهنی ولنگر آهنین آنرا همه رهایی داده بزمین انداختند . پانقروف گفت که :

— موسیو سیروس ! هرگاه از جزیره برامدن خواهیم معلومست که با این بالون نخواهیم برامد . زیرا دانستیم که ببالون انسان بجائی که دلش میخواهد رفته نمیتواند . اگر از من میشنوید یك کشتی محکم ومتینی یکخرواری بسازیم واز ین سان یك بادبانی برای او ببریم . باقی آنرا نیز برای لباسهای خود صرف کنیم .

— این کارها را بعد از ین خواهیم اندیشید پانقروف حالا اینها را در یکجای خوبی بخوب صورت نگه داریم .

بواقعی که بالونرا با جملهٔ آلات ولوازمات آن تا بغرانیتها وزبردن محالست چرا که همهٔ آنها بسیار سنگینست برای نقل دادن آن تا بوقتیکه عرابه بسازند وعرابه را آورده بالونرا ببرند باید که آنرا در یکجائی حفظ کنند .

مهاجران به بسیار کشش وکوشش بالونرا تا بحد سنگلاخهای ساحل رسانیدند و درمیان سنگلاخها یك شکاف بسیار بزرگی یافته بالون را باهمه لوازمات آن دران گنجانیدند ، وهرطرف آنرا با تخته سنگها وشاخه ها پوشانیدند . تا بساعت شش به این عملیات زحمت کشیده واین حوضه رانیز « حوضهٔ بالون » نام نهاده راه دماغهٔ پنجه را پیش گرفتند .

پانقروف باهمهندس در راه از کارهائیکه بعد از ین ساخته میشود بحث رانده میگفتند که :

اول یك پلی برروی نهر مرسی ساخته ، یك سرك مکملی نیز از پشتهٔ منظرهٔ وسیعه تا بحوضهٔ بالون کشیده میشود و یك عرابهٔ سبك ومحکمی بعمل آورده خودما آنرا به نوبت تا بحوضهٔ بالون کشیده ، بالونرا دران بار کرده بغرانیتها وز نقل میدهیم .

بعد از ان یك کشتی باد بان دار بسیار مکملی بعمل می آریم ، و بواسطهٔ آن دور و پیش جزیره را گردش میکنیم هنوز چها ! چها !

بوقت شام بدماغهٔ بیصاحب که صندوق اشیار ایافته بودند رسیدند ، درانجا نیز هر طرف را بکمال دقت پالیده هیچ اثری نیافتند .

از انجا نیز بی درنگ براه افتادند . هنگامیکه بکنار نهر مرسی رسیدند از نصف شب گذشته بود . درینجا نهر بقدر هشتاد قدم وسعت داشت . مهاجران ازین مانعهٔ نهر مرسی بسیار دلتنگ شدند . چونکه بسیار راه پیموده اند ، و از سبب کوشش بلیغی که برای فرو آوردن و کنجا نیدن بالون بعمل آورده اند از حد زیاده مانده شده اند . حالا دگر هیچ چیزی آرزو ندارند مگر اینکه درغرانیها وزدر امده بخواب راحت درایند . حالانکه درچنین حالت ماندگی خود را در آب سرد انداخته بشناوری درچنین شب تیره گذشتن خیلی مهلك است . لهذا پانقروف بنا بر وعدهٔ که کرده لازمست که یك حالهٔ تدارك نماید .

پانقروف و ناب بدون تأنی ودرنگ یك درختی را انتخاب کرده به تبر زدن آغاز نهادند . سیروس سمیت ، وژه ده ئون دریك کناری نشسته ، به انتظار ماندند . هاربر نیز بکنار نهر بگردش بود .

درین اثناهاربر به نزد رفقای خویش دویده روی آب نهر را نشا نداده گفت که :

— بر روی آب به بینید ، این جسم سیاهی که میآید چه چیزاست ؟

پانقروف کارخود را گذاشته بکنار نهر آمد . وبدقت تام بر روی نهر نظر انداخت . وبعد از لحظهٔ که ملاحظه نمود فریاد براورد که :

— کشتیست ! کشتی !

همه رفقا بسوی جسم مذکور متوجه شده دیدند که بحقیقت یك کشتی کوچکیست که آب آنرا می آورد پانقروف بصدای بلند فریاد براورد که :

— اووو ! ... کشتی والا !! .

هیچ جوابی ازطرف کشتی نیامده لحظه بلحظه نزدیکشده میرفت ، تا آنکه بجائیکه مهاجران بودند کشتی نزدیکشده برسید ، پانقروف چون خوب نظر کرد فریاد براورده گفت که :

— وای ! این کشتی خود ماست ! به بینید که چه کشتی وفاداراست ، ریسمان خودرا بریده دویده دویده آمده است .

مهندس — آیاصندال خود ماست ؟

پانقروف — بلی ! ببینید که بچه وقت وزمان مناسب خود رارسانیده است .

بحقیقت که این کشتی خود مهاجرانست که در نزدیك سرچشمهٔ نهرمرسی بدوریسمان بد ودرخت بصورت بسیار محکم بسته کرده مانده بودند . پانقروف وناب بد وعصا چوب درازکشتی را کشیده بکنار رسانیدند . ازهمه پیشتر مهندس درکشتی جهید . ریسمانی که کشتی رابآن بسته بودند معاینه نمود . دیدکه ریسمان بریده وخورده نشده بلکه بازگردیده است . دیگر رفقا نیزدرکشتی سوار شدند . ژه ده ئون چون حالت ریسمان رابدید گفت :

— اینست مسئلهٔ که . . . .

مهندس — بسیارحیرت آوراست !

ژه ده ئون — هم بسیار بسیارحیرت آور !

بواقعی که اینمسئله خیلی غریب است . هرچه که باشد دم نقدبرای مهاجران نعمت بسیار بزرگی شد . امااز همه غریبتراینکه باینچنین وقت لازم وموقع ضرورت رسیدن کشتی مسئله ایست که بجزکرامت وخارقه بردیگرهیچ چیزحمل نمیشود . هرگاه یك قدری اولترازرسیدن مهاجران میرسید البته که آنرا آب بدریامی انداخت .

اگراین واقعه درزمانهای پیش واقع میشد وازجای مهاجران هم مردمان کهنه عقل میبود همان لحظه حکم میشدکه اینجزیره پرطلسم است . وپراز دیوو پریست ولی مهاجران ما ازانگونه اشخاصی نیست که باینگونه چیزهاباورکنند البته سبب حقیقی و

معقول آنرا باید بیابند دردم حاضرسبب معقول آن اگرچه مجهولست اما آخر پیدا خواهدشد . بیك چند پرکشی کشتی را با آنطرف نهر رسانیدند کشتی را بخشکه کشیده بر زمین مناسبی نهادند . وبجابکی تمام بطرف زینهٔ غرانیتهاوز متوجه شدند . درین اثنا توپ بشدت ولوله فغان برداشت . ناب که از همه پیشتر بزیر غرانیتهاوز رسیده بود فریاد براورد که:

— زینه بجای خود نیست !

—}باب ششم{—

فهرست

قهرو غضب پانقروف — شب گذرانیدن د رشمینه ها — فکر سیروس سمیت — یك مسئلهٔ غیرمنتظر — درغرانیتهاوز چه چیزها شده — بخدمت مهاجران چسان یك نوکری نوی میدراید .

سیروس سمیت ازگم شدن زینه خیلی اندیشه ناك و اند وهگین گردیده مبهوت بایستد . رفقای دیگر بگمان آنکه مبادا باد زینه را بیکطرفی انداخته باشد بپالیدن و جستجو آغاز نهادند . هرطرفرا پالیدند زینه رانیافتند . شب هم چون خیلی تاریك بود . هیچ چیزی دیده نمیشد .

پانقروف -- اگر زینه را کسی بطریق لطیفه و مزاح برداشته باشد ، لطیفهٔ شیرین و مزاح نمکینی نیست : بعدازین قدر ماندهگی وخستهگی به پیش خانهٔ خود بیائیم و زینه رانیابیم . چقدر مشکل ؟

ناب— درجزیرهٔ لینقولن معلوم است که چیزهای خارق العادهٔ ناشدنی بوقوع می آید .

ژه ده ئون — درین باب چیز خارق العاده نیست وقتی که ما نبوده ایم دیگر کسی آمده درخانهٔ مادرامده . وزینه رابالا کشیده است .

پانقروف — آیادیگرکسی ؟ آندیگر کس کیست ؟

ژه ده ئون — مگر دانهٔ ساچمه رافراموش کردی ؟

پا نقروف — هرگاه که میگوئید در بالا کسی هست یك فریادی کنیم بلکه جواب بدهد .
کشتیبان این را گفته و بیك صدای بسیار بلندی (اوووو) گفته فریاد بر اورد .
مهاجران بجواب گوش گرفتند . اگرچه بعضی صداهای که ندانستند چیست از غرانیها وزمی آمد ولی صدای پا نقروف را کسی جوابی نداد . حقیقتاً که اینمسئله تنها مهاجرا را نی بلکه هرقدر دلاور اشخاصی که باشند دوچار خوف وحیرت میسازد مهاجران بیچاره ماندهگی ومشقت خود را فراموش کرده بغم از دست بر امدن اقامتگاه نازنین خود افتادند . حالا نکه غرانیتها وزتنها اقامتگاه شان نی بلکه بمثابهٔ خزینهٔ بی بهای شانست . درین هشت ماه هرچیزی که ساخته ، ویافته اند همه گی درانجاست که اگر آنها از دست شان بر اید سر از نو آنهارا بوجود آوردن چقدر مشکل ومدهش است . سیروس سمیت گفت :
— برادران ! هرچه که آمدنی بود آمد . امشب را میباید که بشمینه ها رفته بسر آریم ، وتا بصبح انتظار بکشیم . فردا که روشنی شود به بینیم که چه میشود .
پا نقروف — بسیار خوب ! امامن به این حیرانم که این آدم بی ادب لاابالی کیست که اقامتگاه مارا ضبط کرده است ؟
اینسخن را پا نقروف به نهایت قهر و غضب وروی خود را بسوی پنجره های غرانیتهاوز گردانیده باواز بلند گفت . والحاصل این بی ادب هرکس که باشد امشب میباید که مهاجران بشمینه ها بروند ، وتا بفردا صبر کنند . لهذا توپ را درمیان سنگهای زیر دیوار غرانیتهاوز دریکجای مناسبی گذ اشتند که اگر واقعهٔ ظهور کند بجابکی آمده مهاجرانرا خبردار گرداند ، وخود شان بسوی شمینه ها روانه شدند .
اگر بگوئیم که مهاجران بیچاره شب را براحت گذرانیدند غلط محض است . بیچاره ها تمام شب را تا بصبح بیصبرانه ونا آرامانه بهزار گونه عذاب گذرانیدند . هر ساعت بیرون میبرامدند که مبادا توپ غفلت نماید ، ویك حادثهٔ ظهور کند . سیروس سمیت از وقتیکه بجزیره آمده تابه اینوقت بچنین پریشانئی خاطر گرفتار نیامده ، زه ده ئون



زینه و اسباب بالا کردن را نیز از جهت پایان نوك آنها را بالا کشیده

نیز با مهندس هم افکار است چند بار آهسته آهسته با همدیگر در خصوص اسرارهائیکه در جزیره مشاهده شده ومیشود سخن هارانده اند. البته که در جزیره یك سری موجود است. آیا این سر را چگونه کشف نمایند؟ هاربرت نیز بخیالات گوناگونی افتاده تصورات عجیب وغریبی میپروراند. ناب بسببی که اینگونه کارهابه افندیان او راجع و عائد است خود را تنها برای کار وخدمت ومعاونت آنها حاضرو آماده داشته از ینگونه افکارات سراسر آزاده و بیك گوشهٔ خزیده بکمال راحت خوابیده است پانقروف خیلی بقهر وغضب است. هرساعت خود بخود میگوید:

— این باری که باما کرده اند هیچ خوش من نیامد. اگر کنندهٔ آن یکبار بدستم بیاید وای برحال او!

سپیدهٔ صبح دمید. مهاجران تفنگهارا حاضر کرده وقه هارا بکمر آویخته بساحل ریگزار پیش روی غرانیتهاوز آمدند. بعد از کمی ضیای شمس پرتوافشان گردیده پنجره های بستهٔ غرانیتهاوز را از میان سبزه هانمودار گردانید.

اگرچه پنجره ها چنانچه که خود شان بسته گذاشته اند بحال خود است ولی در وارهٔ غرانیتهاوز را که در وقت برامدن محکم بسته بودند بازیافتند که ازین یك بخوبی معلوم شدکه یکی آمده ودروازه راباز کرده بغرانیتهاوز داخل شده است. زینه، و ریسمان اسباب بالا کردن نیز از جهت پایان نوك آنهارا کشیده باستان دروازه گذاشته اند که یك قسم بالائی ریسمان زینه نیز یکقدری آویزانست که ازین هم معلومست که غصبان چگونه مردمی هستند اینمسئله هنوز هیچ معلوم نیست زیرا هیچ کسی معلوم نمیشود. پانقروف بازفریاد براورد: بازهیچ کسی جواب نداد. پانقروف غضبناك گردیده فریادبراورد:

— اووو! خاینهای ملعون! گویا که درخانهٔ پدرخود نشسته اید که هیچ جواب نمیدهید. ای غاصبان مال مردم! ای دزدان دریئی! ای رهزنان مانیزی! اگرمرد باشید اول بیائید بامردان پنجه بدهید بعدازان خانهٔ شانرا غضب کنید! ای ژون بول زاده ها!

پانقروف هرگاه کسی راباصول امریکا ژونبول زاده طعن وتشنیع کند بدانیدکه قهر وغضبش بدرجهٔ نهایت شدت گرفته ولی این شدت وحدت اورا هیچ جواب دهندهٔ پیدانشد حتی مهاجران بشبهه افتادندکه بلکه کسی نیاشد اما ازبالابودن زینه بواقعی معلوم میشدکه این شبهٔ شان خطاست . هاربر بفکر آن افتادکه اگر یك تیری را بریسمانی بسته وتیررا بواسطهٔ کمان بیکی ازپته پایه های زینه پرتاب کنیم که تیرریسمانرا ازپته پایهٔ زینه بگذراند امیداست که بکشیدن ریسمان زینه را فروآورده بتوانیم . این رأی هاربر راهمه رفقاپسندیدند تیروکمان و ریسمان درشمینه ها موجود بود ناب دویده آنهارابیاورد . پانقروف ریسمانرابه تیربسته کرده به نوجوان بداد. هاربرنیز یکی ازپته پایه های زینه رانشان گرفته تیررا پرتاب کرد. تیربمجردیکه ازخانهٔ کمان برامد به نشانگاه مطلوب برخورد ، یعنی بیکی ازپته پایه های نزدیك دروازه برابرآمده ریسمانراازان بگذرانید. هاربرازین کامیابی خود شادان گردیده همان ریسمانرا گرفته میخواست که بکشدکه دفعةً یکدستی ازدروازه برامده تیررارابوده بدرون کشید، پانقروف فریاد براورده گفت که :

— وای خائن! وای! دیدمش که چیست وکیست آخ ! اگر بیك گله پایانت نینداختم آدم نخواهم بود !

اینرا گفته بسوی تفنگ دوید . ناب گفت :

— کرامیزنی ؟ کیست ؟

— وای مگرتوندیدی ولی نشناختی که که بود ؟

— نی ! یکدستی دیدم ونشناختم .

— آن دست ، دست بوزینه بود. مگروقتی که مابرامده ایم بوزینه گان آمده اقامتگاه ماراضبط واستیلا کرده اند . زینه رانیز آن ملعونان بالا کشیده اند .

درین اثنا پنجره های غرانیتها وزباز گردیده چهارپنج بوزینه های بزرگ قوی الجثه پدیدار گردیدند. گویاصاحبان کهنهٔ غرانیتهاوزراسلام میکردند. پانقروف گفت:

— من گفته بودم که این یك بازیئیست که باما کرده اند امانمیدانند که بامن بازی کردن چیست .

اینرا گفته وتفنگ رابرداشت . نشانگرفته یکی ازمیمونهارا بپایان انداخت وباقی آنها گریخته بدرون درامدند . بوزینهٔ که بپایان افتاد از بزرگترین جنسهای بوزینه هاست که شکل آن نیز به انسان بسیار مشابهت دارد . هاربرچون این بوزینه رادید گفت که:

— این نوع بوزینه را درعلم حیوانات « اوران غ اوتان » میگویند که بزرگترین اجناس بوزینه شمرده میشود ، ومانند انسان بدوپاراه میروند دم هم ندارند .

پانقروف — هربلا که باشند باشند ! حالاوقت درس خواندن علم حیوانات نیست! من باین حیرانم که حالادرغرانیتهاوز چسان خواهیم درامد .

سیروس — صبر کنیم! این حیوانات باما بسیار وقت ایستادگی وطاقت نمی آورند . آخر یك چارهٔ برای دفع آنها بیدا خواهیم کرد . شکر است که رهزنان دریائی مالیزی نیست .

— موسیوسیروس ! من تابه اوتاق خود ندرایم هیچ باور نمیکنم که بازغرانیتهاوز راصاحب شویم . چونکه بقدردوسه درجن بوزینه بالاست . راه برامدن مارا نیز یکقلم ازماسلب کرده اند ، هم که میداند که چه خرابیهارسانیده اند ؟

ژه ده ئون — هرگاه بازیك تیری بیندازیم بلکه زینه رابپایان آریم .

هاربر باز تیررا بخانهٔ کان کرده پرتاب نمود . بازاگرچه تیربه پته پایهٔ زینه رسیدولی چون زینه رابوزینه گان سراسر بدرون کشیده بودند بمجرد کشیدن طناب ریسمان ازهم گسیخته زینه بپایان نیفتاد . پانقروف ازقهر وغضب کف برلب آورده هزارهزار کفر میگوید . بحقیقت که حال مهاجران بسیار مشکل ولی خیلی خنده آور یك حالتیست .

دوساعت گذشت ، میمونها دوباره درپنجرها معلوم نشدند . اما گمان نشود که رفتند ، چراکه راه بدررفت شان بجز زینهٔ غرانیتها وزدگرراهی نیست . وهم گاه گاه دستها ، وسرهای شان ازگوشه وکنار پدیدار میشود که هما ناحظه به گاه تفنگ نشان گرفته میشدند .

مهندس — مابیك گوشهٔ پنهان شویم . ژه ده ئون وهاربر در پشت یك سنگی پنهان شده تفنگهای خود راحاضر و آماده دارند بلکه میمو نها بازمعلوم شوند .

این رأی و فکر مهندس قبول گردید ، ژه ده ئون وهار بریك سنگی را سپر کرده تفنگ بدست حاضر نشستند دیگر رفقا برای شکار وتدارك کردن غذا بجنگل رفتند چرا که خوردنی هم ندارند .

دوساعت دیگر نیز گذشت . بازاثری ازبوزینه گان معلوم نشد . چنان معلوم میشود که بسبب کشته شدن یکی ازانها ، وصداهای دهشتناك تفنگهارم خورده در اوتاقهای غرانیتهاوزپنهان گردیده اند . یا آنکه ذخیره خوردنی ونوشیدنی مهاجران بیچاره رابجنگ آورده بخوردن ونوشیدن مشغول گردیده اند . مهاجران چون هربار تلف شدن اسباب وذخیره های خود رابدست این خبیثان می اندیشند دودازد ماغ شان میبراید . ژه ده ئون گفت :

— اینکار رابابد خاتمهٔ بدهیم چرا که بسیاردرازشد .

پانقروف — هیچ چارهٔ برای دفع این خبیثها نمی یابم . آیا چسان بالابرامده خواهیم توانست ؟

— من یك راه وچارهٔ اندیشیده ام .

— راه وچاره راچون شما اندیشیده اید منهم حکم میکنم که بغیرازهمان چاره دگر چارهٔ هیچ نیست !

— من میگویم که ازراه مجرای اول غرانیتهاوزکه آنرادر تالاب بندوسد کرده بودیم بازکرده داخل شویم .

— آی خداازشماراضی شود ! حقیقت که خوب اندیشیده اید . اینراه هیچ بخاطر من خطور نکرده بود . بواقعی که برای داخلشدن غرانیتهاور ودفع کردن بوزینه گان غیرازین هیچ چاره نیست . اگرچه مجرای مذکورازطرف مهاجران به بسیارمحکمی بند شده است ولی ناچاربابد که بازشود . این فکرازطرف همهٔ رفقا قبول گردید .

همان بکار آغاز کردند . بعد از پیشین بود که مهاجران از شمینه هابیل وکلنگهارا بر داشته از زیر پنجره های غرانیتهاوز گذر کرده بسوی تالاب غرانت روانه شدند . توپ را برای پاسبانی در انجا گذاشتند هنوز بقدر پنجاه قدم دور نشده بودند که یکی یکبار ولوله وفغان شدید توپ بلند گردید . مهاجران توقف نمودند . پانقروف گفت که :

— بدویم به بینیم که چیست ؟

همه رفقا بتاخت واپس گشتند . سبحان الله ! چه تبدلات غریب از پنجره های غرانیتهاوز مانند باران بوزینه باریدن گرفته است .

آیا چه خوف ودهشتی برای میمون نهاد داخل غرانیتهاوز حاصل شده که چنین بی اختیارانه وخوفناکانه خودرا از دروازه . و پنجره ها پرتاب کرده می اندازند ؟ حتی باوجود ذکاوتی که بوزینه ها دارند هیچ اندیشهٔ مرگ خود را نکرده بی تأنی وبلا درنگ یکی بر دیگر خود را از پنجره ودروازه پرتاب کرده می انداختند حالا اکثر شان درزیر دیوار غرانیتهوز دست شکسته وپاشکسته وسرشکسته می افتادند . آیا اینچه بلای مبرم . وترس دهشت توامی در غرانیتهاوز بر بوزینهاوارد آمده که مرگ را ازان آسانتر میشمارند ؟

والحاصل این غریبه وخارقهٔ عجیبه رامهاجران بیك نظرحیرت و دیدهٔ عبرت تماشا کرده بسوی غرانیتهاوز آمدند ، واز آرامی وسکوتی که حاصل آمده دانستند که هیچ یك بوزینهٔ دردا خل غرانیتهوز باقی نمانده است . درپای دیوار غرانیتهوز بقدر ده پانزده بوزینه بصورت بیجان وبعضی مرده افتاده بودند . پانقروف پی هم « هورا » های شادیانه را بآواز بلند تکرار میکرد ژده دئون گفت که :

— پانقروف ! آنقدر آثار شادمانی منما .

— آیا چرا ؟ مگر همهٔ شان مرده از نشدند ؟

— همه گی نمرده پند ر . مبرهن اینچه دیده میشود هنوز راه برامدن غرانیتهوز برای ماپیدا نیست .

— بمجرای اول بتازیم .

مهندس — بلی ، باید که بمجرای کهنه مراجعت کنیم اما ایکاش اگر یك چارهٔ دیگری پیداشود .

درین اثنا گویا سخن مهندس راجواب بودکه دفعةً زینه ازدروازه بپایان افتاد . پانقروف چون این رادید بطرف مهندس نظرکرده گفت :

— دیدید موسیوسیروس ! اینست مسئلهٔ که هیچ عقل بآن نمیرسد .

مهندس — بواقعیکه همچنینست پانقروف .

اینرا گفته وبر زینه بالاشدن گرفت . پانقروف گفت :

— موسیو سیروس ! مبادا که هنوز ازان خبیثها کدام دانه موجود نباشد و بشما ضرری نرساند . . .

— خواهیم دید .

رفقاو مهندس را پیروی کردند . بعدازکی همهٔشان بغرانیتهاوز واصل شدند . هرطرفرا گردیدند هیچ کسیرا نیافتند . پانقروف گفت :

— آیا نخواهیم دانست که این زینه را برای ما که انداخته باشد ؟

درین اثنا یك صدای خرخری بگوش شان آمد . مگریك بوزینهٔ بزرگی از مطبخ برامده درپیش روی پانقروف بدویدن آغاز نهاد . پانقروف تبری که بدست داشت بالا کرده خواست که برمیمون حواله کند . ولی مهندس مانع آمده گفت :

— مزن پانقروف .

— وای این موذی خبیث راچسان بگذارم ؟

— بگذار چراکه زینه را او برای ما انداخته خواهدبودچراکه دیگر کسی نیست .

پانقروف تبررا انداخته بمعاونت ناب وهاربردرپی بوزینه افتادند ، وبمشقت بسیاری اورا گرفته با ریسمان محکم بستند . بعدازانکه ازگرفتن وبستن آن فارغ شدند پانقروف یك (اوخ) درازی براورده گفت که :

— حالا اینرا چه خواهیم کرد ؟

هاربر — اینرا خدمتکار خواهیم کرد .

هاربر این سخن را بطرز لطیفه و مزاح نگفت بلکه باو معلوم بود که این جنس بوزینه اگر تعلیم و تربیت شود مانند انسان کار میتواند . هاربر و دیگر رفقایه بوزینه نزدیک شدند هاربر جنس این بوزینه را بنام « اورانغ اوتان » نشانداد مهاجران دیدند که اینحیوان به انسان بسیار مشابهت دارد زاویهٔ وجهیهٔ این بوزینه بازاویهٔ وجهیه مردمان هوتنتوه . واوسترلیائیها بسیار نزدیك و برابراست . آثار وحشت . و بی فکری ، و بی صبری و ناپاکی که در دیگر بوزینه گان دیده میشود درین جنس بوزینه دیده نمیشود . این جنس بوزینه که مانند انسان بر پاهای خود راه میروند هرگاه درخانه ها تربیه و تعلیم شود بکارهای جاروب کردن خانه . و گذاشتن سفره . و برس زدن کالا . و رنگ دادن بوت و بسی ازینگونه کارها خیلی بکار میآید . بکار دو چه نان خوردن . و شراب نوشیدن نیز زود مأ لوف میگردد (بوفون) نام حکیم مشهور طبیعی ازین جنس یك بوزینهٔ را درزیر تعلیم و تربیه گرفته بسیار سالهاخدمتگار صادق اوشده مانده است .

این بوزینهٔ که مهاجران آنرا بسته گرفته کرده اند به بلندی شش قدم . و وجودش قوی . و سینه اش فراخ . کله خانهٔ سرش مدور . پشمهایش نرم . چشمهایش کوچك و ذکاوت در آن پدیدار . دندانهایش سفید . نزدم و سرین سرخ نیز محروم . دستهایش در نزد یك بوزینهٔ بود . در زنقش یك ککی . یش سرخ رنگی نیز موجود ست پانقروف گفت :

— یك خدمتگار تنومند باهوشی معلوم میشود ای کاش که زبانش میفهمیدیم که اجرت نوکری اورا با وکوتاه و فیصله میکردیم .

ناب از مهندس پرسید که :

— آیا افندی من براستی این بوزینه را بخدمتگاری خود قبول خواهند فرمود ؟

— آری نب اما تو میباید که رشك نبری .

هاربر — من امید قوی دارم که خدمتگار بسیار امین وصادقی خواهد شد، هنوز جوانست تربیه وتعلیمش بسیار آسان، هرگاه جبروزور برو نکنیم ، وخوب پرورش دهیم او نیز بما مربوط گردیده میماند ، وجدائی نمیخواهد .

پانقروف کین وغضبی را که به بوزینه گان پیدا کرده بود فراموش کرده گفت که :

— پرورش وتربیهٔ بوزینهٔ خود رامن بعهده میگیرم .

بعد ازان بسوی بوزینه دیده گفت :

— ای رفیق نوما ! بگو به بینیم چه طور هستی ؟

بوزینه بیك خرخری جواب داد . پانقروف بازپرسید که :

— خوب ای رفیق بعدازین توهم ازما مهاجران شمرده میشوی ؟ آیا خدمتگاری موسیو سیروس راقبول میکنی ؟

بوزینه بازیك خرخری کرده کله جنبانی نمود .

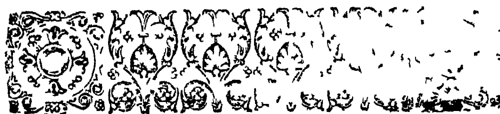
پانقروف — اما تنخواه مخواه نیست . تنها شکمت را سیر میکنیم .

بوزینه بار دیگر مقام تصدیق خرخری بعمل آورد .

ژەده ئون — خدمتکار ما بسیار کم گو افتاده .

پانقروف — بسیار خوبست . چونکه بهترین خدمتکاران کم گو ترین آنهاست .

اینستکه باینصورت یك مخلوق نوی دیگر نیز درمیان مهاجران آمیخته گردید . پانقروف نام این بوزینه را بنابرعایت بوزینهٔ کوچکی که درمملکت خود داشت (ژوبیتر) نهاد که برای تخفیف تنها (ژوب) فریاد کرده شود . این نام هم ازطرف همهٔ رفقا قبول گردید . استاژوپ نیز ریسمانهایش بار گردیده درغرا نیتهاوز باقی بماند .



باب هفتم

فهرست

پل بر نهر مرسی — تحویل پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را به جزیره — پل
عارتی — حاصل گندم — چای — پلهای کوچك —
مرغانچه — کبوترخانه — گرفتار کردن دو گوره خر —
ساختن عرابه — رفتن به حوضهٔ بالون •

مهاجران بسببی که بدون باز کردن مجرای کهنه به اقامتگاه خود درامده توانسته اند، و بی آنکه بزدو خورد با بوزینه گان مجبور شوند خود بخود از شر آنها وارهیدند خیلی شاکر و مسرور میباشند. و بحقیقت که اینمسئله شایان شکران و ممنونیت یك مسئله ایست • درحالتی که بیل و کلنگ را برداشته برای کشادن راه مجرای قدیمی میرفتند درا لحالت گرفتار آمدن بوزینه گان بیك خوف ودهشت مجهول سببی و انداختن خودرا از پنجره های غرانیتهاوز حقیقتاً که هم شایان حیرت، وهم سزاوار ممنونیت یك حادثه ایست •

آنروز را تمامه به نقل دادن لاشه های بوزینه گانرا از پیش غرانیتهاوز و انداختن آنهارا در نهر مرسی مشغول گردیدند. وقت شام به اقامتگاه خود آمده به انتظام دادن جای خوده پرداختند • بوزینه گان بسیار خرابی درغرانیتهاوز نرسانیده بودند، و هیچ چیزی را نشکسته بودند. تنها اشیا و اسباب را زیر وزبر کرده بودند. ناب به ساختن وترتیب دادن خانه ها مشغول شده بیکساعت باز هرچیزی را پس بجایش نهاده. واو جاغها را آتش کرده به حاضر کردن طعام سرگرم شد •

مهاجران چون خیلی مانده و گرسنه شده بودند بکمال اشتها شکمهای خودرا سیر کردند • ژوپ را نیز که نوکر نوشنست فراموش نکرده از خوردنیهای خود بسیار چیزها درپیشش بریختند که او نیز بیك طور شکر گذارانه خوردن گرفت • بعد از طعام مهاجران برگرد میز گرد آمده از بعضی کارهائیکه ساخته شود، و نقشه هائیکه کشیده شود مذاکره و مشاوره کردند •

مهمترین کارهائیکه اولتر ساختن آن ضروری دیده میشود همانا ساختن یك پلیست بر روی نهر مرسی که بواسطهٔ این پل پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را باجهت جنوبئی جزیره ربط نمایند . دوم کاریکه اجراشود بوجود آوردن بعضی مرغانچه ها ، وکبوتر خانه هاست که دران مرغ وکبوتر بپرورانند وازتخم وگوشت آنها فایده برگیرند . ودیگر اینکه برای پرورانیدن گوسفندان کوهی که درکوه فرانقلن دیده‌اند یك آغیل بسازند تا ازچوچه گیری وشیر وپشم آنها منفعت بردارند .

روزدیگر مهاجران برای آغاز کردن بکار پل‌سازی جملهٔ اسباب‌های نجاری . ومیخها وپیچهارا برداشته بساحل فرامدند . ژوب را درغرانیتهاوز گذاشتند وبرای احتیاط که مبادابگریزد یك زولانهٔ چوبئی اختراع کرده گئی خود پانقروف رابه پایش انداختند . وهم برای احتیاط که مبادا زینه‌را ببالا بکشد درزیرغرانیتهاوز یکدو میخ چوبئی بسیار محکمی برزمین زده زینه‌را بآن محکم به‌بستند وبکنار نهرمرسی آمدند . درجائیکه نهر کج گردی پیدا کرده مهندس توقف نمود زیراپیش ازین مهندس آنجارا برای پل‌ساختن موافق یافته بود . وبحقیقت که به‌این محل هرگاه پل ساخته شود تابه حوضهٔ بالون سه میل مسافه باقی میماند که تاآنجا راه را نیز یکقدری هموار وبرابرساخته تابطرف جنوبی راه رفت وآمد ونقلیات بسیار آسان میشود .

سیروس سمیت درینجا ازمسئلهٔ که از بسیار وقتها درانباب تصور وتفکر دوانیده برفقای خود بیان نمود . تصور مهندس اینست که پشتهٔ منظرهٔ وسیعه که شمینه ها، و غرانیتهاوز ، وکشتزار گندم ، وچیزهائیکه بعدازین ساخته میشود مانند اغیل گوسفند، وکبوترخانه ، ومرغانچه همه‌گی درداخل آنست بحالت جزیره تحویل دهند تاآنکه ازمهاجمه وتعرض حیوانات وحشیه وغیرهم محفوظ ومصون بماند . صورت اجرای اینکارنیز بسیار آسانست . چونکه دروقت حاضرسه طرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه باآب محاطست . باینصورت که درطرف شمال غربی از حد مجرای کهنه تا بحد مجرای نورا آب تالاب غرانت احاطه داشته است . جهت شمالی را نیز آب مجرای نو که بواسطهٔ

آبشار بر کنار ساحل جوی آبی تشکیل داده است ، و بسببی که بواسطهٔ نیتر و غلیسرین مهندس آنرا بعمل آورده نام آنرا « نهر غلیسرین » نهاده اند احاطه کرده است جهت شرقی از حد آمیختن نهر مرسی تا بحد نهر غلیسرین با بحر محاطه است جهت جنوبی نیز با نهر مرسی گرفته شده است . ماند یك جهت غربی که اگر از تالاب غرانت تا به نهر مرسی یك جوئی یا خندقی کنده شود پشتهٔ منظرهٔ وسیعه از هر طرف با آب محاط گشته شکل جزیرهٔ مکملی را میگیرد . و از هر گونه تعرضات و مهاجمات محفوظ میماند . این جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را با یك پل متحرك عاریتی که شب برداشته شوند و روز گذاشته با اطراف سائره متصل میگردد .

سیروس سمیت برای آنکه فکر و تصور خود را خوبتر برفقای خود بفهماند نقشهٔ تپهٔ وسیعه را کشیده تصورات خود را بخوبی نشان داد که همه رفقا بخوبی دانستند و از طرف همه گی باتفاق آراء او بکمال ممنونیت قبول کردند . پانقروف از شادی بسیار برجهیده گفت :

— اول از پل ساختن آغاز کنیم .

مهاجران بکمال شوق و گرمی به پل سازی ابتدا کردند . از جنگل ستونها بریدند . بقدر لزوم آنها را تقسیم نمودند . این پل بدو قسم تقسیم مییابد که قسم جهت تپهٔ منظرهٔ وسیعه ثابت ساخته میشود ، وقسم طرف جنگل متحرك یعنی که در وقت لزوم گذاشته و برداشته شود . بر نهر مرسی بسبب پربری او پل سازی یکمدت درازی میخواهد . ولی هر گونه تخته وستون وچوبهای کار آمدنی در جنگل فاروست بسیار است . آلات وادوات نجاری شان نیز مکملست . مانند مهندس یك کار فرمائی و مانند رفقای مهندس مزدورانی هم موجود است که به این سببها هیچ مشکلاتی دیده نمیشود .

سه هفته کامل بی فاصله مهاجران سعی و کوشش بعمل آوردند ، هواهم خیلی خوش وموافق بود تنها در وقت خواب بغرانیتهاوز میروند باقی تمام روز را بساختن پل صرف مینمایند . درظرف اینمدت ژوپ بمهاجران خیلی از خیلی آموخته گردید . اما با نقروف هنوز زولانهٔ پای او را برنداشته . سراسر آزاد ماندن ژوپ را معطل

مانده اند تا آنکه منظرهٔ وسیعه حالت جزیره را بگیرد . توپ نیز با ژوب خیلی خوب الفت پیدا کرده بدوستی گذران میکنند . ژوپ درخصوص چوب آوردن و اره کشی وغیرهم بسیار معاونت به مهاجران میرسانند .

در ۲۰ ماه تشرین ثانی پل باتمام رسید . قسم متحرك آن به بسیار آسانی برداشته وگذاشته میشود . هر وقتیکه برداشته میشود بقدر بیست قدم یك کشادهگی حاصل می آید . بعد از انکه پل تمام شد مهاجران بالون را آوردن خواستند ، ولی آوردن بالون موقوف بدو چیز دیگر است ، اولا ساختن راه دوم ساختن عرابه . باوجود آنهم تاساخته شدن این دو چیز تاب وپا نقروف یکبار به حوضهٔ بالون رفته بالونرا معاینه و مشاهده کردند در جایی که حفظ کرده بودند دیدند که هیچ آسیبی بآن نرسیده و همچنان بحال خود مانده است .

روز دیگر پانقروف گفت که :

— آیا کشتزار گندم خود مانرا فراموش کردیم ؟

حالا انکه وقت درو رسیده است .

بواقعیکه دانهٔ گندم بکمال رسیده بود ، چنانچه مهندس گفته بود همان یکدانه گندم ده خوشه بعمل آورده بود که باینواسطه مهاجران صاحب هشتصد دانه گندم گردیدند . محصول گندم چون در شش ماه بسر رسیده است ازین معلوم گردید که در سال دوبار حاصل گرفتن ممکن است . مهاجران پنجاه دانه گندم رابرای احتیاط نگاه داشته هفصدو پنجاه دانهٔ دیگر آنرا در زمین شدیار کردهٔ که به بسیار دقت و احتیاط حاضر کرده بودند کاشتند . پانقروف دور ادور مزرعهٔ گندم رایك دیوار خار بست بسیار محکمی کشیده ، وهم برای نزدیك نشدن مرغان وضرر نرسانیدن پرندگان به شکلهای مختلف وصورتهای مدهش چشمار وها ساخته درهرهرجای کشتزار بخلانید .

در ۲۲ تشرین ثانی سیروس سمیت نقشهٔ خندقی که درطرف غربی پشتهٔ منظرهٔ وسیعه کندن آن تصور شده است حاضر نمود . درانطرف چون سنگستان موجود بود



در ۲۰ ماه تشرین اول پ به آکدم رسید

باز به نیتروغلیسرین مراجعت کردند . بعداز پانزده روزسعی وکوشش یك جر بسیار کشادهٔ بمطلوب موافق باز کردید ، واز تالاب غرانت آب درین جر جاری کردانیده تا به نهرمرسی جوی جاری بعمل آوردند . نام این جررا نیز (جوی غلیسرین) نهادند .

دوسه روز دیگر نیز بساختن پل متحرك آن کوشش ورزیده در پانزدهم ماه کانون تمام کارهای جزیره ساختن پشتهٔ منظرهٔ وسیعه باتمام رسیدو بنا بر تصوری که مهندس کرده بود چارطرف پشتهٔ منظرهٔ وسیعه با آب و پلهای متحرك محاط آمد .

در ماه کانون اول هوا خیلی گرم کردید . ولی مهاجران بازهم ازکار وعمل فارغ نه نشستند . به ساختن مرغانچه وکبوتر خانه ها آغاز نهادند .

جای مرغانچه وکبوتر خانه را درجهت جنوب شرقی تالاب انتخاب کردند . بقدر نیم جریب زمین را بیك دیوار چوبئی خار بستی جدا کرده درمیان آن چند عدد مرغانچه وکبوترخانه بنا کردند .

درمرغانچه ها ازنوع کلنگ ، ومرغ آبی ، وقاز یك یك جفت گذاشتند که آنهارا نیز پانقروف وناب به بسیار سهولت بواسطهٔ دامها وتلك ها گرفتار آوردند . کبوترهارا نیز ازمیان شکافهای سنکلاخهای کنار مرسی بدام آورده درکم مدت درکبوتر خانه ها آنهارا آموخته کردند .

تپهٔ منظرهٔ وسیعه ازوقتیکه بحالت جزیره تحویل نموده زولانه را ازپای ژوب برا وردند . بوزینه به افندیان خودیك رابطه ودوستئی عجیبی رسانیده که هیچ خیث جدائی وگریختن را ندارد .

دراول ماه کانون ثانی یك واقعهٔ عجیبی ظهور نمود : درحالتیکه مهندس ، وژه ده ئون ، وپانقروف وهاربر درغرانیتهاوز مشغول به بعضی کارها بودند وناب ، وژوب ، وتوپ در جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه کردش میکردند . دفعتهً صداهای ناب و توپ بیك ولولهٔ شدیدی بگوش مهاجران برخورد . مهندس ورفقا بچابکی برامدند . دیدندکه یك دوحیوان بسیارخوش شکل و ظریف چابکدوی که به بزرگی یك خربزک

می آمدند باینطرف و آن طرف بد ویدن بودند ناب وتوپ وژوب درپئی آنها افتاده « بگیرید ! بگیرید ! » گفته فریاد وولوله میکردند مگر اینجیوانها در وقتیکه پل نهرمرسی بند بوده داخل جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه گردیده اندو چون پلها برداشته شده درجزیره اسیر گشته باقی مانده اند . اینحوانها از اسپ خوردتر ، واز خر بزرگتر متناسب الوجود وخیلی چست وچالاك چارپایانی بودند . هاربر بمجردیکه آنهارا دید گفت که :

— اینها اوناغاست ! اوناغا !

ناب — خر خواهد بود !

هاربر — نی ناب ! اینهارا اوناغا میگویند . اگرچه ازجنس خر شمرده میشود ولی نمی بینی که گوشهای اینها از خر کوتاه تر ودرجثه وتنه بزرگتر وتوانا تر هستند .

پانقروف — هرچه که هست باشد . برای ما بسیار لازم وکار آمدنی میباشند . توقف لازم نیست بگیریم بدویم چونکه برای کشیدن عرابه مارا بسیار بکاراست .

ناب وپانقروف دویده یك دو ریسمان آوردند . واز ان کمندی ساخته بعداز بسیار تك وتاز یکی ازانهارا گرفتار آوردند . پایها وگردن آنرا بسته دردایرهٔ که برای مرغا نچه ها وکبوتر خانه ها ساخته بودند دریك گوشهٔ میخ کردند . مادهٔ آن بعداز کمی خود بخود داخل دایره گردیده در پهلوی نر خود بایستاد آنرا نیز بآسانی ریسمان بند کرده ازدست وپا بمیخها بسته کردند .

مهاجران چند روز متصل بساختن وهموار کردن راه سرك مانند حوضهٔ بالون کوشش ورزیدند . ازحد پل مرسی تابحوضهٔ مذکور بقدرسه میل مسافه موجوداست سنگ ها ودرختها ئیکه پس کردن وزدن آنها لازم دیده میشد برطرف کرده چقوریهاو بلندیهارا بقدرضرورت هموار وبرابر ساخته برکوتاه ترین راه ها یك سرك مکملی بوجود آوردند .

چند روز دیگر نیز بساختن گادی بارکشی بسیار سبك ومحکمی مشغول گشتند . بمهارت نجاری پانقروف ومددرسانی رفقا آنهم بحسن صورت انجام یافت . ماندکار

ساختن جوت ولجام ودیگر اسباب عرابه که آنرا نیز بیك طور سر دستی وکار گذرانی پا نقروف ومهندس بدوسه روز حاضر کردند ه

درضرف اینچندروز هاربر وناب ازتیمار وتربیهٔ اوناغها یعنی گوره خرها نیز فا رغ نه نشسته حیوانات مذکوره را بخوبی رام وآموخته گردانیدند ه درپنجم ماه کانون ثانی گوره خرهارا بعرابه بستند ه دراول امر راندن آنهاخیلی مشکل شد ولی عنادپا نقروف وقمچین نواختن پا نقروف رفته رفته گوره خرهارا مجبورا براه آورده بعد بعد ازانکه یکچندبار درزمین های صاف پشتهٔ منظرهٔ وسیعه باینطرف و آن طرف دوا نیدند پا نقروف لجام آنهارا گرفته . ومهندس وژه ده ئون وهاربر در عرابه نشسته وناب گوره خرهارا قمچین زده راه حوضهٔ بالونرا گرفتند ودرکم مدتی بیواقعه وحادثه بحوضهٔ مذکور واصل شدند بالونرا باجملهٔ لوازمات آن درعرابه بارکردند ه وتا بزیر دیوار غرانیتهاوز رسانیدند ه وقتیکه مهاجران بغرانیتهاوز رسیدند شب شده بود ه پا نقروف اونغهارا ازعرابه بازکرده وبجای شان بسته کرد ، وآب وعلف وتیمار آن را بجا آورده بغرانیتهوز آمد ه

پا نقروف همگه میکه دراوتاق خود درامد برخوابگاه خود درازکشیده چنان (اوخ !) دوردور ازی بر اورده که عکس صدای آن درمیان سنگهای غرانیتهاوز بقدر دوسه دقیقه طنین اندازگردید ه

—﴿ باب هشتم ﴾—

=﴿ فهرست ﴾=

ساختن کالا — سختن پوش — ساختن باروت — کشت کاری —
شکار ماهی — خرمن تخم سنگ پشت — ترقی کردن ژوپ —
شکار گوسفند وبز کوهی — نباتات ومعادن نوپیدا —
یاد آوری وطن ه



هفتــه اولکانون ثانی رابدوختن وبریدن لباسهای خود حصر کردند ه قماش

سان بالونرا ازهمدیگرباز کردند و آنرا تخته تخته ساخته در اول امر با جوهر اشقارو بوتاس پوست موم جامه گی آنرا برداشتند • بعدازان آب بسیاری گرم کرده باصابون آنرا بصورت مکملی شسته مانند تخم مرغ سفید کردند • بعداز خشکشدن ازان پانتلون، وجاکتها ، و پیراهنهاوجرا بهاحتی پوشهای نهالین ، ومتکا ، ولحاف نیز بریدند ، و آنها را باسبزه های خشکیدهٔ در یا یی پرکرده برتختهای خواب خود انداختند ولباسهای پاك سفید خود راپوشیده ، وشکرهای عظیمی بدرگاه خالق کارسازادانموده استراحت کردند •

مهاجران ازپوست ماهی فوق بوت های بسیارمحکم ومتین کار آمدنی که ازز ینت عاری بود ولی راه رفتن به آن خیلی آسان وراحت مینمود نیزساختند •

گرمیهای بسیارشدید جزیرهٔ لینقولن نیز آغاز نمود • درزیردرختهای بهم پیوست جنگل برکنار نهرمرسی شکارخیلی خوش ولذت آوری بعمل میآمد • تفنگ ژده ئون هیچ تیرش بخطانمیرفت هاربرو پانقروف نیزخیلی در نشان زدن مهارت پیدا کرده اند • مهندس اگرچه شکارانداز بسیارماهریست ولی به شکارمشغول نمیشود چونکه بدیگرتصورات مشغولست •

سیروس سمیت به این فکرافتاده که یك چیزی بجای باروت بسازد چونکه کفایت کردن باروت یافته گی خود شانرا میداند • بسببی که معدن اسرب درجزیره نیست مهندس ازدانهٔ آهن گله وساچمه ساختن راتصورکرده • ولی برای باروت همهٔ مساله موجوداست که ساختن آنرا مهندس آسان میداند • اماباوجود آن هم چون ساختن باروت بسیاردقت و احتیاط میخواهد مهندس خواست که جسم دیگری بعمل آرد تابجای باروت قایم گردد ، وهم کار آسانترشود ، وهم قوت آن ازباروت بیشترباشد • پانقروف پرسید که :

— بعوض باروت چه چیزرا استعمال خواهیم کرد ؟

— پیروقسیل •

— پیروقسیل چه چیزاست ؟
— باروت پنبه •
— باروت پنبه باید که از پنبه ساخته شود ، پنبه کجاست ؟
— نی پانقروف ! باروت پنبه ازپنبه ساخته نمیشود • بلکه ازجسمیکه آنرا سللوز میگویند ساخته میشود که این جسم نیز درجزیرهٔ ما بسیاراست •
— سللوز چیست •
— سللوز تارهای غبار مانندیستکه برلیفهای اولئی پوستهای نباتات موجوداست • وچون این تارهای غباری درپوست بوته پنبه بیشتراست ازانسبب اکثر ازان جمع می کنند • اما درجزیرهٔ ما اگرچه بتهٔ پنبه نیست ولی دیگرنباتاتیکه این موادرادارد بسیار است • حتی درخت بیاسان نیز درینجا موجوداست که موادسللوز بران بسیاراست •
— بسیار اعلا . باروت سازی را بنا کنیم •
مهندس رفقای خودرا بجمع کردن لیفهای درخت بیلسان امر نمود • رفقه نیز بسیار شاخهای نبات مذکوررا گرد آوردند ، وتارهای غباری لیفهای اولئی اینهارا جدا ساختند • حالا این سلوزهرا پیروقسیل ساختن لازمست که آنهم موقوف برتدارك کردن جوهر حامض آزوتست • وچون حامض کبریت نام جوهررا مهندس پیش ازین برای نیتروغلیسرین حاضر کرده بودو حالامقدارکافی ازان جوهر بدست دارند و شورهٔ خالص نیز بسیاراست لهذا جوهر حامض کبریت را باشوره معاملهٔ کیمیویه داده جوهر حامض آزوت که مطلوبست بعمل آورده شد • بعدازحاضرشدن حامض آزوت سلوزه را درحامض مذکوربقدریکشبانه روز بخوابانیدند • وبعدازان کشیده وبآب شسته خشك کردند که باینصورت پیروقسیل بوجودآمده حاضرگردید • این قسم باروت ازباروت عادتی بشدت وقوت بربار افزونتراست • وهم دررطوبت خراب نمیشود . وهم تفنگ را چرك نمیکنند دودش نیز خیلی کم ورنگ آنهم سفیداست • اما علتی که داردقوت وشدت فوق العادهٔ اوستکه باینسبب هرگاه یکقدری ازدرجهٔ لازمی

آن بیشتر گردد تفنگ رااز هم می کفاند . برای دفع این علت دقت و احتیاط راپیشه گرفتن لازمست . اینست که باینصورت خیلی باروت مهاجران رابدست آمد .

بقدر دوجریب زمین را ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه جدا ساخته بخوبی شدیار کردند ، ودیگر طرفهای آنرابرای چراگاه بحالت چمنزار گذاشتند . سرکهاوراهها منتظم وکرد بست های گلکاری نیزدر جاهای مناسب تپهٔ منظرهٔ وسیعه بوجود آوردند . درزمین شدیار شدهٔ خویش که غیراز کشتزار کنند ، مست انواع نباتات سبزه کاری مانندسبزی پالك ، وپنیرك ، وسیب زمینی وغیرهم که هاربرآنهاراازجنگل فاروست ودامنهٔ کوه فرانقلن بحالت بیابانی وخود روئی یافته جمع کرده بود کاشتند ، وآنهارا تربیه وپرورش کرده محصولات خوبی ازان حاصل آمد درکرد بستهای گلکاری نیزانواع تخمهای گلهای خود روی بیابانی راکاشته بعدازتربیه وپرورش خیلی گلهای اعلای باغی بعمل آمد . سرکهانیزرفته رفته بسبب گردش ومرور عرابه پخته ومحکم گردید . والحاصل پشتهٔ جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه حالت زمینهای متمدنی راپیدا کرد . دریکطرف کرد بستهای گلکاری یك صفهٔ هشت رخ و برسر آن یك چپری بسیار منتظم خوش هندسه نیزبرای تنزه خود بنا کردند .

درکرگ دامها ، وتلکهای که پانقروف دربیرون جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه ساخته همیشه ، خرگوش ، وآهو ، ودیگرجانوران گرفتار می آمد . که از آنهایك نرو مادهٔ آنرابرای پرورش و چوچه گیری نگاه میداشتند . وغیرازین بادامهای اختراع کرده گی پانقروف ازتالاب ماهیگیری نیزمیکردند .

مهاجران یك روزی برای سیروسیاحت بطرف دماغهٔ ماندیبول رفته بودند . درانجا درمیان ریگها بسیاری ازتخم کاسه پشت یافتند . کاسه پشتهای دریایی چون از حیوانات بزرگ میباشند ازان وتخمهای آنها نیز خیلی بزرگ و بسیارلذیذ ومغذی میشود . کاسه پشتها انجارا گویابرای تخمدادن ، وچوچه کشیدن خودشان یك دارالولادهٔ قرارداده اندکه بهزاران تخم درانجادیده میشد . زیرا یك سنگ پشت دریکسال بقدر

دوصد و بیست دانه تخم مینهدکه از حساب مهاجران درهروقتی که دل شان بخواهد ازین دار الولاده تخم برداشته میتوانند .

مهاجران بقدر لزوم تخم سنگ پشت را با یك دوعدد خود سنگ پشت جمع و شکار کرده عودت نمودند . ژوپ درین روزها بقدریك پیشخدمت بسیار مکملی درکار وخدمت ترقی ورزید، بوزینه رفته رفته بکاروخدمت ونان ونعمت افندیان خویش محبت و آموختهگی پیدامیکنند. برای ژوپ از قماش بالون یك جاکت وپانتلون سفید نیزساختندکه بوزینه ازجیبهای این لباس خود بسیار مسرور وممنون گردید . همیشه دستهای خود رادرجیبهای خود گذاشته بدانصورت راه میرفت . علی الخصوص که جیبهای اورا ازبادام جنگلی نیزپرمیساختند . هرگه کسی بجیبش دست درازکمدازبیم آنکه مباداجیبش رابگیرند خیلی بد میبرد . ناب ژوپ را بکارهای مطبخ نیز آشنا و ماهرگردانید. درمابین ناب وژوپ الفت ومحبت خالصانهٔ پیداشدهکه ژوپ بنابرهمان محبت ووداد هرچیزیکه ازناب می بیند ومیشنود بزودی می آموزد واجرامیکند. علی الخصوص یك روزی بودکه ژوپ سفرهٔ طعام را بحاظرکردن آغاز نهاد . مهاجران ازمشاهدهٔ انحالت ژوپ بسیار مسرور گردیدند. ژوب آنقدر بمهارت ودرستی طبقها، وکاسهها رامیبرداردومیگذاردکه ازافندیان خودصدها آفرین میشنود. در اثنای طعام خوردن پانقروف میگوید :

— ژوپ، گوشت بیار .

بوزینه همان بمطبخ دویده ازپیش ناب در بشقاب گوشت گرفته میآورد .

— ژوپ ، یکقدری شوربا بیار .

بوزینه باز بمطبخ دویده کاسهٔ شوربارا میآورد .

— ژوپ ، یك بشقاب خالی بیاز .

بوزینه هماندم بشقاب را گرفته وبدستمالیکه درکمرش آویزانست پاك کرده میگذارد . والحاصل ژوپ بسیار خدمتگارکارگذارچالاکی برامد آرزوی فرارکردن نیز

یکقلم ازدلش برامد . بمهاجران یك محبت و اخلاص عجیبی بهم رسانیده درجنگل با ایشان یکجامیرود . وعصاچوب کلفتی که با نقروف برای اوساخته برشانه خودگرفته خیلی بنازوغروری براه میرود . هرگاه عرابه ازراه براید ویادرجائی بند بماندبشانه های قوی خود آنراتیله داده براه میآورد . برشاخهای بسیار بلند درختان بکمال آسانی برامده میوه ، یااز آشیانه های مرغان تخم هارا جمع کرده وجیبهای خود را پرساخته فرومی آید .

درآخرماه کانون ثانی به بعضی کارهای مهم دیگر نیز آغاز کردند . اولا ازحدپل جوی غلیسرین تابدامنهٔ کوه فرانقلن یك سرك خوشنمای دیگر کشیدند چند روزمتمادیاً دربنراه کار کردند . بعدازان در دامنهٔ کوه برای پرورانیدن حیوانات پشم دارشیردار مانندبزوگوسفندکوهی که گرفتار آوردن آنهارامهندس تصورکرده ساختن آغیل بزرگی را بنا کردند . برای این آغیل در دامنهٔ جنوبی کوه فرانقلن یك چمنزار وسیع خوش هواوبافضائی را انتخاب کردند . این چمنزار خیلی لطیف و دلکشایك موقعیست ، یگان یگان درختان خوشنمانیزدران موجوداست یك جوی کوچك آبی نیزازنهر (قریق روژ) جداگشته ازمیان این چمنزار گذر کرده پس به نهرمذکورمی آمیزد . کارتنها کشیدن یك دیوارچوبی خاربستی محکمیست که براطراف این چمنزارساخته شود . مهندس نقش دیواری راکه کشیده میشود برزمین خط کشید . چوبهائی که برای دیوارلازم بودبریدند ، وبرخطی که مهندس رسم کرده بودچوبهارابفاصلهٔ ده ده قدم خلانیده ، ومابین یك چوبراتادیگرچوب شاخله های برگ داربرخاررا باهمدیگر بسته درضرف پنج شش روزیك دیوار محکم و مکملی که به بلندی یکقدآدم بود برپا کردند . در یکطرف آغیل مذکوریك دروازهٔ مضبوط چوبی نیزساختند . درداخل این دیوار جابجاچیزهای سرپوشیدهٔ پیچیدهٔ زمستانی نیزبوجود آوردند . همهٔ این کارهابقدرسه هفته دوام ورزید . درضرف این مدت مهاجران صبح وقت درعرابه نشسته برسرك هواداری که برکنار نهرقریق روژ کشیده اند درزیر درختان سایه دار می آمدند .

وتا بشام کار کرده باز بغرانیتها وز برمی گشتند تا آنکه آغل بسیار مکمل ومحکمی بوجود آمد .

حالا کار برشکار گوسفندان وبزهای کوهی ماند . گله های گوسفندان بری را در دامنه های کوه بسیار بارها دیده بودند . مهندس برای گرفتار آوردن آنها نیز یک تصور بسیار خوبی کرده در ۲۵ ماه شباط بترتیب نقشهٔ مهندس هاربر وژه دهئون براونافها سوار گشته وتوپ وژوب با آنها رفیق شده درپی یک گلهٔ بزرگی از گوسفندان افتادند ورفقای دیگر ازینطرف وآنطرف دسته های چراغ چوب رابدست گرفته ومانند مشعله آنها را در داده گوسفندان مذکور را ازبرامدن کوه منع میشدند تا آنکه آهسته آهسته آنها را براه آغل برابر کردند . بعد ازان مهاجران وتوپ وژوب بیک وضع مناسبی براطراف وپی گله منقسم شده رفته دایرهٔ فرار آنها را تنگ میکردند وچون نزدیک دروازهٔ آغل رسیدند بیکبارهگی با مشعله ها وصداهای تفنگها ، وفریادها وفغان بر گله هجوم بردند . گلهٔ گوسفند ازین هنگامه وولوله رم خورده بدویدن آغاز نمودند . بقدر دوصد حیوانیکه در گله موجود بودند تار ومار گردیده هر یک بیکطرفی گریختند . مهاجران چالاکی وکوشش وزیاده بقدر رسیده نه از آنها را که جدا کرده وزهرطرف راه را بر آنها بریده جبراً بدروازهٔ آغل سوراست توانستند . حیوانات مذکوره نیز آنجا را راه نجاتی برای خودشان پنداشته درآمدند وبینصورت گرفتار دام آغل گردیدند .

در حیوانات کثرشان ماده وکمترشان نر بود وغیر از گوسفند بز کوهی نیز موجود بود . اگرچه بسیار زحمت کشیدند . وخیلی مانده شده بودند . مکافات زحمت خود راهم یافتند . دروازهٔ آغل را محکم بسته نمودند بغرانیتها وز عودت کردند . آنشب را بکمال استراحت وممنونیت بسر آورده علی الصبح در عرابه نشسته به آغل آمدند . دیدند که گوسفندان گرچه برای برامدن از آغل وبرجهیدن از دیوارها بسیار سعی وکوشش کرده اند ولی به برامدن کامیاب نشده اند . چند روز متمادی بالفت دادن

وانسیت پیدا کردن حیوانات مذکوره کوشیدند . تا آنکه بعضی از آنها را تا یکدرجه رام توانستندکه به رام شدن دیگران نیزامید واری شان پیدا شد .

مهاجران بیکار نشستن را برای خودشان یکعذابی میشمارند . بعد ازانکه سرك راه حوضهٔ بالون وسرك راه آغل رابخوبی پخته کاری وانتظام دادندیك سرك دیگری نیز بجهت غربی تابحوضهٔ نهر آبشار نز براوردندو چند روزراه متصل درینکار بسر آوردند که این سرك ازسرك آغل وسرك بالون بیشتر بزحمت بسررسید درجزیرهٔ لینقولن جای نامعلومی باقی نمانده که مهاجران برای کشف آن مجبور باشند . تنها بیشهٔ پرازنی ولخ کوتاه درخت شبه جزیرهٔ ما راست که درمابین جبه زارتادورن ، و جنگل فاروست واقعشده است ژه دهئون این بیشه را از بعضی علامات آن بخوبی میداندکه دران بسیار حیوانات درندهٔ وحشی خواهد بود . ازاز وحرص شکارش روز بروز برای رفتن آنجا افزونی میگیرد ولی منتظر فرصت میباشد .

کار کشتکاری شان نیز بومافیوم درترقیست مزرعهٔ گندم شان سبز وخرم ایستاده ، مزرعهٔ سبزی وترکاری شان نیز بکمال خرمیست .

در آخرهای موسم تابستان مرغان مرغا بچه هاوکبوتران کبوترخانه ها کثرت و تنوع پیدا کرده مطبخ ناب هیچ روزی نیست که از طعامهای گوناگون لذیذه خالی بماند .

اینست که بدینصورت مهاجران فلاکتزدهٔ جزیرهٔ لیںقولن بهرچیزیکه رخ آوردند وکوشش ورزیدند مظهرعنایت ربانی گردیده موفق وکامیاب آمدند . وبنا برضرب المثل مشهوری که گفته شده « یك بدیگر معاونت کنید تا که خدا نیز بشما مدد کند » این آدمان دلاورباغیرت وکوشش نیزاولا بایکدیگر معاونت میکنند ، وبعد ازان مظهر عنایت ربانی میشوند .

درروزهای گرمی بوقت شبهادرپیش باغچهٔ گل کاری خود شان آمده برسرصفه در زیرچپری خود درعالم مهتاب می نشینند . شیرین شیرین صحبتها میکنند . دراثنای مصاحبت و طن خود شانرا بخاطرمیاآورند . هرکس اقرباوتعلقات خود را بخاطر

آورده اشکریز حسرت میشوند . گاهی نتیجهٔ محاربهٔ جنوبی و شمالی را که تا تمام گذاشته آمده اندمی اندیشند . ژه ده ئون برای رسیدن یك نسخهٔ نیورك هرالد درینوقت خیلی حسرتکش میباشد چونکه یازده ماه تمامست که ازهمه دنیاجداافتاده اند و بغیرازروی همدیگرخودشان روی دیگرهیچ انسانیرا ندیده اند .

سیروس سمیت وقتیکه رفقابه مکالمه ومصاحبه مشغول میشوند خاموش وساکت میماند . وتنها برنکته های هاربرو لطیفه های پانقروف یك تبسمی میکند زیرا مهندس همه وقت خود رابه اندیشه وفکرپیدا کردن اسرارعجیبه وغریبه که درجزیره گاه گاه به ظهور آمده مصروف میدارد .

—﴿ باب نهم ﴾—

فهرست

درهفته اول ماه مرت هوتبدل ورزید . درهواالکتریك بسیاری موجود گردید . مهاجران دانستندکه طوفان هوائی ظهورخواهدنمود لهذا لوازم احتیاط را ازدست ندادند . بعدازکمی باد بسیارشدیدی بارعد وبرق بوزیدن وغریدن ولمعه پاشی آمد . باران بسیارشدیدی باریدن گرفت . مهاجران به بستن تجربه هاودروازه های غرانیتهوز مجبورگشتند . رفته رفته شدت رعد و برق بیشتری گرفت . باران نیز به جاله تحویل یافت . پانقروف چون باریدن این جاله مدهشی را که به بزرگی تخم کبوتربود بدید کشتزارگندم را اندیشیده خیلی غمگین گردید . لهذاهوم جامهٔ بزرگ باقی ماندهٔ بالون را بارپسمانهای آن بدوش کرده بجلدی تمام ازغرانیتهوزفروآمد . ناب وهاربرنیز اورا پیروی کردند تاآنکه دوان دوان به پیش کشتزارگندم برسیدند . گندمها خوشه های سبزسبزتازهٔ براورده بودند . هوم جامه رابرروی آنها ازسردیوارخاربستی که بر

اطراف آن کشیده بودند درکشیدند که باینصورت گندم ها را از آسیب جاله وارهانیدند .
اگرچه بخوبی ترشدند و بسیار زحمت کشیدند ولی بمطلوب خود هم واصل شدند .

این هواهای طوفانی تمام هشت روز دوام نمود رعدها و برقها از غرش و درخشنده گی هیچ وانه استاد . حتی چندبار صاعقه های بسیار مدهش نیز افتاد یکبار صاعقه بر سر درختهای بلند کنار تالاب غرانت نیز بیفتاد .

تا بوقتیکه هواهای بد دوام وورزیده مهاجران نیز در درون غرانیتها وزبه تکمیل کردن بعضی نوقصات خود دوام نمودند . یك الماری مکملی برای گذاشتن اسلحهٔ خود ساختند که به اسلحهٔ شان بواسطهٔ این دولاب بکمال خوبی و پاکیزه گی نگهبانی شد . مهندس یك اسباب خراطی نیز ساخت که بواسطهٔ آن برای کالای خود شان دوکمه های بسیاری ساختند زیرا از بی دکمه گی بسیار به تنگ آمده بودند . برای ژوب نیز یك اوتاق جداگانهٔ مخصوصی ساختند . والحاصل در بیرون هرانقدر که صداهای رعد و برق حکمفرما میبود در درون غرانیتها وز نیز صداهای اره و تیشه ورنده وکمان خراطی دوام میورزید .

ژوب نیز روز بروز درکار وخدمت ، و پیشه وصنعت در ترقی بود . پانقروف ناب را مخاطب کرده میگفت .

— ژوب بسیار خوش من می آید . چقدر بخوبی ودرستی کار میکند . هیچ تردد و سرکشی هم ندارد آیا همچنین نیست ناب ؟

— بلی اول شاگرد من بود ولی حالا در هر کار با من برابر است .

— نی یک چیز از تو هم بهتر است . چونکه تو بسیار یاوه گوئی میکنی ولی او کار می کند و سخن نمیگوید .

حقیقتاً که ژوب هر کار را بخوبی اجرا میکند . کالای مهاجران را پاك کرده بدرستی قات میکند سیخهای کباب را چرخ میدهد . خانه را جاروب و صفائی میدهد . سفره را حاضر میسازد . در وقت نان خوردن بشقابهای طعام را میبردارد و میگذارد . چوب

ها را بدرستی میچینند . بر سر اینهمه پاهای پانقروف را نیز در وقت خواب چاپی میکند . حال صحت مها جران نیز بکمال خوبی و تندرستیست . هوای جزیرهٔ لینقولن بسیار صاف و از هرگونه عوارض آزاده است خوردنیهای خیلی مغذی و خوبی میخورند . ریاضت بدنیهٔ شان نیز بسیار است پس جسان به صحت و تندرستی نباشند .

در نهم ماه مارت طوفان هوائی برطرف گردید و لی ابرها هنوز جو سما را تیره داشته بود . درین اثنا مادهٔ اوناغاها یك چوچهٔ زائید . درمیان گوسفندان نیز بسیار بره ها تولد یافت . شیر و ماست و پنیر و روغن مسکه وامثال آنها برمها جران کثرت پیدا کرد . گوشت بره های تازه بالا تر .

یك روزی بود که پانقروف مهندس را گفت :

— شمایکوقتی گفته بودید که یك ماشینی خواهید ساخت که بواسطهٔ آن ماشین از عذاب برامدن و فرامدن زینه رهایی خواهیم یافت . آیا آن ماشین را فراموش کردید یا آنکه ازساختن آن صرف نظر کردید ؟

— ساختن آن آسانست . اماشما آیا آنرا بسیار ضروری ولازم میدانید ؟

— البته لازم میدانم . چونکه هرگاه چارهٔ آسان برای برامدن و فرامدن غرانیتهاوز در دست داشته باشیم برامدن بر اینقدر زینه های دور و دراز و زحمت کشیدن چه معنی دارد .

— بسیار خوب پانقروف ، چونتو آرزو میکنی ماهم بکار آغاز میکنیم .

روز دیگر مهندس بکار ساختن ماشین برامدن و فرامدن آستین همت برزد . اولا جویچه کك آبی را که درغرانیتهاوز آورده بودند بقدر نیم گز دیگر چقورتر کندند ومجرای آبی را که از غرانیتهاوز برای آب این جویچه سوراخ کرده بودند فراختر کرده بقدر یك ناوهٔ آسیا آب را درجوی داخل غرانیتهاوز جاری ساختند . و آب جو را درچاهیکه بآخر غرانیتهاوز موجود است بصورت آبشار روان کردند . اینکار چون تمام شد مهندس از تخته چوبها یك چرخ پروانه دار مضبوطی ساخته بردهن چاه ربط نمود که این چرخ را نیز بر چهار چوب دار مانندی استوار ساخت بصورتیکه شدت

اطراف آن کشیده بودند در کشیدند که باینصورت گندم ها را از آسیب ژاله وا رهانیدند ·
اگرچه بخوبی تر شدند و بسیار زحمت کشیدند ولی بمطلوب خود هم واصل شدند ·

این هواهای طوفانی تمام هشت روز دوام نمود رعدها و برقها از غرش و درخشنده گی هیچ و نه استاد · حتی چندبار صاعقه های بسیار مدهش نیز افتاد یکبار صاعقه بر سر درختهای بلند کنار تالاب غرانت نیز بیفتاد ·

تا وقتیکه هواهای بد دوام ورزیده مهاجران نیز در درون غرانیها وز به تکمیل کردن بعضی نوقصت خود دوام نمودند · یك الماری مکملی برای گذاشتن اسلحهٔ خود ساختند که به اساحهٔ شان بواسطهٔ این دولاب بکمال خوبی و پاکیزه گی نگهبانی شد · مهندس یك اسب خراطی نیز ساخت که بواسطهٔ آن برای کالای خود شان دوکمه های بسیاری ساختند زیرا از بی دکمه گی بسیار به تنگ آمده بودند · برای ژوب نیز یك اوتاق جداگانهٔ مخصوصی ساختند · والحاصل در بیرون هرانقدر که صداهای رعد و برق حکمفرما میبود در درون غرانیتها وز نیز صداهای اره و تیشه و رنده و کمان خراطی دوام میورزید ·

ژوب نیز روز بروز در کار و خدمت · و پیشه و صنعت در ترقی بود · پانقروف نب را مخاطب کرده میگفت ·

— ژوب بسیار خوش من می آید · چقدر بخوبی و درستی کار میکند · هیچ تردد و سرکشی هم ندارد آیا همچنین نیست نب ؟

— بلی شاگرد من بود ولی حالا در هر کار با من برابر است ·

— نی یک چیز از تو هم بهتر است · چونکه تو بسیار یاوه گوئی میکنی ولی او کار میکند و سخن نمیگوید ·

حقیقتاً که ژوب هر کار را بخوبی اجرا میکند · کالای مهاجران را پاك کرده بدرستی قات میکند · سیخهای کباب را چرخ میدهد · خانه را جاروب و صفائی میدهد · سفره را حاضر میسازد · در وقت نان خوردن بشقابهای طعام را میبردارد و میگذارد · چوب

هارابدرستی میچینند . برسر اینهمه پاهای پا نقروف رانیز دروقت خواب چاپی میکنند . حال صحت مهاجران نیز بکمال خوبی وتندرستیست . هوای جزیرهٔ لینقولن بسیار صاف وازهرگونه عوارض آزاده است خوردنیهای خیلی مغذی وخوبی میخورند . ریاضت بدنیهٔ شان نیز بسیاراست پس جسان به صحت وتندرستی نباشند .

درنهم ماه مارت طوفان هوائی برطرف گردید ولی ابرها هنوز جو سما را تیره داشته بود . درین اثنا مادهٔ اوناغاها یك چوچهٔ زائید . درمیان گوسفندان نیز بسیار بره ها تولد یافت . شیر وماست وپنیر وروغن مسکه وامثال آنها برمها جران کثرت پیدا کرد . گوشت بره های تازه بالا تر .

یك روزی بود که پا نقروف مهندس را گفت :

— شما یکوقتی گفته بودید که یك ماشینی خواهید ساخت که بواسطهٔ آن ماشین از عذاب برامدن وفرامدن زینه رهائی خواهیم یافت . آیا آن ماشین را فراموش کردید یا آنکه ازساختن آن صرف نظر کردید ؟

— ساختن آن آسانست . اماشما آیا آنرا بسیار ضروری ولازم میدانید ؟

— البته لازم میدانم . چونکه هرگاه چارهٔ آسان برای برامدن وفرامدن غرانیتهاوز دردست داشته باشیم برامدن براینقدر زینه های دور ودراز وزحمت کشیدن چه معنی دارد .

— بسیار خوب پا نقروف ، چونتو آرزو میکنی ماهم بکار آغاز میکنیم .

روز دیگر مهندس بکار ساختن ماشین برامدن و فرامدن آستین همت برزد . اولا جویچه گك آبی را که درغرانیتهاوز آورده بودند بقدر نیم گز دیگر چقورتر کنندند ومجرای آبی راکه ازغرانیتهاوز برای آب این جویچه سوراخ کرده بودند فراختر کرده بقدر یك ناوهٔ آسیا آب را درجوی داخل غرانیتهاوزجاری ساختند . و آب جو را درچاهیکه بآخر غرانیتهاوز موجود است بصورت آبشار روان کردند . اینکار چون تمام شد مهندس ازتخته چوبها یك چرخ پروانه دار مضبوطی ساخته بردهن چاه ربط نمود که این چرخ را نیز برچهار چوب دارمانندی استوار ساخت بصورتیکه شدت

آب آبشار بکمال سهولت و آسانی چرخ مذکور را بواسطهٔ پروانه ها بسرعت و تیزی بدور می آورد . یکسر محور این چرخ پروانه دار را از دروازهٔ غرا نیتهاوز بیرون براورده . یك ریسمان محکم زینه را ایاز کرده و یك تختهٔ متینی که یك آدم بلکه دو آدم بران نشسته بتواند مانند پلهٔ ترازو بسه ریسمان کوتاه محکم بیك نوك ریسمان کلفت به بست . نوك دیگر ریسمانرا به محوریکه ازدروازه بیرون براورده بود ربط نمود . وقتیکه قوت آب چرخ را بدور میآورد محور نیز بدور افتاده ریسمانرا بالا میکشید وهرچیزیکه در تخته نشسته باشد بکمال آسانی بر می آمد . ویك حرکت دیگری نیز برای محور ساخت که در وقت فرو آمدن به آهسته گی و تدریج فرو آید که باینصورت ماشین صعود و نزول حاضر و آماده گردید . درهفدهم ماه مارت اول بار ماشین بکار افتاد . مهاجران به بسیار آسانی و سهولت خودشانرا واسباب خودشانرا بالا و پایان کردن گرفتند . ازین اصول نو از همه زیاده تر توپ ممنون و مسرور گردید . زیرا توپ مانند ژوب در فن بالا برامدن بر پته پایه های زینه مهارت ندارد . علی الاکثر بر پشت ژوب یا بر شانهٔ ناب بالا و پایان میشد ولی حالا بواسطهٔ ماشین مذکور بکمال راحت وسهولت میبراید .

مهندس بعد از ساختن ماشین صعود و نزول ساختن شیشه سازی را بنا نهاد . چونکه برای پنجره های غرا نیتهاوز شیشه بسیار ضروری مینمود . لهذا در بیست و هشتم ماه مارت داش کلالی را سر از نو آتش دادند . و بدرجهٔ ئیکه هرچیز را دران آب و مذاب بتوانند گرم کردند . صد حصه ریگ ، سی و پنج حصه تباشیر ، چهل حصه کبریتیت سودا ، دو حصه خاکهٔ زغال را باهم آمیخته در بوتهٔ بزرگ گلئی که مخصوص برای این کار ساخته بودند بریختند . بقوت حرارت اجرای مذکوره باهمدیگر آب و مذاب شده بقوام یك معجونی درامد . مهندس یك عصای آهنین دراز میان خالی با یکی که پیش ازین برای همین کار حاضر و آماده ساخته بود درمیان بوتهٔ معجون مذکور فرو برده یکمقداری ازانرا برنوك عصای مذکور برداشت و آنرا برروی لوحهٔ آهنین گرمی که برای کار شیشه سازی از پیش درداش حاضر شده بود دور داده تاشکل مطلوبی که مهندس میخواست

پیدا کرد . بعدازان عصای میان خالی مذکوررا به هاربرداده گفت که :

— درین عصا هرانقدر که نفست کارمیکند دمیدن گیر .

هاربرلولهٔ آهنین را بدهن گرفته بشدت تمام دمیدن گرفت . معجون مذکور نیز آماسیده میرفت وباز معجون مذکور مهندس بران علاوه میکرد ، وهاربر بدمیدن دوام میورزید تا آنکه بقدریك هندوانهٔ گردید . مهندس عصارا ازدست هاربر گرفته باینطرف وآنطرف بچرخ دادن آغاز نهاد تا آنکه معجون مذکور شکل اسطوانهٔ راپیدا کرد . دونوك این اسطوانهٔ مخروطی بودکه هردو نوك آنرا با یك کارد با آب ترشدهٔ بریدند و اسطوانهٔ مذکوررا برلوحهٔ آهنین گرم شدهٔ گذاشته باهمان کارد ازمیان پاره کردند . ولوحه مذکوره را گرم کرده بالولهٔ آهنین گرم شد چنانچه خمیررابرای آش پاپراته هموار میسازند معجون مذکوررابرلوحهٔ آهنین سطح و هموار نمودند . بعد از سردشدن وهموارگشتن لوحه های بلوری بسیارمکملی بوجود آمد . برای پنجره ودروازه والباری های غرانیتهاوز بقدرپنجاه لوحهٔ بلوری لازم بودکه به پنجاه بارهمین گونه عملیات لوحه های بلورین مذکوررابعمل آورده بغرانیتهاوز رفتند . وپنجره های خود شانرا بهمین آئینه هامزین ساختند . اگرچه این شیشه هابسیارسفید ومنتظم نبودند ولی بدرجهٔ که انسانرااز باد وباران وهواهای مخالف محافظه کنند ومانع نظارهٔ بیرون هم نشود وضیارا هم بخوبی داخل گرداند بودندکه مطلوب مهاجران هم همینقدر راست .

یك روزی دراثنای گشت وگذاری که درجنگل فاروست میکردند بیکدرختی برخوردندکه ازین درخت نیزفایدهٔ کلی برای مهاجران حاصل آمد . این درخت که (سیقاس ره ده لوتا) نام دارد درمیان درون شاخهای آنهایك موادی موجود است که عیناً خاصیت ورنگ ولذت آرد گندم رادارد . ودرهمه زبانها این درخت را (درخت نان) میخوانند مهاجران جای وراه ایندرخت را نشان وعلامه کرده بغرانیتهاوز عودت کردند . روزدیگر عرابهٔ دستکی خود رابه پیش درخت مذکور آورده ازچوبهای مذکور بارکردندو بغرانیتهاوز برده موادآردی آنرا ازمیان شاخهای مذکور کشیدند .

از آرد مذکور آشپز ماهرماناب بغیر از نان خشك دوسه رنگ بقلوا و پراته و شیرینیها نیز پخته کرده برسر سفرهٔ طعام شام در پیش روی افندیان خود بنهاد . اگرچه نان وحلواها ئیکه ازین آرد پخته شده بقدر آرد گندم لذت ندارد و لی بازهم از آردیت سراسر بدو نیست . یا نقروف از خوردن این آرد خیلی ممنون ومسرور شده گفت :

— آیا این یك را باور نکنیم . وسیوسیروس که خدا برای قضازده گان فلاکتر سیده جزیره های مخصوصی خلق نفرموده باشد ؟

— مقصدت را ندانستم یا نقروف !

— من چنان میگویم واعتقاد میکنم که خداوند ما برای بندگان خود بعضی جزیره های مخصوصی خلق فرموده که هرگاه بعضی بندگان فلاکتزدهٔ خود را درانجا بیندازد هرچیزیکه بکار شان باشد درانجا بیابند .

— بلکه همچنین باشد .

— (بلکه) نمیخواهد ! جزیرهٔ لینقولن برای اینسخن من شاهد عادلیست .

اینست که باینصورت هرکار مهاجران درجزیرهٔ لینقولن بخوبی سرانجام میگرفت . اگرچه ازوطن خود بیك صورت بسیار فلاکت انگیزی دور گردیده اند و لی جزیرهٔ لینقولن را وطن ثانی برای خود شمرده یك محبت صمیمئی بآن پیدا کرده اند اما باوجود آنهم باز وطن یك چیزیست که آرزوی آن گاهی از دل انسان بیرون نمیبراید . لهذا اگر امروز یك واپوری ازپیش جزیره بگذرد هما نلحظه به ترك کردن جزیره و عودت کردن بوطن خود حاضر میباشند . وهم ازین یك ترس واندیشه دارند که مبادا یك نتیجهٔ وخیمهٔ ظهور یابد وانحال استراحت شان بیك فلاکتی منجر نشود .

از وقت ورود شان بجزیره تابحال یکسال وچیزی بالا میسود . مهاجران هر روز بعد از طعام در زیر چپری که درمیان باغچهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه ساخته اند جمع می آیند . وهمیشه ازجزیرهٔ لینقولن بحثها میرانند . یك روزی بودکه بازمهاجران برصفهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه گرد آمده ازاحوالات جزیرهٔ لینقولن مباحثه و مصاحبه میکردند .

ژه ده ئون پرسید که :

— موسیوسیروس ! آیا با آلت سکستان که ازمیان صندوق برامده هیچ یکبار حد مو قع ومحل جزیره را معین کرده اید یانی ؟

— نی .

— اگر یکبار بواسطهٔ آن آلت طول وعرض جزیرهٔ خود را از روی حقیقت تعیین نمائیم بد نخواهد بود . چونکه بواسطهٔ آلت فنی البته صحیحتر وراست‌تر معلوم کرده خوا هیم توانست .

پانقروف — ازین چه فایده حاصل خواهد شد ، زیرا اینك معلومست که جزیرهٔ ما پای نکشیده باشد . واز جائیکه بود براه افتاده دیگر جا رفته باشد .

— نی پانقروف البته که جزیره پای کشیده نمیتواند وبدیگر جا رفته نمیتواند . امامن میگویم که مبادا در تعیین طول وعرض او لئی ما خطائی پیش نشده باشد .

مهندس — راست گفتی ژه ده ئون ! من اینمسئله را باید از اول می اندیشیدم . امااز هم اگر خطائی پیش شده باشد از پنج درجه بیشتر نخواهد بود .

ژه ده ئون — که میداند . بلکه بیکی از زمینهای مسکونه نزدیك باشیم ؟

مهندس — این را فردا خواهیم دا نست .

پانقروف — موسیوسیروس در تعیین خود هیچگاه خطا نکرده است ، هر که جزیره از جای خود حرکت نکرده باشد جزیرهٔ خود را در همانجائیکه یافته بودیم خواهیم یافت .

— به بینیم .

روز دیگر مهندس طول وعرض جزیره را با آلت سکستان تعیین نمود .

در تعیین اول چنین یافته بود .

طول غربی از : ١٥٠ تا ١٥٥ درجه .

عرض جنوبی از : ٣٠ تا ٣٥ درجه .

حالاچون با آلت سکستان معین کردند چنین برامده

طول غربی ! ۱۵۰ درجه و ۳۰ دقیقه .
عرض جنوبی : ۳٤ درجه و ۵۷ دقیقه .
پس معلوم شدکه مهندس در معلوم کردن طول وعرض جزیره تنهادر دقیقه ها فرق کرده امادرجه را هیچ فرق نداده است . ژه ده ئون گفت :
— حالادر نقشهٔ اطلسی‌که بدست داریم نیزیك نظری بیندازیم . به بینیم‌که برین خط طول وعرض دیگرجزیره نزدیك ماهست یانی !
هاربردو بده خریطه رااز غرانیتهاوز بیاورده‌مهندس خریطه رادر پیش روی خود باز کرد . برکاررابدست گرفته موقع جزیره را معین نموده مهندس دفعتهً متحیرانه توقف نموده گفت‌که :
— وای ! درین نقطهٔ بحر محیط یك جزیرهٔ درخریطه‌نوشته شده است .
پانقروف — آیا هست ؟
ژه ده ئون — اگر باشد جزیرهٔ خود ما خواهدبود .
مهندس — نی‌جزیرهٔ ما نیست ! چراکه ازجزیرهٔ‌ما دونیم‌درجه بطول غربی ، ودودرجه بعرض جنوبی دورتر افتاده است .
هاربر — آیااسم ایجزیره راچه نوشته اند ؟
— جزیرهٔ (تابور)
— آیا ازجزایرمسکونهٔ معموره است ؟
— نی ، بلکه درینجزه نیزپای انسان هیچ وقت نرسیده .
پانقروف — مامیرویم ، درین جزیره قدم مینهیم .
— آیاما ؟
— البته ما ، یك کشتی بزرگترك بادبان‌داری‌که ساختیم ، وکپتانی آنرانیزمن بعهده گرفتم رفتن بجزیرهٔ تابورچه چیزاست . آیا ازینجا چقدر مسافه دارد ؟
— ازینجا تابجزیرهٔ تابوربجهت شمال شرقی ۱۵۰ میل مسافه دارد .

— یکصد و پنجاه میل مسافه چه چیزاست هرگاه کشتی خوبی باشد درچهل وهشت ساعت اینمسافه را قطع خواهیم کرد •

ژه ده ئون — امااز ین رفتن چه فایده ؟ چونکه جزیره خالی ست، ومسکون نیست •

بعدازین مکالمه قراردادندکه یك کشتی بسیارمکمل و خوبی بسازند •

— باب دهم —

فهرست

ابتدا کردن بساختن کشتی — حاصل برداشتن ازگندم — یافتن نبات بسیارنافع — ماهی بالینه — پاره پاره کردن ماهی بالینه — جهت استعمال دندانهای بالینه — خوشی پانقروف

پانقروف هرگاه بریك چیزی قراربدهد حکماً آنرا اجرامیکنند • حالادیدن جزیرهٔ تابورراقرارداده تانه بیند امکان ندارد • وچون دیدن ورفتن جزیرهٔ تابور متوقف برساختن کشتیست مطلق بایدکه کشتی ساخته شود •

درباب ساختن کشتی مهندس وپانقروف قراریکه داده اند باینصورتست :

طول این کشتی ۳۵ قدم باید شود • وعمق آن شش قدم • روی این کشتی سراسر پوشیده بایدبود برای فرو آمدن بزیرکشتی دو دریچه ازروی کشتی بازشودزیراین کشتی بردواتاق تقسیم باید شود • سه بادبان کوچك وبزرگ برای آن ساخته شود • چوبی که کشتی ازان ساخته شود یا ازسیاه چوب ، ویاازچوب ارچه باید بود •

بعد ازقراردادن باینصورت پانقروف ومهندس بکارکشتی سازی مشغول گشتند • ژه ده ئون وهاربرتیزبکارشکارسرگرم شدند • ناب ازمطبخ هیچ نباید که براید • ژوب هم شاگردناب است • توپ البته که ازشکاریان جدا نمیشود •

مهندس وپانقروف درجنگل درامده درختهائیکه چوب آن برای کشتی بکاربود انتخاب کردند • تخته هاوچوبهای مکملی بریدند برکنار درمابین شمینه هاوسنگلاخ یك

جای مناسب را برای کشتی سازی منتخب کرده بکار آغاز نهادند هشت روز تمام به اره کشی وتبرزنی سرگرم شده بطول سی و پنجقدم استخوان بندی کشتی بمیدان برامد ولی به اتمام رسیدن آن چنان معلوم میشود که بقدر دوماه کار خواهد خواست . پا نقروف یکدقیقه ازسرکار خود دور نمیشود . ومیخواهد که یك آن اولتر کشتی به اتمام برسد امادرین اثناوقت دروکندم رسیدلهذاپا نقروف یك دو روز به ترك کردن کشتی سازی مجبور گردید . درپانزدهم ماه نیسان ازدروکندم بقدریکه پیش ازین تخمین کرده بودندکندم حاصل آمد . یعنی پنج پیمانه که عبارت ازشش لك و پنجاه هزاردانه باشد . بازیکقدری برای احتیاط نکاه داشته باقی آنرابکاشت . که ازینحساب بدیگردروچهار هزارپیمانه کندم میبردارند .

پا نقروف کشتزارنوکندم خود رابخوبی ودرستی شدیار وپاروتربیه کرده وکندم را دران کاشته ومترسهارا دران خلانیده پس برسرکارکشتی سازی خود بیامد . ژده ئون نیز باهاربر ازشکار بیکارنمی نشستند . هرروز به جنکل فاروست رفته ازهر کونه شکار بدست می آرند .

یکروزی دراثنای کشت وکذار ژده‌ئون درمیان جنکل یك نبات بسیارنافع ومفیدی کشف نمود . در ۳۰ ماه نیسان درآخرجنکل فاروست شکاریان کردش داشتند . ژده ئون یك‌بوی سبزهٔ آشنائی بدماغش رسیده برزمین نظرکرد ، وبعضی برکهای نباتات را جمعکرده به هاربر کفت :

— به بین هاربر ، این نبات رامیشناسی ؟

هاربر که چند قدم پس‌تر از ژده ئون بود نباترا کرفته ومعاینه کرده کفت :

— این را ازکجا پیدا کردید ؟

— درینجاپیدا کردم ، وهم بسیار است .

— موسیو ژده ئون‌شمابه این‌کشف خود پا نقروف راتاابد منت دارخودکردید .

— مکراین توتونست ؟

— بلی تو تونست . اگرچه ازجنس بسیار اعلا نیست ولی بدگفتنی هم نیست .
— بگو که پانقروف مسعود وبختیار گردید . لکن همه را به او نمیدهیم . برای خود نیز چیزی نگاه میداریم .
— موسیو سپیله، من دیگر چیزی فکر کردم پانقروف را هیچ خبر ندهیم ، توتونها را ازینجا جمع کنیم ، بعدازانکه آنرا خشك ومیده کردیم یکروز بیخبر دریك پیپوئی پر کرده بپا نقروف پیشکش کنیم .
— بسیار خوب گفتی هاربر ، بعد ازیافت شدن تو تون هیچ آرزوی پانقروف باقی نماند ژده ئون سپیله وهاربر مقدار وافری جمع کرده بغرانیتهاوز آمدند ، وبکمال دقت آنهارا پنهان کردند وتابوقت خشکشدن ومیده کردن آنهاهمیشه به پنهان کردن ، ونشان نه دادن آنرا به پانقروف کوشش ورزیدند . گویا که پانقروف ماهوز گریزی گرفتن توتون بوده باشدکه اینها در پنهان نمودن توتونرا ازواینقدر احتیاط ودقت می کنند . وچون پانقروف همیشه بکار کشتی سازی خود سرگرم میباشد، وتاشب نشود بغرانیتهوز نمی آید ازانرو مسئلهٔ پنهان کردن توتون آسان میشد .
در پنجم ماه مایس یك شکار بسیار بزرگی پیش آمد که همهٔ مهاجران برای این شکار دست یك کردند . این شکار عبارت ازیك ماهی بزرگ «بالینه» بود که چندروز بیطرف درمیان دریا به نزدیکیهای جزیره درگردش وجولان میبود . معلوم ست که ماهی بالینه درتمام حیوانا تیکه خداوندعظیم الشان در بر وبحر خلق فرموده بزرگترین وجسیمترین آنهاست . یك ماهی بالینه بقدر چهل فیل جسامت دارد . مهاجران که بهوس شکار آن افتاده اند محض ازبرای فایده برداشتن از روغن واستخوانهی دندن اوست که درهمه اطراف انحیوانرا ازبرای همین دو چیز فایده منداو شکارمیکنند . پانقروف گفت :
— آه ، اگراین ماهی را بدست آورده میتوانستیم چه قدر نعمت بزرگی میبود ، راستی اینستکه ازهنگام دیدن این بالینه چشمانم را آنقدر حرص شکار آن دود آلود ساخته که هیچ کار کرده نمیتوانم . زیرا وقتیکه درملك خود بودم بسیار بارها به شکار بالینه

موجود گشته ام . آه اگر حالا یك کشتئی متین ویك ژیپقین یعنی تیر بالینه شکار بدستم میبود بلامحابا در پی آن می افتادم .

ژه ده ئون — بخدا که منهم بسیار آرزوی دیدن تیر اندازی ترا داشتم . چسان پا نقروف ! آیا شکار بالینه ذوق آور شکاری هست یانی ؟

سیروس — خیلی ذوق آور وشایان تماشا ست اما تهلکه ناك هم هست . چرا که منهم یك دوبار درکشتی بالینه شکاران برای تماشاسوار شده‌ام . اما بسبب بی اسبابی محققست که حالا ما بشکار این بالینه کامیاب نخواهیم شد لهذا بهتر آنست که ازین شکار صرف نظر کرده بکار خود مشغول گردیم .

ژه ده ئون — من ازدیدن بالینه را درین دریا ها متحیر شدم . چرا که اینها هیان اکثر دربحرهای محیط شمالی وجنوبی پیدا میشود .

هاربر — نی موسیو سپیله ! دریای محیط هندی ازحد افریقای جنوبی تابه جزیرهٔ زه لاند جدید خرمن بالینه شمرده میشود ، و چون ما هم درهمین خط میباشیم از بسیار ندیدن بالینه متحیرباید شویم .

پا نقروف ازسبب بی اسبابی وکامیاب نشدن به شکار ماهی یك آه سردی کشیده بسر کار کشتی سازی خود بیامد . دیگر رفقا نیز امروز مددکاری پا نقروف را بکار اره و تیشه ورنده برخود لازم شمردند . اما این یك شایان دقت وتعجب است که ماهی بالینه چند روز است که ازاطراف جزیره هیچ دور نمیشود . درمابین کانهٔ جماهیر متفقه ودماغهٔ مانده یبول که ببالا وگاه بپایان ، وگاه آهسته وگاه خیلی بسرعت رفت و آمد دارد . گاهی به جزیره گك سلامت بسیار نزدیك شده همهٔ وجود آن پدیدار میشد که ازسیاهی رنگ و همواری سر آن معلوم میشد که ازنوع بالینه های اوسترالیاست . دراثنای گردش از شکافهایی که درپیش سوراخ بینیش موجوداست مانند دو فوارهٔ بسیار بلندی آب یا آنکه بخارما در فوران میبود . اینرا آب یا بخارما ازینسبب گفتیم که هنوز درینباب یك حکم قطعی ازطرف حکمای طبیعت داده نشده که آیا این آبست یا بخار که ازمنفذ های بالینه

فوران می‌یابد . امااکثر بینست که بخار است امابعد ازبرامدن وتماس کردن بهوا به آب تحویل می یابد .

پیداشدن بالینه در آبهای دریای جزیره فکر مهاجران امشغول ساخت . پانقروف دراثنای کاردفعتهً اره یاتیشهٔ که بدست اوست گذاشته بسوی بالینه نظر میکند . ناب نیز هرگاه که بالینه بخشکه نزدیك میشود کفگیررا انداخته به تماشای آن میدود ، هاربرو ژه ده ئون از شکار صرف نظر کرده ، ودوربین بدست گرفته متصل بطرف دریا مینگرند . علی الخصوص فکر پانقروف بدرجهٔ باباالینه مشغول گردیدکه درخواب نیز خود را بشکار کردن بالینه دیده « ژیپقین ! ژیپقین » گفته ازخواب برمیجهد .

دردهم ماه مایس صبح ناب چون برای دیدن بالینه بلب پنجره آمد یك فریادی زده رفقار اطلبید . مهاجران دویدند . دیدند که ماهی بالینه سه میل دورتر از غرانیتهاوز دردماغهٔ بیصاحب بخشکه افتاده است . همانلحظه همهٔ مهاجران تبرها و تیشه وکاردها را برداشته بسوی دماغهٔ بیصاحب بتاخت شدند .

اگرچه میدانستندکه هرگاه ماهی بالینه یکباردرخشکه بیفتد دوباره خودرارهائی نمیتواند داد بازهم ازشوق وهوس بسیار مهاجران میدویدند تاآنکه به نزدیك بالینه رسیدند . ناب بمجرددیدن رم خورده فغان براورده گفت :

— وای ! اینچه بلاجانوریست !

این تعبیر ناب بسیار صحیحست چراکه ماهی بدرازی هشتادقدم ، و بزرگی وجسامت چهل فیل یك بالینهٔ بزرگی بود . اما این جانور همچنانکه افتاده هیچ حرکت نمیکند ، وبرای رهانیدن جان خودکوشش نمیورزد . مهاجران ازحالت بالینه به تعجب افتادند . وقتیکه جزر حاصل شد وتمام وجود بالینه از آب بیرون برامد سبب بحرکت بودن ماهی معلوم گردید . مگر بالینه مرده است : درگردهٔ چپ او نوك چوب ژیپقینی هویدا ست . ژه ده ئون گفت :

— گمان میبرم که درین نزدیکیها کدام کشتی شکاریان بالینه گذرکرده است .

پانقروف — ازچه دانستید ؟

— مگرتیررانمی بینی !

— ازین حکم نمیشودکه ماهی این تیررادرین نزدیکیها خورده باشد زیرابالینه اگر در دریای شمالی تیربخوردتابدریای جنوبی شناوری کرده میتواند بیاید .

مهاجران به پاره پاره کردن ماهی بالینه آغاز کردند . پانقروف چون بارهاشکار بالینه را کرده درفن پاره پاره کردن بسیارما هراست . همهٔ رفقا باینکاردست یك کرده همان جاهای روغندار آنراجدا کردن گرفتند . مهندس وهاربر بکشیدن دندانهای آن مشغول شدند . تمام سه روزاینکارامتداد ورزید . دیگهای بزرگ گلی خودرا درانجا آورده بروغن کشیدن آن آغاز کردند تنها اززبان و لب زیرین آن بقدرشصت سیر روغن حاصل آمد . ازپوست خود ماهی بمهارت ناب وپانقروف مشکهای بزرگ و مکملی دوخته بقدریکنیم خرواررروغن ماهی رادرانها پرکرده ودندانهای آنراکه هریك بدرازی شش قدم درعرض دهن آن موجودبودکشیده بواسطهٔ عرابهٔ خویش بغرانیتهاوزرسانیدند وباقی آنرابرای مرغان لاشه خوارگذاشتند . مهندس گفت :

— اینست برادران که بعدازین سالهابرای شمع ریزی ، وغلیسرین سازی بروغن محتاج نخواهیم شد .

مشکهای روغن رادرمغارهٔ بالائی غرانیتهاوز که آنرا چوب خانه و زغال خانه قرارداده اند نگاه داشتند . مهندس ازدندانهای بالینه که درتاب وپیچ خوردن مانند پی نرم ودرطبیعت وخاصیت مثال استخوان سختست بساختن بعضی میلهائی مشغول گردیدکه هردوسر آنرابسیارتیزمیکرد . رفقاحیران شدندکه آیا این میلها رامهندس چه خواهد کرد . هاربر پرسیدکه :

— موسیوسیروس ! اینهاراچه خواهیدکرد ؟

— گرگ ، وروباه حتی ژاغارهارابا آن تلف وهلاك خواهیم کرد .

— آیاحالا ؟

— نی ، وقتیکه یخ بندی شود .

— ندانستم ، چسان ؟

— بدانانم ، که چسان میشود پسر من ! اینکار اختراعکردهٔ من نیست . در طرفهای ممالك شمال بسیار مردمان اینکار را بعمل میآرند . هر دو نوك این میلها را قات کرده بهمدیگر میرسانم ، بعد ازان در آب فروبرده آنرا یخ می بندد ، و یخ همان کجی وحلقه گی آنرا حفظ مینماید . بعد ازانکه خوب یخ گردید اطراف آنرا چربی وگوشت گرفته بروی برفها میگذارم . حیوانات وحشیه آمده آنرا فرومیبرد وقتیکه در معدهٔ شان فرورفت یخ آب گشته دفعتهً هر دو نوك آن بشدت باز میشود و معدهٔ حیوانرا دوپاره میسازد . حیوان درحال هلاك میگردد . و به این سبب گله وباروت مامصرف نمیشود .

پانقروف — بخدا این عجب شکار خوب و آسانیست !

ناب — ازدام هم آسانتراست .

پانقروف — حالاخدا زمستانرا زود بیارد .

کارکشتی سازی پانقروف نیزروز بروز رو به ترقیست پانقروف بشدت و سرعت فوق العاده کوشش میورزد اصلا اثر ماندگی نشان نمیدهد . ازصبح وقت که بر سر کار می آید بعد ازشام بغرانیتهاوز عودت میکنند . در ۳۱ ماه مایس ازطرف رفقای پانقروف یك ملاقات بسیار بی تکلف و سادهٔ برای کشتیبان ترتیب گردید : باینصورت که در آنروز همه رفقا درپیش دستگاه کشتی سازی گرد آمده طعام چاشت را باهم یکجا تناول کردند بعد ازطعام در اثنائیکه ازسفره برمیخواستند ازپشت سرپانقروف ژه دهئون برشانه اش دست نهاده گفت :

— استاپانقروف ! برمخیز یکقدری هنوز صبرفرما . آیا بعد از طعام یکقدری میوه نمیخورید ؟

— تشکرمیکنم دوست من ، بمیوه میل ندارم بگذار تابکار مشغول شوم .

— آیایك فنجان قهوه هم نمینوشی ؟

— نی ، آنرا هم آرزو ندارم .

— چون چنینست بفرمائید ، بشما یك پیپو توتون پیشکش کنم •

پا نقروف رنگش زردشده ، ووجودش بلرزه آمده برپا خواست • زیرا پیپوی خوشنمائیکه ژه ده ئون پیش کرده بود ، و آتشیکه هاربر بدر دادن آن گرفته بود چشمان پا نقروف را بدرخشیدن آورده بود • پا نقروف خواست که چیزی بگوید • ولی گفته نتوانست همان پیپورا حمله کرده بدهن خودبرد • هاربر نیز آتش را بران بگرفت ، و شش بار بلا فاصله کشیدن گرفت دود پیپو بالا برامد • درمیان دود این سخن شنیده شد :

— صحیح توتونست ، توتون ، توتون ، هاها ! ! !

مهندس — بلی ، پا نقروف ، هم از جنس بسیار اعلا توتونست •

— آه یارب ، هزاران شکر دیگر هیچ کمبودی برای ما نماند •

اینرا گفته ومتصل بکشیدن پیپو مشغول گردید • بعدازمدتیکه کیف خودرا حاصل کرد گفت :

— خوب ، حالا بگوئید که اینرا که یافت ، آیا تو یافتی هاربر ؟

— نی پا نقروف ، من نیافتم • موسیو سپیله یافته است •

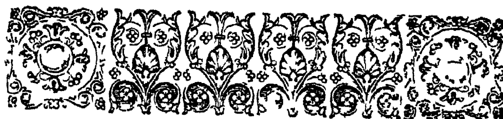
پا نقروف بشدت مخبررا بسینهٔ خود کشیده ، وفشار داده گفت :

— آیا موسیو سپیله یافته ، موسیو سپیله ؟

ژه ده ئون بزور نفس خود را کشیده گفت :

— اوف ! پا نقروف خفکم کردی • قسم بزرگ تشکر خود را به هاربر اداکن که نبات را او شناخت ، باز بموسیو سیروس که نبات را به توتون تحویل نمود بعدازان به ناب که آنرا ازتوپنهان ساخت •

— دوستان من ! بمن عنایت بزرگی کردید • بهمهٔ تان تشکرها میکنم •



باب یازدهم

فهرست

رسید ن موسم زمستان — پشم — ماشین — فکر پا نقروف —
دندانهای بالینه — مرغ آلباتروس بچه کار می آید — توپ
وژوپ — طوفان — خبر رشدن — گشت وگذار
درجبه زار— تنهاماند ن سیروس سمیت —
تفتیش چاه غرا ئیتها وز.

درماه حزیران علامات زمستان در جزیرهٔ لیقولن هو یدا گردید . در نصف کرهٔ جنوبی که ماه حزیران باشد . در نصف کرهٔ شمالی ماه کانون اول میباشد . مهاجران اول کاری که لازم دانستند ساختن لباسهای گرم بود .

گوسفند هائیکه در آغل بودند پشمهای بسیار خوب وکار آمدنی دارند . کار موقوف بر ساختن قماشست ازانها . سیروس سمیت چون آلات وماشینهائیکه پشمها را بریشد ، و ببافد ندارد لهذا مجبوراست که پشمها رادرزیر تضییق وفشار آورده قماش عبا بعمل آرد .

مهندس بمعاونت رفیقان خویش بکار عباسازی آغاز کردند . پا نقروف با لمجبوریه کار کشتی سازی را ترك نمود دراول امر پشمهای گوسفندا نرا بریدند . مقدار وافری پشم حاصل آمد . بعدازان پشمهارادر آب گذاشته بهفتاددرجهٔ حرارت جوشانیدند . بیست وچهارساعت درهمین درجهٔ حرارت نهادند . بعدازان در آب سودا یعنی اشقار آنرا خوب شستند، وبه آفتاب آنرا انداخته خوب خشك کردند. حالا کار، ندبرساختن اسبابیکه پشمهارابه آن تضییق وفشارداده بحالت قماش عبادرارند . مهندس سیروس سمیت درینکار بازمددرسانی نمود . ازقوت جریان آب چنانچه ماشین صعودونزولرا ساخته بود این باربرای سفت ساختن وبهم مزج کردن پشم ماشین تضییق یعنی فشار دادنرابعمل آورد .

این اسبا بیکه مهندس آنرا بساخت عبارت ازیك میل محوریست که بقوت آب آبشار تالاب غرانت دور میکند، این میل محوری بیك میل دندانه دار دیگر مربوطست که آن دندانه هایك لوحهٔ بزرگ چوبی را که روی زیرش خیلی صاف وهموار وروی بالای آن بیك تخته سنگ سنگینی گرفته شده بالا براورده بصورت لاینقطع بر لوحهٔ چوبئی هموار دیگری که پشم بران گذاشته شده بشدت فرومی آورد • وبدین کیفیت پشم همیشه درزیر فشار وکوفتن مانده میده وباهم مزج وچسپیده میشودکه باینواسطه قماش عبای تمدنئی ببسیارصاف ولی یکقدری غلیظ بعمل می آید •

مهاجران مدت بیست روز کامل را بساختن ماشین وقماش صرف کرده برای هر یکی ازخودشان بقدریلثیك دست دریشی زمستانی قماش حاصل کردند • اگرچه این قماش دراوروپاوامریکاهیچ قیمت والتفاتی ندارد امادرجزیرهٔ لینقولن برای اینگونه مهاجران بیچارهٔ برهنه درموسم زمستان خیلی گرانبها ومقبولست • اینستکه باینصورت یك صنعت دیگرنیز درصنایع جزیرهٔ لینقولن ضم وعلاوه گردید • چندروز دیگر نیز درغرانیتها وز درامده بدوختن وبریدن لباسهای خود مشغول شدند •

برف اول زمستان جزیرهٔ لینقولن باریدن گرفت • آغل گوسفندان، وطویلهٔ گوره خران، ومرغانچهٔ مرغانرا مهاجران پیش از باریدن برف به بسیار دقت وخوبی پوشانیده ومحافظه کرده بودند عاقفهاوسبزه های بسیاری نیز بادانه های مختلفهٔ نباتات جنگلی ذخیره کرده بودند • دربیست وچارساعت یکبار بنوبت یکی ازمهاجران رفته تیمار وغم آب ودانهٔ آنهارامیخوردند • گرك دامها، وتلکهانیز ساختند • ترتیب مهندس که برای دندانهای بالینه تصور کرده بودنیزاجرا گردید • دندانهای مذکوررا حلقه کرده در آب گذاشتند تا آنکه یخ بست • بعدازان پیهه وگوشت بران گرفته بیرون جزیره منظرهٔ و سیعه بر روی برفها گذاشتند وبه اینواسطه بقدردوازده روباه، وهشت گراز، ودو پلنگ را برروی برفها مرده وهلاك یافتند •

درروز ۳۰ ماه حزیران یکی ازمرغان بسیار بزرگ جثهٔ تیز بال دور پرواز که آنرا



مرغ را پرواز کردن

« آلباتروس » مینامند درروی هوادیده شد . هاربرهمان تفنگ خود رابرداشته مرغ هوارا نشان گرفت که برپای مرغ مذکور رسیده برزمین افتاد . هاربردویده مرغ آلباتروس رازنده گرفت . بالهای اینمرغ ارده قدم زیاده تربزرگ بودکه بواسطهٔ قوت وبزرگی این بالها ازروی بحرهای محیط درگذشته مسافات بسیارعظیمه راطی میتواندکرد . هاربرمرغ مذکوره راکه بسیارکم مجروح شده بودزخم آنرا شسته وتیمارکرده التیام پذیرنمود . وخواستکه آنرا باخود آموخته کرده نگهدارد . ولی ژه ده ئون گفت :

— نی هاربر. این عجب فرصتی بدست آمده لمکه بقوت این مرغ بقطعات مسکونه یك خبری ازخود فرستاده بتوانیم .

ژه ده ئون حالا یك مقالهٔ مخصوصهٔ مجملی ازکیفیت احوال خودها بنام جریدهٔ نیورك هرالدنوشت ، و آن کاغذرا درمیان یك کاغذ دیگری که درانهم استرحامنامهٔ باینمضمون : که هرکس این کاغذرابیابدبه جریدهٔ نیورك هرالدبرساند نوشته شده بود بود به پیچاپید . وهمهٔ آنرادریك ومحافظه پیچاپیده بگردن مرغ ربط نمود . مرغرا نیزویل کرده بهوا کردند . مهاجران بکمال حسرت ازپی مرغ نظرکرده تاازچشم شان پنهان گردید . هرگاه این مقاله به اداره خانهٔ جریدهٔ نیورك هرالد برسد چقدرشرف وسعادت بزرگی خواهد بودوهم برای رهائی دادن مهاجرانرا ازجزیرهٔ تلك وتنها البته کوشش خواهدنمودچونکه طول وعرض جزیره رانشانداده یانقروف پرسیدکه :

— آیامرغ نامه برمابرکدام راه وکدام استقامت میرود ؟

هاربر — براستقامت راه زه لاند جدید .

یانقروف — خداسلامت دهد .

درموسم زمستان بازدرغرانیتها وزکارها ، و صعتها گرمی وپیشرفت گرفت . مهاجران بکارخیاطی مشغول گشتند پنبه وپارهٔ البسه های قدیمی ، وبریدن و دوختن کالاهای نوخود رابکمال شوق وذوق اجرامینمودند . علی الخصوص برای دوختن و

ساختن باد با نهای کشتی شب و روز کوشش میورزیدند •

درماه تموز سرد یها بسیار شدت نمود • سیروس سمیت یك اوجاغ دیگری نیز در میان دالان غرانیتهاز بساخت • • مها جران همیشه او قات خود را در پیش بخار یهای دالان غرانیتها و زبکا لمه ها و صحبتهای شیرین شیرین میگذرانند • گاه گاهی بمطالعهٔ کتب • و گاهی بحکایات و خاطره های وطن ، و گاهی بمباحثات علمی وفنی امرار اوقات مینمایند • درمیان این دالان سنگ سماقی که بشمعهای متعدد روشن ، وبه بخاریهای مکمل گرم گشته طعامهای گوناگون خودرا خورده ، وشراب وچای وقهوهٔ اختراعکردگی خود شانرا نوشیده ، وپیپوهای توتون خوش دودخود را کشیده ، ولباسهای گرم پشمی خود ساختهگی خود شانرا پوشیده ازپشت آئینه های پنجرهٔ قصرسماقی خود گردله های باریدن برف ، وشدتهای وزیدن باد را بکمال بیقیدی و بی پروائی تماشا میکردند • یك روزی ژه ده ئون سپیله بسیروس گفت که :

— موسیوسیروس • ایحرکات جسیمهٔ تجاریه وصناعیه که دروقت حاضر درقطعات متمدنه حکمفرمامیباشد آیایکروزی دوچارتعطیل وانقطاع نخواهد شد ؟

— چرادوچار تعطیل شود • وبچه سبب منقطع گردد ؟

— بسبب تمام شدن معدنهای زغال سنگ که قیمتدارترین جملهٔ معادن شمرده میشود •

پنقروف — اوه ! موسیوسپیله ، اینچه سخنست که شمامیگوئید ! اول زغال سنگ چرا تمام شود ، وگیرم که تمام شود آیا الماس مگر ازجنس زغال سنگ نیست ؟ بعدازتمام یدبتن زغال الماس میسوزانند •

رفقای سخن پنقروف خندهٔ بسیاری کرده مهندس گفت که :

— نی دوست من ! چنین نیست • معدنهای زغال بسیار بزرگ وتوانگراست بدین زودیهم تمام نمیشود •

ژه ده ئون — یعنی چقدرمدت دیگردوام خواهد ورزید ؟

مهندس — تا سه صد سال دیگرهنوزخوب خواهد چلید •

پانقروف — برای ما خوب ، اما برای نواسهٔ نواسه های ما بسیار زحمت و مشقت خواهد شد . چرا که اگر یکبار این معدن سیه روی پرنور ازعالم مدنیت و داع نمید عالم رایك ظلمت . وعطلات کلی فراخواهد گرفت .

ژه ده ئون — البته ، البته ! ماشین ها ، کارخانه ها ، شمند وفره ، واپورها ، رو شانیهای شهرها همه گی از عالم برطرف خواهد شد .

هاربر — چه مدهش حال !

مهندس — بلکه یك واسطهٔ دیگری برای سوزانیدن خواهند یافت .

هاربر — آیا بجای زغال چه چیزی قایم خواهد شد ؟

مهندس — آب .

پانقروف — ماشاء الله مهندس افندی ! دیگر چیزی نیافتند مگر آب ! هه هه هه !! هاهاها !! بگوئید که آب را با آب گرم کرده بخار حاصل میکنند ! اح اح اح !! قح قح قح !!

ناب — بسیار خنده مکن پانقروف ، مبادا که دلت رادرد بگیرد !

مهندس — هرقدر که خنده میکنی بکن پانقروف ! من باز میگویم که آب بجای زغال سنگ قایم خواهد شد وهم آب دریاهای محیط . مانند معدنهای زغال سنگ هیچ تمی هم ندارد . ولی چنان گمان نشود که همان آب بحررا ازدریا برداشته ویك کبریتی زده در دهند ، نی چنین نیست . بلکه بواسطهٔ الکتریك آب را تحلیل کرده جوهرهای مولد ماء ومولدالحموضهٔ آنرا میسوزانند که قوت حرارت این دوجوهر بدرجهٔ ازحرارت آتش سنگ زغال بیشتر وقویتراست . بعد ازتمام یافتن سنگ زغال واپورها وشمند وفرها ، وماشینها بجای سنگ زغال در آتشخانه های خود آب پرخواهند کرد ، و آن آبرا بقوت الکتریك حل نموده جوهرهای آنرا خواهند سوخت لهذا آب های بحرمحیط زغال استقبالست !

پانقروف — خیلی افسوس میکنیم که ایکاش اینحال را من میدیدم .

ناب — چون چنینست بسیار وقت ازخواب بیدارشدهٔ پانقروف .

این است که مهاجران در دالان گرم روشن قصر غرانیتهاوز باینگونه کلامها ، و صحبتها بسر میآوردند که درین اثنا باز توپ بقرار عادتی که دارد در اطراف چاه آخر غرانیتهاوز به ولوله وعوعوه آغاز نهاد، ودر چار طرف چاه مذکور بشدت گردیدن گرفت ، ودستهای خود را در زیر تختهٔ روی چاه فرو برده بالا کردن میخواست ، پانقروف گفت:

— آیا این سگ درین چاه چه حس میکند ؟

هاربر — ژوپ را به بینید ، او نیز با توپ همداستان گردیده در اطراف چاه گردش وخرنش دارد ؟

بحقیقت که این هر دو حیوان در اطراف چاه به اندیشه وتلاش گردش میکردند ، ژه ده ئون گفت :

— این چاه بسببیکه بادریا اتصال دارد بهمه حال از جانوران بحری کاه کاهی در بن این چاه آمده نفس میگیرد .

پانقروف — اینمسئله بجز همین تأویل دگر چیزی قبول نمیکند . توپ ! توپ ! ساکت شو ، ژوب توهم برو بجایت آرام بنشین !

حیوانات مذکور خاموش شدند . ژوب بهکوتهٔ خود درامد . توپ اگرچه از عوعوهٔ شدیدی که داشت ساکت شد ولی از غرزدن فارغ نشد . اگرچه ازینمسئله دیگر بحثی وسخنی رانده نشد اما ذهن وفکر مهندس را خیلی مشغول ساخت .

در آخرهای ماه تموز بارانهای شدیدی باریدن گرفت . سردیها نیز شدت پیدا کرد . اما امسال مانند پارسال زمستان سردی نداشت . درجهٔ حرارت در زیر صفر از سیزده نگذشت . ولی آنقدر طوفانهای بادهای شدیدی بعمل آمدکه دهشت بخش دلها گردید بحر آنقدر موجهای بلند وبزرگی پیدا کرد که به بیان نمی گنجد شمینه ها وجزیرهٔ سلامت در زیر موجها پنهان گردید . مهاجران از پشت آئینه های پنجره ها بهکمال استراحت شدت وطلاطم بحر را تماشا کردند . بحر از صد قدم بیشتر موجهای بلندی حاصل میکرد که ساحل ریگزار پایان غرانیتهاوز را نیز در زیر کفهای سفید موجها پنهان می

ساخت . حتی بعضی موجها بشدت تمام بساحل برخورده جیه های آن تا به نصف دیوار غرانیتها و زمیبرید ، حتی قطرات آب تا بشیشه های پنجره هامیرسید .

این طوفان بقدر سه چهار روز متصلاً دوام ورزید مهاجران بالمجبوریه درین مدت پایان شده نتوانستند . دردوم ماه آغستوس طوفان کسب آرامی نمود . مهاجران بجا بکی برای خبرگیری مرغانچه ها ، وکبوتر خانه ها ، و آغل گوسفندها ، وطویلهٔ گوره خرهای خود بشتافتند . اگرچه آغل وطویله را چیزی آسیبی نرسیده بود ولی مرغانچه ها وکبوتر خانه هارا خسارت بسیاری رسیده بود . ترمیمات لازمی آنهارا کرده ، وغم دانه . وتیمار آب وعلف حیوانات خود راخورده واپس آمدند .

درسوم ماه آغستوس مهاجران کر همت را برای یك شکار گاه بزرگی چست بستند . و بطرف جه زار تا دورن رفتن را اقرار دادند . بغیراز مهندس که یك بهانهٔ پیش گرفته نرفت دیگر همه رفقا حتی توپ وژوب نیز رهسپار عزیمت گردیدند . مهندس میخواست که تصوری که از بسیار وقتها آنرا اجرا کردن آرزو داشت اجرا نماید لهذا تنها ماند .

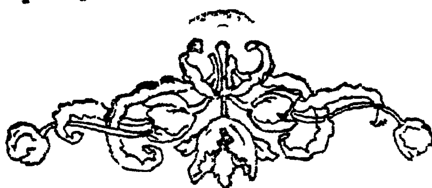
تصور مهندس آنست که درچاه غرانیتهاوزدرامده کشف نماید که آیا درینچاه چه چیز است که توپ همیشه در اطراف آن ولوله ، واظهار تلاش واندیشه نشان میدهد ؟ علی الخصوص که ژوب نیز باتوپ درین باب اشتراك ورزیده . آیا ازینچاه بغیراز دریا بدیگر طرف جزیره راهی ورابطهٔ خواهد بود ؟ اینست که مهندس اینچیزهارا بخود معلوم کردن میخواهد .

مهندس زینهٔ ریسمانی را که پیش ازماشین صعود ونزول بدروازهٔ غرانیتهاوز آویزان بود برداشته بکنار چاه آمد . بیکدست خود طپانچهٔ شش لولهٔ که از صندوق یافته گی خودشان برامده بود گرفته ، وبکمر خود یك قمهٔ آویخته، وبدست دیگر شمعدانی گرفته یکطرف زینهٔ ریسمانیرا بکنار چاه بیك چیز محکمی بدرستی ربط نموده آهسته آهسته از پایه های زینه فرو آمدن گرفت . دیوارهای اطراف چاه بطرز مخروطی الشکل منتظمی رو بپایان دوام مینمود ، ودرهرجا سنگهای برامدهٔ قدمه مانندی دردیوارها

پدیدار بود که فرو آمدن وبابرا مدن بران آسان مینمود . مهندس چون این رابدید بدقت بهرطرف نظر کرد . هیچ اثر قدمی که نوباشد یا کهنه نیافت . بپایان فرامدن دوام ورزید ، وهرطرف رابدقت میدید . هیچیك چیزشبهه ناکی بنظرش بر نمیخورد . تا آنکه رفته رفته به آب رسید اطراف رابکمال دقت معاینه نمود . هیچیك سوراخی یا منفذی که ازسطح آب بخارج راه داشته باشد معلوم نکردید آب هم آب بحر بود که بسیار آرام وصاف وهموار مینمود مهندس بانوك کارد هرطرف دیوارهای چاه رازدن گرفت دیدکه این چاه ازیکپاره سنگ سماقی سخت مانند ریخته کی وبرمه شده کی مینماید . مهندس دانست که این چاه بغیراز بحر بدیگر هیچ طرفی راه ورابطهٔ ندارد ، واگر کسی ازراه اینجا بیاید وبالابرامدن خواهد مطلق که ازراه بحر واززیر آب باید بیاید که اینهم برای هیچ کسی ممکن نمیشود . مگر حیوانات بحری حالاآنکه بجز انسان دیگر هیچ حیوان بحر برسنگهای برامدهٔ قدمه مانند چاه بالابرامده نمیتواند . و چون هیچ انسانی که در زیر بحر زیست کند هم متصور نیست ازاثر ومسئله ولوله کردن توپ ، وتلاش نمودن ژوب درپیش مهندس مجهول بماند . اینهم حل نشد که آیا آخراین چاه درزیر آب تابکجا امتداد یافته است ؟

سیروس معاینهٔ دقیقانهٔ خود رااجرا نموده ازچاه برامد ، زینه رانیز برداشته بجایش نهاد ، سرچاه رابا تخته پس پوشانیده درحالتیکه بسیار متفکر واندیشه ناك بود به دالان آمده درپیش بخاری برسر کرسی خود بنشست . وباخود گفت که :

— اگرچه من چیزی ندیدم اما مطلق حکم میکنم که درین چاه یك اسرار عجیبی هست !



باب دوازدهم

فهرست

بوقت شام شکاریان از شکارگاه عودت کردند ، هرکس بقدر قوت خود شکار برداشته بودند ، حتی توپ وژوب نیز بشکاربار شده بودند ، بقدر کفاف چهلروزهٔ مهاجران شکار حاصل شده بود ، ناب گفت :

— افندی من ! کاربرمن بسیار شد ، اینهارا باید پاك کنم نمك بزنم ، جابجا کنم ، لهذا یك مددکاری لازم دارم آیاتوبامن مددکاری میکنی پانقروف ؟

پانقروف — نی ناب ، من بکار بادبان ودکل کشتی مشغول میشوم .

ناب — آیا شما بامن کارمیکنید موسیو هاربر ؟

هاربر — نی نمیشود ، من فردا به آغل میروم .

ناب — چون چنینست شما البته بامن معاونت خواهید فرمود موسیو سپیله !

ژه ده ئون — بسیارخوب ناب من باتو کارمیکنم بشرطیکه اگر به اسرار آشپزیت آگاه گشتم رشك نبری .

بنابرین ژه ده ئون وناب درمطبخ بکار آشپزی مشغول شدند . همهٔ مرغان شکار راپاك وستره و نمکزده نگاه داشتند . وبعضی ازانهارا برای تازه خوری درجاهای مناسب بیاویختند . درظرف اینهفته پانقروف بمعاونت هاربر بادبانهای کشتی را تمام نموده ، دکلهای کشتی نیزدرهفته گذشته ساخته شده بود ، ریسمانهای بالونرا بازکرده بدکلها وبادبانها بسته کردند . لنگر آهنین بالونرا نیزبابعضی اصلاحات به کشتی خود آویختند چرخهای ریسمانها ، ولنگر کشیدنرا نیزمهندس بیك اصول وصنعت خوبی ساخته درجاهای

لازمی کشتی نصب نمودند او تاقهای زیرین کشتی بقدر گنجایش رفقا با بعضی اسباب لازمی آراسته ومکمل کردید . یك مخزن کوچکی برای گذاشتن پیپهای آب وخوراکه چند روزه را نیز درطرف بینی کشتی حاضر و آماده ساختند . پانقروف علاوه برهمه کارها یك بیرقی نیز بعلامت نشان دولت امریکا ساخته ، وبرنگهای نباتی جزیره آنهارا برنگ سرخ وبنفش که رنگ بیرق دولت امریکاست رنگداده بردیرك بزرك کشتی بیاویخت . در بیرق جماهیر متفقهٔ امریکا نشان سی وهفت ستاره موجوداست که هریك ستاره علامت یك حکومتی از حکومتهای متفقه میبا شد . پانقروف بر بیرق کشتی خود یك ستاره دیگر که علامت جزیره لینقولن است نیززیاده وعلاوه کرده ستاره ها رابه سی وهشت عدد ابلاغ نمود .

سرد یهای زمستان روبه کمی نهاد مهاجران برای بعضی کارها ، وعملهای نوحاضر وآماده گشته بودندکه درین اثنا جزیره تپهٔ منظرهٔ وسیعه دوچار هجوم یغما وغارت کردید: کیفیت اینکه درشب یازدهم ماه آغستوس درحالتیکه مهاجران بکمال راحت وآسایش بخواب شرین بودند دو ساعت بعد ازنیم شب دفعتهً بولولهٔ شدیدهٔ توپ ازخواب برجهیدند . اماتوپ این بار برکنار چاه درون غرانیتها وزولوله ندارد بلکه درپیش دروازهٔ بزرك روی خود را بطرف بیرون گرفته بشدت ولوله و فغان میکند . و بدرجهٔ تلاش وهیجان مینمایاندکه میخواهدخود رابه بیرون بیندازد . ژوب نیزباتوپ به تلاش وخرخردمساز وهم آوازاست . اول پانقروف ازخواب برخواسته گفت :

— توپ ، چه خبراست ، چه دیدی ؟

سگ بولوله وفغان افزونی نمود . سیروس سمیت پرسیدکه :

— چه شده خواهدبود ؟

همهٔ مهاجران به تلاش وهیجان افتاده به پیش دروازهٔ غرانیتها وزدویدند . بسبب تاریکی درپایان بجزسفیدی برفهاهیچ چیزی دیده نشداماصداهای عجیب بعضی حیوانات بگوش شدن ازطرف نهرمرسی رسید که ازین صداهاچنان معلوم میشد

که یك گلهٔ بزرگی از کدام حیواناتی بر منظرهٔ وسیعه هجوم آورده باشند، پانقروف پرسید که:

— آیا این صدای چه خواهد بود؟

ناب — یاصداهای گرگ، یاژاغار، یابوزینه خواهد بود.

ژه ده ئون — وای! اگر بر جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه برایند؟

هاربر — حال مرغانچه ها، وکشتزارها چه خواهد شد؟

پانقروف — خراب، اماندانستم که آیا این ملعونها از کدام راه داخل جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه شده باشند؟

مهندس — مطلق کدام پل را بسته گذاشته خواهید بود!

ژه ده — براستی که این قباحت بر منست. زیرا پل طرف ساحل را من فراموش کردم که باز کنم.

پانقروف — بسیار خوب کاری کرده اید آفرین!

مهندس — هرچه که شدنی بود شد حالا چارهٔ دفع آنرا باید اندیشید.

مهاجران همانلحظه اسلحهٔ خودرا گرفته از غرانیتهاوز فرو آمدند. زیرا غفلت ودرنگ بکار نیست. پیش از انکه چیزهائی را که به اینقدر زحمت، وکوشش بسر رسانیده اند خراب وتلف گردد یك علاجی باید کرد.

صداهای حیوانات رفته رفته شدت ونزدیکی میگرفت. مهاجران از صداهای حیوانات مذکور شناختند که اینها کولپو نام روباه های بزرگ جثهٔ میباشند که یکدوبار گله های آنهارا در انطرف نهر مرسی دیده بودند. سیروس سمیت گفت:

— برادران! این نوع حیوانات هرگاه بسیار باشند، وهم گرسنه شوند هجوم شان تهلکه ناکست بایدکه برجا نهای خودتان هوش کنید چراکه از صداهای شان هم گرسنگی وهم بسیاری شان معلوم میشود.

اما رفقا بلاتردد وبی پروا بر گلهٔ کولپوها هجوم بردندو یکچند دست تفنگ انداخته راه کشادند. سیروس سمیت وهاربر وناب وژه ده ئون وپانقروف درمقابل هجوم گلهٔ

بزرگ کولپوها که بقدر دوصد دانه تخمین میشد ند یك یك جائی مناسبی برای خود شان گرفته ، و توپ و ژوب نیز بمقام پیش جنگها در پیش روافتاده راه مرور کولپوها را سد نمودند .

شب بسیار تاریك وهوا ابر بود . مها جران به تفنگ اندازی آغاز کردند . صف اول روباه ها چون هدف تیر تفنگهای مها جران میگردید از پی آن دیگر صف هجوم میآوردند . بعد از تفنگ جنگی مها جران با کولپوها به تبر وقمه بجنگ کردن مجبور شدند چرا که کولپوها هجوم خود را بیشتر و شدید تر کردند . ده یا نزده کولپو بر یك آدام هجوم میبردند ولی مهاجران بعد از کمی مجروح شدن آنها را سلاخی کرده بر خاك هلاك می انداختند . توپ دهن فراخ خود را باز کرده بهر حمله یکی از کولپوها را هلاك میگردانید . ژوب با چوب کلفت زخ دار خویش سر کولپوها را میده میساخت . بوزینه بسببی که در تاریکی قوهٔ نظرش بخوبی کارمیکند در هر جائیکه جنگ و هجوم کولپوها بیشتر میبود خود را میرسانید . یکبار دیدند که ژوب را چند عدد کولپوها از هر طرف پیچانیده ولی او به بسیار دلاوری با سوطهٔ دهشتناك خود با آنها بجنگ و جدال پایداری میکند محاربه بقدر دو ساعت دوام ورزید . آخر الامر به کامیابی و مظفریت مهاجران خاتمه یافت . کولپوها از راهیکه آمده بودند بگریختن آغاز نهادند . تاب همان لحظه دو یده پل را بر داشت .

بعد از کمی روشنی صبح جهانرا روشن ساخت .

مهاجران بقدر پنجاه لاشهٔ روباه را بر خاك هلاك خفته یافتند . یا نقروف درین اثنا فریاد بر آورد که :

— ژوب . ژوب کجاست ؟

مگر ژوب بیچاره غائب شده بود . مها جران به تلاش افتاده بجستجوی ژوب افتادند . بعد از پالیدن بسیار بوزینهٔ دلاور را در میان لاشه های روباه ها یافتند که هنوز سوطهٔ خود را که از میان پاره شده بود در دست داشت . در چار اطراف او لاشه های کولپوها دیده میشد که بعضی سرش و بعضی کمرش شکسته افتاده بودند . پس معلوم

گردیدکه بوزینهٔ بیچاره بسبب شکستن چوبش بخوبی مدافعه نتوانسته لهذا کولپوها برو غلبه یافته درسینهٔ بیچاره زخمهای بسیار مدهشی زده اند . ناب از دیدن اینحالت رفیق خود بنهایت رنجه اندوهناك گردیده سر بوزینه را برداشته بر سینهٔ خود بنهاد ، چون دیدکه هنوز نفس دارد فریاد براورده گفت :

— هزاران شکر ، هنوز زنده است ، زنده .

پا نقروف — برای زندگی او کوشش و خدمت میکنیم . چنان پرستاری کنیم که برای یکی ازخود ما یان میکنیم .

ژوب گویا اینسخن پا نقروف رادانست که درمقام تشکر سر خود را برداشته بر سینهٔ پا نقروف تکیه داد پا نقروف، ودیگر رفقا نیز مجروح شده اند ولی جراحتهای آنها بسبب اسلحهٔ مکملی که داشتند نسبت به جراحت ژوب هیچ نیست . جراحتهای مهلك را میمون بیچاره برداشته است . ناب وپا نقروف بوزینهٔ وفادفنیه رابریك زنبیلی انداخته بغرانیتهاوز بردند . ازدهن حیوان بیچاره نفس بسیار خفیفی میبراید . رفقا زخمهای حیوان رابخوبی دقت ومعاینه کردند . اگرچه بجگر و دیگر اعضای داخلیش ضرری نرسیده ولی چون خون بسیاری ضایع کرده است وجود بیچاره راخیلی بیتاب و توان ساخته ، وحرارت تب بسیار شدیدی بر وجودش مستولی گردیده است .

زخمهای اورا باآب خوب شستند ، وبکمال دقت واعتنا بخوبی تربند کردند ، و بر فرش نرمی به احتیاط تمام بخوابانیدند . هیچ طعام ندادند . بعضی دواهای نباتی که برای تفریح دماغ وحرکت خون نافع بود نوشانیدند . ژوب بخواب رفت اگرچه در اول امر خوابش منتظم نبود ولی رفته رفته کسب استراحت مینمود . ژوبرا بهمینصورت به حال خودش گذاشتند . توپ صداقت ثوب هر لحظه دراطراف فراش ژوب گردش مینمود وهر طرف خوابگاه اورا بو کشیده دستهای رفیق خودرا که اززیر لحاف بیرون برامده بکمال حسرت ومحبت می لیسید .

همان روز مهاجران پوستهای روباه هارا برای پوستین وکلاه بیرون کشیده لاشه های شانرا

درجنگل فاروست درمیان گودالها انداخته باخاك پوشانیدند . ازین شبخون کولپوها که موجب خسارت بزرگی برای کشتزارهاومرغانچه های تپهٔ منظرهٔ وسیعه میشد مها جران عبرت گرفته بعدازین قراردادندکه تاهمهٔ پلها رابرندارند هیچگاه بغرا نیتها وز برنیایند .

ژوب که دراول امر حال مرضش خیلی موجب اندیشهٔ مها جران گردیده بود آهسته آهسته برمرض غلبه نمود . تبش کمتر گردید ، زخمهایش نیزکمترکی روبه التیام نهاد . ژه ده ئون که یکقدری بطبابت آشنائی داشت ازرهائی یافتن ژوب ازتهلکه امید وارگشت . در۱۶ ماه آغستوس ژوب به طعام خوردن ابتدا نمود . ناب نیزبرای رفیق صادق خویش طعامهای چرب وشیرینی حاضرمیکرد . ژوب یك قصوری که داردپر خواری وشکمپروری اوست . گاه گاهی که ژه ده ئون سپیله ازپرخواری ژوب به ناب شکایت میکرد ناب بجواب میگفت که :

— بوزینهٔ بیچاره بجزخوردن دگرهیچ ساعت تیری ندارد ، چرااوراازین ساعت تیری محروم نمائیم . ژوب بعدازانکه ده روزکامل برفرش بیماری افتاده بودبرپاخواست ، مانند هربیماری که ازبیماری نومیخیزد اونیزاشتهااش بازشد . زخمها یش نیزسراسر التیام پذیرگردید . ژه ده ئون چون میدانست که حیوانات بواسطهٔ خوراك بقوت می آیند ازانروهرچه که خواهش میداشت به بوزینه میدادند . ناب چون اشتهای باز ژوب رامیدید طعامهای گوناگون رادرپیشش خرمن کرده میگفت :

— بخورای صادق ووفاشعاربخور! تودرراه خدمت ماخون خود راریختی ، وظیفهٔ ماحالا اینست که آن خون راپس بجای بیاریم .

دربیست وپنجم ماه آغستوس ناب دیگررفقا رافریادکرده بقهقههٔ بسیار بلند ژوب رانشان داده گفت :

— به بینید ، بببینید !

رفقادیدند که ژوب بریك چوکی درپیش پنجرهٔ غرانیتهاوزتکیه زده نشسته ومانند

عملی های تخته پیپوی پا نقروف رابدهن گرفته دودهای توتون را بهوا میکرد. پا نقروف گفت:

— این چه ؟ واه واه ژوب ! پیپوی مرا گرفته میکشی ! بسیار خوب بکش من این پیپو را بتو بخشیدم ، من دیگر پیپو دارم .

ژوب هر نفسی که از توتون میکشید، و دود آنرا از دهن میبراورد در رو و چشمهایش خیلی آثار فرحت و سرور پدیدار میگردید . سیروس از تحلیل میمون تعجب نکرد چرا که بسیار میمونهای خانه پروری را دیده بود که مبتلای توتون کشی شده بودند .

سرا امروز پیپوی کهنهٔ پا نقروف برای ژوب مخصوص گردیده با خریطهٔ توتون بدیوار اوتاق او آویختند . پیپو را خودش پر میکند . آتش را خودش بران گرفته در میدهد . عملی شدن بوزینه به توتون موجب زیادتی محبت پا نقروف . و بوزینه گردید .

در ماه ایلول زمستان سراسر برطرف گردید . باربکارها آغاز نمودند . کارهای کشتی به بسیار سرعت پیش میرفت . تا آنکه درهفتهٔ اول ماه تشرین اول جملهٔ لوازمات کشتی از بادبان دکل ، ولنگر و بیرق ، وذخیره وغیرهم بادوپر بسیار بزرگ جملهٔ کامل وحاضر گردید . مهاجران خواستندکه برای دانستن وامتحان کردن کشتی که آیادر آب مقاومت میتواند یانی در اطراف جزیرهٔ لنکلن دور وسیاحتی اجرا کنند . لهذادردهم تشرین اول کشتی را دردریا فرو آوردند . کار فرو آوردنرا نیز به بسیار آسانی اجرا کردند . چه نکه کشتی را برسر غلطکهانشانده تابرسر ریگهای کنار ساحل در وقت جزر ... سر ریگها گذاشتند . وقتیکه مد حاصل شد آب دریا در زیر کشتی در آمده کشتی را بالا برداشت . مهاجران علی الخصوص پا نقروف چون شناوری کشتی را برروی آب بکمال مقاومت و عظمت بدیدند خیلی مسرور وممنون شدند . پانقروف هم مسرور وهم مغرور مینمود . زیرا هم کشتی را ساخته وهم حالا قپتان کشتی میشود .

حالا کار ماند بر نام گذاشتن کشتی . بعدازمذاکره ومشاورهٔ بسیار به اتفاق آراچنان قرارداده شدکه تخلص پا نقروف که « بونادوانتور » است بر کشتی نهاده شود لهذانام کشتی را « بونادوانتور » نهادند . بونادوانتورچنانچه برروی آب بخوبی شناوری میکندشکل

وهیئت آن نیز خیلی خوشنما معلوم میشود . تجربه را همان روز قراردادند . هوا خیلی خوش ، دریانیز بسیار آرام بود . بادچون بطرف جنوبی در وزیدن بود سیر وسیاحت بطرف جنوبی آسان مینمود . پانقروف گفت :

— سوارشویم ، سوارشویم !

اما مهاجران پیش از اینکه سوارشویم طعام صبح راتناول کرده، و برای احتیاط چیزی خوردنی برداشته درحالتیکه ژوب وتوپ هم بودند پیش اززوال به یکنیم ساعت درکشتی نشستند . پانقروف بکمال سرور وغرور زمام قپتانی کشتی را بدست گرفت . ناب وهاربر خدمت نفری خلاصئی کشتی را درعهده گرفتند . لنگر برداشته بادبانهارا کشاده براه افتادند . بیرق جزیرهٔ لینقولن برفرق دیرك بوناد وانتور بموجزنی آغاز نهاده کشتی دراول حرکت خوبی فتاری وتیزروی ، وقوت ومقاومت خودرا در آب نشانداد . دماغهٔ بیصاحب ، ودماغهٔ پنجه را به بسیار زودی وحسن صورت گردش نمودند . کشتی نشینان بونادوانتور خیلی ممنون ومسرور بودند چونکه دانستندکه این کشتی بسیار بکارشان خواهد آمد . علی الخصوص درین هوای لطیف این سیاحت خیلی تنزه شیرینی شد .

پانقروف بعدازلیمان بلون کشتی خودراازساحل بقدرسه چهارمیل دوردرمیان قعر دریا براند . هیئت عمومیهٔ جزیرهٔ لینقولن درنظرمهاجران جلوه گر گردید . منظرهٔ کوه فرانقلین ، وجنگل فروست . وتالاب غرانت ، وجبه زارتادورن بسیارخوش نما لوحه ه تشکیل میدهد . هاربر گفت :

— سبحان الله ! چقدر خوشنماجزیره ایست !

پانقروف — حقیقتاً که جزیرهٔ مابسیارمزین ولطیفست . اینجا رابقدر والدهٔ مرحومهٔ بیچارهٔ خوددوست میدارم چراکه ماراعریان وبرهنه چنانچه نوبدنیا آمده باشیم درآغوش شفقت خودگرفت ، ببینیدکه حالا چه کمبگی داریم !

ناب — هیچ کمبودی نداریم قپتان هیچ !

ژده ئون به دیرك کشتی تکیه زده به تصویر گرفتن جزیره مشغول بود . سیروس

سمیت بکمال سکوت و تحیر بسوی شکل و هیئت جزیره نظر دوخته بود، پانقروف پرسید که:
— خوب موسیو سیروس ! بفرمائید که بونادوانتور را چسان دیدید ؟
— حالا خیلی خوب دیده میشود .
— من چنان امیدوارم که بیك سفر دور و درازی نیز کشتی ما تحمل بتواند . مثلا تاجزیرهٔ تابور بخوبی رفت و آمد باین کشتی ممکن مینماید .

پانقروف اینرا گفته کشتی را باز بطرف ساحل نزدیك کردن خواست و روی توجه بونادوانتور را بطرف حوضهٔ بالون گردانید. زیرا حوضهٔ مذکور را برای ایسکاه دائمی بونادوانتور پانقروف قرارگاه انتخاب کرده لهذا راه درامدن و برامدن حوضهٔ مذکور را بخوبی دانستن میخواهد زیرا درمدخل حوضهٔ مذکور خرسنگها و ریگزارها بسیار است که از انرو تهلکهٔ خوردن کشتی بسنگ ویا نشستن آن درریگ همیشه درپیش روست .

بساحل نیم میل مسافه باقی مانده بود . هاربرکه درپیش بینی کشتی ایستاده بود دفعتهً فریاد براورده گفت :
— ایستاده کن ، پانقروف ، که یك چیزی یافتم !
— چرا ؟ مگر سنگ منگی درپیش است ؟
— نی ، توبأیست . یکقدری بدست راست بگردان هاربر اینرا گفته برکنار کشتی بروخوابید . ودست خود را بطرف آب دراز کرد درحالتیکه بدستش یك شیشهٔ بود برپا خواست و گفت :
— یك شیشه یافتم . اماخالیست .

سرشیشه باکاك محکم بود . سیروس سمیت بی آنکه چیزی بگوید شیشه را ازدست هاربر گرفت . کاك آنرا باپیچ تاب چاقوی هزارپیشهٔ که درجیب داشت بازنمود . ازدرون شیشه کاغذی براورد که بران کاغذ اینعبارت نوشته شده بود :

(قضازده .... درجزیرهٔ تابور . طون)
(غربی ۱۵۵ عرض جنوبی ۳۷ درجه ۱۱)
[دقیقه . دریابید ، مدد رسانید فقط *]

باب سیزدهم

فهرست

قرارداد رفتن بجزیرهٔ تابور — تخمینات — حاضری — نفر رفقای سفر — شب اول — شب دوم — جزیرهٔ تابور — پالیدن در ساحل — پالیدن در جنگل — هیچ کسی نیست — حیوانات ونباتات — یك کلبهٔ خالی .

سیروس سمیت چون مضمون کاغذ درون شیشه رابا واز بلند بخواند پانقروف فریاد بر اورده گفت :

— واه واه ! درجزیرهٔ تابور که یکصد و پنجاه میل ازما دوراست ازابنای جنس ما قضازدهٔ موجود باشد وما بمعاونت ومددکاری او نشتابیم ! انچه بی مروتی خواهد بود ! آه موسیوسیروس ! البته که برای این سیاحت ممانعت نخواهید نمود !

— نی پانقروف ! هیچ ممانعت نمیکنم . بلکه هرقدر که ممکن باشد چابکتر بروید .

— فردا .

— بسیار خوب ، فردا .

مهندس کاغذ مذکور را بعد از انکه یکچند دقیقه تدقیق وتأمل نمود گفت :

— دوستان من ! ازینکاغذ چنان معلوم میشود که قضازدهٔ که اینرا نوشته بفنون بحریه خیلی آشنا معلوم میشود ، چرا که طول وعرض جزیرهٔ خود را به بسیار دقت وخوبی نشان داده است ، وچون بزبان انکلیزی نوشته چنان معلوم میشود که یا انکلیز است یا امریکایی .

ژه ده ئون — صحیح فرمودید . منهم میگویم که این آدم خیلی طالعمند است . زیرا اولاً پانقروف بفکر کشتی ساختن افتادن وثانیاً امروز گردش ما در بحر این دلیل واضحی بر خوش بختی اوست . اگر یك روز پس تر می آمدیم مطلق که شیشه بسنگها خورده پارچه میشد وما هم هرگز پی اورا نمی یافتیم .

هاربر — بتحقیقت که این هم از حسن اتفاقات عجیبی شمرده میشود که هنوز شیشه

بساحل نرسیده بوناد وانتور ازینجا بگذرد !

مهندس ساکت شده بگرداب تفکر فرو رفت در اثنای این مکالمه با نقروف روی کشتی را از طرف حوضهٔ بالون گردانیده بسوی ساحل غرانیتهاوز سر راست کرده بود ، و تمام بادبانها را کشاده کشتی را سرعت داده بود ، هر کس بفکر قضازدهٔ جزیرهٔ تابور افتاده بود ، چونکه اینمسئله نیز برای مهاجران از حادثه های بزرگی شمرده میشود ، بعد از ینقدر مدت مدید خط و کتابت یکی از ابنای جنس خود را ببینند ، و او هم محتاج مددکاری و معاونت باشد ، و در حالتیکه خودشان هم قضازده و فلاکت رسیده باشند بمعاونت و مدد او در خود قوت و استعداد مشاهده کنند حقیقتاً از مسائل عجیب و غریبی شمرده میشود .

بوناد وانتور از وقت زوال چهار ساعت بعد در پیشگاه نهر مرسی وا صلشده لنگر اقامت انداخت مهاجران از کشتی برامده بغرانیتهاوز آمدند . آنشبرا بمذاکره و مشاورهٔ سفر جزیرهٔ تابور بسر آوردند و چنان قرار یافت که با نقروف و هاربر که هر دو بفن ملاحی آشنا و توانا میباشند بجزیرهٔ تابور رهسپار عزیمت شوند . فردا یعنی در ۱۱ ماه تشرین اول هرگاه براه افتند با این باد موافق ۱۵۰ میل مسافه را در چهل و هشت ساعت قطع میکنند . در جزیرهٔ تابور هرگاه یك روز بمانند و بازعودت کنند در ۱۷ تشرین اول واپس بجزیرهٔ لینقولن می آیند . هوا هم خیلی خوش بود ، میزان الهوا همیشه بالا میبراید . در باد هیچ علایم شدت معلوم نبود . والحاصل هر چیز به مطلوب موافق بود .

در اول امر اگرچه مهندس وژه ده ئون وناب در غرانیتهاوز ماندنی مقرر شدند ، ولی ژه ده ئون بسببیکه مخبر جزیرهٔ نیویورك هرالد میباشد از چنین سیاحت پس ماندن برای او خیلی عیبی بزرگی شمرده میشود . لهذا ژه ده ئون گفت ،

— هرگاه مرا درین سیاحت شریك نکنید خود را در دریا انداخته بشنا وری خواهم رفت . چراکه در نخصوص اگر به جزیرهٔ خویش معلومات ندهم نقصان کلی خواهد بود .

وقت شام در بوناد وانتور خوردنی ، واسلحه وجبه خانه وقطب نما و دیگر لوازمات را جابجا کردند . آن شب را بصحبتها ، وحسرتهای جدائی فردا بسر آورده علی الصباح

درمیان پنج رفیق مصافحه ها و معانقه ها وقوع یافته ازهمدیگر بسیاردلسوزانه یك وداعی بعمل آورده سه نفررفیق درکشتی نشسته باد بانکشای عزیمت گردیدند . بوناد وانتوربقدریك ربع میل دورشده بودکه ازپشتهٔ منظرهٔ وسیعه مهندس وناب بادسما لهابطرف ژه ده ئون وپا نقروف وهاربرسلام میدادندوکشتی نشینان نیزمقابله میکردند . ژه ده ئون فریاد براورده گفت :

— ای عزیزان ! این نخستین بارجدائی نیست که بعد ازپانزده ماه درمابین ماوشما بوقوع آمده .

آنروزتمام روزتابشام بونادوانتورازجهت جنوبی جزیرهٔ لینقولن دیده میشد . ازکشتی جزیره مانندیك سبدسبزی درمیان دریامعلوم میگردیدهرچه که دورترمیشدند وضعیت جزیره چنان هیئتی میگرفت که نظرهیچ کشتی رابطرف خود جلب نمیکرد . ورفته رفته جزیره سراسردرپس پردهٔ افق مستورو پنهان گردید .

بوناد وانتوربراه خود بخوبی دوام مینمود ، بموجهاعتنانت تمام سینه میداد . باد بانهاراهمه گی کشاده اند . رفتاربونادوانتورخیلی بسرعتست . بموجب رهنمائی قطب نما کشتی همیشه بریك استقامت یعنی یکسر بطرف جنوب غربی راه میزد . گاهی هاربر وگاهی پانقروف زمام سکان کشتی رابدست گرفته کشتیرامیراندند . گاه گاهی ژه ده ئون نیزدرکشتی رانی مددمیرسانید . بعدازشام کرهٔ قمرکه بحالت بدرتام میباشدطلوع نموده

ژه ده ئون درشب بخواب رفته پانقروف وهاربرهریك دودوساعت بنوبت زمام سکانرا گرفته کشتی رانی میکردند . پانقروف ازکشتی راندن هاربرخاطرجمع بود کشتی بقدریکسرموازراهی که لازم است تخالف نمیکنند .

شب گذشت ، روزدیگرنیزبی عارضه مرورنموده چون همیشه براستقامت جنوب غربی رهسپارعزیمت میباشند امیداستکه بعد ازکمی بجزیرهٔ تابوربرسند .

این دریائی که بوناد وانتوردران سیروسفردارد سراسرخالیست . بجزبعضی مرغان بزرگ بالی که دردامنهٔ افق دیده میشوندیگرهیچ اثری ازجانداری معلوم نمیشود هاربرگفت :

— امادر موسم کشتیهای شکاریان ماهی بالینه درین جهتهای بحر محیط بایدکه مو جود میبود ، آیاچرااینطرفهابدینصورت خالیست ؟

پا نقروف — وای ! بخیال شما که دریجاهاهیچ کشتی وانسانی موجود نیست ؟

ژه ده ئون — البته نیست ، ما که نمی بینیم !

پا نقروف — جانمن ! مگربونادوانتورراکشتی ومارا انسان نمیشمارید ؟ مگربخیال شما که کشتی ماپوست نارنج وماهم سه تا مگسی هستیم که بران نشسته ایم ؟

ازین لطیفهٔ پانقروف رفقاهمه بخنده افتادند . نظر بحساب پا نقروف ازوقت حرکت بونادوانتورازجزیرهٔ لینقولن یکصدوبیست میل مسافه را قطع نموده ، وچون اینقدر مسافه رابه سی وشش ساعت طی کردندبدینحساب درهر ساعت سه میل ویك ربع راه رفته است . لهذافرداصبح وقت بجزیرهٔ تابوررسید نراامید واراند .

امشب کشتی نشینان ما هیچ خواب نکردند . درجهٔ هیجان و اضطراب شان خیلی افزونست . چرا که امکان داردکه درینسیاحت شان بسیارغلطیهاوخطاهاپیش آید ! آیاجزیره تا بوربه ایشان نزدیکست ؟ درجزیرهٔ تابور آیاآن قضا زده موجود خواهد بود ؟ آیا این قضازده کیست وچگونه آدمست ؟ آیابه آوردن این آدم راحت و آسایش جزیرهٔ لینقولن مختل خواهد شد ؟ اینست که بسبب فکرواندیشهٔ این تصورات، وتخیلات هرسه رفیق تابصبح چشم بهم نزدند . چشم همهٔ شان بسوی افق معطوف مانده بوده بعدازانکه شمس خاوری طلوع نمود پانقروف دفعتهً فریادبراورده گفت :

— خاك ! خاك !

پانقروف چون خیلی دوربین وتیزنظربود دربنباب خطا نکرده بوده بحقیقت که بقدرپانزده میل دورترجزیرهٔ تابورپدیدارگردیده سرکشتیراقپتان بطرف میان جزیره متوجه گردانید . آفتاب هرچه که بلند ترمیشد ، وکشتی نزدیکترتپه ها ودرختهای جزیره نیززیاده ترمعلوم میشد . هاربرگفت :

— ازظاهرحال این جزیره چنان معلوم میشودکه ازجزیرهٔ لینقولن بی اهمیت تر

وخالیتر باشد .

رفته رفته هیئت عمومیه جزیرهٔ تابور در پیش نظر دقت رفقاجلوه گر میگردید . در خنهائیکه مشاهده میشود از جنس درختان جزیرهٔ لینقولن است اماشایان ملاحظه اینست که از هیچ یك طرف جزیره هیچ دودی بر نمیخواست که اثر بودن انسان را نشان بدهد . حالا نکه کاغذیکه از میان شیشه برامده موجود بودن قضازده را در ینجزیره براستی ودرستی نشانداده است . پس میباید که آن قضازده شب وروز به انتظار باشد ، وآتش بزرگی افروخته داشته باشد .

پانقروف هرچه که بجزیره نزدیکتر میشد کشتیرا آرام تر میکرد تا مبادا بسنگی بخورد یادر زمینی بنشیند . هاربرزمام سکانرا بدست گرفته در دنبال کشتی نشسته و پانقروف ریسمان باد بانرا بدست گرفته در بینی کشتی ایستاده است . تمام وقت ظهر بود که طرف سر کشتی به خشکه برخورد ، هماندم پانقروف ریسمان باد بانرا بهم کشیده بادبانرا فرو آورد ، هاربرنیز بجابکی لنگر انداخته بونادوانتوررا ایستاده کردند . بادبانها را پیچانیده وکشتی را باریسمان بخشکه ربط داده هرسه رفیق بخشکه برامدند .

هیچ شبهه نیست که اینجزیرهٔ تابور باشد . چراکه نوترین خریطه هایعنی نقشه های روی زمین درین دریاها بجز تابور نام جزیره دیگر هیچ نام جزیرهٔ را نمینویسد طول وعرض جزیره نیز بهمین جاموافقست . بعد از محکم کردن کشتی مسلح شده برتپهٔ که در پیش روی شان بود بالا برامدند بلندی این تپه بقدر سه صد متر ومی آمد ژه ده ئون گفت :

— ازسر این تپه هر طرف جزیره بخوبی معلوم میشود چراکه بلندترین جاهای جزیره همین تپه میباشد میباید که برسر این تپه برائیم وهرطرف را نظر انداخته جستجوی خودرا از انقرار بعمل آریم .

— یعنی مانند موسیو سیروس که برکوه فرانقلن برامده ماهم برین تپه میبرائیم .

— البته ، ازین بهتر اصولی نیست !

سه رفیق اینچنین گفتگو کرده بدامنهٔ تپه بالا شده میرفتند که زمین همه بیك چمزاری

متصل بود . کبوتر های صحرائی ودیگر گونه مرغان جنگلی از پیش پای شان پرواز کرده میگریختند . از پشت بعضی بوته ها مانند خرگوش وروباه ودیگر حیوانات فرار میکردند . اما هیچ اثر قدم انسان دیده نمیشد . تا آنکه برسر تپه رسیدند و بهر طرف نظر انداختند . دیدند که این جزیره بقدر شش میل بزرگی دارد ، وبیضی الشکل یك جزیره نیست که در امده گی وبرامده گیهای سواحل هم ندارد . زمین این جزیره ما نند جزیرهٔ لینقولن که یکطرفش ریگزار ویاسنگلاخ وغیرمنبت باشد ، ویك سمتش جنگل وبی آب وسبزه زار باشد نیست بلکه همه اطرافش سبز وخرم است . اگرچه دوسه تپه های پست سبز وخرمی دارد ولی کوه بلند سنگستانی دران دیده نمیشود . ازدامنهٔ همین تپه که بران ایستاده اند یك جوی آب کوچکی بسوی غربی جزیره درجریان میباشد که در آخر ساحل سمت غربی بدریا میریزد . هاربر گفت :

— این جزیره بنظرما خیلی کوچك ومحدود بر میخورد .

پانقروف — هم غیر مسکون دیده میشود .

هاربر — راست است ، هیچ یك آثار وعلامی که بر بودن انسان دلالت کند دیده نمیشود .

ژه ده ئون — فرو آئیم ، همهٔ جزیره را گردش کرده بپالیم .

هرسه رفیق از تپه فرو آمده قرار دادند که اول ساحل جزیره را ازیکسو تادیگر سو دور وگردش کرده بعد بداخل جزیره درایند . لهذا درپیش کشتئی خود آمده خورا که وگلوله و باروت بقدر کفاف برداشته بسمت ساحل جنوبی برفتار آغاز نهادند . ساحل دریاچه ن همه گی یگزار است سیر وسیاحت آسان مینماید . درهر هرجا مرغان از پیش روی شان پران میشد . ماهیان فوق ازسر سنگها خودرا بدریا می انداختند . ژه ده ئون گفت :

— ازوضع وحرکت این حیوانات چنان معلوم میشود که مانند حیوانات جزیرهٔ لینقولن [illegible] نمی بینند بلکه انسانرا پیش ازین نیز دیده وترس خورده اند .

بعد ازیکساعت به نقطهٔ منتهای جنوبی واصل شدند ازانجا بطرف شمال برگشتند .

اینطرف ساحل نیز ریگزار ودر بعضی جاها سنگستانست • درهیچطرف اثر قدم انسان دیده نشد • درظرف چهارساعت هرچار طرف جزیره را گردش نموده باز به پیش کشتی خود رسیدند • درانجا طعام خورده ویکقدری استراحت کرده درداخل جزیره سیر وگردش را قرار دادند • وازطرف شرق بسوی غرب بجزیره داخل شدند• در پیش راه شان حیواناتیکه میآمد بجلدی وچابکی فرار میکردند • ازان جمله بیك دوسه بز وگوسفندی نیز برخوردندکه این بزها وگوسفند ها ازجنس بز وگوسفندان اوروپا تربیه کرده شده معلوم میشد نه از جنس صحرائی وجنگلی که ازین یك معلوم شدکه اینها ازاوروپا درینجا آورده شیده است • قراردادند که دروقت برگشتن یك دوجفت ازینها را به لینقولن باخود ببرند • در درون جزیره از بسیار علامات معلوم گردیدکه درینجزیره بسیاروقت انسان موجود بوده است • زیرا بعضی راههای کوچك کوچکی ، وبعضی درختهای باتبر بریده شدهٔ بعددار میگردید • ولیکن چنان معلوم میشد که آن مردمانیکه درینجا آمده اند یا از بسیار سالها وفات یافته محوشده اند یا آنکه پیش از بسیار زمانها واپس عودت کرده اند • چونکه راه ها را سبزه ها وعلفها پوشانیده ، وجاهای تبرزده گی نیز خیلی کهنه وقدیم بوده سراز نو نشانه وعلامهٔ تبروتیشه ، معلوم نمیشود • ژه دهٔون گفت که :

— چنان معلوم میشودکه درینجزیره انسان آمده وبسیار وقت درینجاماندہ است • آیا اینها که بوده ؟ وچند نفر بوده ؟ وحالا چندنفر از آنها باقی مانده ؟

هاربر — درکاغذیکه ازمیان شیشه یافته ایم تنها ازیکنفر قضازده بحث میراند •

پانقروف — اگر هنوز درجزیره باشد مطلق که اورا خواهیم یافت •

— سه رفیق برهروی دوام ورزیده تاآنکه بکنار جوئی که درمیان بیشه مایلاً جریان داشت برسیدند • درینجاها کثرت حیوانات اهلیه و زمینهای گردبست شدهٔ کشتکاری شدهٔ متروك مانده اثبات میکردکه انسان درینجاها یکوقتی موجود بوده است • علی الخصوص نباتاتی که کشت شده اکثرمانند سیب زمینی ، وباقلی ، وکرم ، وترب و



به بیابید درمیان آن درختان یك خانه گك کوچکی معلوم میشود

امثال آنهابودکه بخوبی واضح میساخت که انسان اوروپائی آنرا کاشته است هاربراز دیدن این سبزه‌کار یهابسیارممنون ومسرورگردید . پانقروف میگفت :

— اوه اوه ! برای تاب کار آشپزی بسیارشد جانمن ! اگرقضازده راپیابیم هم حالا سیاحت خود رابیهوده نمیشماریم ، چرا که نباتات بسیارنافعی بچنگ آمد .

ژه ده ئون — من چون بحال این نباتات نظرمیکنم چنان حکم میکنم که جزیره ازبسیاروقت خالی وغیرمسکون مانده است زیراحالت این نباتات رفته رفته حال خود روئی وبیابانی گشتن را کسب نموده .

هاربر — راستست ! اگرازانهاتنهایك آدم باقی میبود ، این سبزیهای خوردنی خود راچنین متروك نمیگذاشت .

پانقروف — بلی ، آن قضازده مطلق که جزیره راترك کرده رفته است .

— هیچ شبهه نیست . که بفریادقضازده یا کشتی ویاواپوری آمده اوراو ارهانیده است .

— پس معلوم میشودکه شیشهٔ یافته گی ماازبسیارزمانهابرروی دریا شناوری کرده تا به جزیرهٔ ما واصل شده است .

— درین هیچ شکی نیست . لکن حالاوقت شام نزدیك شده بیائیدکه به کشتی خود عودت کرده شب رابگذرانیم صبح بازبه پالیدن وجستجو آغازمیکنیم .

برهمین فکرونیت قرارداده میخواستندکه برگردندکه هاربردرمیان درختان یك کلبهٔ رانشان داده گفت :

— ببینید ، درمیان آندرختان یك خانه‌گك کوچکی معلوم میشود .

چون دقت کردند دیدندکه براستی یك کلبهٔ اقامتگاه کوچکی ازچوب وتخته درمیان درختان بنایافته است . رفقابسوی اقامتگاه مذکورروانه شدند دروازهٔ کلبهٔ مذکور راسپیرازیافته پانقروف بیمحابا آنراتیله داده بازکرد . رفقا داخل اقامتگاه گردیدند ، اقامتگاه راخالی وبی انسان یافتند ! ....

باب چاردهم

فهرست

اسبابها — شب گذرانیدن — یکچند حرف — دوام برپالیدن — نباتات وحیوانات — دوچارشدن هاربربه تهلکهٔ بزرگ — شب گذرانیدن برگشتن — هوای دمه آلود — گمکردن راه دردریا — به امداد رسیدن یك ضیاء

پانقروف، ژه دەئون، هاربردر اقامتگاه مذکوردر تاریکی متحیرانه ایستاده ماندند . پانقروف بصدای بلندفریاد براورده گفت :

— اووو صاحب خانه ! ...

کسی جواب نداد ! پانقروف از کبریتهای ساخته گی مهندس که باخود آورده بود درداده شمع پارهٔ که باخودداشت دربداده بواسطهٔ این روشنی درون اقامتگاه مذکور روشن گردید . دریك طرف اوتاق مذکوریك اوجاغی بودکه چوبهای خشك برای دردادن دران چیده شده بود . دریکسویك فراش خوابگاهی پهن شده بودکه رنگ لحف ونهالین آن سراسرپریده وزردشده بود . وآنقدرخاك وگرد وتارعنکبوب بران جمع آمده بودکه بیکنظردانسته میشدکه ازبسیاروقتها بآن دست نخورده . دریك کنار یك دیگ زنگ زدهٔ مسی . ویك چای جوش چپه شده درمیان خاکها افتاده بود . دریکطرف یك دولابی‌که دران بعضی لبسهائی کویه زدهٔ کشتیبانی دیده میشد . دریکجا یك میزچوبی کلفتی که برسرآن یك پتنوس معدنی . و یك تورات فرسوده شده و یك دوپیاله ویشقابی موجود بود . دریك گوشه یك یك بیل وکلنگ وتبری استاده بود . برسرزف دوعدد تفنگ شکارکه یکی شکسته ویکی درست بودبادوعددپیپهای کوچکی که در مینیکی باروت ودریکی گله بود . ویك خریطهٔ که سنگ چاقماقی بسیاردران بود . پس زمیشد که ازخاك وغبار وتارهای عنکبوتی‌که بران هادیده میشد بخوبی آشکاربود که زسالهادست به آن نخورده است . ژه ده ئون گفت :

— معلوم است که این اقامتگاه ازسالهای بسیاری متروك مانده است .

— بلی از بسیار وقتها .

— موسیو سپیله ! هرگاه امشب را درین اقامتگاه بسر آریم چیزی ضرری نخواهد داشت .

— بسیار خوب میشود ، اگر صاحب خانه هم بیاید مهمانهای خود را دیده ممنون خواهد شد .

— امامن میگویم که صاحب خانه هیچ نخواهد آمد .

— یعنی شما حکم میکنید که قضازده ازجزیره رفته باشد ؟

— نی چنین حکم نمیتوانم . زیرا اگرمیرفت بهمه حال این اسبابهارا با خود بتمامها میبرد . چراکه در پیش قضازدگان اسبابهای زمان فلاکت شان بسیار عزیز شمرده میشود .

— اگر نرفته باشد هم مرده خواهد بود . زیرا اگر زنده ودرجزیره میبود خانهٔ اقامتگاه خودرا بدینحال متروکیت نمیگذاشت .

— گیرم که مرده باشد . خود راخود دفن کرده نمیتواند البته جسد فرسودهٔ او دریکطرفی پیدا خواهد شد !

دراقامتگاه مذکور شب بسر آوردن راقراردادند چوبهای خشك بسیاری که در بیرون کلبه دریکطرفی ازاطراف خانه جمع آمده بود آورده دراوجاغ انداختندو آتش فراوانی افروختند ، و دروازه رابسته بنشستند . اضطراب وهیجان شان بسیار بود هوش وگوش شان همه بردرمانده بود . این اقامگاهی که ازهرچیز آن متروك بودن آن ظاهرو آشکاراست درین اثنا هرگاه دروازهٔ آن بازشده ویك آدمی داخل شودچه قدرموجب حیرت وتعجب هرسه رفیق خواهد شد .

حالا آنکه نه دروازه بازشد ونه کسی داخل گردید . سبحان الله ! این شب چه قدر دراز گردید جملهٔ شان منتظر صبحست که کی صبح بدمد تا درجستجوی صاحب خانه بیفتند . بغیرازهاربرکه بسبب جوانی وصباوت یکدوساعتی بخواب رفت ژدئون ویانقروف اصلا چشم فرونه بست .

صبح شد سه رفیق بمعاینه کردن مد قفانهٔ اقامتگاه پرداختند . اقامتگاه بر دامنهٔ یك تپه گك کوچکی بنا یافته، اطراف آنرا پنج عدد درخت بسیار بزرگ مستکی احاطه کرده است . پیش روی اقامتگاه باتیرو بیل خوب صاف وهموار شده است . و یك سرکی از پیش اقامتگاه تاکنار جوی کشیده شده که دوطرفهٔ آن بایك کتارهٔ چوبی گرفته شده . ازمعاینهٔ دیوارهای تخته ئی اقامتگاه اینهم معلوم شد که این تخته ها ازمابقی کشتی شکستهٔ ساخته شده است . مطلق که کدام کشتی دریناساحل افتاده وشکسته است . بغیرازیکچند نفری دیگر همهٔ کشتی نشینان غرق شده اند . آن چند نفرباقی مانده ازباقی ماندهٔ کشتی این اقامتگاه رابعمل آورده اند . ایمسئله به این ثابت گردید که ژه ده ئون بریکی از تخته هی اقامتگاه اسم « برتانیا » راخواند که بعضی حرفهای آن پاك شده بود، واین تختهٔ که این لفظ بران نوشته شده ازتخته های دنبالهٔ کشتیست که همیشه نامهای هرکشتی درانجا نوشته میشود . پانقروف گفت :

— ازین نام جانسیت و ملیت کشتی نشینان معلوم نمیشود چرا که به این نام بسیار کشتیهاموجود است .

— بلی ، اینسخن همچنینست ! برماپالیدن جزیره استهرگاه ازطایفهٔ کشتی برتانیا کسی رایافتیم البته ملیت . وقومیت اوراهم خواهیم دانست . اما پیش از آغاز کردن به پالیدن یکبار رفته بوناوانتورزا به بینیم چرا که دلم بسیار پریشا نست .

— راست گفتی پانقروف ! برویم .

هرسه رفیق بطرف کشتی خود متوجه شدند . بعدازبیست دقیقه راه رفتن بساحل رسیده کشتی خود رابسته ومحل خودیافتند . پانقروف ازدیدن کشتی خود را صحیح و سالم یك (اوه) دور و درازی کشیده اظهار مسروریت نمود . البته باید مسرورشود چرا که این کشتی را پانقروف مانند اولاد خودعزیزمیشمارد . هیچ پدری تصورمی شود که هرگاه ازجگرپارهٔ خرد دورشود برای او بهزارگونه اندیشه نیفتد ؟

رفقا برسطح کشتی خود برامده یکمحل خوبی یك طعامی تناول کردند . بعدازطعام

از کشتی فرو آمده باز به جستجو و پالیدن آغاز نهادند . این سه رفیق برزنده یافتن قضا زدهٔ که ساکن جزیره میباشد هیچ امید وار نیستند . بلکه بحقیقت جسد مردهٔ اورا میپالند . تا بوقت پیشین هر طرف جزیره را پالیدند هیچیك اثری نیز نیافتند . مطابق که بیچاره وفات یافته و جسد او را نیز حیوانات درنده پاك خورده تمام نموده است . دو ساعت بعد از پیشین در زیر یك درختی برای استراحت بنشستند . پانقروف برفقای خود گفت :

— فردا بوقت صبح باید که حرکت کنیم .

هاربر — اسبابیکه در اقامتگاه یافته ایم البته باخود خواهیم برد ؟

ژه ده ئون — البته ، چراکه میراث خوار قضا زده بجز قضازده که خواهد شد .

هاربر — ارتخمها و نهالیهای سبزه هانیز میبریم .

پانقروف — بلی بلی . حتی یك یك جفت از بزها و گوسفند ها نیز میبریم .

ژه ده ئون — پس وقت خود را ضایع نباید کرد ، برخیزیم بکار آغاز کنیم . هاربر به نباتات مشغول شود ، ما و تو هم بگرفتن حیوانات .

اینرا گفته رفقا برپا خواستند هاربر بطرف مزروعات روانه شد . ژه ده ئون و پانقروف نیز بسوی جنگل رفتند . پانقروف وژه ده ئون دو بز را گیر کرده همان بگرفتن آنها مشغول بودند که بناگهان یکصدای مدهش خرخرهٔ از طرف هاربر که بقدر صد قدم دورتر ازیشان بود بگوش شان برخورد . پانقروف فریاد زده گفت :

— بخدا صدای هاربر است !

— بدویم .

هر دو رفیق بتاخت شدند . چون نزدیکشدند دیدند که یك جانور عظیم الجثهٔ بسیار باهیبتی هاربر را بر زمین خوابانیده . همانندم پانقروف وژه ده ئون خود را برجانور مذکور انداخته جانور را از سر سینهٔ هاربر بر زمین غلطانیدند و با ریسمانی که برای گرفتن بزها با خود حاضر داشتند او را محکم به بستند . اگرچه بستن جانور یکقدری بزحمت اجرا یافت ولی چون پانقروف خیلی پرقوت و توانا بود . وقوت و حرکت ژه ده ئون

تیزبالاو منظم گردید بسهولت انجام یافت . ژه ده ئون بچابکی بسوی هاربر پیش شده پرسید که :

— جایت افکار نشده هاربر ؟

— نی موسیو ژه ده ئون .

پانقروف — تو راست بگو هاربر ! بلکه این میمون بد هیبت یك جایت را زخمی کرده باشد ؟

هاربر — نی بیغم باش هیچ زخم مخمی بمن نرسیده اماشما اینرا بوزینه قیاس مکنید، خوب ببینید که چیست .

پانقروف، وژه ده ئون بنابرینسخن هاربر بسوی مخلوقیکه بسته برزمین افتاده بود نظر کردند . بحقیقت که این جانور بوزینه نی بلکه یك آدمی بود اما چه آدم؟ آدمی که لفظ «وحشی» هر انقدر معانی را که در برگیرد همه آن معانی را وجود اینشخص تفسیر مجسم مینمود .

موهای بدنش راست برخواسته ، ریشش از ناف پایان تر آویخته ، موهای سرتا بکمرش دراز شده ، وجود سراسر عریان ، چشمها درمیان موهای رو وابرو پنهان وچون مشعل شعله زنان دستها بزرگ و درشت ناختها مانند چنکال شیر سر تیز و کلفت، پوست بدنش سیاه پا یهایش مانند سنگ پا .

اینست حالت این مخلوقیکه بضرورت آنرا انسان باید بگوئیم . هاربر گفت :

— مگر قضا زدهٔ که ما آنرا جستجو میکردیم همین است !

ژه ده ئون — بلی همینست! اما وا اسفا که سالها سالها تنهائی اورا وحشی گردانیده ، و از آدمیت بیرون براورده است .

حقیقتاً که سخن ژه ده ئون راستست . اینمخلوق نیز درحالتیکه یك شخص متمدن بوده بسبب تنهائی و بی همجنسی رفته رفته کسب وحشت ورزیده، واز مخلوقات جنگلی گردیده! از حنجره اش بعضی اصواتی که هیچ دانسته نمیشود میبراید . دندانهایش از حالت اصلی طبیعی براٰمده برای خوردن گوشت خام مانند حیوانات گوشتخوار تیزی وکجی پیدا کرده . قوهٔ حافظه اش از بسیار وقتها غائب گردیده . اسباب واشیائی که دار درفته

رفته‌اصول استعمال آنهارافراموش کرده ترك داده‌است، حتی آتش را نیز نمیداند که چگونه وچسانست ! اگرچه وجودش خیلی کلفتی وتوانائی پیدا کرده ولی بعوض توسیع یافتن اعضای بدنیه حسیات عقلیه اش محو وضایع گردیده است .

ژه ده ئون به آدم وحشی یکچند سخن گفت . در وحشی هیچ علامت فهمیدن وشنیدن معلوم نشد ژه ده ئون بدقت وتحقیق بطرف مرد مکهای چشمش نظر کرده. یك کمی آثار ذکاوت را در چشمش مشاهده کرده امیدوار گردید که بعداز انسیت وتربیه به انسانیت رجوع خواهد نمود .

وحشی برای رهانیدن خیش دست وپانمیزند، وهیچ آرزوی گریختن نشان نمیدهد . همچنان بسته که افتاده ساکت و آرام مانده ، وچشمان خودرا بیکطرز حیرت وتعجب بطرف سه رفیق دوخته مبهوت مانده است . آیا ازدیدن همجنسان خود بعضی احوالات ، ویادداشتهای هنگام انسانیت خود راحس میکند؟ ویا آنکه قوای عقلیه وحسیات انسانیه اش کم کم چیزها بدماغش نقش میکند؟ ژه ده‌ئون چون یکمدتی بسوی وحشی مذکور بدقت ملاحظه نمود گفت :

— وظیفهٔ انسانیت ما همینست که این مخلوق خدارا که ازنوع خود ماست بجزیرهٔ لینقولن باخود برده تاسعی داشته باشیم درراه آدم کردن او کوشش ورزیم .

هاربر — بلی بلی ، بلکه مهندس قوهٔ عقلیه اوراواپس بسرش آورده بتواند ، و یك چارهٔ برای آدم کردن او بیندیشد .

پانقروف شبهه ناکانه یك کله جنبانی کرده بارفقاواقفت نمود ، وبردن وحشی را بجزیرهٔ لینقولن قرارگیر گردید . پانقروف پرسید که :

— آیا همچنین بسته بماند ؟

هاربر — اگرپاهایش راباز کنیم بلکه باماخودبخودبراه برود !

پانقروف پاهای وحشی را بکشاده وحشی خود بخود برپا خواست . وبطرف آدمهائیکه بااوست بازیکنظر متحیرانه انداخته باایشان براه افتاده امااز اوضعش هیچ

معلوم نمیشد که نداند که منهم یکوقتی ما نندایشان بودم . ژه ده ئون گفت :

— اول اورا باقامتگاهش ببریم بلکه خانه واسبا بهای خودرا ببیند حال اولش بیادش بیاید!
لهذا اول اورا به اقامتگاهش بردند . وحشی هیچ علایم شناسائی باخانه واسباب های خود نشان نداد .

گفتند بلکه آتش را ببیند یك چیزی بخاطرش بیاید ویك تاثیری برو بکند .
از انرو در اوجاق آتش افروختند وحشی در اول امر بسوی آتش یك نظری انداخت ولی بازروی خودرا گردانیده حالت اصلی خودرا گرفت .

تنهائی وبی همصحبتی سالها این آدم بیچاره رابدرجهٔ نهایت وحشت رسانیده است که جملهٔ حواس خمسه اش معطل وبیکارمانده است .

حالا بجز بردن وحشی را بکشتی دکرکاری باقی نماند هرسه رفیق وحشی رابه پیش انداخته و. یسمان آنرا پانقروف بدست گرفته بکشتی بردند و پانقروف باا ودرکشتی مانده هاربر وژه ده ئون واپس بجزیره آمدند . بعد ازچند ساعت آنها نیزاسبابهای اقامتگاه را بایك جفت بز وتخمها و نهالیهای نباتات برداشته بکشتی آمدند . شب را درمیان کشتی گذرانیده صبح که مد آغاز نمود براه افتادند .

وحشی رادراوتاق طرف پنی کشتی گذاشتند درانجامتفکر وساکن بماند . پانقروف چیزی خوردنی د پیش وحشی بنهاد . ولی چون طعام پخته بود نخورد . اماچون یك کبوترشکار شدهٔ خام ابه او نمود ، ها ملاحظه آنرا ازدست پانقروف ربوده خام خام بخورد.
پانقروف ازین حال وحشی سرخودرا جنبانیده گفت :

— آیا شما هنوز امید وارید که این وحشی بازپس آدم شود ؟

— البته . زیرا بسبب تنهائی به این حال گرفتار آمده بعد ازین تنها نمیماند ازین واین حالت او نیز رفته رفته تبدل میورزد .

— به بیم که چه میشود ؟ دانستن فکر موسیوسیروس رادرحق این وحشی آرزودارم که آیا وچه خراه گفت . ما برای جسجوی آدمد ینجا آمدیم حالا نکه بعوض آدم جانور میبریم .

شب گذشت . این یك معلوم نشدکه آیا وحشی خوابید یانخوابید؟ اماهیچ حرکتی نکرده سرکشتی رابجانب شمال شرقی سرراست کردندکه باینصورت راست بسوی جزیرهٔ لینقولن میرود . روزاول سفرشان بی حادثه وواقعهٔ بپایان رسید . وحشی درکمرهٔ سرکشتی ساکت وساکن یك بغله افتاده بود . اما ژده ئون که لحظه بلحظه هرحرکت و وضعیت وحشی رادرزیرنظردقت وملاحظه میداشت دیدکه ازرفتارکشتی وحرکت امواج دریادرچشمهای وحشی علایم مسرت وفرحتی پیدا میشود . لهذادانست که قوهٔ حافظه اش یکقدری بحرکت آمده حسیات کشتیبانیش بیادش می آید .

روزدیگربادازسوی شمال برخواسته دریاموج پیدا کرد . بوناد وانتوربامو جها دست وگریبان گردید پانقروف بادبانراقدری سست کرده ازاحوال دریابه اندیشه بیفتاد ولی اندیشهٔ خود راازرفقاپنهان مینمود کشتی لحظه بلحظه ازاستقامت مطلوبه بیرون می افتاد ، وبراهیکه لازم بود نمیرفت بادوموج اوراازاستقامت راه اینقولن بدرمیکشید . پانقروف دانست که اگرهوا بهمینصورت دوام ورزد رسیدن بجزیرهٔ لینقولن خیلی بطول خواهد انجامید .

در۱۷ ماه تشرین اول ازوقت حرکت بوناد وانتورازجزیرهٔ تابورمدت چهل و هشت ساعت گذشت ولی هنوزازجزیرهٔ لینقولن اثری معلوم نیست . درخصوص تعیین کردن جهت استقامت نیزبمشکلات افتادند چراکه باد بصورت غیرمنتظم میوزد . بیست وچارساعت دیگرنیزمرورنمود بازهم ازلینقولن اثری پدیدارنشد . بادهم ساعت بساعت زیاده شدت میورزید درین اثنایك موج بسیاربزرگی بکشتی برخوردکه تمام کشتی راازآب مملونمود ، واگرکشتی نشینان خود رامحکم نمیداشتند همه بردریامیریختند . درین واقعه ازوحشی یك مددگاری بسیارعجیبی بعمل آمدچنانچه بمجرد برخوردن موج کشتی وپرشدن کشتی ازآب وحشی بچالاکی وچابکی تمام ازکمرهٔ خود براه ده بیك لگدیك تختهٔ دیوارکشتی رابرکند وبرای آب مجرای بازکرده کشتی را ازآب خالی ساخت بعد ازشکاربی آنکه چیزی بگوید بکمرهٔ خود پس داخل شده گویا درینوقت حسیات

کشتیبانی وحشی عودت کرده است .

رفقا به بسیار حیرت به این حرکت وحشی نظر کردند وامیدواری کلی به بازگشتن حال اصلی او حاصل نمودند .

رفته رفته کار کشتی نشینان کسب وخامت مینمود پانقروف از کمکردن راه درمیان این عمان بیپایان خیلی بهراس افتاده بود .

در ۲۰ ماه تشرین اول باد آرامی وسکونت پیدا کرد ، ولی هوا خیلی دمه حاصل نمود ، وتاریکی وسردی بسیاری بعمل آمد . آنشب را رفقا به بسیار اضطراب و اندیشه ونا آرامی میگذرانیدند . سمت حرکت شان یکقلم مفقود بود ، کشتی را به تخمین بطرف جزیرهٔ خود میراندند . بسبب ده بیم آنرا نیز داشتند که بیخبر و نادیده بجزیره رسیده کشتی شان بسنگی برخورده ازهم پاره پاره شود . یا آنکه جریان شدید کشتی را به بسیار دور جاها کشیده ببرد .

پانقروف بنابرین اندیشه ها وتصورها خیلی متأثر واندوهناك زمام سکان کشتی را بدست داشته ناامیدانه در تاریکی تیره درون شب دیدن نقطهٔ سلامتی را منتظر بود . بعد ازنیمشب دفعتاً برپاخواسته فریاد براورد که :

— آتش ! آتش !

بواقعیکه پانقروف درجهت شمال شرقی یك ضیای بسیار شدیدی دیده بود که بقدر بیست میل مسافه دور مینمود . ژه ده ئون گفت :

— جزیره در انجاست . این ضیا مطلق از آتشیست که مهندس برای رهنمائی مایان افروخته است — بونادوانتور یکسر بسوی شمال رفتار داشت .

پانقروف روی توجه آنرا بسوی نقطهٔ تابناك بزرگی که در افق شرقی بقدر یك ستارهٔ بسیار درخشندهٔ بزرگی مینمود متوجه ساخته وبادبان را بخوبی بار کرده بسرعت برفتار آورد . تا آنکه بوقت دمیدن شفق بعدازانکه مدت چهار روز برروی آب دریائی شده بودند بسلامت در کنار ساحل آمیزش نهر مرسی بادریا بونادوانتور بخشکه توقف نمود .

باب پانزدهم

فهرست

مذاکره — سیروس سمیت با شخص مجهول — حوضهٔ بالون — صداقت مهندس — یك تجربهٔ مؤثر مهندس برشخص مجهول — قطرات سرشك .

سیروس‌سمیت وناب بسبب درازشدن مدت سفر رفقاوظهوریافتن طوفان‌دردریا سیارمضطرب وپریشان شده پیش ازشفق برپشتهٔ منظرهٔ وسیعه براٰمده منتظرومتر صد نشسته بودند تاآنکه ازدو رباد بان سفید بوناد وا نتوررا درافق دیده فریاد های سرور وشاد مانی براوردند . بوناد وا نتورچون بساحل توقف نمود مهندس فریاد را ورده گفت :

— خدارا هزاران ثنا ! که بسلامت رسیدید . ناب ازشادی بسیار برقص آغاز نهاده ود . مهندس چون رفقای خود را حساب کرد تمام یافت . باز یك شکری بجا آورده فکر آن افتاد که یار فقاقضازده رانیافته اندیاآنکه قضازده باایشان به آمدن راضی نشده ست! زیراقضازده درکمرهٔ کشتی بود، وبرسطح کشتی تنهاسه نفر رفیق موجودبودند . کشتی چون بساحل نزدیك شد هنوزرفقانبرامده بودندکه مهندس گفت :

— عزیزان من ! بدیر آمدن خود مارابسیارپریشان کردید . انشاء الله چیزی فلاکتی و مصیبتی برشما نرسید ؟

ژه ده ئون — نی ، الحمدالله هیچ چیز ناگواری بظهورنرسید . حالاهمه حکایت خود را مفصلاً بیان میکنیم .

— امامیبینم که کامیاب نشده اید چراکه شمارا سه نفرمی بینم چارم کسی باشما نیست؟

پانقروف — عفوبفرمائید موسیوسیروس ! ماسه نفرنی بلکه چهارنفرمیباشیم .

— آیا قضازده رایافتید ؟

— بلی .

— با خود آوردید ؟

— بلی .

— آیا زنده و سالم ؟

— بلی زنده .

— کیست ؟ و کجائیست .

— دریناب همینقدر گفته میتوانیم که بحقیقت یك آدم قضازدهٔ بوده است .

بعد از ین محاوره همهٔ وقوعاتی که درین سیاحت دیده و مشاهده کرده بودند همه را ایشان بمهندس بیان نمودند . در آخر حکایت پانقروف گفت :

— حتی ، اینرا هم نمیدانیم که آیا آوردن اینچنین جانوررا باخود خوب کردیم یابد؟

— اینهم سخنست ! بسیار خوب کردید . اگر نمی آوردید جنایت کرده بودید .

— اما چه فائده که آن بیچاره از عقل محروم ، و انسانیت در و معدوم است .

اگرچه حال همچنین است لکن پیش از چند ماه او نیز مانند ما بوده است ! هرگاه همهٔ ما زنده و یکی از ما در جزیره تنها بماند او نیز بعد از چند سال بهمین حال دوچار خواهد شد . تنهائی کافی انسانرا در مدت کمی دیوانه میسازد .

هربرت پرسید که :

— آقا از چه دانستید که حال وحشت این آدم از چند ماه بوقوع آمده است ؟

— در کاغذیکه او نوشته است . چرا که نوشتهٔ کاغذ نو است .

ژدهدئون — با اینکه این آدم رفیق داشته ، و او اینکاغذ را نوشته ، و بعد از نوشتن وقت تمام است که این آدم از سال بهمین حال بوده است !

— این نمیشود موسیو سپیلت ! زیرا که حالت او را سبب یگانهٔ تنهائی کافی اوست هرگاه یك رفیق دیگری او میبود به اینحال نمیشد . دیگر اینکه در کاغذ یافته گی ما تنها از یك آدم بحث میراند ذکر دو آدم نیست .

هربرت حکایت طوفان ، و مد در سانی شخص مجهول را در اثنای بازگشت نیز بیان نمود .

مهندس از تحکایت مسرور کشته کفت :

— ازین عمل او امیدواری کلی بر شفاپذیری او پیدامیشود . بیچاره آدم محض بسبب تنهائی و ناامیدی به اینحالت دوچار کردیده است . امابعد از چند وقتی که در خانمان خود آدمها را به بیند روحش تازه شده حسیات عقلیه اش پس عودت میکند .

شخص مجهول را از کرهٔ بونادوا نتور براوردند . بمجردیکه بر خاك قدم نهاد آرزوی کریختن را نمودار کردانید اماسیروس سمیت به او نزدیکشده بر شانه اش دست نهاده بیك طور آمرانهٔ برویش عطف نظر نمود، ویك تبسم لطیف وشیرینی بطرفش کرده ساکن شدنش را اشارت کرده هما ندم آدم وحشی یکمظراطاعتکارانهٔ بسوی مهندس نداحته ساکن و آرام ماند . وسر خود را فرو آویخته هیچ سرکشی ننمود . مهندس برفقا رو کردانیده کفت :

— بیچاره آدم متروك !

مهندس بکمال دقت شخص مجهول را معاینه کرد . چنانچه ژه ده ئون کفته بود بحقیقت که در چشمانش اثر ذکوت پدیدار بود . مهاجران برین یك قرار دادند که شخص مجهول را در یکی از اوتاقهای غرانیتهوز جای دهند چراکه هم از نجا فرار کرده نمیتواند . وهم رفته رفته با انسانها موانست پیدا میکند . لهذا همهٔ مهاجران با شخص مجهول بغرانیتهاوز براءمدند .

در ثنای طعام خوردن هار بروژه ده ئون وقوعترا بتفصیل بر دوم نیز بمهندس حکایه کردند به اتفاق آرا حکم کردندکه شخص مجهول یا انکلیزاست یا امریکائی . زیرا نام « بریتانیه » نسیتهه را اثابت میکند و غیرازین مهندس چون فن علم سیمای اقرا خوب دسترس دارد در سیمای شخص مجهول صفت « انکلوساکسون » هم جمع بت . ژه ده ئون هاربرزا کفت :

— هاربر تو ما خوب حکایه نکردی که بااینوحشی چسان برخوردی ؟

هاربر — من بجمع کردن نباتات مشغول بودم ناکهان یك جسم بسیار کلفت و

غلیظی ازسر درخت بسیار بلندی که در پشت سرمن وا قعشده بود بر زمین افتاد تاکه روی خود را گردانیدم که به بینم چیست این شخص بر من هجوم نموده مرا بر زمین بخوابانید . اگر پا نقروف ، وژه ده ئون نمیرسید کار مرا تمام نموده بود .

سیروس — پسرمن ! بوا قعیکه تهلکهٔ بزرگی برسرت آمده بود . شکر که بخیر گذشت، اما اگر این تهلکه نمیبود با این آدم نیز بر نمیخوردید . هرچه که باشد خیر بود .

ژه ده‌ئون — سیروس ! آیا امیدوار هستید که این وحشی را آدم بسازید ؟

— بلی !

بعداز طعام مهاجران از غرانیتهاوز برامده بساحل فرو آمدند ، اسبابهای کشتی وا بیرون کشیدند . مهندس اسلحه و آلات ، و اشیا را معاینه کرده هیچ یك فکری برای هویت، وشخصیت شخص مجهول پیدا نتوانست . حیوا ناتی که از جزیره آورده بودند به آغل برده برای زیاده شدن زریت آنها را انداختند . باروت ، و گله را نیز بکمال ممنونیت قبول کردند ، بعداز انکه حمولهٔ کشتی را بیرون براوردند پا نقروف گفت :

— موسیو سیروس ! بوناد وانتور را در یکجائی بسیار محفوظ وامینی باید نگهداشت ؟

— درجائی که آب مرسی بدریا میریزد چسانست ؟

— آنجا نمیشود چرا که بادهای تند کشتی را بسنگها زده خراب میکند .

— پس بخیال تو کدام جا مناسب میآید ؟

— حوضهٔ بالون ، چرا که از هر طرف بادیوارهای سنگلاخی بلند محاطست موج وباد در انجا هیچ تاثیری نمی بخشد .

— اگرچه یکقدری دوراست اماچونتو آنجا را پسندیدهٔ ومناسب دانستهٔ آنجا برده لنگر انداز اقامت میگردانیم .

هاربر با پا نقروف درکشتی نشسته کشتی را به لیمان حوضهٔ بالون بردند ، ودر آبهای ساکت و آرام حوضهٔ مذکور لنگر کرده باریسمانهای محکم مضبوط به بستند .

شخص مجهول دراول امر برای آزادی وبیقیدی که درجزیرهٔ تابور داشت دست

وبازده خیلی حدت وشدت نمود . امارفته رفته درحالش سکون و آرامی حاصل آمده علامات حیرت وتعجب درحالش پیدا شد . گاهی بطرف خودوگاهی بطرف رفقا بیک نظر حیرت دیدن آغاز نهاد ، وبعضی آههای سرد کشیدن گرفت . گوشت وطعام پخته را نیز بیکوضع حیرت ویکنوع لذت بخورد . مهاجران ازین حالت او یك امید بزرگی بشفا یابی او حاصل کردند . دستهاو بازوهایش را باز کردند .

سیروس سمیت در وقتیکه شخص مجهول بخواب رفته بود موی سر وروی وریش اورا برید آرایش وپیرایش بداد که باینسبب دهشت پر وحشت چهره وسیمایش کسب لطافت انسانیت ورزید . یك دست لباسی نیز باو بپوشانیده سراسر شکل انسانیت را حاصل نمود . شخص مجهول بعدازانکه ازخواب برخاسته خودرابه آنحالت بدید وضع حیرت وتعجبش بیکوضع اندوهگینی وشرمساری مبدل گردید . علایم ذکاوت در چشمانش زیاده ترهویدا گردید . این آدم مگردروقتیکه متمدن بود خیلی خوش شکل یك آدمی بوده است .

سیروس سمیت هرروز بقدر چند ساعت باشخص مجهول می نشیند . درپیش روی اوکار میکنند . تابلکه نظر دقت اورا بیکچیزی نی بیکچیزی جلب وجذب نماید . بواقعیکه برای جاندادن وروشن ساختن فکر اوکه درپردهٔ ظلمت وحشت ومجهولیت مستور مانده یك تازیانهٔ یاد داشت ، ویك مهمیز تخطرات قدیم کافی دیده میشود . چونکه اثر آن در زمان طوفان در کشتی نیز دیده شده است .

سیروس سمیت برای حرکت یافتن قوهٔ سامعهٔ او نیز کوشش میورزد ، بصدای بسیار بلند ازمسئله های کشتیبانی حکایه ها وبحثها میراند ، که گاهی بیچاره آدم ازسخن موسیو سیروس خیلی متأثر میشد ، ویکحالت بسیار عجیبی برو پیش می آمد ، وگوش وچشم خود را بطرف مهندس میدوخت که ازین معلوم میگشت که بعضی سخن رادرك وفهم میتواند . گاهی درچهره اش علایم کدر والم ظاهر میشودکه ازینهم معلوم میشودکه بیك عذاب وجدانی ، وکدورت روحانی نیز گرفتارمیباشد . ولی هیچ سخن

نمیگوید . اماباوجود آنهم بازیکدوباردهن خود رابرای سخن گفتن باز کرده میخواست که چیزی بگوید ، ولی باز سرخود رافروافگنده خاموش میماند .

بیچاره آدم خیلی ساکن ومکد راست ! در نیچند روز تمادیاً درغرا نیتها وزبانها جران یکجا مینشیند ، بریك سفره طعام میخورد ، یکنوع چیزها میبیند ، خوب میپوشد ، خوب میخورد ، خوب چیزها میشنود ، ژوب ، و توپ را که ازنوع حیوانات است به الفت وانسیت باانسانها میبیند . البته که بواسطهٔ اینچیزهاطبیعتش آهسته آهسته اورابحال اصلیش رجعت میدهد .

بقول مهندس آدم متروك یك بیماریست که قابل مداواتست . وازینسبب که مهندس خود راطبیب این بیمار مقرر نموده هرحال و حرکت اورادرزیر نظر تدقیق وتحقیق میدارد ، وهرگونه مداوات روحانی رابرواجرامیکند ، هیچ یکدقیقهٔ ازسعی وکوشش وانمی ایستد ، وبهرصورتیکه باشد اوراشفاپذیر کردن میخواهد . بغیرازپانقروف که هیچ امیدبرانسان شدن شخص مجهول ندارد دیگر رفقابه این وظیفهٔ انسانیتپروانهٔ مهندس وامید واعتماد اومشترك میباشند .

شخص مجهول ازاول خیلی فرق وتبدیل نمود ، اما سکوت وشرمساریش روز بروزدرتزاید است .

وبمهندس روزبروزیك ارتباط واطاعت احترامکارانهٔ حاصل میکند . سیروس سمیت خواستکه بیچاره را ازغرانیتها وزفروآورده برکناردریابیرد وجنگلرابه او نشان بدهد . تاتجربه کندکه برحواس اوچگونه تاثیرمی بخشد ؟ ژه ده ئون گفت :

— آیا اگراورابازو آزادفروآورده بجنگل ببریم فرارنخواهدکرد ؟

پانقروف گفت — اینچه سخنست ! بخدا بمجردیکه وحشی خانه خراب خودرا آزاد بیابد دم خود راپشت خود قرقره کرده بدوپائی بلکه بچهارپافرارمیکند !

مهندس — گمان نمیکنم .

ژه ده ئون — یك تجربه بکنیم به بینیم که چه میشود ؟

روز اول ماه تشرین ثانی بود که از آمدن شخص مجهول بغرانیتهاوز تمام ده روز گذشته . هوا خیلی لطیف و آفتاب گرم بود . سیروس سمیت و پانقروف به اوتاقی که برای شخص مجهول مخصص کرده بودند داخل شدند . دیدند که در پیش پنجره دراز کشیده بطرف آسمان نظر دوخته است . مهندس اورا آواز داده گفت:

— رفیق! برخیز بیا!

شخص مجهول همان دم برپا خواست . و نظر خود را بطرف مهندس دوخته از پی او روانه شد . در پیش دروازه بیچاره را در ماشین نزول وصعود بنشانند . ژده ئون وناب ، وهاربرد در زیر منتظر ایستاده بودند . مهندس و پانقروف باشخص مجهول فرو آمدند .

مهاجران از دور بیچاره یکقدری دور شدند .

بیچاره آدم یکچند قدم بطرف دریا پیش رفته توقف نمود چشمهایش بدرخشید . بسوی برخوردن موجها بساحل نظر دوخت ، ولی آرزوی فرار نشان نداد ! ژده ئون گفت :

— این صحیح نیست ! چونکه در پیش رویش دریاست از ان رو جای فرار نمی بیند .

— بلی ، برمنطرهٔ تپهٔ وسیعه برار یم ، در انجا ببینیم که چه میکند !

ناب — پلها هم بازاست ، گریخته نمیتواند .

پانقروف — اوهو . هو ! وحشی خانه آبادازین گونه جو یهاپروادارد ؟ همین که دم خود را قرقره کرده بیك خیز دیدی که بآنطرف جویست !

سیروس — به بینیم که چه میشود !

وقتیکه در پیش اول درختان جنگل رسیدند شخص مجهول توقف نمود . و بیکطرز بیهوشانه ومستانانه هوای نسیم روح افزائی را که شاخهای درختان را باهتزاز آورده می آمد استشمام کرده خواست که بدویدن آغاز نهد . ولی بازپس گردیده بایستاد ، و بطرف رفقادیده قطرات بزرگ بزرگ سرشك از چشمهان شعله فشانش باریدن گرفت .

مهندس چون اینحالت او رادید گفت :

— چون گریه کردی معلوم است که انسان شدی مبارك باد !

باب شانزدهم

فهرست

اول سخن شخص مجهول — اقامت دوازده ساله درجزیرهٔ تابور — اعتراف — غیبوبت — اعتماد سیروس سمیت — ساختن آسیای بادی — نخستین نان — یك خدمت صادقانه — دستهای با ناموس .

بنابر تعبیر مهندس شخص مجهول بسایهٔ گریه انسانیتش بازگشت نمود . بحقیقت که گریه چیزیست که مخصوص انسانیت است .

مهاجران شخص مجهول را یکمدتی بر پشتهٔ منظرهٔ وسیعه تنها گذاشتند، و یکقدری ازو دور شدند . دیدندکه هیچ خواهش گریختن ندارد . بعد از مدتی که باچشمان گریه آلود درانجا گردش نمود مهندس اورا برفتن غرانیتهاوز اشارت نمود . او نیز بدون سرکشی با ایشان روانه شده بغرانیتهاوز عودت کرد . بعد ازینواقعه بدو روز آثار کلی زندگی وهوشیاری درشخص مجهول نمودار گردید . هرچیزیرا بخوبی میشنود ومیداند ، ولی ازسخن گفتن بامهاجران اجتناب میورزد . مهاجران هرچه که با او سخن میگفتند اوسر فرو انداخته بغیرازباریدن اشك وسر جنبانیدن دگرهیچ جوابی نمیداد .

یکشبی بودکه پانقروف ازاوتاق شخص مجهول صدای سخن گفتن بگوشش رسید . آهسته آهسته درپی اوتاق او آمده گوش نهاد شنیدکه باخود تکرار نموده میگفت :

— من لایق سخن زدن ، و بودن با اینها نیستم اصلا نیستم ! یکقلم ! .....

کشتیبان چیزیکه شنیده بود همه را ایکان یکان برفقای خود حکایه نمود . . مهندس گفت:

— ازین سخن او معلوم میشود که یك سر بسیار کدر انگیزی دارد .

مهاجران ازقید محافظت وپاسبانی شخص مجهول وا رهیدند . چونکه شخص

مجهول بغیر از یك سخن گفتن بدیگر همه حالات انسانیت رجعت نموده بیل وکلنگ را خود بخود گرفته اکثر اوقات خود را به تنهائی در پشتهٔ منظرهٔ وسیعه بباغبانی و آبرزئی کشت زارها بسر میاورد . اکثر اوقات که از کار فارغ میشود وقت خود را به تفکرات و ملاحظات دور ودراز میگذراند . اگر یکی از مهاجران به نزدیکش برود آنجا را ترك داده دورتر میرود ، و بشدت تمام بگریه آغاز میکند . آیا اینحال اورا عذاب وجدانی سبب شده است یا چیست ؟ ژه ده ئون گفت :

— بنظر می آید که سبب سخن نگفتن او از انست که گفتنیهای بسیار عذاب انگیز مدهشی دارد .

— صبر کنیم ، به بینیم ، !

یکروزی بود که شخص مجهول در اثنای بیل زدن دفعةً بیلرا از دست گذشته بر بگریه آغاز نهاد .

سیروس سمیت که از دور بحال او دقت میکرد بسیار متأثر شده به پیشش نزدیکشد ، و بر شانه اش دست گذاشته گفت :

— دوست من !

شخص مجهول بسوی سیروس نخواست که بیند مهندس دستش را خواست که بگیرد . شخص مجهول بشدت دست خود را بکشید . سیروس سمیت بیکصدای تیز و مؤثری گفت :

— دوست من ! بمن دردت را بیان کن ! چرا اینقدر متأثری بسوی من نظر کن !

شخص مجهول بسوی مهندس بدید اما آنچنان یکدیدن متأثرانه که تصویر آن ممکن نیست . در رویش تبدل حاصل شد ، چشمانش بدرخشید ، وجودش بهرزید ، زیده صبر نتوانست ، دستهای خود را بر بازوهای خود بهم پیچ نیده بیکصدای خفه وسنگینی پرسید که :

— شما کیستید ؟

— مهندس توفقنا زده‌کان! ببین که ترا درمیان همجنسان، وهمدردان تو آورده ایم.

— آیا همجنسان من؟ .... من همجنس ندارم! ..

— درمیان دوستان خود هستی ...

— آیادوستان من؟ بمن دوست ها! ..

اینرا گفته وسرخود رادرمیان دودست خودگرفته:

— نی! نی! ... نیست! ... نیست! بگذارید بگذارید... مرا ترك کنید!.. لایق نیستم!

بعد از ان دفعةً دویدن آغاز نهاده بسوی آخر منظرهٔ وسیعه که بجهت دریا بود برفت. ودرانجا یکمدتی متحیر وبحرکت ایستاده ماند. مهندس به پش رفقا آمده چیزیکه درمیان او وشخص مجهول وقوعیافته بود حکایه کرده با نقروف گفت:

— اینچه عجب آدمی راباخود آوردیم. آدم نی بلکه یك پاپ سربستهٔ اسراراست! مهندس ما هم به اسراراو حرمت ورعایت میکنیم. اگر بعضی گناها وخطا هائی کرده باشد جزای آنرا نیز بصورت بسیار مدهشی داده پاك شده است. ودرنظرما حالا او پاك ومعفو دیده میشود.

شخص مجهول بقدر دوساعت درانجا ایستاده ماند. مطلق که درزیر تاثیرات خاطرات ویادداشتهای مدهشهٔ احوالات گذشتهٔ خویش زبون ودلخون مانده است. مهاجران آدم بیچاره را بحال خودش مانده درپیشش نزدیك نشدند ولی از زیر نظرهم دورنگرفتند.

بعد از دوساعت گویا یکقراری باخودداد که درپیش سیروس سمیت بیامد. چشمهایش بسبب گریهٔ بسیار سرخ شده بود. اما حالا گریه نمیکرد. دررویش بسیار آثار خجلت وشرمساری مشاهده میشد. چشمهای خودرا بزمین دوخته بسیار ترسان ولرزان ازمهندس پرسیدکه:

— افندی! شماورفیقان شما آیا انگلیزمیباشید؟

مهندس گفت:

— نی ، برادر ! ما امریکائی هستیم .

— خوب !

بازدرمیان لبهای خود باخود سرود .

— این هنوز خوبتر !

مهندس پرسیدکه :

— شما چه هستید ؟

— انکلیز .

گویا گفتن اینکلمه یکعذاب بسیار بزرگی برای او بودکه اینرا گفته باز دور شد و بر کنار نهر مرسی رفته به تفکر کردن آغاز نمود . بعد ازان هاربرت که در آنجا گردش میکرد شخص مجهول به او نزدیکشده پرسیدکه :

— درکدام ماه هستیم ؟

— درماه تشرین ثانی .

— سنه چیست ؟

— ۱۸۶۶

— امان یاربی ! دوازده سال ! سبحان الله ! دوازده سال ! وای وای !....

اینرا گفته باز دوری گرفت . هاربرت نزد رفقا آمده اینحوره شخص مجهول را حکایه نموده و چنین گفت :

— بیچاره آدم از روزها و ماه بیخبر مانده .

هاربرت — بلی، هم از ینسخنش معلوم میشودکه تمام دوازده سال استکه دران جزیره بوده .

سیروس — پس انصاف کنیدکه تنهائی کی دوازده ساله عقل انسان را چطور اخلال نکند ؟

پانقروف — من میگویم که این آدم از اثر قضا در جزیرهٔ تابور نیفتاده است بلکه بجزای جنایتی که کرده دیگران اورا آورده درانجا انداخته اند .

مهندس — دوستان من ! درینباب به تدقیقات وتحقیقات اگر نیفتیم بهتراست . من میگویم که این بیچاره آدم هرقدر گناه بزرگی که کرده باشد جزای آنرا بیشتر از گناه خوددیده‌است . ما اورابحکایه‌کردن سرگذشت اومجبور نکنیم البته یك روزی او خودبخودسرگذشت احوال خودرا آمده بماحکایه خواهدکرد .

یانقروف — یك نقطهٔ هست‌که من آنرا ندانستم !

— چیست ؟

— هرگاه این آدم ازدوازده سال درجزیرهٔ تابورمانده باشد معلوم است‌که پیش‌از چهارپنج سال باین حال وحشت گرفتار آمده خواهد بود .

— احتمال قوی همین است که تومیگوئی یانقروف امامقصدت چیست ؟

— مقصدم اینست که کاغذی‌که مادر شیشه یافته ایم خیلی نونوشته شده ، واز خود شیشه هم معلوم میشودکه نواست و بسیاروقت دردریانمانده است .

سیروس نفکرافتاده گفت :

— حقیقتاً که درینمسئله یك نقطهٔ مبهمی موجود است که هیچ فهمیده نمیشود . هم خط وشیشه نواست وهم طول وعرض جزیره رابچهان خوبی ودرستی نشان داده است که از دست هرکشتی بان نمی آید . امابرمالازمست که صبرکنیم تارفیق نومابسخن زدن بیایدآنوقت همه احوالها خود بخود هویدامیگردد .

یکچند روز شخص مجهول هیچ سخن نگفت ، وارتپهٔ منظرهٔ وسیعه هیچ جدا نشد . همهٔ اوقات خودرا بر غبتی ودهقانی صرف میکند . هیچ فارغ نمی نشیند ، دایم بیل بدست بکارمشغولست . اماهروقت ازمهاجران دوری واجتناب میورزد . شبها نیزبغرا نیتهاوزنمی آید .

دهم ماه تشرین‌ثانی بودکه مهاجران درجزیرهٔ‌پشتهٔ منظرهٔ وسیعه درزیرچیری‌که داشتند نشسته بودند . شخص مجهول درحالتیکه چشمهایش بیکطرزغریبی بدرخشیدن بود ، وازهمه اطوارش شدت وحشت هویدامینمود درنزدمهاجران بیامد . . مهاجران

دانستند که بیچاره آدم درزیر تأثیر هیجان واضطراب شدیدی میباشد . دندانهایش برهمدیگر میخورد ، وبدنش میلرزد ، اشکهایش میریزد . رفقا از حالت او بحیرت افتادند آیا بیچاره را چه حال پیش شد ؟ آیا بازحال وحشتش بروغلبه نمود ؟ مهاجران به این فکر بودند که آدم وحشی بسخن آغاز نهاده گفت :

— چه حق داشتید که مرا ازجزیرهٔ من درینجا آوردید ؟ مرا با شما چه مناسبت است ؟ آیا شما میدانید که من کیستم ، وچه کرده ام ، ودران جزیره چرا ، و بچه جرم ترك شده وتنها مانده ام ؟ آیا شما میدانید که من چه قدر ملعون وکافر نعمت یك بدبختی هستم ؟ بگوئید نی ! چرا مانند من یك نجس ملعون ناپاك رابچه دلیل و چه سبب باین جزیرهٔ پاك خود آورده اید ؟

مهاجران اینسخنان شخص مجهول را بکمال آرامی وسکوت بشنیدند سیروس سمیت به شخص مجهول نزدیکشده خواست که بااو یکدوکلمهٔ گفته اورا تسکین وتسلی دهد . اما وحشی بشدت وحدت خودرا واپس کشیده گفت :

— نی ! . . . نی ! . . . یك سخن بگوئید ، آیا من اسیر وبندی شمایم ، یا آنکه آزادم ؟

— نی ، خدانکندکه توبندی باشی آزادی !

— چون چنینست بخدا سپردیم !

اینرا گفته ومانند دیوانگان روبجنگل بفرار آغاز نمود . اگرچه رفقا درپی و رفتن خواستند ولی مهندس مانع آمده گفت :

— بگذارید ، بحال خودش ترك کنید !

پنقروف — این حریف دیگرهیچ نخواهد آمد !

مهندس — نی پانقروف . می آید .

ازینواقعه بسیار روزها گذشت ، از وحشی مذکورهیچ اثری معلوم نشد . اما مهندس میگفت این عصیان آخری طبیعت شدید اوست .

ــ حکماً می آید . عذاب وجدانی او را در زیر حکم آورده است . بعدازین از تنهائی دو چار خوف وهراس میشود ، وبحالت قدیم خود طاقت نمیآرد .

درین مدت هرنوع بناها وکارها خواه درمنظرهٔ تپهٔ وسیعه وخواه در آغل بکمال گرمی دوام نموده . تخمها و نهالهای نباتات که هاربرازجزیرهٔ تابور آورده بود به بسیار دقت و اعتنا کاشته شد . کشتزار گندم نیز خوشه بسته باد نسیمی در هر وزیدن اورا بموج میآورد . روی منظرهٔ تپهٔ وسیعه تماماً یکحالت مزرعهٔ بزرگ بسیار سبز وخرم وسیعی را کسب نمود ، چارطرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه با آب محاطست ، اوناغاها بکمال آزادی وبیغمی درمیان چمنزار های تپهٔ منظرهٔ وسیعه چرا وگردش میکنند و در وقت لزوم بدون سرکشی درزیر کار وبار می آیند .

درپانزدهم ماه تشرین ثانی مزرعهٔ گندم را دفعهٔ سوم درو کردند . اینست که درظرف هجده ماه از یکدانه گندم بقدر یك جریب گندم حاصل برداشتند . دراینبار چهار هزار پیمانه گندم بعمل آمده . از گندم حالا توانگری کلی پیدا کردند . از چهار هزار پیمانه که پانزده پیمانه را بکارند بقدر پنج جریب زمین را کفـایت میکند که حاصل آن بسیار سالهـای مهاجران را کفـاف مینماید . ازین حاصل امسـاله نیز آنقدر گندم حاصل برداشته اند که بقدر دو سال شرا به بسیار خوبی کفایت مینماید .

تابه آخرماه تشرین ثانی بدروکردن ، وخرمن ساختن . و باد کردن مشغول شدند . حالا کار دیگری نماند مگر اینکه آسیائی بعمل آرند تا گندم را آرد بسازند . مهندس دراول امر خواست که برنهر غلیسرین آسیا ابسازد . چراکه بر آبشار تالاب غرانت کارگاه قماش سازی بنایافته امابعد ازمذاکره ومشاوره چنان قراردادند که یك آسیای بادی برتپهٔ منظرهٔ وسیعه بسازند . چراکه ساختن آسیای بادی هم آسان وهم چابك بوجود میآید ، وغیرازینها منظرهٔ شکل وهیئت آسیای بادی نیز خیلی خوش و نظرربا می افتد .

همهٔ مهاجران دست یك کرده بکار آغاز کردند . چوبهای لازمی آنرا انتخاب کرده



اسیای بادی

ازجنگل بریدند وبرعرابه هابارکرده آوردند . درپیش کبوترخانه هایك جای بلندی راکه همیشه بادبران میوزید انتخاب کردند . سنگهای بزرگی‌که دراطراف تالاب غرانت موجود بود برای سنگ آسیا انتخاب گردید . چرخ بزرگ پروانهٔ آسیارا ازقماش بالون که‌هیچ تمامی ندارد ساخته شد . پانقروف ، وناب درفن نجاری بسیار مهارت پیدا کرده اند ازانرو درظرف چند روزبنابر نقشهٔ مهندس یك آسیای بادی چوبی به بسیار آسانی وساده‌گی بوجود آوردند .

بسعی وکوشش همهٔ مهاجران درپنجم ماه‌کانون اول کار آسیا اتمام‌پذیرشد . پانقروف ازین اثرمهارت خویش نیزخیلی ممنون شده گفت :

— حالا کارماند بروزیدن یك بادخوبی که گندم مارا آردکنند .

هاربر — برای آردکردن گندم بادبسیارتندبرای آسیای ما بکارنیست . بادشمال شرقی بخوب صورت دروزیدنست . بمطلوب ماکافیست .

درخصوص آردکردن گندم تاخیرکردن ومعطلی رواداشتن جایزنیست زیرامهاجران برای خوردن نان گندمی خیلی خواهشگرهستندهمان روز یك چندپیمانه گندم را آرد کردند . درروز دوم برروی سفرهٔ طعام نان گندمی خمیری بسیاراعلا اثبات وجودنمرد .

اینهم حرف زائدیست که بگوئیم مهاجران بچه مسرت فوق العاده نان را خوردند چرا آنجاکه عیانست چه حاجت به بیانست !

شخص مجهول هنوز معلوم نشدکه کجاست وچه میکند ؟ یکچندبار هربر وژه‌ده ئون درجنگل گردش کردند ولی با او برنخوردند . مهاجران برای آدم بیچاره پریشان واندیشه ناك گردیدند . امامهندس هنوز به امید برگشتن اوهست و میگوید که :

— حکماً می آید درینجا میداندکه مانندجزیرهٔ تابورتنها وبی همجنس نیست ' ب' حال وحشتش به این امید بروبرنمیگردد ، وچون یکقدری جرم خودرا بم 'عترف کرد بار آمده تمام حکایت خودرا خواهد گفت .

درهشتم ماه‌کانون اول هاربرارغرانیتهووز دامهای ماهی را برداشته درکنارتالاب

غرانت برای صید ماهی رفته بود . و بسببیکه در بنطر فهای جزیره تابه ایندم حیوانات وحشیهٔ درنده دیده نشده است هاربر بی سلاح رفته بود .

ناب و پانقروف درمرغانچه ها برای جمع کردن تخمها . و آب ودانه دادن چوچه مرغها بکار مشغول بودند . مهندس وژه ده ئون نیزدر شمیه ها بصابون سازی مشغول بودند چراکه صابون تمام شده بود .

درین اثنا یك فغان و واویلایی از طرف کنار تالاب بگوش ناب و پانقروف رسید . مگر این فغان وفریاد هاربر بود که (مدد ! مدد !) گفته نعره میزد ناب و پانقروف متاخت شدند .

هاربر در پیش روی ژاغار نام حیوان درنده که یکی ازانهادر شبه جزیره مار باتیر تفنگ ژه ده ئون کشته شده بود بی سلاح و بیمددکار افتاده بود . جانور مذکور همان خودرا جمع کرده برای حمله کردن و پاره پاره کردن هاربر حاضر شده بودکه به ناگهان شخص مجهول جزیرهٔ تابور که هیچ امید نبود که او دراینجا باشد ازنهر قریقروژ برجهیده مانند برق خودرا به امداد هاربر رسانید . جانور مذکور چون شخص مجهولرا نزدیکتر ازهاربر درپیش روی خود بدید همان حملهٔ که برای هاربر حاضر کرده بود براو اجرا نمود . جانور درنده بیك غرش بسیار مدهشی بجالاکی برجهیده وهردو پنجه های مدهش سرتیز خود را برهردوشانهٔ شخص مجهول بکمال شدت وقهر فرو آورد . شخص مجهول قوت و مهارت فوق العادهٔ را مالك میباشد . لهذا بغم فرورفتن چنکالهای ژاعار در گوشت خود نیفتده بیکدست برقوت خویش از گلوی ژاغار گرفته وبدست دیگر باکاردیکه مهاجران به اوداده بودند بر جگرگاه جانوردرنده چنان بشدت بزد که ژاعار همانـدم برزمین افتاد . شخص مجهول چنکالهای درنده را بقوت ازگوشتهای شانهٔ خود بیرون کشیده وازخود او وابسوزا ساخته بار بفرار کردن آغاز نهاده بود که مهاجران رسیدند . هاربر دامن شخص مجهولرا محکم گرفته گفت :

— بعد ازین محالست که بروی ! نی ، نی ! ایستاده باش .

سیروس بسوی شخص مجهول روانه شد . خون مانند جوی ازشانه هایش روان بود ولی او هیچ به آن پروا نمیکرد . سیروس گفت :

— دوست من ! حالا باشما یکعهد شکران و منداری عقد کردیم . چرا که اولاد مارا ازمرگ رهانیدی، وحیات خودرا برای او به تهلکه انداختی !

— حیات من! آیاحیات من چه قیمت دارد؟مرگ هزاربار اشرفتراست از بحیات!

— زخمی شده اید . هیچ نباشد بگذارید که زخم تا نرا مداوات کنیم .

— چه پروادارم ! من به این زخم مستحقم !

— آیا دست تا نرا هم نمیدهید که مصافحه کنم ، و بمحبت بفشارم ؟

اینرا گفته پیش شدکه دست شخص مجهولرا بگیرد اما آدم مجهول دستهای خود را برسینهٔ خود چپراس کرده گفت :

— شمایان کیستید ؟ برای من چه تصوردارید که چه کنید ؟

معلوم شدکه آدم وحشی میخواهدکه اول سرگذشت مهاجران را بخود معلوم کند .

آیا بعدازانکه سرگذشت ایشانرا بشنود سرگذشت خودرا نیزخواهد گفت یانی ؟

سیروس سمیت احوال خودشانرا ازهنگامیکه ازریشموندبرامده‌اند تابوقت حاضر مختصراً بیان کرد . حتی ازترجمهٔ احوال خود ورفقای خود نیزبیان کرد که کجائی و چه صنعت دارند وحشی بکمال دقت میشنید . مهندس گفت :

— درینجزیره ازوقتیکه آمده ایم بهترین ومسرت آورترین روزهای خودهمان روز را میشماریم که ازجزیرهٔ تابور برگشته ومانندشما یك رفیقی دیگری را بدست آوردیم .

ازینسخن رخسار وحشی سرخ گردید ، چشمانش بارگریه آلود شده سرخودرا بازفرو آویخت ودرحالش آثار حسرت وتأثر پدیدارگردید . سیروس سمیت گفت :

— حالا مارا شناختید . بدهیددست خودرا که بفشاریم .

— نی ! نی ! ... شمایان آدمان اشراف وبا ناموس هستید . اما من ! ... نی ! نی ! این دست لایق آن دستها نیست ! ...

باب هفدهم

فهرست

همیشه جدائی طلبی — طلب شخص مجهول — دوازده سال پیش ازین — سرعملهٔ کشتی بریتانیا — متروك ماندن در جزیرهٔ تابور — دست سیروس سمیت — کاغذ اسرار انگیز شیشه ٠

این سخن آخری شخص مجهول ظاهر گردانید که در ماسبق احوال این آدم مطلق یك جرم شدیدی موجود است که بعد از بسهمه مجازات مدهشی که دیده، و از طرف این همجنسان خویش نیز عفو شده باز هم وجدانش اورا عفو نمیکند اما آثار پشیمانی و ندامت و توبه کاری از هر وضع و حرکتش ظاهر و نمایان است ٠ ازینسبب است که هرگاه دست خود را دراز کند مهاجران بیمحابا بکمال محبت میفشارند ولی از بسکه وجدان اورا در اشکنجه و عذاب دارد آن دست را بدست ناموسکاران نمیتواند که دراز کند ٠

شخص مجهول بعد از مسئلهٔ ژاغار بجنگل برنگشت ٠ زخمهای خود را خود به تربندی و گذاشتن بعضی نباتات تداوی کرده دست مهاجران را نگذاشت که بجانش بخورد اکثر اوقات خود را بر پشتهٔ مطرهٔ وسیعه در زیر چپری میگذراند ٠ آیا این آدم چه اسرار دارد ؟

یکچندی از بدینمنوال گذشت ٠ مهندس وژه ده ئون باهمدیگر یکجا کوشش و کار میکنند ٠ گاه بکارهای کیمیا گری و گاه بکارهای حکمتی مشغول میشوند اجزا های بسیار مفید و مسئله های خیلی نافع برای سیارگاه ها ساختند ٠ ناب و پانقروف گاه در آغل و گاه در مرغانچه وگاه ماهار بر بشکار سرگرم کار میباشند ٠ شخص مجهول نیز وظیفهٔ باغبانی و برزگری را بکمال سعی و کوشش اجرا میکند ٠ زمینهای بسیار را باییل شد یار کرده برای زراعت گندم حاضر ساخته است ٠

در پانزده هم ماه کانون اول شخص مجهول در نزد موسیو سمیت آمده بیکطور

خجالت وشرمساری گفت :

— افندی من ! ازشما یکچیزی آرزو طلبدارم .

مهندس — بگوئید ، ولی دراول امر رخصت بدهیدکه من یکچیزی بشما بگویم .

ازینسخن شخص مجهول رنگش پرید ، بدنش لرزید چرا که بگمانش آمدکه از احوال ماسبق او خواهد پرسید . خواست که ازپیش مهندس دورشود اما مهندس مانع آمده گفت :

— اینرا بخوبی بدانیدکه ما بشما دوست ومهربانیم . اینست که گفتنی من بشما همین بود که گفتم حالا فرمائید هر چه که میخواهید بگوئید .

شخص مجهول چشمان خودرا ازاشك پاك کرده گفت :

— افندی من ! ازشما یك لطفی استرحام دارم .

— بگوئید چیست ؟

— دردامنهٔ کوه برای حیوانات ومواشئی خود یك آغلی دارید . برای خدمت وسرپرستی حیوانات مذکوره یك آدمی بکار است پس اگر لطف بفرمائید که مرا اذن بدهید که درانجا باشم هم خدمت حیوانات شمارا میکنم وهم درانجا میخوابم .

مهندس — دوست من! در آغل یك جای مناسبی نیست که شما درانجا بخوابید !

— برای من کافیست .

— دوست من ! ماشمارا نمیخواهیم که بی راحت باشید . چون خودشما دور بودن از ما ، ودر آغل بودن خود راضی هستید بسیار خوب ! ولی ما برای شما یك اوتاقی درانجا بسازیم .

— تشکرمیکنم افندی من .

مهندس اینمکالمه را برفقای خود بیان کرد . رفقا نیز ساختن یك کرخانه را در آغل برای او قرار دادند .

همانروز رفقا آلات وادوات لازمه را برداشته به آغل رفتند . بعد از یکهفته یك

خانهٔ کك تخته‌ئی کوچك خوشنمائی بوجود آمد . درخانهٔ مذکور یك میز وچوکی و یك دولاب ویك تفنگ ومقدار کافی گله وباروت . وخوابگاه وکاسه وکوزهٔ لازمی ومأکولات ومشروبات را نیز برده گذاشتند . شخص مجهول تا بوقتیکه رفقا در آغل کوشش میورزیدند اصلابه آنها نزدیك نشده درتپهٔ منظرهٔ وسیعه بکار زراعت وکشت کاری مشغول گردید . پانقروف میگفت :

— چون اینقدر از آدم گریزان بود چرا مددکاری میخواست ، کاغذ را چرا در شیشه گذاشته برای طلب معاونت بدریا انداخته است ؟

سیروس — اینرا نیز خواهد گفت .

در بیست و دوم کانون اول مهندس حاضر بودن اقامتگاه اورا بشخص مجهول خبر داد . وبرای ناراحت نشدن او اورا آزادگذاشته بغرانیتهاوز براه مدند . دردالان بزرگ گرد آمده نشستند . از شب دوساعت گذشته بودکه دروازهٔ صالونرا یکی آهسته دق الباب نمودبعد ازاذن گرفتن شخص مجهول داخل دالان گردیده گفت :

— افندیان ! ازشماجدا میشوم ، لهذا میخواهم که سرگذشت خود را حکایه کنم تابدانیدکه من لایق صحبت ومعاشرت شمارا ندارم . اینستکه اسرارخود رامیگویم .

اینسخن مهاجران رابسیارمتأثرنمود . مهندس برپا خواسته گفت :

— دوست من ! ماازشماچیزی نمیپرسیم ، براسرارشما آگاه شدن نمیخواهیم . سکوت کردن داخل حق خود شماست .

— گفتن وظیفهٔ منست .

— بنشینید . بگوئید .

— نی بپا ایستاده میگویم .

شخص مجهول درکنار دالان بپا ایستاده ، وسرخود رابرهنه کرده ، ودست های خود رابرسینهٔ خود چپراس کرده ، وبرنفس خود اجبار کرده ، وچشمهای خودرا ازاشك پاك نموده بحکایت سرگذشت خود آغازنهادرفقانیزبی آنکه چیزی بگویندساکتانه

به شنیدن گوش نهادند • شخص مجهول بانصورت بسخن دهن کشاد •

— « در سنهٔ ۱۸۵٤ در ۲۰ ماه کانون اول »

« دونقان » نام واپور تنزه « لارد گلماروان » در « بندر » « برنویئی » که در ۳۷ درجهٔ عرض بساحل غربی جزیرهٔ بزرگ « اوسترالیا » واقعست لنگر انداز اقامت گردیده بود درین واپور خود لارد گولماروان ، وزوجهٔ او ویك کرنیل انکلیزی ، ویك عالم جغرافیه شناس فرانسوی . ویکدختر ویك پسر نوجوان ، و کپتان اول . و کپتان دوم ، وپانزده نفر عمله موجود بود • ایندختر وپسر نوجوان اولادهای « غران » نام شخصیست که کپتان کشتئی « بریتانیا » بود که یکسال پیش ازان تاریخ با عمله واشیای خود غرق گردیده بود •

سبب لنگر انداختن واپور تنزه دونقان درلنگرگاه بور « توئیبی » اینستکه پیش از ششماه ازان تاریخ یك کاغذی درمیان یك شیشه در دریای ایرلانده بدست لارد گولماروان که در کشتی دونقان سیروتنزه مینمود افتاده بود • این کاغذ از طرف کپتان کشتی بریتانیه کپتان غران نوشته شده ، ودرمیان شیشه به بدریا انداخته شده است که درین کاغذ کپتان غران کیفیت رهیی یافتن خود را بادو نفر عملهٔ خود بعد از غرق شدن کشتی خویش نوشته بود . وطول وعرض موقعی را که درا بجا افتاده اند نشان داده بود • گرچه طول وعرض جای بودن خود را کپتان غران خوب نشان داده ولی درجهٔ عرض موجود ودرجهٔ طول را آب دریا گل کرده بود •

درجهٔ عرض که نشان داده بود ۳۷ درجه و ۱۱ دقیقه عرض جنوبی بود • درجهٔ طول مجهول بود لهذا هرگاه همین درجهٔ عرض را پیروی کرده بر کرهٔ ارض دور شود البته بجائیکه کپتان غران موجوداست رسیده خواهد شد •

وزارت بحریهٔ دولت انکلیز ازینگونه پالیدن وجستجو کردن مجهولنما ابا ورزید • لهذا لارد گولماروان بادونقان نام واپور تنزه خصوصی خویش به پالیدن وجستجو کردن کپتان غران اقدام نمود • « مری » نام دختر کپتان غران با « روبر » نام پسرش

اوباخود برداشت . دو نقان برای سیاحت بسیار دور ودرازی حاضر گردید . از بندر « غلاسقو » که در « ایرلند » است حرکت کرده از گلوگاه « ما جلان » که در آخر امریکای جنوبیست گذر نمود . از انجا یکسر به اراضئی « پاتا غونیا » که در امریکایی جنوبیست برا مده خط ۳۷ درجهٔ عرض جنوبی را گرفته تمام قطعهٔ امریکای جنوبیرا ازغرب بشرق برهمان خط عرض ازخشکه قطع نمود . از ینسفر فکر لارد این بود که مبادا کپتان غران در ینسرزمینها بدست وحشیان افتاده باشد . و لی هیچ اثری در ینسرزمین از کپتان نیافت باز از ساحل شرقی زمین مذکور در دو نقان سوار شده پالیدن خود را در بحر محیط آغاز نهاد . بعد از انکه جزیره های « تریستان وا کونهاد » و « آمستروام » که بر همین خط عرض وا قعست گردش و پالش نمود از کپتان اثری نیافته برابر بسوی « اوستراليا » حرکت ورزید تا در قطعهٔ مذکور رامر پالیدنرا بر خط عرض مذکور اجرا نماید . لهذا چنان چه گفتیم در ۲۰ کانون اول سنهٔ ۱۸۵٤ در لنگرگاه بورنوئیپی لنگر انداز اقامت گردیده بود . فکر لارد این بود که اوسترالیارا نیز مانند پاتا غونیا بر خط دایرهٔ عرض ۳۷ گردش نماید . سیاحها از ساحل روانه شده بخانهٔ یك زمینداری که ازمردم ایرلاند میباشد فرو آمدند . لارد بزبان ایرلاندی بصاحب زمین سبب آمدن خود را به اوسترالیا و گردیدن وپالیدن خود را بیان کرد و پرسید که آیا از کشتی بریتانیا اورا خبری هست یانی . زمین دار مذکور از بیخبر بودن خود بیان کرده ولیکن از خدمتکاران زمینداران یکی برپا خواسته گفت :

— لارد صاحب ! بجناب باریتعالی شکر بکنید اگر کپتان غران زنده باشند مطلق در اوسترالیا خواهد بود .

— شما کیستید ؟

— من هم از مملکت شما یعنی از اسقوچیا میباشم . در سفینهٔ بریتانیا در زیر امر کپتان غران سر عمله بودم . از رفقای کپتان غران میباشم .

نام این آدمیکه به لارد گولناروان خود را از رفقای کپتان غران و عمله باشی کشتی

بریتانیاشناسانید (آیرتون) میباشد. این مدعای خود را با کاغذهای رسمی که باخود داشت اثبات نمود. لارد گفت:

— در وقتیکه کشتی بریتانیا غرق میشد آیا شما در کشتی بودید؟

— بلی لاردمن! کشتی در ساحل شرقی اوستر الیا غرق گردید. من بشما و وی در یك گوشهٔ برامدم و تا بحال خبر نداشتم که کپتان غران زنده رهائی یافته باشد اما حالا که شما از زندگی او خبر دادید گمان قوی دارم که در ساحل شرقی اوستر الیا برامده بدست بومیان وحشی آنسرزمین اسیر افتاده باشد. پس میباید که در آنطرف رفته پیدا شده. این آدم چنین گفته طور صداقت و ناموسکاری به لارد گولناروان نشان داده بود. لارد وهمراهان او از سخن او براستی وصداقت او هیچ شبهه نکردند زمیندار ایرلندی نیز بر خوبی ودرستی این آدم که آیرتون نام دارد واره مدت یکسال بخدمت او نوکری شده شهادت وضامنی نمود. لارد گولناروان نصیحت ورهبری آیرتون را قبول کرده قرار داد که اوستر الیا را از غرب بشرق گذار نماید. لهذا لارد. وزوجهٔ او، وعالم فرانسوی. و کرنیل. واولادهای کپتان غران، وکپتان اول واوردونقان ویکچند عمله درین اراده. ورهبری آیرتون براه افتادند. دونقان نیز بزیر افسری کپتان دوم واپور به بندرگاه [مالبورن] رفته منتظر امر لارد ایستاده میماند.

در ۲۳ ماه کانون اول سنهٔ ۱۸۵٤ قافله درزیر نظارت ودیده بانی آیرتون براه افتاده

در نیجه اینرا نیز بگوییم که آیرتون از جانی های بسیار بزرگ وشقاوت پیشه کان خیلی بنامیست. اگرچه در کشتی بریتانیا عمله باشی بودنش صحیحست ولی بسبب عصیان دادن وبلوا کردن عملهٔ کشتی را بر کپتان در ۸ ماه نیسان سنه ۱۸۵۲ از طرف کپتان غران به ساحل اوستر الیا براورده ترك شده است. از وقتیکه به اوستر الیا برامده نام آیرتونرا گذاشته (بنجوئس) برخود نام نهاده است. وسرکرده گی مجرمی شقاوت پیشهٔ قرار یرا گرفته بسی شقاوتها، وجنایتها بعمل آورده است. وحالا در خدمت ایرلندی نیز برای اجرای بعضی خیانت وشقاوت درامده. ومنتظر فرصت نشسته است تا که

لارد گولناروان بجنگش درافتاد ، آیرتون بنام دیگر بجو ئیس ازغرق شدن سفینهٔ بریتانیا هیچ خبر و آگاهی نداد . این خبررا از حکایت لارد آموخته است . مقصدش درینوقت این است که لارد را بساحل شرقی اوستر الیا براند ، وازکشتیش دوراندازد ، ودونقن را بهر حیلهٔ که باشد ضبط وتصرف کرده بواسطهٔ آن رهزنی وقطاع الطریقئی دریائی را پیشه گیرد .

درینجا شخص مجهول یکقدری توقف نمود . صدایش بلرزه افتاد . باز بحکایه آغاز نموده گفت :

— هیئت قافله حرکت کرد . درراه ساحل شرقئی اوستر الیا برهسپاری دوام ورزیده شد راه بالطبع خراب بود چرا که آیرتون بهعونه وتابعان خود خبر داده آنها هم گاهی ازپیش وگاهی ازپس قافله را پیروی میکردند ، وهزارگونه مشکلات در راه می انگیختند .

دونقان حاضر شده بلنگرگاه مالبورن رفته بود . حالا کار موقوفست برینکه دونقان را بساحل شرقئی اوستر الیا بکشاند چرا که درانجا بدست آوردن آن آسان مینماید . آیرتون قافلهٔ لارد را ازبیراهه های مهلکی بکشیدن آغاز نهاد . بعد ازان در خصوص آوردن دونقان را ازلنگرگاه مالبورن به ساحل شرقی یک کاغذی ازلارد بنام کپتان دوم دونقن که « توم اوستن » نام دارد بدست آوردن لازم شد . اینمسئله نیز چون طبیعی و ضروری دیده میشد لهذا لارد قرارداد که مکتوبی برای کپتان دونقان نوشته بدست آیرتون بدهد که او بمالبورن رفته دونقان را بساحل شرقی بیارد تا آنکه بمجرد رسیدن قافلهٔ لارد بساحل شرقی کشتی خودرا حاضر یافته سوار شود .

اگرچه دروقتیکه مکتوبرا میخواستند به آیرتون تسلیم بکنند خیانت وشقاوت آیرتون ازبسیار دلایل وبراهین بر لارد وهمراهان او ثابت وواضح گردید اما آیرتون هزارگونه حیله ودسیسه بعمل آورده مکتوب مذکور رابدست آورده بعدازدو روز خودرا بمالبورن رسانید ، ومکتوبرا به کپتان تسلیم نمود کپتان واپور دونقان بمجردیکه

مکتوبرا بخواند لنگر برداشته روانه گردید ۰

آیرتون بدل بسیار خوشنود بود ، وکامیابی خودرا تصورنی بلکه محقق میدانست چرا که میدانست که بمجرد رسیدن بساحل شرقی همهٔ عونهٔ اوحاضرو آماده برای ضبط کردن دونقان خواهند بود ۰ امادوروز بعد دیدکه دونقان بطرف ساحل شرقی اوسترالیانی بلکه بطرف ساحل شرقی (زه لاند جدید) میرود ۰ ازین حرکت وابور آیرتون بحیرت افتاده باکپتان وابور مخالفت ومجادلت آغازنهادکپتان همان مکتوب لارد را که خودآیرتون آورده بود نشان داد که دران مکتوب براستی همچنین نوشته شده بود که وابور باید بساحل شرقی زه لاند جدید برود ۰ مگرعالم فرانسوی دروقتیکه مکتوبرا مینوشت بنا برطبیعت متفکرانه که داشته فکرش به این مشغول بود که کپتان غران درزه لاند جدید خواهدبود ۰ لهذابجای اینکه ساحل شرقی اوسترالیا بنویسد ساحل شرقی زه لاند جدید نوشته ۰

ازین خطای سراسرصواب کاتب نقشهٔ افکارملعنت آثار آیرتون سراسربرهم خورد ۰ خواست که عصیان نماید کپتان وابوراو را بندی نمود ۰ دونقان بساحل شرقی زه لاند جدید آمده انگرانداخت، ومنتظرورودلاردیا خبرلاردبه ند ۰ وابور نشینان ازلاردوهمراهان اوهیچ آگهی ندارند ۰

ودونقان تابسوم ماه مارت درساحل زه لاند ایستاده ماند ۰ آیرتون درانروز ازجائیکه بندی بود صداهای توپ راشنید ۰ این توپ ازوابوردونقان انداخته میشد ۰ بعدازکمی لارد وهمراهان او به وابور آمدند ۰ مگرلاردکوله روان بعدازنکه کاغذرا برای کپتان فرستاد ، وشقاوت ، وخیانت آیرتون به ایشان معلوم شد محقق دانست که دونقانرا آیرتون وعونهٔ اوضبط کردند ۰ لهذابعد ازبسیار زحمت وفلاکت وتباهکهٔ خود شانرا بساحل شرقی اوسترالیا رسانیدند ۰ درانجا چون ازدونقان اثرنیافتند زیاده تر بشبهه افتادند ۰

باوجود اینهم بازازفکرپالیدن کپتان غران فارغ نشد ۰ ازانجا نیزبیك کشتی بدی

کراهی سوار شده برای پالیدن کپتان غران بساحل غربی زهلاند جدید برامدند . قطعهٔ زهلاند جدید را نیز بردایره درجهٔ ۳۷ عرض از غرب بشرق قطع نمودند . از کپتان غران بازهیچ اثری نیافتند . چون بساحل شرقی رسیدند از طرف بومیان وحشی آنجا نزدیك بود که اسیر شوند ولی از آثار عنایت ربانی بود که بقوت توپهای دونقان رهائی یافته به واپور رسیدند .

وقتیکه لارد به واپور بیامد آیرتون را بحضور خود طلب نمود و در خصوص کپتان غران از و معلومات بخواست . آیرتون هم انقدر که خبر داشت براستی بگفت لارد از خیانتی که به کپتان غران و خود لارد کرده بود آیرتون را بجزای متروك کردن از دنیا ، و تجرید نمودن از عالم انسانیت محکوم نمود . لارد بر خط عرض مذکور بازرهسپار گردید . تا آنکه بجزیرهٔ تابور که برهمان دایرهٔ عرض واقع بود برسید . لارد آیرتون را درهمین جزیره به پاداش کارهایش میخواست که برساند . واپور را پیش اینجزیره لنگر کرده آیرتون را کشیدکه در انجا متروك گرداند . از حسن اتفاق کپتان غران و رفقایش نیز در ینجزیره بودند .

لارد کپتان غران و رفقای او را در واپور برداشته آیرتون را در اینجزیره ترك کرد .

افندیان من ! آدم متروك در جزیرهٔ تابور در اقامتگاهی که کپتان غران برای خود ساخته بود اقامت نموده روز بروز دوچار ندامت شده میرفت ، تنهائی و وحدت هر لحظه او را از قبح اعمالش مطلع میگردانید ، ذات اقدس خلاق کائنات در هر طپش دلش او را از بدی کردارش باخبر میگردانید . او نیز توبه و ندامت میکرد . و باخود میگفت :

— آیرتون ! تو میباید که سعی کنی که خود را لایق جمعیت بشریه بسازی تا اگر یکوقتی بیایند و ترا ببرند کسب لیاقت دیدن انسانها را کرده باشی والحاصل بیچاره آدم متروك بسیار عذاب کشید ، در بسیار کارها کوششها ورزید ، شبهای بسیاری را تا بصبح بدعا نیایش و گریه ها و عبادت تمام نمود . ولی بازهم نظرش همیشه بسوی افق دریا معطوف بود که کی یك بادبان کشتی از افق معلوم گردد تا او را از ینحال عذاب و فلاکت وارهاندامان



قیافت (آیرتون) در اوستراالیا مهرکانی ، رهنمای لارد [گولنا وان]



قيمت «يون» حرة تاو

یاربی ! وحدت و تنهائی برای دوچارشدهگان عذاب وجدانی چقدر مدهش است !

البته جناب حق میخواست که او را زیاده تر جزا بدهد که رفته رفته از حال انسیت کشیده بوحشیتش گرفتار نموده تا سه چهار سال احوال خود را خبردارد و بعد از آن هیچ حالات خویش خبر نیست .

افندیان من! گمان میبرم که دیگر حاجت باین نباشد که بگویم آیرتون و ایاچوئیس که بود! سیروس سمیت ، و دیگر رفقای او در آخر حکایه بپا خواستند ، همهٔ شان از شنیدن اینحکایه بسیار متأثر شده بودند . در پیشگاه نظرشان یك لوحهٔ فلاکت و سفالت بسیار حزن آوری تجسم کرده بود . مهندس گفت :

— آیرتون ! شما بحقیقت که یك شقی بسیار بزرگ بوده اید اما جناب حق مجازات شما را کافی دیده فلاکت شمارا نهایت بخشید که شمارا در میان ما انداخت آیرتون شما را حدا عفو فرموده است . حالا باز از شما میپرسم : آیا میخواهید که رفیق ودوست ما بشوید ؟

آیرتون پس خزیده روی خودرا بدستهای خود پنهان گردانید ، مهندس گفت که :

— اینست که دست محبت خود را بسوی شما دراز میکنم .

آیرتون دویده هر دو دست مهندس را گرفته ببوسید و سیلابهٔ سرشك خود در آن دستها باریدن گرفت مهندس پرسید که :

— آیا با ما یکجا بودنرا هنوز آرزو نخواهید کرد ؟

آیرتون گفت — موسیو سیروس ! یکچند روز دیگر هنوز مرا در آغل بگذارید .

— بسیار خوب ، باشید !

آیرتون وداع کرده میخواست که برود . مهندس گفت :

— آیرتون از شما یکچیزی سوال میکنم .

— بفرمائید ، افندی من ! بپرسید !

— اینرا میپرسم که شما چون اینقدر تنهائی و گوشه گیری آرزو داشتید پس چرا کاغذ را نوشته در شیشه انداختید . و امداد طلب کردید ؟

— من هرگز نه کاغذی نوشته ام ، و نه درشیشهٔ انداخته ام !

اینرا گفته وسلام داده از دروازه برامد •

—﴾ باب هجدهم ﴿—

﴾ فهرست ﴿

مکالمه — سیروس وژه ده ثون — تلگراف — الفبا — موسم

خوب — معموری لینقولن — فوتوگراف — برف — دوسال •

هاربرتابه دروازه ازپس آیرتون آمده آیرتون چون باماشین نزول وصعود فرو آمد هاربرواپس آمده گفت :

— رفت •

سیروس — بازمی آید !

پانقروف — من به این حیران ماندم که شیشه رابدریاکه انداخته ؟ آیرتون میگوید که من نیمداخته ام چون او بمداخته باشد پس که اداخته خواهد بود ؟

ناب — مطلق که خود اوانداخته امابیچاره فراموش کرده است ! چراکه بیچاره بحال وحشت بوده است •

پانقروف — ازوقتیکه اورابجزیره ترك کرده اند تابقدرچهارپنجسال کسب وحشت نکرده است پس هرگاه دروقت انسانیت خودکاغذ را نوشته باشد اولاامکان ندارد که فراموش کند چراکه همه حالات پیش ازوحشتش رامکمل میداند وگیرم که فراموش کرده باشد درانحال میباید که اینکاغذ راپیش ازهفت هشت سال نوشته ودرشیشه کرده بدریا نداخته باشدکه هرگاه چنین باشدازکاغذ وشیشه یکقلم اینقدرکهنه گی معلوم نمیشود •

مهندس — اینسخن بجزاینکه بگوئیم که آیرتون درین نزدیکیها بوحشت گرفتار آمده وخوداوکاغذ را نوشته دگرتأ ویلی قبول نمیکند والسلام !

اینرا گفته وسخنرا بدگرواد بها گردانیده این بحثرا خاتمه داد •

در ۲۲ ماه کانون اول مهاجران ازغرابیهٔ هاوز فرو آمدند وبرمنظرهٔ پشتهٔ وسیعه

بر امده از آیرتون در انجا اثری ندیدند دا نستند که شب را در آغل گذرانیده ر فقا نخواستند که به آغل رفته اورا ناراحت کنند . هاربر ، وناب وپا نقروف بکارهای هر روزهٔ خود مشغول گشتند . سیروس وژه ده ئون نیز درشمینه ها رفته بکار کیمیا گری سرگرم شدند . درانجا ژه ده ئون گفت :

— عزیز من ! تأویلی که دیشب درباب شیشه فرمودید من هیچ باور نکردم . آیرتون کاغذرا نوشته باشد ، وبدریا انداخته باشد ، وباز فراموش کرده باشد اینهم چیزیستکه باور شود ؟

— اینواقعه را نیز بر دیگر بعضی واقعه هائیکه تابحال بحقیقت آن پی نبرده ایم علاوه باید کرد ، و بهمینقدر اکتفا باید ورزید .

— بواقعیکه کارهای مبهم وپنهانی درجزیرهٔ مابسیار شد . اولا کیفیت خلاص شما ، بازواقعهٔ دوغونق وتوپ ، بازپیدا شدن صندوق پراسباب بیصاحب باز رسیدن کشتی درنهر مرسی بوقت ضرورت ما ، حالا نیز ظهور یافتن این شیشه ...

بحقیقت که معما هائیست بسیار عجیب ! آیا یکوقتی خواهد بود که این معما های پر اسرار حل شود ؟

— عزیزمن ! تومیدانی که من نه بروایات اساطیر لاولین پدرهای یونانیان . ونه بحکایات بعید از عقل پاپاسان وقسیسان باور واعتقاد داشته باشم . بلکه محقق میدانم که بی سبب وبی جهت معقول مادی هیچ چیزی بعمل نمیآید . اسرار مسرار را نیز نمیدانم . هرچیز پوشیدهٔ نادانستهٔ که باشد البته برای آن یك اسبابی خواهد بود . ما حالا بکار خود مشغول شویم . یکروزی خواهد آمد که سبب های اینکار های پنهانی خود بخود بمیدان بروز خواهد نمود .

ماه کانون ثانی داخل شد . سنهٔ ۱۸۶۶ نیز تمام شده سنهٔ ۱۸۶۷ آغاز نمود . مهاجران بکمال غیرت واقدام بکارهای تابستانی خود شان آغاز نمودند برای ذخیرهٔ زمستان به هرگونه تدارکات لازمی وضروری کوشش ورزیدند . آیرتون درخانهٔ که به آغل ساخته

شده اقامت میکنند رمه های گوسفند ، وبزی که درزیردیده بانی وتربیهٔ اومیباشد به بسیارخوبی ودقت پرورش می بینند . مهاجران نیزاکثربرای دیدن وملاقات او میروند . آیرتون خیلی صاحب اخلاق حسنه یك آدم عاقل خوب و معین ومددکار مرغوبی برای مهاجران شده است .

ژه ده ئون وسیروس ازظهوریافتن بعضی و قایع غریبه که گاهی درجزیره به آیرتون خبرداده تنبه کردندکه هرگاه یك حادثهٔ پیش شودبزودی وچابکی به مهاجران خبربدهد . امابرای ظهوریافتن واقعهٔ غریبهٔ که متعلق به اسرار جزیره باشد خبردادن آیرتون بایدکه به بسیارسرعت وچابکی بعمل آید لهذاسیروس سمیت ساختن یك واسطهٔ مخابرهٔ بسیارسریعهٔ راقرارداد . در ۱۰ ماه کانون اول مهندس فکرخودرا برفقای خود بیان کرده پانقروف گفت :

— این واسطهٔ مخابرهٔ سریعه را چسان خواهید ساخت ؟ مگرخیال تلگراف ساختن راانداشته باشید ؟

— البته ، تلگراف خواهیم ساخت !

هاربر — آیاباالکتریك ؟ یعنی برق ؟

مهندس — بلی باالکتریك ! چراکه برای ساختن پیلهای تلگراف ، وخود الکتریك هرگونه اجزا بدست داریم تنهاسیم تلگراف مارا لازمست . یك ماکنهٔ که برای سیم ساختیم آنهم بعمل میآید والسلام .

پانقروف — معلوم شدکه برای ساختن شمندوفریعنی ریل نیزچیزی باقی نماند .

مهاجران بکارتلگراف ساختن آغازورزیدند . اول بکاردشوارترین آن که سیم سازیست کمرهمت بستند . معدن آهنی که درجزیره موجود میباشد ازجنس بسیاراعلاست . سیروس سمیت اول بکارساختن یك ماشینی برای ساختن سیم شروع نموده اولا یك لوحهٔ آهنین مخروطی الشکل بعمل آورد ، و دران لوحه سوراخهای کوچك و بزرگی کشیده لوحهٔ مذکوره راآبداری بسیارقوی داده فولاد بسیارسخت ومتینی

بساخت . ودرپیش آبشار بزرگ آنرا بصورت بسیارمحکم ومتینی درمیان دو چوب دارمانند کوتاه وکلفتی ربط کرد بعد ازان چند روز کامل کوره آهنگری خود را گرم داشته چند عدد میلهای آهنین نازك نازکی بساختند ونوك این میل راباسوهان باریك ساخته ازسوراخ بزرگترین لوحهٔ پولادی بگذرانیدند وآنرابا تسمه های کلفت چرمی که ازپوست ماهی فوق بعمل آورده بودند ربط داده بچرخ بزرگی که درانجابرای ماشین قماش سازی ساخته بودند بسته کرده چرخرا بقوت آب بدور آوردند . میل باریك مذکور بقوت ازسوراخ سیم کش بدر آمده صورت سیم کافتی را گرفت بعدازان ازسوراخ باریك ترگذرانیده وازانهم باریکتر کرده تاآنکه بدرجه سیم تلگرافش رسانیدند . مسافهٔ که درمابین چرخ ولوحهٔ آهنین بودبقدرچهل قدم می آمد لهذابدرازی چهل چهل قدم چندعددسیم بوجود آوردندکه سرآنهارا هم با یکدیگر جوش داده بقدر درازی مسافهٔ آغل تابغرانیتها وزیك پاره سیم بسیاردرازمتینی بوجود آوردند . اینکار سیم کشی سه روزدوام نمود . مهندس درین سه روز رفقارا بکارسیم کشی مشغول گذاشته خودش برای حاضرکردن پیل وامتزاج دادن دیگراجزاوماله های تلگراف مشغول گشت .

اولا یك پیل ثابت جریانی ساختن لازمست این یك معلومست که پیل همان طرف هایی چودنی یاشیشه ئی را میگویند که اجزاوماله حاصل شدن الکتریك یعنی برق دران موجوداست . این اجزانیزمعلومست که مرکب ازجس، ومس، وزغال، وبعضی حامضات میباشداینرانیزپیش ازین گفته بودیم که مس درجزیرهٔ لینقولن موجودنیست . زغال هم اگرچه موجود است ولی زغالرا قابلیت دادن برای تلگراف به بسیارکارهای دورودرازی موقوفست که اینهم خیلی مشکل میباشد . ولی جس درصندوق یافته گی شان چنانچه گفته بودیم که در درون صندوق چوبی یك صندوق ازجس نیزموجود بوده است . دیگرحامضات واجزاها نیزحاضراست .

سیروس بعد ازتفکروتصورزیادی قرارداد که تلگراف خودرابه اصول تلگراف « بکرل » نام کیمیا گری که درسنهٔ ۱۸۲۰ ازپیلهای بسیارساده تر تکلف آرادهٔ بوجود

آورد بسازد چنانچه در اول امر بازداش شیشه سازی را گرم کرده یکچند عدد بوتلهای دهن فراخ شیشه ئی بعمل آورد . ودرمیان آنها حامض آزوت پر کرده دهن شیشه های مذکور را باچوبهای کاك محکم کرده از وسط آن کاکها یك لولهٔ میان خالی شیشه ئی دیگر را که یکطرف آن باقماش وگل پخته گرفته شده بود داخل کردانید . ازطرف بازلوله ها بوتاس تام جوهریکه مهندس از بسیار نباتات حاصل کرده بود بریخت که باین ترکیب بوتاس و حامض آزوت بواسطهٔ گل پخته بایکدیگر رابطهٔ پیدا کردند .

بعد از ان دو عدد میلهای جسی باریك را یکی درمیان لولهٔ بوتاس ویکی را درمیان شیشهٔ حامض آزوت فروبرده درحال یك جریان الکتریکی حاصل آمد که از میل جس شیشه درمیل جس لوله برفتن آغاز نهاد این دو میل جسی را نیز بدو سیم آهنینی که حاضر شده بود مربوط نمود کمیلك سیم الکتریك منفی ویك سیم الکتریك مثبت گردید .

اینست که پیل تلگراف باینصورت ساده ولی بسیار ماهرانه بعمل آمد که بواسطهٔ این پیلها غرانیتهاوز با آغل مربوط میگردد .

در ٦ ماه شباط چوبهای تلگراف را از غرانیتها وزتا به آغل به بمسافهٔ صد صد قدم ازهمدیگر دور بزمین نشاندند . وبرهردیریك یك یك شیشهٔ که آنرا « آلت تجرید » مینامند نصب کرده سیم هارا بران پیچانیده تا به آغل کشیدند . چند روز بعد غرانیتها وزو آغل بایك سیمی بهم مربوط گردید که جریان الکتریکی درهرثانیه بسرعت صد هزار میل بران سیم بدور وسیر آمد . یکعدد پیل برای غرانیتهاوز یکعدد پیل برای آغل ساخته سیمهارا بدان مربوط نمودند . حالا کار موقوف برساختن « رهسپتور » یعنی آلت تلگراف گرفتن و « ماینپلاتور » یعنی آلت تلگراف دادن ماندکه آنرانیز مهندس ماهر فنون شناس بطرز بسیار ساده و بسیطی بعمل آورد . درهر دومرکز یعنی آغل وغرانیتهاوز سیم تلگراف را درحالتی که مجرد بود برروی « الکترونه مان » نام آلتی که عبارت از آهن پاره نرمی بود به پیچانید که به اینواسطه بمجرد یکه جریان از پیلها آغاز کند الکتریق از سیم مجرد گذشته وبر آهن دور کرده بواسطهٔ زمین بازپس به نقطهٔ که ازانجا ظهور



همانروز سیروس سمیت برای آیرتون یك تلگرافی کشید

برمیگردد • آهن نرم مذکور که به اصطلاح تلگرافی آنرا «الکترونه من» میخوانند خاصیت مقناطیسی یعنی آهن ربائی رامیگیرد ، وجریان لکتریکی را چون است ده کنند حالت مقناطیسیت نیز در حال مندفع میگردد • پس هرگه در حالت جریان الکتریك در پیش الکترونه مان یك آهن پاره گرفته شود بهمان لحظه ازطرف الکترونه من جذب میشود ، چون جریان توقف نماید آهن پاره باز جدا شده برمین می افتد • لهذا این آهن پاره را مهندس برلوحهٔ چوبی درمقابل الکترونه مان نصب نمود که باینصورت در اثنای جریان الکتریك آهن پارهٔ مذکور بقوت مقناطیسیت لکترونه من بحرکت آمده بریك دائرهٔ که حروف الفبا بران نوشته شده وهرحرف ازخودیك سوزن مخصوصی دارد که برمحورهای متحرکی سواراست • پس باینصورت بحرکت دادن هر سوزن ر آغل تابه‌غرانیتهاوز مخابره کردن برای سیروس سمیت خیلی آسانست •

در ۱۲ ماه شباط همه کارها تکمیل شد همان روز سیروس سمیت برای آیرتون یك تلگرافی کشید که کارهای تان چسانست • بعدازدو ثانیه جواب رسیدکه خیریت است • با قروف ازمسرت بی اندازهٔ که ازساختن تلگراف اورا حصل شده درلباس ی خود نمیگنجد • در صبح وشام برای آیرتون تلگراف میکشد وجواب میگیرد • ر وجودیافتن تلگراف دوخوبی برای مهاجران حاصل شد • یکی احوال آغل وخرا نی که رودهد بزودی برای مهاجران معلوم میگردد ، دیگر آیرتون خودرا درخانه ووحشت نمی بیند • باوجود آنهم سیروس ورفقا در هفته یکبار به آغل رفته آیرتون را می بیامد • او نیز بعرانیتهاوز آمده بارفقا ملاقات میکند •

موسم تابستان به اینگونه کارهای گوناگون درگذشت محصولات حیوانات و سبزه کاری شان هرروز زیاده شده میرفت • علی الخصوص تخم گندم که درحریرهٔ تبور آورده اند امسال محصول بسیار خوبی بخشیده ، مطرهٔ تپهٔ وسیعه بسیار خوب و طیب شده است • ازدرواین دفعه گندم حاصل بسیار کافی وبرکتی بعمل آمده مختصست به درینبار فکرکسی برای حساب کردن چهار ملیارد دانه گندم نخواهد رفت • اگرچه

پانقروف اینحساب رانیز آرزو نمود ولی مهندس گفت که :

ــ اگر در هر دقیقه سه صد دانه حساب کنی در یکساعت نه هزار دانه حساب خواهی توانست که به اینحساب برای تمام کردن حساب همهٔ آنها تقریباً پنجهزار و پنجصد سال میباید که مشغول شوی •

درین اوقات حال مهاجران مابسیار معمور است مرغان مرغانچه هابسیار افزونی گرفته اند برای گذاشتن آنها رابیك حداعتدال صبح وشام دو سه دانه از آنها را میخورند • بزهائی که از جزیره تابور آورده اند نیز چوچه ها داده شیرهای آنها را بخوبی مینوشند گوره خرها نیز دو چوچه آورده وچوچه ها نیز بزرگ شده اند که اکثر ژه ده ئون و هاربر بر آنها سوار شده تره میکنند بسیار وقتها نیز بعرابه بسته زغال و چوب و دیگر چیزها را بغرانیتها ورمیاآورند •

بنابر تشهیق ژه ده ئون چند بار نیز بداخلهای جنگل بهم پیوست فاروست برای شکار ژاغار نیز رفتند و بازاغارها بصورت بسیار مدهشهٔ اعلان حرب نموده بسیاری از آنها را تلف ساختند • هنوز از حالا اوتاقهای غرانیتها و زبه پست عاد پوست ژاغار تزئین و تفریش شده است که اگر بهمینصورت محاربه دوام ورزد در جزیره هیچ اثری از نحیوان باقی نخواهد ماند •

رفقا هر وقتیکه بطرف جاه ئیکه هنوز گردش نشده است میرفتند مهندس نیز ایشان مرافقت میورزید • مقصد مهندس از رفتن وگردش نمودن بجاهای مجهول جزیره آنست که بلکه اثری برای وقایع مجهول جزیره که چند بار واقعشده بدست آرد • اما در انجاها توپ وژوب هیچ آثارهیجان وتلاش نمیکردند ، وخود مهندس نیز بهیچ گونه علامت و نشانی پی نمیبرد • اماباوجوداینهم بازتوپ وژوب بر کنار چاه درون غرانیتها ورار آثارهیجان وتلاش در هرچند روز یکبار فارغ نمیشوند •

ژه ده ئون بامشین فوتوگرافیکه از صندوق برامده ، وتاحال معطل مانده بنای عکاسی را م... وچند قطعه فوتوگرافهای جزیره را از هرطرف برگرفت • آلات

ماشین فوتوگراف خیلی مکملست . ژه ده ئون وهاربر درکم مدتی عکاس بسیار کامل وماهری برامدند . از تپهٔ منظرهٔ وسیعه هر طرف جزیره را قطعه های بسیار خوش نمای عکسی بعمل آوردند . تصویرهای جملهٔ مهاجران رانیز گرفتند . پاقروف ازین مسئله خیلی ممنون شده گفت :

— خدا راضی شود از کسیکه این مشین فوتوگراف را درصندوق نهاده بود . چرا که اگر این آلت نمیبود میان کی اینقدر بسیار میشدیم حالا هریکی از دو آنه شدیم .

خوبترین قطعه های عکس تصویر ژوپ براده ژوپ بیکطرزمغرورانهٔ جدیت پرورانهٔ ایستاده . تصویرش بخودش مشابه برامده است .

باوجودیکه ژوپ بسیار مشکل پسند افتاده است اما ازتصویر خود خیلی مسرور وممنون مینماید که هربارده پیش تصویر خود آمده می ایستد . وبتماشا مشغول میشود . و بوضع خود یک ندای مسرت میبرارد .

موسم گرما بماه مارت یکجا تمام گردید . هوا اعتدال خریفی راپیدا کرد . حتی در ۲۱ ماه مارت مهاجران چون صبح از خواب برخاستند دیدند که جزیرهٔ سلامت وکنار ساحل یکسر سفید گردیده که زمین و سنگها هیچ معلوم نمیشود . هربرت بپنجره نظر کرده گفت :

— وای ! برفباریده ! جزیرهٔ سلامت سراسر درزیر برف پنهان مانده .

ژه ده ئون برخواسته چون نظر کرد گفت :

— بسیار عجیب است ! دراینموسم و برف !

پاقروف — بحقیقت که برفست !

ناب — یا یکچیزیست که به برف میماند .

ژه ده ئون — اما میزان الحراره ازصفر ۱٤ درجه بالاترست که هیچ هوای بودن برف رانشان نمیدهد .

پاقروف — فروآئیم که سر را خود رایت علاجی کنیم .

پانقروف و ژوب هماندم درماشین نزول نشسته فرو آمدند . بمجردیکه قدم ژوب برزمین رسید برفها اززمین برخواسته به پریدن آغاز نهادند . هاربرچون اینرا دیدفریادبرا وردکه :

— وای ! این مگر برف نبود مرغانست !

بحقیقت که این هامرغان بسیارسفیدکوچك کوچکی بودندکه بصدهاهزاربرجزیرهٔ سلامت واطراف ساحل فرو آمده نشسته بودند . بمجردیکه مهاجران برزمین قدم نهادند همه‌گی بیکبارگی به بسیارسرعت پرواز نموده بهوا شدند . بدا ندرجه شدت پریدندکه مهاجران بزدن یکی ازانها کامیاب نشدند هاربرجنس آنهارا هم نشناخت .

بعد ازین واقعه بدوروز ۲٦ مارت داخل شدکه ازبحساب ازافتادن قضازده‌گان بجزیرهٔ لینقولن تمام دوسال کامل میشود .

باب نوزدهم

فهرست

طالع — تفتیش سواحل جزیره — شبه جزیزه مار — ساحل غربی — هواهای بد — شب شد .

دوسال کامل شدکه مهاجران ازهیچ طرف نه مددی ونه ازهیچ کس ازابنای جنس خودخبری‌واثری ندیده اند . دوسالستکه دربجزیرهٔ پنهان‌بینشان ازهمه‌ممالك متمدنه دوروم‌هجورافتاده اند . وچنان گمان میبرندکه درروی زمین نی بلکه دریکی ازسیارات صغیرهٔ عالم شمس درفضای نامتناهی سماافتاده اند .

آبادرمملکت شان چه شده، وچه میشود ؟ ازاولادوعیال واقربا وتعلقات خود هیچ خبری ندارندوقتیکه میبرامدند محاربهٔ مدهشهٔ جنوبی وشمالی بکمال شدت حکم فرمابود . آیا نتیجهٔ آن بچه منجرگردید ؟ اینست که مهاجران بیچارهٔ آواره همیشه به اینگونه افکارهاواندیشه هامشغول میباشند .

درین دوسال از پیش جزیره هیچ کشتی نگذشت ، یك بادبان هم دیده نشد ، اینجزیره از راه تمام کشتی ها دور افتاده ، در هیچ یك خریطه ونقشهٔ نام اینجزیره نوشته نشده . زیرا اگر نوشته میبود بهمه حال کشتیها برای آب شیرین گرفتن در ینجزیره گاه گاهی می آمدند . پس ازینسببها این بیچاره گان امید برگشتن وطن را سراسر ازدل براورده‌اند .

درهفتهٔ اول ماه نیسان مهاجران یکجا گرد آمده ازجدائی وطن وناامیدی باز گشت وامثال اینگونه سخنها مذاکره ومباحثه میکردند . ژه ده ئون گفت :

— اگریك چارهٔ خلاصی باشد آنهم ساختن یك کشتی بزرگیست که یکچند صد میل راه را دردریاطی بتواند نمود ، بوناد وانتور را که ساخته توانستیم البته ازانهم بزرگتر راساخته خواهیم توانست .

هاربر — وهمچنانکه تاجزیرهٔ تابور بابوناد وانتور رفته توانستیم با آنهم تاجزیرهٔ «پوموتو» خواهیم رفت .

پانقروف — من نمیگویم که نمیشود اما اینرفتن به رفتن جزیرهٔ تابور نمیماند . چرا که تاجزیرهٔ پوموتو مسافهٔ خیلی بعیداست و هم هیچ بندری ومرسای سلامتی درما بین نیست بلکه سراسر درقعر دریا باید برود .

ژه ده ئون — هرگاه یك سبب مجبری پیش شود آیاباهمین بوناد وانتور برفتن جزیرهٔ پوموتو برنخواهی خواست پانقروف ؟

پانقروف — شما میدانید موسیو سیلیه که من از هیچ چیزی نمیترسم وبرهر چیزی اقدام خواهم کرد . علی الخصوص که مانند آیرتون یك کشتیبان دیگری هم بامن رفیق ومعاون باشد .

ناب — صحیح یك کشتیبان دیگری هم داریم .

مهندس — دوستان من ! این فکر محالست با بوناد وانتور بجزیرهٔ پوموتو رفتن ممکن نیست . درمیان امیدهای خلاص شدن امید کشتی دونقان لارد کولناروان را نیز ازنظر دور نباید داشت . چرا که لارد با آیرتون وعده کرده که بعداز ختام مدت محکو

پیش آمده اوراخواهد برد ٠
ژه ده ئون — هم به این زود بها خواهد آمد ٠ زیرا مدت دوازده سال نزدیکست که تمام شود ٠
پانقروف — من هم بهمین فکرم که لارد میآیداما بجزیرهٔ تابور میآیدنه بجزیرهٔ لینقولن ٠
هاربر — البته همچنینست! چراکه جزیرهٔ مادر خریطه ها و نقشه ها نیز داخل نیست ٠
مهندس — چون چنینست میبایدکه مادر صدد چاره آگاه کردن لاردرا بربودن خودو آیرتون دراینجا بیفتیم ٠
ژه ده ئون — اینهم آسانست ٠ بار بجزیرهٔ تابور میرویم ودر کلبهٔ اقامتگاه آیرتون یك کاغذی نوشته میگذاریم واحوال خودرا مفصل دران مینگاریم وطول وعرض جزیرهٔ خود رامکمل دران نشان میدهیم ٠
پانقروف — بسیار خطا کردیم که دراول بار همچنین کاغذی نوشته نگذاشتیم ٠
هاربر — توهم چه چیزها میگوئی ! دران وقت آیامابرسرگذشت آیرتون واقف بودیم که چنین کاغذی میتوانستیم بنویسیم ؟
ناب — امادرینموسم سفردریا بسیار خطرناك است ٠
مهندس — بلی ، بواقعیکه همچنین است ٠ بایدکه اینکاررابه اول بهاراجرانمائیم ٠
پانقروف — اما اگرتابه آنوقت واپورلاردبیاید و آیرتون رانیافته واپس برود ؟
مهندس — لارد درینموسم زمستان به اینطرفها نمیآید ٠ ولی اگرپیش ازیکماه که آیرتون دراینجابوده آمده باشد البته که اورانیافته برگشته خواهدبود ٠ اما اگرتابه حال نیامده باشد آمدنش رابه اول بهارامید وارگشته صبرکنیم ٠
ناب — اگردونقان بجزیرهٔ تابور آمده وبازرفته باشد حقیقتاً شایان تأسف یك مسئله ایست ٠
مهندس — گمان نمیبرم که چنین شده باشد ٠ جباب حق این امیدیگانهٔ مارا ازدست مانخواهدگرفت ٠

ژه ده ئون — وقتیکه دراول بهار بجزیرهٔ تابور برویم البته خواهم دانست که لارد بجزیره آمده یانیامده زیرا بهمه حال یك علامتی خواهیم دید .

مهندس — بلی ، راستست ماحالا میباید که بکمال صبر ومتانت بهار را انتظار بکشیم اگر لارد آمده ورفته باشد برای خلاصی خود دگر چارهٔ پس ازان خواهیم اندیشید .

پانقروف — اگر از جزیرهٔ لینقولن برویم هم بسبب بیراحتی و پریشانی نخواهیم رفت .

مهندس — نی پانقروف ، رفتن ما از جزیرهٔ لینقولن بسبب پریشانی وزحمت ما نخواهد بود بلکه بسبب اشتیاق وطن واهل واولاد ما خواهد بود .

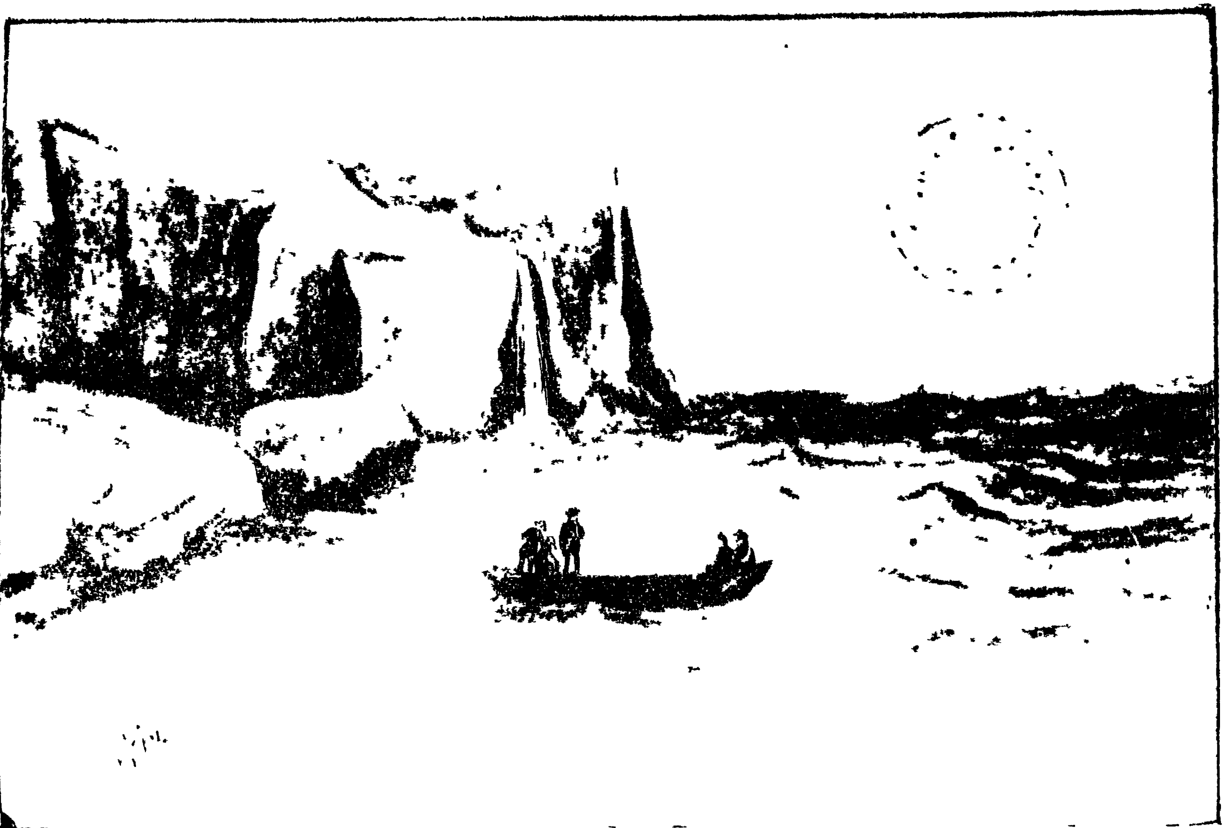
پس ازین محاوره ساختن کشتی بزرگ را برای رفتن جزیرهٔ پومو تو در وقت حاضر موقوف گذاشتند . بکارهای دیگر خود مشغول گشتند . تنها برین یك قرار دادند که پیش ازینکه زمستان داخل شود با کشتی بوناد وانتور در اطراف جزیرهٔ لینقولن یك سیاحتی اجرا کنند . زیرا هنوز دور ادور جزیره رابتمامها بخوبی کشف ومعاینه نکرده اند . علی الخصوص در حق جهت شمالی وغربی جزیره معلومات شان سراسر مفقود است .

این فکر سیاحت دور جزیره را در اول امر پانقروف درمیان آورد . مهندس و دیگر رفقا بکمال ممنونیت قبول کردند .

یوم حرکت خود شانرا در ۱۶ ماه نیسان قرار دادند . بوناد وانتور را برای سفر چهار پنجروزه به ذخیره ولوازمات حاضر ساختند . سیروس سمیت اگرچه آیرتون را نیز در یاسیاحت برفتن تکلیف کرد ولی آیرتون امتناع نموده بژوب در غرانیته وزگذشته شدند . در ۱۶ نیسان مهاجران باتوپ یکجا در بوناد وانتور سوار شدند . باد از طرف جنوب غربی چون بوزیدن بود پیش رفتن بوناد وانتور بطرف دماغهٔ مار به آسانی بوقوع آمد . هنگامیکه دماغهٔ ماررا گردش کردند شب هم داخل شد . مهندس چون این سواحل را میخواهد که بنظر روز ببیند در شب از ساحل یکقدری دورتر کشتی را لنگر انداخته شب را در کشتی گذرانیدنرا مناسب دید . لهذا در پیش دماغهٔ مذکور پانقروف کشتی را لنگر انداز اقامت گردانید . باد نیز چون با غروب آفتاب مقطوع گردید از نرو

شب را بکمال سکون و آرامی بسر آوردند . غیراز پانقروف که به پاسبانی مشغول بود دیگران قفادر کمرهٔ کشتی بکمال راحت بخوابیدند .

روز دیگر بوقت صبح پانقروف بوباد وانتوررا براه انداخت . باد چون موافق بود از نزدیك خشکه قطع مسافه مینمود . مهاجران این خشکهٔ بسیار بلندرا پیش ازین بگردش پیاده روی نیزدیده اند وحالا ازطرف بحرمی بینند . مهاجران به لطافت و هیئت بسیار عجیب این ساحل حیران ماندند . کشتی را به بسیار آرامی از نزدیك ساحل میراندند . حتی یکدوسه بار به لنگر انداختن نیز مجبور شدند چونکه ژه دهئون تصویر بعضی منظره های ساحل را گرفت . بوقت پیشین به پیش آبشار بسیار بلندی که از ریختن نهر آبشار بدریا حاصل آمده است رسیدند . در پیش این منظرهٔ لطیفه نیز یکقدری توقف نموده وعکس آن را گرفته روانه شدند بعد ازین درختهای پشتهٔ ساحل رو بکمتری نهاد . ساحل بطرف کوه فرانقلن هرچه که نزدیك شده میرفت کسب بلندی میگرفت . وهیئت مجموعهٔ آن چنان یك منظرهٔ غریبهٔ عجیبهٔ پیدا میکرد که در هیچ طرف دنیا امثال آن دیده نمیشد . مهاجران اینجا هارا ازسر کوه فرانقلن ندیده بودند . وتابحال به این طرفها هم نیامده اند . کوه فرانقلن ازینطرف مانند دیوار سنگئی سربفلك کشیده رفته است که جهت پایان این دیوار سر راست در برابر سطح دریا مغاره ها ، وطاق نماها ، وشنکها ، وقبه ها ، وگنبذها ، وپلهای سنگئی طبیعی قدرتی بوجود آمده که حدو حساب ندارد بدایع گونا گون طبیعت خارج قوهٔ مخیله آثار غریبهٔ عجیبه درینجا رونما کرده است در بعضی جاها آنقدر کاواکیها وسوفهای تاریك ودرازی از سطح بحر در زیر کوه درامده است که ازدیدن آن انسانرا حیرت ودهشت دست میدهد . مهاجران این منظره های عجیبه وغریبه را بکمال حیرت تماشاکرده ساکنانه وساکتانه براهیکه دارند دوام میورزند . که این سکوت ، وسکونت شانرا عوعوهٔ توپ درینجا ها خلل پذیر مینمود . ولولهٔ صدای سگ در گنبذ های طبیعی سنگی طنین انداز آواز میگردید . مهندس عوعوهٔ توپ را دریجا مانند ولولهٔ که در کنار چاه غرا نیتهاوز می انداخت



بوقت پسین به پیش آبشار بالای رسیدند

مشابه یافت .

بوناد وانته ر تا وقت شام به آهسته گی واحتیاط رفتار نموده وقت مغرب بجهت شمالی کوه فرانقان در یك حوضهٔ طبیعی کوچکی لنگر انداخت . آبهای بحر در ینطرف بسیار عمق و چقوری دارد . باد چون آرامشده شب را خیلی براحت گذرانیدند .

بوقت صبح پانقروف بادبانها را کشاده بطرف دماغهٔ ماندیبول شمالی روانه عزیمت گردیدند . امروز باد یکقدری تندی پیدا کرده پانقروف گفت :

— من دیشب بوقت غروب از بعضی علایم دیده دانسته بودم که امروز باد بطرف غربی سردوچار خواهیم شد .

مهندس — چون چنینست چابکی کرده خودرا یك آن اولتر بدماغه را دور کنیم که سنگهای ریگی برسانیم چرا که درانجا از خطر فرغ خواهیم شد .

هر بر — در اثنای دور زدن دماغه کشتی ما گاهی غیر از شب اگر روز دیگر را هم بگذرانیم چه خواهد شد . چرا که آنجا نیز بحقیقت شایان تماشا میشد .

پانقروف — اگر هوا خوب باشد دماغه را دور زده خواهیم توانست . در شب هوای ناساز در چنین جاهای تنك و آبهای ناشناس گردش کردن هیچ بدردمی نمیخورد .

مهندس — پانقروف ! کپیتان ما تو میباشی هرچه که مناسب به بینی همچنان کن همه ما بتو تابعیم .

پانقروف — شما خاطرجمع باشید موسیو سیروس ! اگر صخره سنگی بجوهر نه بزیر کشتئی من برخورد من حاضرم که آن سنگرا بسر خود پاره پاره کنم .

پانقروف یکقدری توقف کرده پرسیدکه :

— ساعت چنداست ؟

— ساعت ده .

— تا بدماغهٔ ماندیبول چقدر مسافهٔ ازینجا خواهدبود ؟

— بقدر پانزده میل تخمین میشود .

— پانزده میل دونیمساعت راهست که باینحساب بعداز پیشین ما دردهنه نالهٔ مذکور خواهیم رسید و چون درانوقت زمان جزر بحراست آب های ناله به برامدن آغاز دارد که به اینسبب درامدن در ناله محالست .

— دردهن مدخل ناله آیا لنگر انداخته نمیتوانید ؟

— نمیشود ، چراکه درهوای بدبه نزدیك خشکه لنگر انداختن مهلك است .

— پس چه خواهید کرد ؟

— دور از خشکه میان دریا لنگر می اندازیم وبه مد انتظار میکشیم وقتیکه مدابتدا کرد اگر روشنی بودمیدرائیم وگرنه تابطلوع آفتاب صبر میکنیم .

— من گفتم ترا پانقروف ! ماتبو تابعیم .

هاربر — البته احتیاط لازمست چرا که دربنیارمهندس مانیزدر بیرون کشتی نیست که برای رهنمائی ما آتش بیفروزد .

ژه ده ئون — صحیح ! خو بشدکه بیادم دادی بخدا موسیوسیروس اگر آن آتشرا نمی افروختید ماجزیره رانمی یافتیم .

مهندس بسیار متحیرشده پرسیدکه :

— کدام آتش ؟

پانقروف — وای مگرفراموش کردید ! دروقتیکه ما ازجزیرهٔ تابورمیآمدیم ، درشب آخری بسبب دمه وطوفان راهرایکقلم گمکرده بودیم ، ویکسر بطرف شمال می راندیم که دران اثنامهمت ومعاونت شمابفریادمارسیده آتش بسیارروشنی درخشندهٔ افروختید ومارارهنماهی نمودیدکه آنشب هم بیستم ماه تشرین اول بود .

— بلی بلی . خوب فکرکرده بودمکه آن آتش رابرای رهنمائی شما افروختم !

بعد ازیکچند دقیقه مهندس بطرف بینی کشتی باژه ده ئون تنهامانده گفت :

— دوست من سیبله ! در دنیا یکچیزی بسیارمعلوم و ظاهریکه باشد آنهم همینست که من دربیستم تشرین اول یاپیشتر ویاپستر درهیچ جای جزیره هیچ آتشی نیفروخته‌ام !

باب بیستم

فهرست

شب گذرانیدن دردریا — نالهٔ سگماهی — مذاکره — حاضری برای زمستان — هواهای بد — سردیهای شدید — کارهای داخلی — بعد ازششماه — آئینهٔ فوتوگراف — حادثهٔ غریبه

هوا بحقیقت چنانچه پانقروف گفته بود ابتر گردید . باد رفته رفته کسب شدت میورزید . بوناد وانتور وقتیکه بدهنهٔ نالهٔ سگماهی رسید بسببی که جزر آغاز نهاده بود داخل شدنش قابل نشد ، لهذا دورازساحل بلنگر انداختن وشب گذرانیدن قرار دادند . اگرچه باد بسیارشدید بود ولی دریا موج کمتر داشت که اگر موج هم بسیار میبود مانند بوناد وانتور کشتیهای کوچك راطبعاً دوچار تهلکه میگردانید . پانقروف بملاحظهٔ اینکه مبادا موج بسیار شود شبرا تا بصبح به دیده بانی وپاسبانی گذرانید .

امشب ژه ده ئون ومهندس تنها نشدند که دربارهٔ مسئلهٔ آتش یك سخنی بگویند . درجزیرهٔ لینقولن یکدست مجهولی همیشه آثار عجیبهٔ بظهور میآورد آیا کیست؟ وچیست؟ ژه ده ئون تمام شب به این افکار افتاد ، و آتشیرا که دروقت آمدن ازجزیرهٔ تابور دیده بودند پیش نظر آورده بملاحظه افتاد . آتش رانتنها خود اونی بلکه رفقای او نیز عیناً دیده بودند ، وبروشنی همان آتش خود رابجزیره رسانیده توانستند . وهمه را تصور این بود که آتش رامهندس افروخته است . حالا نکه مهندس میگوید که من نیفروخته ام ! آیا که افروخته ؟ واین اثر لطف ومروت راکه نمودار کرده ؟ ژه ده ئون باخود قرار داد که این بارچون بجزیره برایدبا جملهٔ رفقا هرطرف جزیره رابکمال دقت واعتنا جستجوو پالیدن گیرند .

امشب رامهندس وژه ده ئون بهمیگونه افکارها وملاحظه ها ، و پانقروف به دیده بانی وپاسبانی ، وناب وهاربرتخواب بسر آوردند . امشب هیچ اثر آتشی از جزیره ظهور نیافت .

باطلوع آفتاب باد آرام شد . پانقروف باد بانهارا کشاده بکمال احتیاط دماغهٔ ماند بیول شمالی را دور نموده بدهنهٔ نالهٔ سگماهی داخل شدکه این جایك حوض طولانی بزرگیست که از «لاو» نام مواد مذابیهٔ معدنیهٔ کوه آتشفشان ترکیب و تشکیل یافته است . پانقروف گفت :

— اینست حوضهٔ لنگرگاه بسیار امین ومحفوظی که دسته های بزرگ کشتیهای جنگی نیزدران پناه گرفته میتوانند .

مهندس گفت — این حوضهٔ طبیعی ازدو شاخ لاو یعنی مواد آب گشته و مذاب شدهٔ که در وقت اشتعال و آتشفشانی کوه فرا نقلن ازدهنهٔ تنوره کوه مذکور رازمرکز زمین برامده وسیلان نموده بعمل آمده است .

پانقروف — از هر چیزیکه بعمل آمده باشدباشد من اینحوضهٔ طبیعی را بدولت خود پیشکش میکنم . آیابرای دسته های کشتی جنگی حکومت جماهیر متفقه در بحر محیط بهتر ازین لنگرگاه امین ومحفوظی تصور میشود ؟

ناب — پانقروف ، توحالا آنسخن را بگذار اینرا بگو که حالاما تا بدرون دهنهٔ سگماهی نیستیم ؟

هاربر — بلی بلی ، تابدرون دهن آن ! امامترس ناب ، سگماهی دهن خود راباهم آورده مارا فرو نمیبرد .

ناب — نی ازین نمیترسم ، اماباوجود آنهم ازینجاهیچ خوشم نمیآید ، میخواهم که یك آن اولتر ازینجابرائیم .

پانقروف — به بینید ، ببینید ، من میخواهم که این حوضه را بحکومت متبوعهٔ خود پیشکش کنم ناب ازحالااورابه ناپسندی بد نام میکنند .

اطراف اینحوضهٔ طبیعی رادیوارهای صخره سنگهائیکه ازمواد آبشدهٔ معدنی بعمل آمده واز سطح بحربسیار بلندی پیدا کرده تشکیل داده است که هیچ راه مرورو بالا شدن برا نهادیده نمیشود . دورادور حوضهٔ مذکوررا گردش کرده بازروی بونادوانتوررا

بسوی دهنهٔ ناله سر راست کرده دوساعت بعد از پیشین از حوضهٔ مذکور برامدندتاب چون برامدن کشتی را از نالهٔ سگماهی دید بکمال ممنونیت وخشنودی یك « اوه » دور ودرازی کشید . گویا زنجئی بیچاره بحقیقت خود را در دهن سگماهی میپنداشت که به ترس افتاده بود .

از نالهٔ سگماهی تابجای ریختن نهر مرسی بدریا بقدر هشت میل راه است . بوناد وا نتور از ساحل بقدر یك میل دورتر بسوی غرانیتها وزبادبانکشای عزیمت گردید . بعد از گذشتن از پیش روی سنگلاخهای بزرگ ساحل تپه زار های ریگزار یکه مهندس دران پیدا شده بود نمودار گردید . ساعت چار بانقروف جزیره گك سلامت را دور کرده به نهر مرسی داخل گردیدو در انجالنگر انداخته مهاجران بخشکه برامدند .

آیرتون ، وژوب درساحل منتظر بودند . ژوب ازدیدن افندیان خود بسیار صداهای شوق ومسرت براورد .

مهاجران مدت سه روز کامل شدکه ازغرانیتهاوز برامده اند . درین سه روز همه اطراف جزیره را گردش کرده هیچ جای نامعلومی درسواحل جزیره باقی نماند . هرگاه درجزیره بغیر از مهاجران کسی دیگر موجود باشدیادر گوشه وکنار جنگلفروست ویادر پشتهٔ جزیرهٔ مار خواهدبود ! چرا که هنوز باین دوجا کاحقهٔ بهرطرف آن گشت وگذار نشده .

ژه دهئون بامهندس بعداز بسیار مذاکره ومحاوره قرار دادندکه نظر دقت رفقا را نیز بسوی اینواقعه هائیکه گاه گاه درجزیره رونمای ظهور میشود جلب وجذب نموده درباب کشفیات آن یکقراری بدهند . لهذا در ۱ ماه نیسان مهاجران بر منظرهٔ وسیعه درزیر چیری خود گرد آمده مهندس بسخن آغاز نهاده گفت :

— عزیزان من ! درجزیرهٔ ما بعضی وقایع عجیبهٔ ظهور می یابد که میخواهم نظر شما را بسوی آنها جلب نموده درا نباب از شما رأی طلب کنم چرا که اینوقایع چیزها ئیست که خارج طبیعت است .

پانقروف دودهای توتونرا ازدهن خودکشیده گفت :

— وای ! مگر جزیرهٔ ما خارج از طبیعت یکجزیرهٔ بوده است ؟

— نی جزیره ازدایرهٔ طبیعت خارج نیست . اما بعضی کارهای پنهانی اسرار انگیزی در وظهور می یابد که خارج طبیعت شمرده میشود که اگریکان یکان آنواقعاترا برای شما بیان کنم وشما هم برای آنهایك سبب معقولی نیابید جزیرهٔ ما اسرار انگیز وپنهانی آمیز یك جزیرهٔ میشود والسلام !

پانقروف — بگوئید موسیو سیروس ! ببینیم که چیست ؟

— خوب اول اینراچه معنامیدهید که من بدریا بیفتم وغرق شوم وبعد ازان بمسافهٔ یك ربع میل دور ازساحل درمیان یك مغارهٔ پیدا شوم ! ؟

— میگوئیم که بیهوش شده بودید ، وبه بیهوشی تابه مغاره آمده اید .

— این تاویل هیچ قبول نمیشود . بگذاریم . اینرا چه میگوئید . ازمغارهٔ که من دران افتاده بودم تابه شمینه های شما که بقدر هشت میل مسافه است توپ چسان آمده توانسته است ؟

هاربر — به ذکاوت ودراتیکه سگهادارند . . .

ژه ده ئون — عجب درایت ! باوجودیکه باران بسیار شدید ، وطوفان هم بود سگ درشمینهٔ ماخشك وبی ترشدن رسیده . ؟

سیروس — ازینهم بگذریم . آیادرخصوص مجادلهٔ سگ بادوغونق وبالا پرانیدن سگ ، وتلف شدن دوغونق چه میفرمائید که بشنویم ؟

پانقروف — براستی که اینمسئله هیچ دانسته نشد وهم زخم وغونق بسیار عجایب بود !

سیروس — ازینهم گذاشته پیداشدن دانهٔ ساچمه رادرگوشت آهوبره چه بگوئیم ؟ پیدا شدن صندوق پرازاسباب ضروری خود ما نرابی آنکه ازکشتی قضارسیدهٔ اثر بیباسیم چه تفسیر کنیم ؟ رسیدن کشتی خود را دروقت ضرورت در نهرمرسی چه بگوئیم ؟ وقتیکه بابوناد وانتور گردش میکردیم دفعتهٔ پیدا شدی شیشهٔ راکه مارابربو

دن آیرتون در جزیرهٔ تابور آگاه کند چه تاویلی دهیم ؟ بخوف وهراس غریبی افتادن وخودشان را از پنجره های غرانیتهاوز بپایان انداختن بوزینه کاررا بالاف ـ نزینه چه معنا دهیم؟

سیروس سمیت همه وقوعات غریبهٔ راکه ازوقت آمدن شان تابحال درجزیره بوقوع آمده است بی آنکه یکی ازانها را فراموش کند یگان یگان بیان کرده ناب وهربرت وپانقروف حیران ماندندکه چه بگویند ! پانقروف گفت :

— براستی که دانستن این مسئله ها خیلی مشکلست دربنباب حق بدست شماست .

— دوستان من ! حالا یکواقعهٔ دیگری پیش آمده که دانستن وفهمیدن آن ازهمه یاده ترمشکل گردیده است !

— آن کدام واقعه است موسیوسیروس ؟

وقتیکه ازجزیرهٔ تابور می آمدید آیادرجزیرهٔ ما آتش افروخته دیدید یانی ؟

— بلی دیدیم .

— آیا ازدیدن خود بخوبی امین هستید ؟

— همچنین امینیم که ازدیدن شما امینیم .

— توهم آتش رادیدی هاربر ؟

— بلی موسیوسیروس ! آتش مانند یك سیارهٔ بزرگی بدرخشیدن بود .

— خوب فکرکنید ! مبادا که براستی سیارهٔ بوده باشد ؟

— نی سیاره نبود ! چراکه آسمان سراسر با ابرهای سیاه وتیرهٔ مستوربود . موسیو ،ده‌ئون نیزدیده است .

ژه ـ ده‌ئون — بلی من هم دیدم . حتی بچشم من ازروشنی آتش زیده تر روشنی ی الکتریك برخورد . وچنان گمان بردم که یك چراغ بزرگی برقی بدرخشیـ ـن ده است .

هربر — بلی . بلی هم برسربام غرانیتها اوزبود .

پنکرس — بسیارخوب دوستان من ! حالا بتحقیق بدانید که درآنشب نه من ونه

ناب هیچ آتشی درجزیره نیفروخته ایم!

پانقروف بحیرت تمام گفت :

— چه میگوئید ؟ آیاشمانیفروختید ؟

— محقق بدانیدکه اگر آتشی افروخته دیده باشید آن آتش ازدست ما افروخته نشده است چراکه مادر انشب ازغرانیتها وزهیچ بیرون نبرامده ایم .

رفقااز ینسخن مهندس خیلی بحیرت افتادند چراکه آتش رابرأی العین دیده بودند . براستی که درینمسئله هایکچیزی هست ! معلوم است که یك قوت پنهانی ناقابلی در جزیرهٔ لینقولن حکمفرمامیباشد . اگرچه اینقوت برای مهاجران نافع ومفید حرکت میکندبازهم درچه بودن، وکه بودن آن خیلی به پریشانی خاطر وتشویش افکار افتاده اند!

سیروس سمیت ازولوله انداختن و هیجان توپ و ژوب برکنار چاه ، و فرو آمدن خود درچاه، ونیافتن چیزی نیزبیان کرده بعدازین مکالمه همهٔ مهاجران به‌اتفاق آراقرار دادندکه هرطرف جزیره رابکمال دقت و باریك بینی بپالند . و هیچ نقطهٔ جزیره رابی تفحص وجستجو نگذارند .

بعدازامروز پانقروف خیلی اندوهگین شد . وبی اندیشه نماند . کشتیبان قهرمان ماکه تابحال جزیره رایگانه مال خودمیشمردند، وخود شاراحاکم مطلق آن میدانستند حالا یك آمر دیگری برای آن پیدا شدن خیلی برطبعش گران آمده است ، وشوق و نشه اش یکقلم پریده است .

ماه مایس داخل گردید . زمستان نیزواصل شد . مهاجران بکارهای زمستانی خود آغاز کردند . مهاجران درینزمستان خیلی پرواندارند . لباسهای پشمی نمدی بسیار دارند . پشم وماشین قماش سازی شان نیزحاضراست .

آیرتون نیزلباسهای پشمینه راپوشید، وبنابر رجای مهندس زمستان رابامهاجران درغرانیتها و زبسر آوردن قبول نمود . اگرچه باایشان بهرگونه معیشت اشتراك میورزدولی همیشه مایوس ومکدر میباشد . بساعت تیریها، وسرورهابا آنهااشتراك نمیکند

مهاجران درین زمستان که سوم زمستان شانست هیچ از غرانیتهاوز نبرامدند . طوفانهای بسیار شدید شدیدی ظهور نمود . بحر بسیار طلاطم پیدا کرد . موجه های بزرگ آن تابه پای دیوار غرانیتهاوز رسید . نهرمرسی نیز سیلابهای شدیدی بعمل آورد . مهاجران پلهای تپهٔ منظرهٔ وسیعه را محکم بندی خوبی کردند .

در اثنای طوفانها بمرغانچه ها ، و آسیا بسیار خسارت رسید که اگرمهاجران زودزود خبرگیری وسرپرستی نمیکردند سراسر محو وتلف میشدند .

در موسمهای سردی درخارج تپهٔ منظرهٔ وسیعه یکچند زاغار و دیگر حیوانات وحشی دیده شد . مهاجران برمرغانچه ها وطویلهٔ حیوانات خود شدن ترسیده یکچندبار باز با آنها محاربه آغاز کرده متعددحیواناترا تلف نمودند . زمستان بهمینصورت بسیارشدیدانه گذشت . شدت هوا بغرانیتهاوز اصلاضرری نرسانید . آغل نیز بسبب باد پناهئی کوه فرانقلن بسیار خسارت نکشید . خرابی جزوئی آنهارا آیرتون تعمیر میکرد .

درزمستان هیچیك حادثهٔ اسرار انگیزی ظهور نمود . اما مهاجران همه وقت ازانوقوعات غریبهٔاسرار انگیز مذاکره ها ومباحثهها میراندند ، وقرارقطعی میدادند که درموسم بهار همهٔ اطراف جزیره راوگوشه وکنارهای آنرا دوروتفتیش نمایند .

بدخول ماه تشرین اول هواهای خوب وموسم لطیف بهار نیز داخل گردید . مهاجران تصوردوروتفتیش جزیره را مصمم کرده بودندکه درین اثنا یك حادثهٔ نودیگری که نتیجهٔ آن خیلی مهلك ووخیم بود ظهوریافت که بدینسبب ازتصور گردش جزیره فارغ شده درصدد چارهٔ حال خود افتادند این حادثهٔ غریبه رانیز آئینهٔ فوتوگراف بظهور آورد باینصورت که در ١٧ تشرین اول هار برهوار اخوب ومساعدیافته خواست که یکقطعه فوتوگراف همهٔ کائنهٔ جهاهیرمتفقه رابردارد . که این قطعه منظرهٔ تمدکه نه راازحد دماغهٔ ماندیبول تابحد دماغهٔ پنجه همه را دربرمیگرفت . آنروزهواصاف دنیا هم آرام بود . ماشین فوتوگراف راهاربر دریکی ازپنجره های غرانیتهاوزگذاشته ساحل

وبحر را در دائرهٔ رویت او در اورد . بعد از انکه فوتوکراف را کرفت در خانهٔ تاریك غرا نیتها وز برای شستن آئینهٔ فوتوکراف در امد وشیشه راشسته پس بروشنی بر امد . دید که در نقطهٔ التصاق هوا و دریا یعنی منتهای افق بحر در عکس یك لکهٔ سیاهی موجود است . بخیالش آمد که در شیشه این لکه خواهد بود باز آئینه را بخانهٔ تاریك برده هرچه که شست لکه پاك نشد . ذره بین بزرک را برداشته نقطهٔ مذکور را بدقت معاینه کرد . بعداز معاینه دفعهٔ یك ندای حیرتی بر اورده آئینه را باذره بین به پیش مهندس دوانیده بردو گفت :

— به این نقطه ببینید .

سیروس سمیت به نقطهٔ مذکور باذره بین بدقت نظر کرده آئینه را بجایکی بنهاد ، ودور بین بزرک را برداشته بسوی پنجره دوید .

مهندس بادوربین هرطرف افق را معاینه کرده بر نقطهٔ که در آئینهٔ فوتوکراف مانند لکهٔ سیاهی پدیدار بود توقف نموده و فریاد بر اورده گفت که :

— یك کشتی راست باینطرف می آید .

ژه ده‌ئون و پانقروف نیز دویده دوربین را کرفته دیدند . براستی که یك کشتی بزرکی بطرف جزیرهٔ لینقولن به سرعت در آمد نست .

—{ انتهای کتاب دوم }—

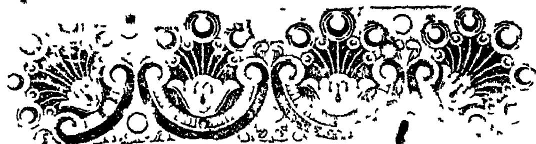
—{ مترجمش }—

محمود طرزی



اعلان

کتاب دوم رومان ما که بعنوان «آدم متروك» بود بعون الله تعالی رسیدهٔ حد ختام گردیدو حالا بکتاب سوم آن که «اسرار جزیره» است آغاز میکنیم . آدم متروك که عبارت از آیرتون نام شخصیست ، و ازطرف مهاجران از جزیرهٔ تابور بجزیرهٔ لینقولن آورده شده اگرچه یك کمی ازسرگذشت احوال او درین کتاب دوم رومان جزیرهٔ پنهان بیان گردید ولی تفصیلات کلی وقوعات حالات لارد گولناروان ، وکپتان غران ، ووابور دونقان ، وخود این آیرتون رومان مستقل مخصوصی دارد که نام آن رومان (اطفال کپتان غران) میباشد . اطفال کپتان غران نام رومان نیز ازتألیفات مولف جزیرهٔ پنهان ژول ورن فرانسویست که باز مستند برفن میباشد . رومان مذکور ازیك سیاحت خارق العادهٔ بسیار عجیبی که برسی وهفتم درجهٔ عرض جنوبی بر تمام کرهٔ زمین دور وگردش شده است بحث و بیان میراند ، و از جزیرهٔ پنهان بزرگتر یك کتابیست . اطفال کپتان غران هم ازطرف احمد احسان بیك بزبان ترکئی عثمانی بهمهٔ تصاویر ، ونقشه های مکمل آن ترجمه ونشرشده است . هرگاه این زحمت وجگرخونی که درراه ترجمهٔ جزیرهٔ پنهان را بزبان پارسی برخود گوارا ساخته ایم به هدر وعبث نرود ، واین اثرما ازطرف قارئین کرام وطن عزیزما مظهرحسن قبول گردد ، وعمرهم وفا کند انشاء الله تعالی به ترجمهٔ رومان اطفال کپتان غران نیز آغاز خواهم کرد . ومن الله التوفیق . (محمود طرزی)



جزیرهٔ پنهان

کتاب سوم — اسرار جزیره

باب اول

فهرست

تمام دونیمسالست که مهاجران بیچارهٔ قضازدهٔ فلاکترسیده بجزیرهٔ لینقولن افتاده اند ، ودرظرف اینمدت باعالم انسانیت هیچ مخابرهٔ اصلا کامیاب نشده اند . اگرچه ژه ده ئون یکبار احوال خود شانرا مختصراً نوشته بگردن مرغ بزرگی که هاربرگرفته بودبسته ومرغرا بهوا کرده بودنداما این مخابره هم چیزی نیست که بنظر جدیت وصحت بآن دیده شود . تنها آیرتون است که بنابرنتیجهٔ وقوعاتیکه برقارئین کرام معلومست به اینهارفیق گردیده است . حالا نکه امروز آمدن دیگر آدمانرا درجزیرهٔ پنهان تنهای هجران خودمی بینند .

زیاده هیچ جای شبهه نماند . درپیش روی شان یك کشتی باد بان کشادهٔ بزرگی

پدیدار است اما آیا راه براه بدیگرطرف میرود ؟ یا راه بجزیره می آید ؟ اینستکه بعد از چند ساعت اینمسئله نیز بمیدان ظهور حقیقت خواهد رسید ! پانقروف نیز بادوربین بدقت بسوی کشتئی که در آمدن بود نظر کرده گفت که :

— بحقیقت یك کشتی می آید . اما آیا چسان کشتی خواهد بود ؟

در صدای پانقروف آثار ممنونیت و خشنودئی زیادی دیده نمیشد . ژه ده ئون گفت :

— آیا بطرف ما میآید ؟

— حالا هنوز معلوم نیست ، در افق تنها بادبانهای کشتی معلوم میشود ، بدنهٔ کشتی هنوز معلوم نیست .

هاربر — حالا چه باید کرد ؟

مهندس — انتظار باید کشید !

یکمدتی مهاجران ساکت و ساکن ماندند ، بهزارگونه فکرها ، وهیجانها ، و ترسها ، و امیدها دوچار شدند . این یك معلومست که این مهاجران جزیرهٔ لینقولن مانند دیگر قضا زدهگان آفترسیده نیستند که از پریشانی و فلاکت و سفالت به تنگ آمده یك آن اول تر آرزوی برامدن از جزیره را داشته باشند علی الخصوص پانقروف و ناب بسببیکه در جزیرهٔ لینقولن بر همه خواهشات خود مالك میباشند اگر ترك کردن جزیره لازم آید بکمال تأسف و حسرت آنرا اجرا خواهند کرد ، وهم این پنج نفر رفیق باهمدیگر چنان یك رابطهٔ محبت و ودادی بهمرسانیده اند ، وجانهای شان چنان باهم انس و الفت پیدا کرده که اگر بیك قطعهٔ مسکونهٔ هم بروند ازهمدیگر جدا نتوانندکه زیست کنند .

اما از مشاهدهٔ این کشتی اگرهیجان ، واضطراب شان بیشتر باشد حق بدست شانست . چراکه این کشتی یکپاره ازپاره های ممالك متمدنه و یکقطعهٔ از قطعات مسکونه شمرده میشود ، وهم که میدانند ، بلکه یك پارچهٔ ازوطن خود شان باشد ؟

هرلحظه پانقروف دوربین را گرفته به پیش پنجره میدود . وبطرف جهت غربی جزیره بسوی کشتی که بقدر بیست میل دوراست نظرمیانداخت ، مهاجرانرا ازدیدن

یانقروف — آفرین ! هزار آفرین موسیوسیروس ! هم بحکومت خودیك جزیرهٔ که هرچیز آن ساخته و حاضر شده است پیشکش میکنیم . زیرا هرطرف آن نام گذاشته شده ، حوضهای لنگرگاه ، وسرکهای منتظم خط تلگراف ، ماشینخانه های مکمل ساخته شده است دیگرچه میخواهند !

ژه دهئون — بلکه وقتیکه ماازینجاحرکت کنیم دیگری آمده جزیرهٔ مارا ضبط کند؟

یانقروف — چون چنین باشد من درینجا مانده نگهبانی وپاسبانی میکنم ، وهم از دست من چنانچه ازجیب احمقی ساعت آنرا ببرند مفت وزایگان کسی نخواهد برد !

تقدریکساعت مدت گذشت درین اثنا هیچ معلوم نشد که کشتی بطرف جزیره می آیدیادیگرطرف میرود . اگرچه یکقدری نزدیك شده است امابازهم معلوم نیست که براستقامت جزیره میآید یانی . درین اثنا ازدروازهٔ دالان غرانیتها وز آیرتون درامده گفت :

— به امرشما منتظرم چه میفرمودید ؟

سیروس سمیت چنانچه عادت اوست دست خود رابسوی آیرتون دراز کرده بعد ازفشاردادن دست همدیگر اورا به پیش پنجره برده گفت :

— شمارا برای یك مسئلهٔ مهمی طلب کردیم درافق یك کشتی دیده میشود .

آیرتون ازشنیدن اینسخن رنگش پرید . به پنجره نزدیکشد بطرف بحر نظر کرده چیزی ندیده ژه ده ئون گفت :

— دوربین راگرفته بدقت نظرکن چراکه ماگمان میبریم که این کشتی دونقان خواهدبود !

— آیادونقان ؟ اینقدرچابك ها ؟

اینسخن بغیراختیاری ازدهن آیرتون برامد وسرش خم گردیده ساکت ماند . بعد ازکمی سربراورده گفت :

— نی نی ! دونقان نیست !

مهندس — یکبار خوب ببینید شبههٔ مارا حل بکنید .
آیرتون دوربین را گرفته بکمال دقت معاینه کرده وبعد از معاینه گفت :
— بواقعی یك کشتی دیده میشود ! اما گمان نمیبرم که دوتقان باشد .
— چرا ؟
— چرا که دونقان واپوراست . حالا نکه درین کشتی هیچ اثر دودمشاهده نمیشود .
پانقروف — بلکه با بادبان ره پیمائی میکند چرا که این جاها از اراضئی مسکونه دور است ودرچنین جاهای دور البته سرفه کردن زغال لازم ولا بد است .
آیرتون — بلکه چنین باشد ! یکقدری صبر کنیم ، البته معلوم خواهد شد .
اینرا گفته ودریك گوشهٔ نشسته ساکت ومتفکر ماند. مهاجران درحق کشتی باز بمکالمه دوام کردند . اما آیرتون درسخن باایشان شراکت نمود .
فکرهمهٔ مهاجران خیلی پریشانست . علی الخصوص پانقروف وژه ده ئون عصبی المزاج درهیچ جا نمی ایستند ودائما بقدم زدن ودرپیش تجربه رفته بدیدن مشغولند . هاربر نیز خیلی اندوهگین دیده میشود . تنها ناب مستریح دیده میشود . البته مستریح بایدبودچرا که هرجاافندی او باشد مملکت زنگئی صدف نیز همانجست دیگر چه کار دارد . آمدیم برمهندس . مهندس بسیار اندیشناك دیده میشود . وازهروضع وحرکتش چنان معلوم میشود که ورود این کشتی را علامت نحوست میشمارد .
درین اثنا کشتی خوب نزدیکشد . بادوربین دیدند که بدنهٔ کشتی بسیار منتظم ومتناسب است باد بانهای خودرا بازکرده بسرعت راست بسوی جزیره می آمد که اگر همچنین براه خود دوام ورزد بعدازکمی به دماغهٔ پنجه خواهد رسید . درا لحال میباید که بحوضهٔ بالون رفته کشتیرا استقبال کنند . اما چون شب نزدیکشده اینهم مشکلست . ژه ده ئون پرسید که :
— آیا اگر شب شود چه خواهیم کرد ؟ آیا اگر کشتی استاده نشود آتش بیفروزیم تاوجودخودرا به آنها خبربدهیم ؟ یا نی !

این یك مسئلهٔ بسیار مشکلیست . چراکه حسیات مهندس باین هیچ راضی نیست
لهذا این سوال ژه ده ئون بیجواب ماند . اما ژه ده ئون باز گفت که :
— بلی باید که سفینه بداند که جزیره مسکونست چراکه این فرصت را اگر از دست
بدهیم در آخر بسیار موجب تأسف ما خواهد شد .
بنا براین سخن قرار داد شد که ناب و پانقروف به لیمان یعنی حوضهٔ بالون رفته یك
آتش بزرگی بیفروزند تا از طرف کشتی نشینان دیده ، و بجزیره بیایند اما درین اثنا
دیدند که کشتی سر راست بسوی جزیره بکمال سرعت می آید لهذا برای آتش افروختن
لزوم ندیدند . دوربین را باز به آیرتون دادند که به بیند که آیا دونقانست یانی ؟ هنوز
روشنی بود . آیرتون بکمال دقت نظر کرده گفت که :
— دونقان نیست .
دوربین را پانقروف گرفته دید که این کشتی خیلی کشتی بزرگ بسیار متین بادیست .
واپور نیست پانقروف دقت میکرد که به بیند آیا بیرق کشتی علامت کدام دولترا دارد .
پانقروف — بردکل کشتی یك بیرقی می بینم اما نمیبینم که چه رنگست .
ژه ده ئون — بعد از نیمساعت آنرا هم خواهیم دید . وهم چنان معلوم میشود که کپتان
کشتی بجزیره برامدن میخواهد که اگر امشب نشود فردا بهمه حال خواهیم شناخت .
— باوجود آنهم میخواهم که امشب ملیت کشتی را بخود معلوم کنم .
پانقروف دوربین را از دست نگذاشت و متصل بسوی بیرق کشتی نظر میکرد گفت :
— این بیرق امریکائی نیست . انکلیزی وعثمانی هم نیست زیرا رنگ سرخ بزودی
وخوبی شناخته میشود ، سفید هم نیست که به روس منسوب باشد رنگهای فرانسیز
والمان را هم ندارد ، اسپانیا هم نیست که زرد باشد .
پانقروف مانده شده دوربین را گذاشت آیرتون دوربین را برداشته نظر کرد
دفعةً فریاد برآورده گفت :
— رنگ بیرق سیاه است .

این کلمه بسیار تأثیر مدهشی بخشید چراکه برهمه مهاجران معلوم است که این علامت کشتیهای رهزنان دریایی میباشد .

چه عظیم مصیبت ! آیا رهزنان دریائی مالزی میباشد یا آنکه او ستر "یـ لی ؟ آیا بجزیرهٔ لینقولن چسان پی برده اند ؟ چنان گمان میشود که بعداز رهزنیهٔ وشقه و تهای مدهشی که اجرا کرده اند خود را به بیراهه زده به تصادف جزیرهٔ لینقولن را دیده اند . وچون درنقشه ها آن را مدرج نیافته اند انجارا برای پنهان کردن خود و جمع کردن اشیای مسروقهٔ خویش پناه گاه امین ومحفوظی شمرده آمده اند . آیا این جزیره که ملجاء ناموسکارانهٔ مهاجرانست مجمع جدیت شقاوت پیشه گان خواهد شد ؟

سیروس سمیت وقت را برای مذاکره ومحاوره مساعد ندیده گفت که :

— دوستان عزیز من ! باکه کشتی تنها سواحل جزیره را دور تفتیش کرده پس میرود ؟ یاکه بخشکه آدم میبرآرد ؟ لهذا این دو امید برای ما یک فرصتی میدهد . ما میباید . که تارسیدن آنها وجود خود را در جزیره سراسر ستر نمائیم وتا که سعی داریم باید چنان بنمایانیم که در جزیره کسی نیست چرخ آسیای بادی ما به آسانی دیده میشود . آیرتون ونب باید رفته آنچه خراب دارند ، بجره های غرانیتا ، وزرا دین را بگیرد و شاخها بخوبی ستر باید کرد ، آتش وروشنی را یکقلم باید برطرف کنیم . که قطعیاً پی نبرند که درجزیره آدم هست یا نی ؟

هربرت — بوتاوانتور را چه خواهیم کرد ؟

پانقروف — کشتی ما در حوضهٔ بالون براحت پنهانست اشقیای خائن نتوانند که آنرا ببینند .

امرهای مهندس درحال اجرا گردید . نب وآیرتون برمنظرهٔ مرتفع رفته همه آثاری که مسکون بودن جزیره را بنمایاند برداشتند . دیگر رفیقان بجنگل رفته بسیاری ازشاخه های پربرگ را آورده بجره های غرانیته وزرا آن بخوبی پوشیدند . اسلحه ومهمات حربیهٔ خود شانرا نیزازدولابها براورده وپاك وحاضر ساختند .

هاچون همه گی تمام شد سیروس سمیت بیك صدای پر هیجان و باتاثیری گفت :

— عزیزان من ! هرگاه این اشقیای خبیث جزیرهٔ عزیزمارا ضبط واستیلا کردن خواهند وظیفهٔ انسانیت مابجز مدافعه ونگهبانئی جزیره دگرچیزی هست ؟

ژه ده ئون ودیگر رفقاهمه گی بیکزبان گفتند :

— درراه مدافعهٔ جزیرهٔ خود مان همه بفدای جان کردن حاضریم .

مهندس دست خودرا بسوی رفقادراز کرده ایشان نیزیگان یگان بکمال اخلاص دست اورا فشار دادند .

آیرتون دریك گوشهٔ بپاایستاده برفقانزدیك نشد . سیروس سمیت فکر آیرتونرا دانسته خودش به اونزدیکشده گفت :

— آیرتون شماچه خواهیدکرد ؟

— من وظیفه . ودینی که برمن وفای آن واجبست آنرااجرامیکنم !

آیرتون اینرا گفته وبه پیش پنجره نزدیك شده بمعاینهٔ حرکات کشتی رهزنان آغازنهاده بیست دقیقه میشود که آفتاب غروب کرده بود ، افق آهسته آهسته روبسیاهی نهاده بود ، کشتی رهزن سررا است بسوی کانهٔ جماهیر متفقه در پیش شدنست ، وحالا داخل کانه گردیده یکسر بسوی پیشگاه غرانیتهاوزدر آمدنست یعنی اگرازدماغهٔ پنجه تابدماغهٔ ماندیبول یك خطی کشیده شود کشتی درینوقت داخل آنخط میماند .

سیروس سمیت چون بیرق سیاه کشتی رادید بسیار متأثر گردید . کشاده بودن و موجزدن این بیرق علامت نحوست ومصیبت بزرگی برجزیره وجزیره نشینان شمرده میشود . اینهمه آثارعمران وسعادتی که بعرق جبین وقوت بازو ، وسایهٔ همایایهٔ علم بروی کار آورده شده تموج این بیرق منحوس آنرالحظه بلحظه تهدید میکنند والحاصل حال سعادت اشتمال مهاجران به ورودیافتن این کشتئی منحوس شقاوت پیشه کان دوچار تهلکهٔ عظیمی گردیده است . باوجود آنهم رفقا تابوقتیکه هلاك شوند بمدافعه ومحافظهٔ جزیرهٔ خودحاضراند ، وبامهندس خود دربنباب عهد وبیعت کرده اند .

آیا اشقیای رهزن در کشتی بسیار اند ؟ اسلحهٔشان مکملست ؟ اینستکه دانستن این نقطه ها لازم ! و برای اینعلم آوری تابکشتی رفتن لازم : اما بچه گونه ؟ وباچه واسطه ؟

شب شد ، قمر که بحال هلال بود غروب نمود . جزیره و دریارا یك ظلمت کثفی استیلا کرد . سحاب پاره های غلیظی که درافق جمع آمده مرور ضیارا قطعیاً منع کرده بود . بادهم سراسر ازوزیدن افتاده هیچیك صدایی از طرف خشکه ، و بحر بگوش نمیآمده یانقروف گفت :

— که میداند ! بلکه کشتی منحوس بشب برراهی که دارد برود ، و صبح که برخیزیم هیچ اثری ازان نیابیم .

گویا اینسخن یانقروف را جواب بود که یك ضیای شدیدی از طرف دریا پیدا شده ودرعقب آن صدای یك توپی بیامد .

ازین معلوم شد که کشتی رفتنی نیست و بساحل نزدیك شدنیست ودرین اثنا صدای زنجیر لنگرانداختن کشتی نیز بگوش تأسف مهاجران برخورد .

وچون درمابین درخشیدن ضیا ، ورسیدن صدا بقدر شش ثانیه مرور نموده معلوم شد که سفینه بمسافهٔ یك میل فاصله درپیش روی غرانیتهاوز لنگرانداز اقامت شده است .

باب دوم

فهرست

مذاکره — تکلیف آیرتون — قبول شدن تکلیف آیرتون —
یانقروف و آیرتون درجزیرهٔ سلامت — رهزنان در پایی
انکلیزی — تشبث جسورانهٔ آیرتون — عودت
کردن آیرتون — شش نفر بمقابل پنجاه نفر

فکر رهزنان شقاوت پیشه بخوبی معلوم گردید ، درنزدیك جزیره لنگر انداختند . فردا بهمه حال بازورقهای کوچك خود بجزیره میبرایند .

سیروس سمیت ورفقایش اگرچه بهرگونه دلاوری وشجعت برای مدافعه حاضر

میباشند ولی قاعدهٔ احتیاط را از دست دادن نیز جائز نیست . اگر رهزنان تنها برای یك آب برداشتنی آمده باشند آب خودرا ازنهرمرسی برداشته میروند . چه ضرور که مهاجران خودرا به ایشان بنمایانند . پانقروف گفت :

— اما کشتی چرا بیرق سیاه خودرا برافراشت ؟ وبرای چه توپ انداخت ؟

مهندس — یا ازبرای نمایش ! یا آنکه میفهمانند که جزیره را استیلا کردیم !

ژه ده ئون — با وجود آنهم جای ما بسیار امین وپنهان ومحفوظست . دشمن بهیچ صورت مجرای قدیم تالابرا که در زیر آب پنهان مانده پیدا نمیتواند ، از ینطرف نیز بی زینه بغرانیتهاوز برامدن شان محالست .

پانقروف — اما جملهٔ بناها ، وتأسیسات بیرونئ مارا درظرف یکچند ساعت خراب میتوانند !

مهندس — بلی ! اما چه کنیم ؟ چاره نیست .

هاربر — آیا این اشقیا بسیارمرد مان خواهند بود ؟ یعنی اگرده یا نزده نفرباشند عیناً با آنها اعلان حرب کرده ازعهدهٔ شان میبرائیم .

درین اثنا آیرتون پیش شده گفت :

— موسیوسیروس ! ازشما مساعده ورخصت میخواهم ؟

— چسان مساعده ورخصت ؟

— تا بکشتی رفته عددطایفه، ودرجهٔ قوت آنرابخوده ملوم کرده برای شما خبر میاورم.

— به این حرکت جان تا برابه تهلکه می اندازید .

— وظیفه منست چرا نیندازم ؟

— اما اینکار ازوظیفهٔ شما افزونتراست !

— من مجبورم که ازوظیفهٔ خود افزونتر کارها اجرا کنم !

ژه ده ئون — تابکشتی بازورق کوچك خواهید رفت ؟

— نی به آب بازی میروم . چراکه زورق مانند انسان اززیر آب گذشته نمیتواند!

هاربر — کشتی اشقا ازساحل بقدریکنیم میل راه دورایستاده است چسان رفته خواهید توانست :

— من خیلی خوب شناوری میدانم موسیوهاربر •

مهندس — اما این تهلکهٔ بزرگیست !

— به این تهلکه پروااندارم موسیوسیروس ! ازشمابکمال نیازمندی این رخصت را طلب مینمایم • بلکه به این کاروخدمت برا دران خود یکقدری تخفیفی درگناه های خود به بینم •

مهندس دیدکه اگرقبول نکنند آیرتون بیچاره که آرزوی ناموسکاری دارد خیلی دلگیرخواهد شد • لهذا گفت :

— بسیارخوب بروید •

پانقروف گفت :

— منهم باتومیروم !

آیرتون خیلی متاثرشده گفت :

— مگرهنوزازمن امین نیستید ، وبرمن شبهه دارید !!

اینرا گفته باز درمیان لبهای خود آهسته گفت :

— هزارافسوس که حق بدست شماست •

سیروس سمیت گفت :

— نی ، آیرتون ! اینچنین نیست ! پانقروف ازتواصلا شبهه ندارد شماسخن اورا غلط فهمیدید •

پانقروف — بلی ، آیرتون من ازشماهیچ شبههٔ ندارم • من باشما تنها تاجزیرهٔ سلامت میروم • چرا که مباداازان خبیثان کسی درانجابرامده باشدتاباشمامددگارورفیق باشم ، واگرکسی درانجانباشد من درجزیرهٔ سلامت مانده وشمابکشتی میروید •

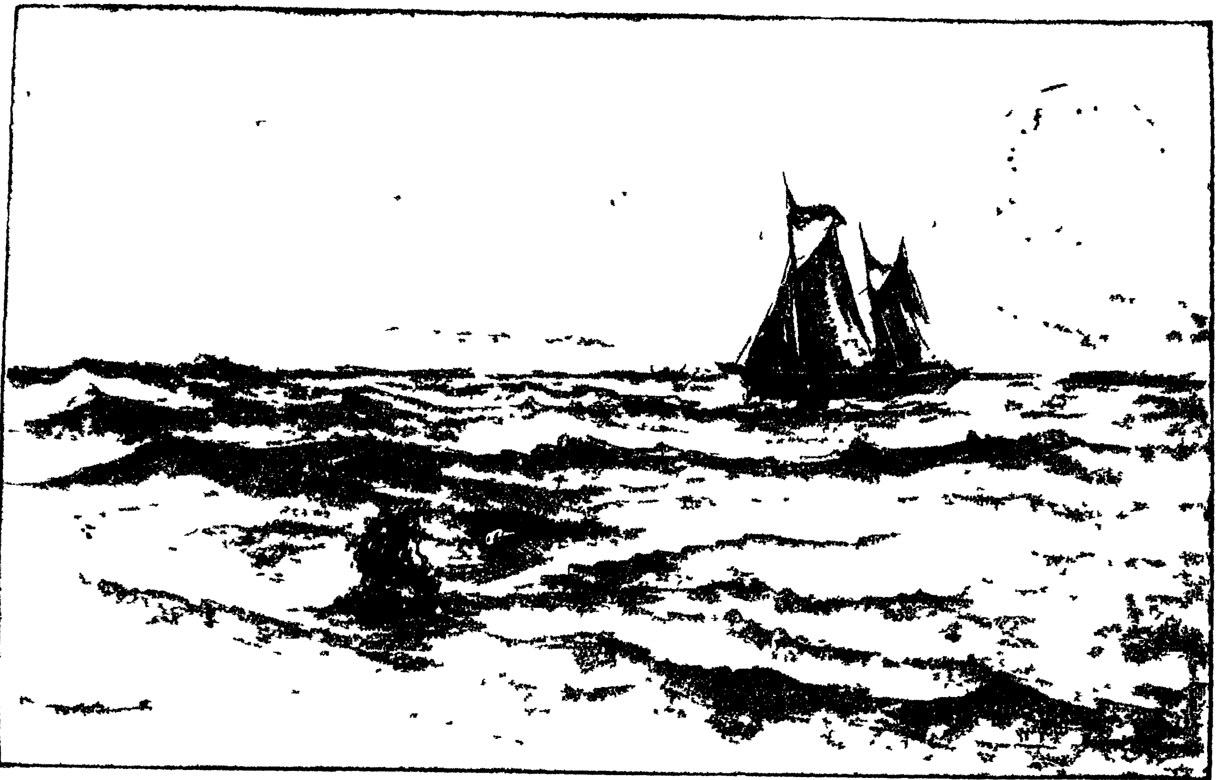
بعدازقراردادن بدینصورت آیرتون حاضری خود رادیده ، وازرفقا وداع کرده

باپا نقروف یکجا بساحل فرود آمدند . آیرتون خود را برهنه کرده وجود خود را با پیه چرب کرد چرا که یکچند ساعت در دریا ماندنش احتمال دارد .

پا نقروف وناب در اول امر زورقچهٔ کوچکی که داشتند از بهر مرسی آورده پا نقروف وآیرتون دران بنشستند . آیرتون یك پوستی رشانه خود انداخته ووداع آخری خود را با رفقا اجرا کرده زورقچهٔ خود را بسوی جزیرهٔ سلامت براندند . گلوگاه را به آسانی گذر کرده بساحل جزیرهٔ سلامت رسیدند . درین خصوص بسیار احتیاط کردند زیرا میترسیدند که مبادا کسی از رهزنان در جزیره راه باشد . امابعد از جستجو دانستند که در جزیره کسی نیست . زورقچهٔ خود را درهما بجا بسته کرده بساحل دیگر جزیره روانه شدند . آیرتون از انجا بلا تردد خود را بدریا انداخت بی آنکه صدایی وندائی بکشد سر راست بسوی کشتی به شناوری آغاز نهاد .

پا نقروف در یك گوشهٔ خزیده به بازگشتن آیرتون منتظر نشست . آیرتون بکمال جسارت ومهارت بی آنکه صدای از آب برارد شناوری میکند تنها سرش از آب بیرون میداشد ، وچشم خود را بروشنی چراغ کشتی دوخته است . آیرتون نه از تهلکهٔ دندانهای تیز سگماهیهای بسیاری که درین آبهاست پروا دارد ، ونه از مهالك مدهشهٔ که در کشتی بروپیش شود خوف وهراس میآرد بلکه تنها وظیفهٔ خود را که درعهده گرفته می اندیشد وبواسطهٔ جریانی که در بحر موجود است بسرعت بسوی کشتی پیش میشود .

بعد از بیمساعت آیرتون بی آنکه ورود خود را به کشتی نشینان آگاه کند به پیش کشتی واصل شد . وزنجیر لنگر کشتی را که از طرف بینی کشتی بدریا آویخته شده بود بدست گرفته خود را از آب بیرون بر آورد ویکقدری تنفس کرده ، وگوش بطرف کشتی داده بزنجیر مذکور بر بینی کشتی بالا برامد . درانجا عملهٔ کشتی کالاهای شسته کی خود را بر ریسمانها آویخته بودند . آیرتون بچابکی تمام یك پتلون را از سر طناب برداشته بپای خود درکشید ، وزنجیر لنگر را محکم گرفته تنها سر خود را از کشتی بالا بر اورده دیگر وجود خود را در پشت دیوار کشتی آویخته پنهان نمود ویکمدتی بهمین وضعیت ماند



تنها سرش از آب بیرون میباشد

بهیئت کشتی و سخنان کشتی با نان هوش و گوش بداد ٠
عملهٔ کشتی هنوز بخواب نرفته بودند ، کسانی باهم سخن میگفتند ، بعضی بیت می خواندند ، مزاح ها ، وخنده ها میکردند آیرتون سخنانیکه میشنید اینست ٠
— کشتی ما بحقیقت که خوب مالست ٠
— بلی رفیق ، اسم آن که « سپیدی » شده باسمای آن مطابقست ٠ (سپیدی در زبان انگریزی بمعنی کارکن است) ٠
— زنده باد کپتان ما !
— زنده باد [بوب هاروی] (نام کپتا نست) ٠
آیرتون از شنیدن این نام آنقدر یك تأثیری بر وجود و اعصاب او پیداشدکه نزدیك بود بی اختیار یك فریادی از دهنش براید ٠ چرا که بوب هاروی در وقتیکه آیرتون به شقاوت مشغول بود یکی از عونهٔ او بود که از کشتیبانان بسیار دلاور و ماهر میشد ٠
عملهٔ کشتی از یکطرف باده کشی ، و از یکطرف باواز بلند سخن میبردند که آیرتون از سخنان ایشان این معلومات را حاصل نمود ٠
اول این یك را دانستکه نام این کشتی سپیدی و نام کپتان او بوب هروی میشده و اینهم از کالمهٔ کشتیبانان به او معلوم گشت که بوب هاروی وعونهٔ او از شقاوت پیشه کان وجنایتکاران انکلیزی مرکب شده اند که از بندیخانه « نورفولق » فرار کرده اند ٠
بشنوید که بندیخانهٔ (نورفولق) کجاست وچسانست ؟
درجهت شرقی قطعهٔ اوستراالیا در ۲۹ درجه و ۲ دقیقه عرض جنوبی ٠ و در ۱٦۵ درجه و ٤۲ دقیقه طول شرقی یك جزیرهٔ کوچکی موجود استکه مساحهٔ سطحیهٔ آن شش فرسخ می آید ٠ در وسط اینجزیره « پیت » نام یك کوهی موجودستکه بلندی آن از سطح بحر بقدر دو صد قدم میآید ٠ اینستکه نام اینجزیره نورفولق میشد حکومت انگلستان جنایتکاران و شقاوت پیشه گانیرا که قابل تأدیب و تربیه نباشند ٠ وبقید عمری محکوم باشند در ینجزیره میفرستند ٠ « به اصطلاح هندیان اینجارا کاله پنی میگویند » ٠

درینجزیره بقدر پنجصد نفرجانی وشقی موجود است که اینهادرزیرنگهبانی ودیده بانی صد نفرعسکر وصد و پنجاه نفرپاسبان محافظه میشوند. قانون این بندیخانه بسیار شدید است . قباحت بسیارجزئی موجب جزاوبازخواست بسیارکای میشود. اگر چه این جانیان بصورت خیلی مکملی محافظه میشوندولی باوجودآنهم گاه گاهی میشود که بعضی جانیان ازینجزیره بفرارکردن کامیاب میشوند . وگاه گاهی که اینگونه فرار ها بوقوع آمده است باینصورت بوده که چند نفرجانی دست یك کرده وبریك کشتی که نزدیك جزیره لنگر انداخته باشند هجوم برده کشتیرا ضبط وغصب میکنند .

اینست که بوب هاروی وعونهٔ او نیز بدینسان حرکت کرده سپیدی نام کشتی تجارتی را که ازاسلحه وآلات حربیه ودیگراسباب بارشده وبرای آب گرفتن درجزیرهٔ نور فولق استاده شده بود بدست آورده وصاحبان کشتی رااهلاك ساخته برهزنی دریابرا مده اند. وایکسال باینطرفست که دربحرمحیط به اجرای شقاوت و رهزنی مشغول میباشند. آیرتون نیزهمچنین میخواست که بکنند. کشتی دونقان رامیخواست که بدست آورده برهزنی دریابراید . و هم بوب هاروی آیرتونرا ، و آیرتون بوب هاروی را بخوبی میشناسد .

اینست که آیرتون این معلومات راازمکالمهٔ چندنفرعملهٔ که درنزدیك یپی کشتی جمع آمده وباده نوشی میکردندبخود معلوم کرد. وهم اینرادانست که کشتی سپیدی محض به تصادف واتکای بجزیرهٔ لینقولن آمده است . وچنانچه مهندس گمان برده بودکپتان بوب هارویازدیدن اینجزیره خیلی ممنون ومسرورگشته اینجارابرای گدام کردن اشیای مسروقه وپنهان ساختن کشتی خودراودروقت لزوم مناسب ومنتجب یافته است .

آیرتون دانست که حال مهاجران خیلی به تهلکه افتاد، زیرااین اشقیای خبیث بفکراستیلا کردن جزیره افتاده اند، لهذا اول کارشان که بجزیره برایند قتل کردن مهاجران وبدست آوردن غرانیتهاوزاست . البته که همچنین خواهدبود !چراکه برای ذخیره کردن اشیای مسروقه محفوظتروخوبترازغرانیتها وزکجاست ؟ وتامها

جران رابقتل نرسانندغرانیتهاوزراچسان بدست خواهند آورد ؟ وبسبب نبودن نام انجزیره درنقشه ها بهترازین اختفا گاه برای بوب هاروی کجا خواهد بود ؟

دل آیرتون راازین اندیشه های مدهشه خیلی غم والم استیلا نمود . وباخود تأمل کردکه آیاچه گونه چاره وبه چسان علاج شرومضرت این بلای ناگهانیرا ازجزیره و مهاجران دفع خواهدتوانست ؟ آیاقوت وطاقت مهاجران باقوت کشتی نشینان مقاومت وتوانایی خواهدکرد ؟ دانستن اینمسئله هم موقوف برمعلوم کردن عدد عمله . وقوت تخریبیهٔ آلات حربیه کشتی میباشد . اینست که آیرتون معلوم کردن ودانستن اینمسئله را وظیفهٔ خود میشمارد .

بعدازیکساعتی که درهمانجاپنهان مانددیدکه اکثرعمله هامخود شده بخواب رفتند . چراغهانیزاکثرخاموش شده آیرتون دانست که بسبب تاریکی شب درکشتی گردش کرده خواهدتوانست . لهذا ازجائیکه پنهان بود خودرا بالابرآورد . وبرسطح ینی کشتی بپا ایساده شده اطراف وجوانب خود رانظرانداخت وبرسطح بگردش آمده دیدکه درکشتی سپیدی چهارعدد توپهای بسیارمکملی موجوداست . آیرتون توپهارا معاینه کرده دیدکه ازجنس دنباله پروخیلی مدهش آلات تخریبیه میباشند . برسطح کشتی باینطرف وآنطرف بقدرده پانزده نفرعمله افتاده دیده میشدند امامعلوم میشد که درکمره ها ، وطبقهٔ زیرین کشتی نیزبسیار آدمها خواهد بودزیرا آیرتون ازکلامهای عملهٔ کشتی فهمیده بودکه بقدرپنجاه نفر آدم درکشتی موجود است .

آیرتون دیدکه کاربسیارخرابست . آیاشش نفرباپنجاه نفرچسان مقابله خواهند توانست ؟ آیاآن تفنگهائیکه بدست دارند این توپهای مدهش راچسان مدافعه و جواب خواهند داد ؟

آیرتون وظیفهٔ کشفیات خود رابجا آورده میخواست که برگشته برفقای خود معلوماتراکه حاصل کرده بیان کندتاآنکه موسیوسیروس قوت وعدد دشمن رادانسته ازانقرارحرکت کنند . امادرینحال بیادش آمدکه باهیدس گفته بودکه « من مجبورم

که ازوظیفهٔ خود افزونترکارها کنم » لهذابك فکر بسیاردلاورا نهٔ بخاطرش خطور نمودکه آنهم خود رافدا کردن وجزیره را با مهاجران رها نید نست ! این مسئله را نیز آیرتون تفکونمود « که سبب یگانهٔ آمدن این کشتی بصورت رهزنی به پیشگاه جزیرهٔ لیبقولن منم . چراکه فکراین رهزنی دریائی رابد ماغ بوب هاروی من انداخته بودم، وهرشقاوتیکه او آموخته معلم اول اومن بوده ام . که بسبب آن تعلیمات من آخرالامر رئیس اشقیای بحری شده تابدینجاها رسیده است » آیرتون راازین تفکر خیلی دهشت، وشرمساری دستدادووجدانش برو حکم کردکه میباید این کشتی راجمعهٔ کشتی نشینانش برهوانماید ، وخود رانیزبا آن یکجا محوونابدید گرداند . آیرتون دراجرای این فکر خود هیچ ترددنورزید . واینهم به اومعلوم بود که درینگونه کشتیهای رهزن باروت بسیاری موجودمیباشد ، ومخزن بارت هم درینقسم کشتیها همیشه درطرف دنبال کشتی میباشد . لهذا خود رابآن مخزن رسانیدن ویك شرری دران انداختن به اجرای مقصد آیرتون کافیست .

آیرتون بکمال احتیاط ، و تمام دلاوری ازسطح کشتی به طبقهٔ پایانی ازراه زینه فرو آمد . درین طبقهٔ که یك دالان بزرك طولانی بودعملهٔ کشتی بخودانه و مستانه افتاده وبخواب رفته بودند .

درزیرستون کشتی یك فانوسی آویزان بود وبه ستون مذکوراز اجناس مختلف اسلحه مربوط میبود . آیرتون ازمیان اسلحه یك طپانچه شش میل براوردطپانچه را معاینه نمود . دیدکه ازجنس بسیاراعلا وهرشش میلش پراست . دانستکه باتش دادن یك کارطوس آنرا درمخزن باروت کشتی را برهوا خواهد پرانید .

طپانچه را بدست گرفته بسوی آخردالان مذکور که مخزن باروت درانجا بودپیش رفت . هرچه که پیش میرفت فانوس روشنیش کمتر میشد که بسبب تاریکی ممکن نمیشد تاپای آیرتون به یکی ازخوابیده ها برنخورد ، وهربار که پایش بکسی برمیخورد هزاران فحش میشنید . آیرتون به احتیاط وتأنی برفتن دوام ورزیده تابه پیش دروازهٔ مخزن

باروت واصل گردید .

دروازه را بسته یافت . اگرچه شکستن قفل بی آنکه صدا برارد مشکل معلوم میشد ولی دستهای قوتناك آیرتون دروازه را الحاك کرده باز نمود که درین اثنا یکدست قوتناکی برشانهٔ او خورد . آیرتون روی خودرا گردانیده درمیان تاریکی یك آدم دراز قامت بسیار قوی الوجودی را دید که دست برشانهٔ او گذاشته ومیگوید که :

— در اینجا چه میکنی ؟

اینرا گفته و فانوس دستئی که بدستش بود بروی آیرتون برابر کرد .

آیرتون بشدت خودرا واپس انداخت . آیرتون شخص مذکوررا شناخت که بوب هاروی میباشد ولی بوب هاروی آیرتون را انجا نیاورد بوب هاروی از پاستون آیرتون گرفته باز پرسید که :

— تو کیستی ؟ ودرینجا چه میخواهی ؟

آیرتون بشدت تمام یك مشتی برسینهٔ بوب هاروی گرم کرده بطرف زینه دویدن گرفت . بوب هاروی فریاد براورده گفت :

— بدوید ! بگیرید که دزد است !

ازین صدا چند نفر رهزن برخاسته بر آیرتون هجوم کردند . وخواستند که او را بر زمین اندازند . ولی آیرتون پرقوت دلاورما خودرا از هجوم ایشان رها نیده برزینه خودرا برسانید ، وباطپانچهٔ که بدست داشت براشقیائیکه درپی او افتاده بودند دوگوله انداخت ودو نفر از اشقیارا برخاك هلاك غلطانید ، وخود آیرتون نیز ازسرشانهٔ خویش باقمهٔ که یك شقی بروحواله نمودیك زخم کمی برداشت .

آیرتون بسبب اجرا نشدن تصورش خیلی اند وهگین گردید . زیرا بوب هاروی دروازهٔ مخزن باروت را بسته کرده بود . وبسبب صداهای تفنگچه وقیل وقال همهٔ کشتی نشینان برپا خواسته بودند . لهذا بر آیرتون بغیرازینکه گریخته خودرا برفقای خود برساند وبوجود خود قوت وعدد آنهارا بیفزاید دیگر وظیفهٔ نماند . اما به بینیم که بگریختن

کامیاب میشود یانی ! اگرچه باین کامیابی خود شبهه داشت ولی بازهم هرچه بادا باد گفته از چارگلهٔ که درطپانچه مانده بوددو گلولهٔ دیگررانیز براشقیائیکه راهش را گرفته بودند آتش نمود یکی ازین دوگلوله را برخود بوب هاروی نشان گرفته بود ، بوب هاروی اگرچه بصورت خفیفهٔ مجروح گردید ولی شقی دیگر هلاك شده راه زینه فراغت یافت آیرتون بدو خنجرخودرا برسطح کشتی برسانید . درانجا چندنفر اشقیا بازبر آیرتون هجوم نمودند . باز ازدو گلهٔ یکی را بسینهٔ یکی ازانها خالی کرده بسرعت خودرا بردیوارکنار کشتی برسانید . و بعداز دوثانیه گلهٔ آخری خودرا ازبر پیشانی آخرین شقی که اورا گرفته بود آتش داده خودرا بدریا پرتاب نمود آیرتون نقدرسی قدم ازکشتی دورنشده بود که باران گلوله ازکشتی برسطح بحردر پی او باریدن گرفت .

پانقروف ازجزیرهٔ سلامت ، ودیگر رفقا ازشمیمه ها که منتظر آیرتون نشسته بودند چون این صداهای تفنکها و قیل و قالهارا ازکشتی شنیدند بنهایت درجه اندیشناك گردیده تفنکها بشانهٔ همه گی بساحل دویدند . بخیال شان آمدکه آیرتون ازطرف رهزنان دریائی گرفتار آمده چارماری گردید ، واشقیا نیز ازتاریکی شب فرصت جسته بجزیره هجوم میآورند .

نقدر نیمساعت بهمین انتظار واضطراب گذشت . اما هنوز ازپانقروف و آیرتون اثری پیدا نشد . آیاجزیرهٔ سلامت ازطرف اشقیای رهزن ضبط و استیلا گردید ؟ پانقروف نیزمانند آیرتون هلاك تیغ غدر اشقیا شد ؟ آیابه مدد آنها رفتن لازمست یانی ؟ هرگاه لازم باشد بچه باید رفت ؟ زورق هم نیست ! آب دریانیز بسیار بلنداست! اینست که دماغهای مهاجران رااینگونه افکارهای مدهشه پاره پاره مینمود .

نهایت ازنیمشب نیمساعت گذشته بودکه زورقچهٔ کهپانقروف و آیرتون راحامل بود بساحل نزدیکشد . آیرتون ازشانهٔ راست خودمجروح بودازطرف دوستانیکه بساحل منتظربودند بکمال محبت واشتیاق در آغوش گرفته شدند .

همه رفقادرشمیمه هاداخل شدند . آیرتون همهٔ وقوعات مدهشهٔ راکه دیده بود،

واجرا کرده بود حتی از تصور بر هوا کردن کشتی که کرده بود نزیگان یگان بیان نموده از شنیدن این تصور رجوانمردانهٔ آیرتون همهٔ رفقا بکمال محبت دست آیرتون را فشردند .

درینوقت کار مهاجران خیلی مشکل و مدهش گردید چشمهای اشقیای رهزن بازشد ، دانستند که جزیره مسکونست . لهذا با اسلحهٔ کامل و مردم بسیار بجزیره هجوم می آورند . وای بحال مهاجران اگر بدست شان بیفتند ؟ ژه ده ئون گفت :

— چه کنیم ! ماهم فدای جان میکنیم !

پانقروف — البته تا زنده باشیم جزیرهٔ خود را تسلیم دست غداران نخواهیم کرد .

مهندس — بجناب حق توکل کنیم ! و منتظر شویم !

پانقروف — موسیوسیروس ! آیایك طریق سلامت ونجاتی می بینید ؟

— مهندس — بلی پانقروف .

— چسان ؟ آیاسش نفر با پنجاه نفر ؟

— بلی ، شش نفر . . . اما . . . آیا فراموش میکنیم که :

— آیا که را فراموش میکنیم ؟

— اولا عنایت ربانی را و بعد ازان . . .

مهندس بهمینقدر اکتفا نموده سخن خود را تکمیل نمود وهمچنان . . . . رفقا نیز ساکت شده هر کس بیك تفکری و اندیشهٔ بگوشهٔ خزیدند .

باب سوم

فهرست

شب بی آنکه حادثهٔ بظهور برسد گذشت . شفق دمید . مهاجران درمیان دمهٔ تیرهٔ

که روی دریا و هوا را فرا گرفته بود یك سیاهی مشاهده کردند که آنسیاهی سپیدی نام کشتی رهزنان دریائی بود . مهندس گفت :

— دوستان عزیز من ! معلوم است که این کشتی منحوس با آسانی از ما و جزیرهٔ ما دست بردار نخواهند شد لهذا پیش از آنکه دمه سراسر برطرف شود ما باید که خود را بجنگ حاضر و آماده سازیم . ما میباید چنان بنمائیم که کشتی نشینان بدانند که در جزیرهٔ ما بسیار مردمان هستند، لهذا بر سه فرقه میباید که تقسیم شویم . یکفرقهٔ ما در شمینه ها، و یك فرقه ما در دهنهٔ نهر مرسی . و یکفرقهٔ ما در جزیرهٔ سلامت بوسخو و سنگر نمائیم . بدست ما شش عدد تفنگ مکمل موجود است که بهریکی از ما یك تفنگ میرسد . گله و باروت ما هم بسیار است . ما از گلهٔ توپ و تفنگ آنها بیم و هراس نکنیم بخوبی خود را در پشت خرسنگها پنهان کنیم . مقصد یگانهٔ ما باید که کم کردن عدد آنها باشد، خوب نشان بگیریم، بهر تفنگ یکی از ان خبیثها را بجهنم بفرستیم ، وسعی کنیم که خود را بدست این رهزنان غداران زنده نیندازیم . تا که سعی داشته باشیم نگذاریم که بجزیره برایند . بر جبخانهٔ خود سرفه نکنیم . بر هریکی از ما هشت هشت آدم میرسد باید که این دشمنان را بکشیم .

اگرچه سیروس سمیت بکمال استراحت و اعتدال اینسخنان را بر رفقای خود بیان نمود ، ونقشهٔ جنگ را ترتیب داد اما در مقابل تهلکهٔ عظیمه راه بسیار خوب وطریق خیلی اسلمی نشا نداده بود . رفقای حرب مهندس این نقشه مهندس را برغبت و رضای تام قبول کرده بر فرقه ها تقسیم شدند .

ناب و پانقروف در اول امر بغرانیتهاوز رفته جبه خانه ولوازمات لازمه را آوردند . ژه ده ئون و آیرتون که ماهرترین نشان اندازان بود تفنگهای رخ دار دور انداز بزرگ را گرفتند ، چهار تفنگ دیگر نیز در میان چهار رفیق دیگر تقسیم گردید .

سیروس سمیت وهاربرد در شمینه ها سنگر گرفتند که از آنجا ساحل غرانیتهاوز را مدافعه کرده میتوانستند . ژه ده ئون ، وناب در دهنهٔ نهر مرسی در میان خرسنگهای کلان پنهان شدند .

آیرتون و پانقروف درزورقچه نشسته بجزیرهٔ سلامت برامدندکه درانجا درجدا جدا جاها موقع مدافعه میگیرند .

هرگاه جزیرهٔ سلامت ازطرف دشمن گرفته شود هانلحظه پانقروف و آیرتون پس بجزیره آمده هرنقطهٔ که زیاده تر به کمك محتاج باشد درانجا خودرا میرسانند .

فرقه ها پیش ازانکه ازهمدیگر جداشده بموقعهای خود بروند بطرز بسیار دلسوزانه وجگرخرا شانه دستهای همدیگررا فشارداده ازهمدیگر وداع کردند . بعد از پنجدقیقه هرفرقه به جاهائیکه برای مدافعه انتخاب شده بود جابجا شده موقع گرفتند .

جابجاشدن مهاجران ورفت و آمدشان ازطرف کشتی نشینان دیده نمیشد چراکه هنوز روشنی هم نشده بود ، ودمه هم نخواسته بود .

بعد ازیکساعت آفتاب طلوع نمود ، دمه نیز پریشان شده میرفت . دیرکها وبدنهٔ کشتی بمیدان برامد بیرق سیاه منحوسش درتموج بود .

سیروس سمیت چون بادوربین نظرکرددیدکه هرچهارتوپ کشتی بطرف جزیره متوجه وبه آتش کردن آماده ایستاده است . اما درکشتی یك اثرحرکتی دیده نمیشود ، کشتی آرام ایستاده ، ودو لنگر انداخته است برسطح کشتی بقدر بیست نفراشقیا درگردش بود ، دونفرازانها بردیرك کشتی برامده بادوربین بهمه اطراف جزیره نظرمی اندا ختند .

بهرصورت بوب هاروی وعونهٔ او ازواقعهٔ که درشب میان کشتی بظهور آمده خیلی متحیر وپریشان گردیده اند . آیا این آدم برهنه وعریانیکه درنیمشب میان کشتی آمده دروازهٔ مخزن باروت رابشکست ورئیس شانرامجروح و پنجنفرشانرا هلاك گردانیدكه بود؟ آیا زنده برامد یادردریا هلاك گردید؟ آیا دروازهٔ مخزن باروت را برای آتش دادن وبرهوا کردن کشتی باز کرده بود؟ اینستکه اینمسئله هارا بهیچصورت حل کرده نمیتوانند !

فکریگانهٔ اشقیای مذکور دریتوقت تنها باین نقطه مشغولست که آیا جزیره مسکونست

یاخالی ؟ اگر مسکون باشد آیا بسیار مردم درانست یاکم ؟ حالا که درسا حلها ، وتپه هاهیج اثری از انسان دیده نمیشود . در هر طرف علایم غیر مسکونیت درهر سمت جزیره نمایانست خانه وبنائی در هیچطرف جزیره دیده نمیشود !

اینست که بوب هاروی این چیزهارا تأمل میکنند ، وپیش ازانکه بجنگ آغاز کنند درجهٔ قوت وکثرت جزیره نشینا نرا بخود معلوم کردن میخواهد . بقدر یکنیم ساعت گذشت هنوز ازکشتی آثار برامدن معلوم نشد ، مطلق که بوب هاروی تردد مینماید ، دوربین بزرگی بدست گرفته بهر طرف جزیره نظرمی اندازد ، مهاجران که درپشت سنگهابه خوبی پنهان شده بودند هیچ معلوم نمیشد . پنجره های غرانیتهاوزنیزسرا سر درشاخهاوسبزه هاپنهان مانده بنظر بر نمیخورد .

ساعت هشت بود که مهاجران درداخل کشتی یکحرکتی مشاهده کردند ، دیدند که یك زورقچهٔ ازکشتی فرو آوردند . هفت نفردرزورق نشستند . چارنفرازانها برای پرکشیدن نشستند . یکی سکان را گرفت ، دو نفر دیگر تفنگهای خود شانرا بروی دست گرفته درطرف بینی کشتی جایگیر شدند .

پانقروف وآیرتون زورق را دیدند که را ... برایشان یعنی یکسر بسوی جزیرهٔ سلامت درآمدنست البته که ازکشتی جزیرهٔ کوچك رادیده اند ، ومیخواهند که اول اینجارا کشف نموده ازینجا احوال جزیرهٔ بزرگ رابخود معلوم کنند . لهذاپانقروف وآیرتون منتظر نشستند تازورق بزیرهدف تفنگ شان برسد .

زورق بکمال احتیاط پیش میشد ، وهم دیدند که یکی ازدونفرشقی پیشینه ریسمان اسقندیل نام آلتی راکه عمق وچقوری آب بحررابه آن معلوم میکنند بدست داشته متصل دردریامی اندازد وبرمیکشد . ازین بلك دانستند که اشقیا میخواهد چقوری بحررا دانسته کشتی خودرا بجزیره نزدیکتر آرند .

زورق آهسته آهسته نزدیك میشد . که درین اثنا یکبارهگی دوتفنگ ازجزیرهٔ سلامت آتش گرفت ، ودران واحد دوشقی که یکی ریسمان اسقندیل ویکی سکان کشتی

وابدست داشت هلاك گردیده دردرون زورق افتادند . گلهٔ تفنگ آیرتون وپانقروف بیکار نرفته هردو بر هدف مقصود اصابت نمود .

هما نلحظه از کشتی سپیدی یك شعله ودود بسیار شدیدی برامده یك گلهٔ بزرگی بر جزیرهٔ سلامت بیفتاد . گلهٔ مذکور چند خرسنگ جزیره را پاره پاره کرده به آیرتون وپانقروف هیچ ضرری نرسانید .

اززورق صدا های بسیار حدت وفحشهای پرشدتی برامده شقی دیگری مکانرا گرفت . وبسرعت تمام خود را ازجزیرهٔ سلامت دورکرده بطرف دهنهٔ نهرمرسی به برکشیدن آغاز نهاد . بعد از بیست دقیقه نزدیك نهر مذکور رسیده درین اثنا چون زمان جزر آب بود ، ونهرمرسی نیز درطغیان بود کشتی مذکور را آب نهر نمیگذاشت که به آسانی نزدیك شود . رهزنان شقاوت پیشه به بسیار قوت بازو پر میکشیدند . که در آن واحد ازطرف ناب وژه دهئون دوتفنگ دیگر آتش گرفته دوشقی دیگرسرنگون گردید .

از کشتی بزرگ باز به آنطرف گله های توپ انداخته شد . ولی بجز پاره کردن سنگها هیچ ثمره نه بخشید . درزورق سه نفر زنده ماند . زورق چون بدم جریان آب افتاده بود ، وقوت پرزنی هم از نقصان یافت مانند تیر بسوی کشتی بگریختن وپرزدن آغاز نهاد .

تابه اینوقت مظفریت وکامیابی بطرف مهاجرانست . اگر اشقیای رهزن بهمین اصول به هجوم آوردن وجنگ کردن دوام ورزند مطلق که یکان یکان هدف تیر تفنگ مهاجران گردیده هلاك میشوند .

این تدبیر مهندس ونقشهٔ او معلوم شد که چقدر فایده مند بود . رهزنان دریائی دانستند که درجزیره بسیار مردمان مسلح موجود هستند . زورق بعد از نیمساعت بکشتی واصل شد . از کشتی بسیار صداهای قهر وغضب بلند شد چند توپ دیگر نیز بر جزیرهٔ سلامت ودهنهٔ نهرمرسی انداخته شد ولی هیچ ضرری از ان بمهاجران نرسید . در زورق مذکور درحال دوازده نفر اشقیای دیگر فرو آمدند . یك زورق دیگر نیز پایان کردند ، درمیان آن نیز هشت شقی دیگر نشستند . یك زورق بسوی جزیرهٔ سلامت ،

ویکی بسوی دهنهٔ مرسی به پرکشیدن آغاز نهادند . آیرتون وپانقروف دانستندکه به اینقدر قوت مقابله نخواهند توانست . مع ذالك صبر کردندتازورق بزیرکلهٔ شان برسد . چون دانستندکه رسید بازدو تفنگ آتش گرفته دوشقی سرنگون گردید . اززورق نیزفیرتفنگ برا نهاشد . آیرتون وپانقروف چند تفنگ دیگر نیزانداخته ، و واپس خزیده خزیده خودرا بزورق خویش رسانیدند ودران نشستند بعد ازکمی خودرا بشمینه ها رسانیدند . درائنای رسیدن دورفیق بشمینه هازورق اشقیا نیزبجزیرهٔ سلامت واصل شده اشقیای مذکورکه ازدوازده نفرهشت نفرباقی مانده بودندبجزیره گك براماده هرطرف راجستجو آغاز نهادند .

زورق دیگرکه هشت نفردران بود تامیخواست که بنزدیك دهنهٔ نهربرسد دوتفنگ ازشمینه ها آتش گرفته دوشقی را سرنگون گردانیدو چندقدم دیگرنرفته بودکه جریان آب مرسی ودست وپاچه شدن زورق نشینان چنان نتیجه بخشیدکه زورق درنزدیك ساحل یعنی بطرف دماغهٔ پنجه کفته بیك خرسنگی برخورده ازهم پاره پاره گردید . شش نفرشقی باقیمانده تفنگهای خودرا ازسرهای خودبالا گرفته درحالتیکه آب تابسینهٔ شان بودبهزارزحمت خودرابخشکه رسانیدند ، وازانجابتاخت بطرف جنگل فاروست باتفنگ وکارتوسدانی های خود بگریختن آغاز نهادند .

دریحال بجزیرهٔ سلامت هشت نفرشقی میباشندکه دوسه نفرازانها نیزمجروح هستند . شش نفرشقی مکمل سلاح نیز درداخل جزیرهٔ لینقولن گریخته اند که بسبب برداشته شدن پلهای نهرمرسی وغیرهم به پشتهٔ منظرهٔ وسیعه وطرف غرانیتها وزکذشته نمی توانند . پانقروف وقتیکه بشمینه ها رسید مهندس را گفت :

— تابحال کارخیلی خوب ودرستست .

مهندس — تابحال خوبست اما گمان نمیبرم که محاربه تابه آخربهمینصورت دوام ورزد . زیرا رهزنان این اصولیکه برای شان مهلك است ترك کرده دیگراصول برای خود خواهندگرفت .

— بچه اصول حرکت خواهند گرفت ؟

— یعنی اگر کشتی را نزدیك آورده ، ومتصل به توپ ریزی آغاز کنند !

آیرتون — حق بدست شماست . وسیوسیروس اشقیای رهزن از مد دریا فرصت گرفته کشتی خودرا بدهنهٔ نهر مرسی می آورند بطوپهای مدهش خود برما گلوله میبارند .

پانقروف — راستست بخدا ! درکشتی علامات لنگر برداشتن مشاهده میشود .

هاربر — بلکه بگریختن بغرانیتهاوز مجبور خواهیم شد .

مهندس — صبر کنیم !

پانقروف — ناب وسپیله چه خواهند شد ؟

مهندس — آنها هم خواهند آمد ! اما تفنگهای رخدار آیرتون وسپیله باید که حاضر باید شد چراکه حالا وقت کار آنها خواهد رسید .

درین اثنا اشقیائیکه در جزیرهٔ سلامت بودند هرطرف جزیره را دور وگردش کرده بطرف ساحلیکه بسوی جزیرهٔ لینقولن بود آمدند ، وبیقید بگردش آغاز نمودند . ولی از تفنگهای رخدار درست نشان حریفان جزیره نشین بیخبر بودند که دفعة دو تفنگ آتش گرفته ودو نفر از اهار ابرخاك هلاك انداخت . اشقیای باقی مانده کشته های خودرا گذاشته بتاخت بآنسوی ساحل رفته وبزورق خود نشسته بسوی کشتی روانه شدند . پانقروف گفت که :

— به احساب درکشتی از پنجاه نفر اشقیا بیست وسه نفر باقیست چراکه پنج نفر آیرتون درکشتی بقتال رسانید . وشش نفر زنده بجزیره گریخت ، شش نفر هدف گلوله های ما گردیدند .

آیرتون — افندیان . کار مشکل شد . ببینید که کشتی بحرکت افتاد .

پانقروف — بلی راستست ، لنگررا برداشت .

مهاجران بکمال حسرت وناامیدی پیش شدن کشتی را مشاهده میکردند . چونکه از نزدیك باتوپهای کشتی مقابله ومقاومت کردن مهاجران محالست زیرا هرانقدر که کشتی

نزدیك شود ، مهاجران از نظر اشقیا خود را پنهان کرده نمیتوانند . البته که اشقیا بجزیره خواهند بر امد .

سیروس سمیت تأمل میکرد که آیا چه کنند ؟ آیا بغرا نیتهاوز رفته محاصره کردن لازمست ؟ چراکه بقدر دو سه ماه آذوقه وذخیرهٔ محاصره را دارند دراینحال اشقیا بجزیره برامده همهٔ عمارات وکشتزارهای مهاجران را خراب و پریشان میسازند ونهایت الامر ایشانرا نیز اسیر کرده بقتل میرسانند . سپیدی هنوز به پیش آمدن دوام دارد چنان معلوم میشود که بوب هاروی کشتئی خود را بجزیره نزدیك کرده باتوپها انتقام رفیقان هلاك شدهٔ خود را میگیرد سپیدی تا بدماغهٔ جنوبی جزیرهٔ سلامت رسیده از انجا بطرف دهنهٔ مرسی پیش شد . پانقروف گفت :

— اشقیا می آیند ، اینستکه نزدیکشدند .

درین اثنا ناب وژه ده ئون نیز به پیش رفقا آمدند . مهندس فریاد براورده گفت :

— زخمی نیستید برادران ؟

— نی ، زخمی نیستیم ! اما ببینید که کشتی اشقیا نزدیك نهر مرسی گردید !

پانقروف — هم بعد ازده دقیقه در پیش روی غرانیتهاوز لنگرانداز اقامت خواهد گردید .

ژه ده ئون — آیا چه تصور وخیال دارید موسیو سیروس ؟

مهندس — دیگر چارهٔ نیست مگر در غرانیتهاوز رفته پنهان شویم .

ژه ده ئون — رأی من هم همینست امابعدازان چه خواهیم کرد ؟

— درانجا قرار خواهیم داد .

پانقروف — اگر میخواهید من وآیرتون درینجا بمانیم !

— نی ! ازهم جدا نشویم !

رفقا به احتیاط تمام از شمینه ها برامده بی آنکه خود را نشان بدهند بسوی غرانیتهاوز روانه شدند . درماشین نزول وصعود نشستن ، و بدالان بزرگی که ازدوروز

توپ وژوب دران محبوس مانده اند داخل شدن همه گی بیکدقیقه اجرا یافت ۰ مهاجران از پنجره ها نظر انداختند دیدند که سپیدی خیلی نزدیکشده ومتصل درتوپ اندازی میباشد ، وسنگهای شمینه ها ودهنهٔ نهرمرسی را برهوا میکند ۰

مهاجران بسیار شکرمیکردند که بنا برأی مهندس پنجره های غرانیتهو وزرا بشاخ ها وبرگها پوشانیده اند ، چرا که از نظر اشقیا پنهان مانده که باًنطرف تیر نزند هنوز رفقا بهمین فکر بودند که دفعتهً یك گلهٔ توپ آمده ودر وزهٔ غرانیتهو را خورد وخاش ساخته دراو تاق دالان طعامخوری بیفتاد ۰ پانقروف فریاد براورده گفت :

— لعنت ! مسکن مارا شنا ختند !

مگر توپ هاروی درانثنای برامدن مهاجران بغرانیتهاوز بادوربین ایشانرا دیده بود لهذا یگانهٔ توپ غرانیتها وزوا کوبیدن گرفت ۰ به پنجره ه ودیواره ی غرانیت ها وزپئ همدیگر گله های توپ ریختن گرفت برگها وشاخهای پنجره ها ودروازه ها وشیشه هارا محو ونا پدید گردانید ۰ حالت مهاجران خیلی مدهش گردیده مجبور گشتند برینکه اقامتگاه نا موسکارانهٔ سه سالهٔ خودرا ترك داده بمخزن بالایی التجا برند چرا که گله های توپهای سپیدی درغرانیتهاوز مجال اقامت رابرای بیچاره گان نگذاشت ۰ حسرت ونا امیدی وتأسف مهاجران بیچاره بدرجهٔ نهایت رسید ۰ گله های توپ پی همدیگر درمسکن شان میریزد ۰ همهٔ شان درراه مجرای قدیم خزیده بنظر حسرت ونا امیدی بروی همدیگر مینگریستند وهیچ چاره برای دفع این بلانمی یافتند که بناگهان یکصدای خیلی مدهش وهول انگیزی شنیدند ، ودرپی آنصدا ناله ها وفغانهای بسیار جانخراش جگرتراشی بگوش شان رسید ۰

مهاجران بشتاب بسوی پنجره ها دویدند ۰ چه می بینند ! که کشتی سپیدی بتأثیر یك ستون مایع ومنوری برهوا برامده ، وازمیان دوپاره گردیده بمهٔ کشتی نشینان شقه وتپیشهٔ خود سرنگون بدریا غرق گردید ۰

باب چهارم

فهرست

هاربر گفت که :

— برهوا شدند !

پانقروف — بلی چنانچه گویا آیرتون رفته وجبه خانهٔ کشتی را آتش داده باشد !

پانقروف وناب وهاربر همان درماشین نزول وصعود نشسته بساحل فرو آمدند

ژه ده ئون گفت :

آیا چه بلا برکشتی وکشتی نشینان رسید !

مهندس بشدت گفت :

— اینسکه این با خواهیم دانست ...

— چه را ؟

— بعدازین خواهم گفت ، بیا سپیله حالا نقطهٔ مهم محوشدن جنایتکارانست !

ژه ده ئون ومهندس نیز ازپی رفقای خود فرو آمدند . دیدندکه ازکشتی اثری نیست درزیر تاثیر آن ستون مدهش مایع که برهوا گردیده است البته که بریك بغل افتاده خواهد بود ! کشتی دراول گلوگاهیکه درمابین جزیرهٔ سلامت وساحل لینقولن واقع شده است غرق گردیده است درینجاچون آب دریا بقدر بیست قدم عمق دارد بعداز گذشتن مدت مد دریا بدنهٔ کشتی پیدا خواهدشد .

درروی دریا شکسته ها وپاره های دیگهای کشتئی وقفسهای مرغان شناوری داشتند . گاه گاهی بعضی پیپ های سربسته اززیر آب برروی آب برمیجهید . امااز

تخته های سطح کشتی هیچ یك تخته پارهٔ بروی آب دیده نمیشود که اینهم دفعتهً وبغتةً غرق وناپدید گشتن کشتی را بحالت معمای سربستهٔ میگذارد بعداز کمتری دو دیرك کشتی که کشتی ازمابین این هردو دیرك بدو پاره گردیده است ریسمانهای خودرا کنده برروی آب برامدکه بادبانهای آن نیزکه بعضی پیچیده ، وبعضی باربود برانها موجودبود لهذا این چیزهارا در آب گذاشتن عبث است . پانقروف و آیرتون خواستند که درزورقچه خودنشسته برای جمع کردن اسبابهای کشتی برایند . ژه ده ئون گفت :

— آیاشش نفرشقی رهزن را که درجزیره مانده اند فراموش کرده اید ؟

مهندس — آنهارا نیز بعدازین خواهیم اندیشید اگرچه بسبب مسلح بودن آنها تهلکه موجوداست ولی چون آنها هم شش نفرو ماهم شش نفریم بسیار ترسی ازانها نداریم.

آیرتون وپانقروف درزورق نشسته بجمع کردن اسبابهائیکه برروی دریا شناوری میکردند مشغول گشتند . دریادرینحال بحد اعظم مد بوده آیرتون وپانقروف به دیرك های کشتی ریسمانهارا بسته ، وسر ریسمانهارا بساحل آورده ، وهمهٔ رفقادست یك کرده دیرکهارا معهٔ بادبانها بیرون کشیدند . پیپهاو قفسهارا نیزبراوردند . وهمه را درشمینه ها گرد آوردند . یکچند لاشهٔ جسد اشقیا نیز برروی آب پدیدار بودکه درمیان آنها جسد بوب هاروی را آیرتون شناخته به پانقروف نشان داد، وبیکصدای بسیار پرتأثیری گفت :

— پانقروف ، اینست که منهم اول همچنین آدمی بودم :

— عالیجناب آیرتون ! حالا ناموسکار ووفادار، وجوانمرد نیك آدمی هستید .

لاشه های مرده هائیکه برروی آب دیده میشد بقدر هفت نفربودکه آنرانیز جریان بسوی دریامیبرد که ازینهم چنان معلوم میشد که کشتی دفعتهً غرق ونابود گردیده باشد چراکه نفرهای کشتی همه کی درزیر آب مانده اند .

بقدر دوساعت مهاجران بجمع کردن اشیا وخشك کردن بادبانها وقت کردن آنها مشغول گشتند بسیارکم سخن میگویند . زیرا کارشان بسیاراست هریك بدل هزاران شکرانه بخالق رحیم خود ادامیکردند چونکه اولا ازشر مضرت آن اشقیای حائن وارهیدند ،

ثانیاً اینچنین یك کشتی پرو پیمانی بدست شان افتاد . حتی پا نقروف گفت :
— بلکه این کشتی را باز بشناوری آوردن ممکن باشد هرگاه یك شکافی پیدا کر باشد آنرا بستن آسانست . یکبار با مهندس و آیرتون بدقت معاینه کنیم خواهیم دانست
اگر سپیدی را باز بشناوری آورده بتوانند گویا چارهٔ مراجعت وطن خود یافتند . برای حل اینمسئله بحاصل شدن جزر باید انتظار کنند . چرا که بعد از کشد آب دریا کشتی بخوبی پدیدار میگردد .
بعد از انکه از کار فارغ شدند برسر ریگها نشسته بطعام مشغول شدند . از گرسنگی بسیار خراب شده بودند . ناب طعام را احاضر کرد . در اثنای طعام از غرقشد سپیدی گفتگو میکردند ; پا نقروف گفت :
— خائنها تمام بوقت خوبی برهوا شدند و گرنه غرانیتها و زمحو شده بود .
ژه ده ثون — خوب پا نقروف این را میدانی که آیا کشتی بچه چیز برهوا گردید
— این چیزیست معلوم ، مخزن باروتیکه در کشتی بوده از غفلت وجهالت رهزنا آتش گرفته کشتی را برهوا نموده است .
هاربر — من چنین گمان نمیبرم . زیرا اگر مخزن باروترا آتش میگرفت مانند صد های چند طوپی که آتش بگیرد آواز میداد ، وهم کشتیرا پاره پاره نموده حالا پاره ها آن برروی آب نمودار میبود حالا انکه صدایی که بگوش مارسید به آواز کفیدن مخزن باروت مشابه نبود ، وچوب پاره هاوشکسته گیهای کشتی نیز برروی آب پدیدار نیست
مهندس — یعنی از ینمسئله متحیر میشوید ؟
هاربر — بلی موسیو سیروس !
مهندس — منهم متحیر هستم پسر من ! امابعداز حاصل شدن جزر ومعاینه کردن بدنهٔ کشتی خواهیم دانست که چیست .
پا نقروف — اما اینرا هم ادعا نخواهید کرد که کشتی بسنگ خورده پاره شده باشد
ناب — چرا نباشد ، بلکه در گلوگاه خرسنگها بوده باشد .



مهاجران درزورقچه نشسته

پانقروف — ازین معلوم شد که توچشمهای خود را بازنکرده بودی و ندیدی که کشتی چسان غرق گردید ! زیرا اگرچشمت بازمیبود میدیدی که کشتی در اول امر بریك موج ستون مانند روشنی بالاشد، وبعد ازان افتاده غرق گردید. هرگاه بسنگ برمیخورد مانند دیگر کشتیهای اصیل با ناموس بآهستهگی واصول غرق میشد .

ناب — یعنی این کشتی ازارباب ناموس نبود ! ازانرو بسنگ برنخورده است .

مهندس — جان من اینقدر سخن نمیخواهد ! بعد از یکساعت هر چیزیکه بود بمیدان میبراید .

پانقروف — بمیدان میبراید اما من ازحالا سرخود را بشرط بمیدان میبهم که در میان گلوگاه بقدر سرمن یك سنگی پیدا نشود ! راست بگوئید موسیو سیروس آیا این کار را نیز درمیان کارهای اسرارانگیز دیگری که تاحال درجزیره بوقوع آمده است داخل نخواهید کرد ؟

سیروس سمیت جواب نداده یکمدتی رفقا ساکت مانده به تمام کردن طعام خود مشغول گشتند . بعد ازظهر به یکنیم ساعت مهاجران در زورقچه نشسته در پیش کشتی رفتند که بدنهٔ کشتی درینوقت به بیرون برامدن آغاز نهاده بود . مهاجران چه بچه گمان کرده بودند که کشتی به یك بغل افتاده باشد چنین نبود بلکه اززیر کشتی یك ضربهٔ مدهشی خورده سراسر مقلوب ومعکوس گردیده است ، وروی کشتی بزیر وزیرش بالاشده است .

ازین معلوم شد که از زیر آب یك قوت بسیار عجیبهٔ که حقیقتش فهمیده نمیشود آمده کشتی را ازیکرو بدیگر رو چپه نموده است رفقا در اطراف بدنهٔ کشتی گردش نمودند. دیدند که در زیر کشتی و بطرف بینی نزدیکتر بقدر هفت هشت قدم یك دوشکافتهگی بسیار مدهشی کشاده شده است که بندکردن وتعمیردادن آن غیرقابل مینماید . تخته های مس وچپراسیهای آهنین که ستون زیرین کشتی را باتخته های دو بغل کشتی باهم ربط داده چنان ازهمدیگر پریشان و پاره وپاره گردیده که اثری ازانها معلوم نیست . تخته های

بغلهای کشتی ازستون اساسی زیرین آن از جاهای مختلف ازهم گسیخته که مهاجران از شدت آن قوتی که کشتیرا باین حال رسانیده به تعجب و حیرت ماندند . ژه ده ئون با نقروف را گفت:

— اگر بگفتهٔ تو مخزن باروترا آتش گرفته وکشتیرا به اینحال آورده باشد شایان تعجب یك عمل معکوسی بعمل آورده است . چرا که اگر مخزن باروترا آتش میگرفت تخته های روی سطح کشتیرا از هم پاره پاره میکرد و به ستون اساسی زیرین کشتی هیچ ضرری نمیرسانید حالا که می بینیم تخته های سطح کشتیرا هیچ نشده و ستون و تخته های زیرین کشتی شکسته و از هم پاره پاره گردیده است که ازین یك چنان معلوم میشود که زیر کشتی بسنگ و یا دیگر چیز مدهشی برخورده باشد که کشتی را باینحال رسانیده!

پانقروف — درینجامیان دریا هیچ سنگی نیست . هرگمان و تخمینی که میکنید بکنید اما اینرا مگوئید که بسنگ خورده .

مهندس — آیها حالا خیلی فرونشسته از سوراخهای بازشده بمیان کشتی درائیم بلکه آنوقت سبب غرقش را پیدا کنیم وهم اسباب و اموال کشتی را بیرون براوریم .

مهاجران اینسخن مهندس را پسندیده و تبرهارا بدست گرفته بدرون کشتی درامدند قسم زیرین کشتی قسم بالائی ، وقسم بالائی آن قسم زیرین شده بود .

هرنوع صندوقها در کشتی موجود بود . کشتی چون کم مدت در آب مانده بصندوقها ضرری وارد نیامده . مهاجران در کشتی هرگونه اسباب ها می یافتند که ازین جهت خیلی ممنون میشدند . اسبابهارا یکان یکان درزورقچهٔ خود باریسمانها فرو آورده به ساحل میرسانیدند و باززورقرا خالی کرده می آوردند . درینوقت پس جدا کردن و تفریق دادن اشیانمیگشتند بلکه به براوردن و انبار کردن آنها در ساحل اکتفا میورزیدند .

سیروس سمیت اینگونه غرقشدن کشتیرا بکمال دقت و سکوت ملاحظه و مشاهده میکرد . چنانچه ستون اساسئی زیرین کشتی پاره پاره گردیده تمام تخته های بغلهای کشتی از جهت بینی تا دنباله نیز ازهمدیگر گسیخته است و چنان معلوم میشود که یك گلهٔ ازیك سر کشتی درامده از دیگر سرش بدرامده است .

مهاجران بطرف دنبالهٔ کشتی آمدند که بنابر قول آیرتون جبه خانه درانجا بوده ست جای جبه خانه را آیرتون شناخته دیدند که پیپهای باروت بحال خود سربسته موجود ست . گله های بسیار نیز موجود بود . بقدر بیست عدد پیپ باروت بدست مهاجران آمده بسبب محکم بودن آنها هیچ آب بآنها تأثیر نکرده بود . درینجا پانقروف طبعاً عتراف نمود که غرقشدن کشتی بسبب آتش گرفتن مخزن باروت نیست . لهذا گفت که :

— منهم می بینم که کشتی بواسطهٔ آتش گرفتن باروت بهوا نشده است ولیکن اینرا هم حکم میکنم که بسنگ برنخورده است !

هاربر — پس چه حکم میکنی که چه شد ؟

پانقروف — منهم نمیدانم ، توهم نمیدانی ، موسیوسیروس هم نمیدانند ، هیچ کس نمیداند والسلام ! !

در اثنای این جستجو ها و گردش ها یکچند ساعت مرور نمود که ازانسبب زمان مد دریا رسیده آب گلوگاه بیشتری گرفت . لهذا کار اسباب کشیدن را بفردا گذاشته بکشیدن همینقدر اسباب اکتفا ورزیدند . ازرفتن کشتی با جریان آب نیز بیم ندارند چرا که ازحالا هنوز درریگ فرورفته است . اما فردا در وقت جزر تاسعی داشته باشند باید بکشیدن اسبابها ، وحتی به باز کردن چوبها و اسبابهای خود کشتی کوشش و جهد ورزند چرا که اگر دوروز دیگر بهمین حال بماند هیچ اثری از کشتی معلوم نخواهد شد بلکه همه درریگ غرق و ناپدید خواهد گردید .

مهاجران بساحل آمده ازماندگی بسیار باز بخوردن طعام مجبور گشتند . طعام خورده باز بکار مشغول شدند وبطرف ماندگی خود التفات نکرده بمعاینه کردن صندوق ها و تفریق دادن اشیا پرداختند .

ازمیان صندوقها لباسهای دوختهٔ پوشیدنی گوناگون ، ازهرنمره بوطها و پاکتهای سیگریت و توتون و اسلحه ازهرنوع ، و آلات آهنگری ، ونجاری ، و انواع حبوبات برآمدن گرفت که برای هریك ازانها پانقروف « هورّا » گفته فریاد میبرآورد .

جملهٔ این اشیا بسببی که کم مدت در آب مانده خراب نشده است . هرگاه این اشیا دو سال پیش ازین بدست مهاجران می‌افتاد چه قدر خود را مسعود میشمردند . اگرچه به ثمرهٔ سعی وغیرت خود اکثر مایحتاج ضروریهٔ خود شانرا ساخته اند ولی زیادة الخیر خیراً گفته به این اسباب نیز خود را بختیار شمردند .

برای حفظ نمودن اشیا اگرچه غرانیتهاوز کافیست ولی چون امشب برای نقل دادن اشیا را بغرانیتهاوز وقت مساعد نیست لهذا اسبابهارا امشب در شمینه ها گذاشتن مناسب دیدند . و اینرا نیز فراموش نکردند که در جزیره شش نفر اشقیای مسلح موجود هستند اگرچه پلهای هرطرف منظرهٔ وسیمه برداشته شده و گذشتن شان باینطرفها ممکن نیست و لی در پیش آن خبیثها گذشتن ازینگونه نهرهابی پل هم چندان مشکل نمی نماید . لهذاقرار دادند که در شب یکیکنفر بنوبت پاسبانی نمایند . توپ وژوب را نیز برای پاسبانی در پایان گذاشتند .

شب به آرامی گذشت از اشقیا اثری معلوم نشد . زیرا اگرمی آمدند توپ وژوب اخبار کیفیت میکردند .

سه روز متمادیاً به کشیدن وجابجا کردن اسباب های کشتی و باز کردن تخته ها و نقل دادن وچیدن آنها گذرانیدند . و اینکارهارا هم هر روز بعداز تمام شدن زمان مدتا بوقت آغار کردن مداجرامیکردند ، اسبابهای آهنین وسنگین بار کشتی درزیر آب فرورفته بود ، ودرریگ مانده بود امااپانقروف و آیرتون درزیر آب غوطه خورده زنجیرولنگر کشتی حتی چاردانه توپهای آنرانیزیافتند ، وریسمانهارا با آن بسته باجرثقیل های سردستی که ازاسبابهای خودکشتی مهندس بعمل آورده بوددرچندروزسعی و کوشش بیرون براورده و توپهارانیزباجرثقیل بغرانیتهاوزبالا براورده درجاهای مناسب تیرکشها کشیده گذاشتند . باینصورت قلعهٔ غرانیتهاوزرا استحکام بسیار متینی ساختند که بعد ازین ازکشتی زهزنان دریائی نی بلکه ازکشتیهای زرهپوش جنگی دولتی نیز پرواندارند !!

از کشتی بغیر از بعضی تخته پاره های برهم و درهمی که آنرا نیز موجهای آب پراکنده کرده بود هیچ اثر و نشانی باقی نماند و بعد از هشت روز فکر مهاجران از کشتی و اسباب های کشتی فراغت حاصل کرده بفکر قوهٔ غریبهٔ مخربهٔ مدهشه که سپیدی را باینصورت دهشتناکی غرق و ناپدید گردانید افتادند، و هر انقدر فکر و اندیشهٔ که درباب کشف وتخمین آن دوانیدند بهیچ چیزی پی نبردند تا آنکه در ۳۰ ماه کانون اول ناب در اثنائیکه بر کنار دریا بجائیکه کشتی غرق شده بود میگردید یك میل آهنینی که از میان دوشق شده بود پیدا کرد . این میل آهنین گویا در زیر یك قوت شدید بسیار بر تأثیری آمده که از میان دوشق گردیده است .

ناب آهن پارهٔ مذکور را در پیش مهندس آورده گفت :

-- این را ببینید که چیست ؟ درمیان ریگهای ساحل یافتم .

سیروس بدقت تمام میل مذکور را معاینه نموده پانقروف را گفت :

— دوست من ! خوب میدانیکه کشتی رهزنان بسنگ ناخورده غرق شده باشد ؟

— بلی خوب میدانم که بسنگ نخورده چراکه شما هم میدانید که در گلوگه سنگ نیست!

— پس من بتو بگویم که بچه خورده وغرق شده است ، بنگر به این میل ! اینستکه کشتی سپیدی به این میل خورده ، وغرق شده است .

— چه ؟ به این میل ؟ !

— دوستان من ! البته بیادتان خواهد بود که کشتی پیش از غرق شدن ، از سطح بحر بایك ستونی از آب بالا برامده وپاره شده غرق گردید ؟

— بلی بیاد ماست .

— آیا میخواهید که سبب ظهور آن ستون مایع را بدانید که چیست :

— البته ، میخواهیم .

— چون چنینست بخوبی بدانید که آن ستون آبی را همین آهن پاره بمیدان آورده ، وکشتیرا نیز همین آهن غرق و ناپدید گردانیده است .

— آیا این ؟

— بلی زیرا این میل یك پارچه ایست از طور پیلی که بزیر کشتی انداخته شده است [طور پیل] که های بمبیست که از کشتیهای جنگی در زیر کشتیهای دشمن در زیر آب کفانده میشود و کشتیهارا برهوا میکند !

— آیا پارچهٔ طور پیلست ؟

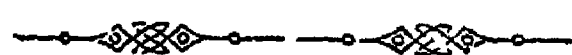
— بلی ·

— آیا طور پیلرا که گذاشته باشد ؟

— دریناباب اینقدر گفته میتوانم که من نگذاشته ام ، اما حکم قطعی میکنم که این طور پیلست ودر زیر کشتی گذاشته شده است وتأثیر مدهش آنرا برأی العین همهٔ ما وشما دیدیم ·

باب پنجم

فهرست



حالا کیفیت غرق شدن کشتی سپیدی که بصورت بسیار عجیب ومدهشی بوقوع آمده به پیداشدن پارچهٔ طور پیل دانسته شد که چیست · سیروس سمیت در محاربهٔ امریکا در خصوص تورپیلها که ازمدهش ترین آلات ناریهٔ حربیه ، و مخربترین قوای بحریه شمرده میشود بالذات اجرای تدقیقات وتجربهٔ عملیات نموده است لهذا درباب دانستن وشناختن آهن پاره طور پیل هیچگاه خطا نمیکند · طور پیل چنان قوهٔ مخربه ایست که کشتیهای زره پوش بزرگ جنگی را مانند یك زورقی برهوا میپراند · پس مانند سپیدی یك کشتی چوبی بادی درپیش قوت تخریبیهٔ آن چگونه مقاومت خواهد نمود؟

پانقروف گفت :

— بسیار خوب اینرا هم دانستیم که طوریاست، اما آیا طوپ پیل را در زیر کشتی سپیدی که نهاد؟

مهندس — رفیقان عزیز من! بعد ازین دیگر شبهه جائز نیست که بگوئیم یك شخص پنهان موجودی درین جزیره وجود نه دارد. این شخص پنهان یا مانند مالك قضا زده ویا مانند آیرتون یك ترك کرده شدهٔ خواهد بود! هم اینرا برای آن میگویم که آیرتون از وقایع غریبهٔ پنهانی که درین دو نیم سال در جزیره بر ما پیش آمده آگاهی حاصل کنند. آیا این آدم کیست که بارها معاونتهای خارق العادهٔ او بما رسیده، و یکرنگ میرسد؟ آیا مقصدش از پنهان کردن خودرا از ما و خدمت کردن بما چیست؟ اینستکه اینرا نمیدانم، وهم این شخص پنهان مالك بسیار قوهٔ شدیدهٔ خارق العادهٔ میباشد که از دست هر کس نمیاید. وچنانچه ما یان بجان منتدار احسانهای نمایان آنشخص پنهان میباشیم آیرتون نیز بحیات خود مرهون لطف او میباشد. زیرا چنانچه مرا وقتیکه از بالون بدریا افتادم واز خود در گذشته غرق گردیدم او رهایی داده. خبر بودن آیرتونرا در جزیرهٔ تابور بواسطهٔ کاغذ و شیشه نیز بما او رسانیده است. صندوق پر اسبابرا نیز او برای ما در دهنهٔ بیصاحب گذاشته. در اثنای آمدن از جزیرهٔ تابور آتش را نیز برای رهنمایی شما او افروخته است. دانهٔ ساچمهٔ که دران آهوبره پیدا شده نیز از تفنگ او برامده، بوزینه هارا نیز او از مسکن ما رانده، کشتی مارا بسر وقت ما نیز او رسانیده، مسئلهٔ توپ ودوغونق نیز از طرف او اجرا گردیده است. سپیدی را نیز اثر خارق العادهٔ مهارت و برهوا کرده است. والحاصل همه وقوعات اسرار انگیزی که در جزیره بر ما پیش آمده وما سبب آنرا ندانسته ایم همه گی از دست آنشخص پنهان اجرا گردیده. لهذا آنشخص پنهان هر کسیکه باشد باشد ما میباید که خود را مرهون لطف و احسان و بجان بشماریم و هر وقتیکه بدست ما برسد دین شکران خودرا به او ادا نمائیم.

ژه دهئون — حق بدست شماست موسیو سیروس همه منتدار آنشخص پنهان هستیم، وهم در موجود بودن او در جزیره هیچ شبهه نماند. وهم اینهمه کارهای خارق العادهٔ

که ظهور یافته چیزهایی نیست که از دست انسان بعمل آید مگر که یك قوهٔ خارق العادهٔ بسیار شدیده را مالك باشد . مثلا میباید که در زیر آب رفتن هم مقتدر باشد .

مهندس — در نزد من این یك محققست که شخص پنهان انسانست، و اینرا هم تصدیق میکنم . که مالك چنان قوتها ئیست که انسانها هنوز بر کشف و استعمال آن قوتها مقتدر نشده اند . همه اسرار در کشف این قوتها ست . هرگاه شخص پنهان را پیدا کردیم اسرار پنهان آنرا نیز ظاهر خواهیم ساخت اما حالا مسئله در یجاست! که آیا ما در پی جستجوی این شخصی که معاونتهای ظاهری و علنی بمارسانیده و خود را از ما پنهان داشته بیفتیم، یا آنکه به آرزوی خود او متابعت کرده او را جستجو نکنیم ؟

یا نقروف — هرکه که باشد بحقیقت که این آدم پنهان خیلی عالیجناب یك آدمیست! موجب محبت و ستایش من گردید والسلام !

مهندس — خوب اما اینجواب سخن من نشد !

ناب — اگر بفکر من باشد پالیدن و جستجو کردن این آدم عبث و بیفائده است . چرا که هرقدر بپالیم تا خود را خود بما نشان ندهد پیدا نخواهیم توانست !

یا نقروف — درست گفتی ناب ! آفرین !

ژه ده ئون — منهم همچنین میگویم ! اما اگر بپالیم بد نخواهد بود . اگر هیچ نباشد ایفای وظیفه کرده خواهیم بود .

مهندس به هاربررو گردانیده گفت :

— پسر من ! تو چه رأی میدهی ؟

— من آرزومندآنم که مخلوق مختفی را پیدا کرده اول از سبب رهایی دادن شما، دوم از لطفهائیکه دربارهٔ ما ها اجرا کرده عرض شکران به او بکنم .

یا نقروف — همچنینست اولادم ! اگرچه خود من از اهل مراق نیستم ولی برای دیدن اینشخص آنقدر مراق پیدا کرده ام که میگویم بیکبار دیدن او اگر یك چشمم را فدا کنم ضرر ندارد من گمان میبرم که اینشخص قد بلند . و تنومند وریش سفید

یك آدمی خواهد بود !

مهندس به آیرتون رو گردانیده گفت :

— خوب آیرتون شما چیزی نگفتید ؟

— من در نخصوص رأی داده نمیتوانم ، هرچیزی که شما بگوئید و بکنید خوب و پسندیده است ! من بهر قسم خدمت و معاونت حاضرم .

— تشکر میکنم . اما شما هم یکی از اعضای ما میباشید یك مسئلهٔ که متعلق بمنفعت عمومیه باشد در انباب رأی دادن شما هم لازم وضروریست .

— چون چنینست عرض کنم که این ولینعمت مجهول وپنهان خود ما ترا بیابیم و جستجو کنیم ، وبیابیم . بلکه تنهاست ، بلکه ناخوش است ، بلکه بیك معاونتی محتاج باشد . چنانچه خود شما فرمودید منهم به آن آدم دین شکران بزرگی دارم . مطلق که او بجزیرهٔ تابور آمده ومرا دیده است ، و بشما خبر مرا رسانیده وبا ینواسطه آدم شده ام این فضل و احسان او را هیچوقت فراموش نخواهم کرد .

— قرار داده شد . هرطرف جزیره را میپائیم ، هیچ گوشه وکناری را بی تفتیش وتفحص نمیگذاریم در نخصوص ولینعمت ما مارا البته عفو خواهد فرمود .

بعد ازین قرارداد چند روز متمادیاً مهاجران به کارهای کشتکاری و زراعت مشغول گشتند میخواهند که پیش از برامدن برای جستجو وپالیدن ولینعمت پنهان خویش همه کارهای خود را تکمیل وحاضر نمایند . محصولاتی که تخمهای آنرا ازجزیرهٔ تابور آورده بودند در یمو سم بکمال رسیده همه را جمع کرده بغرانیتها وزذخیره کردند اموال واشیا وذخیره وجبه خانهٔ مهاجران بسیار شد لهذا مجبور شدند که مغارهٔ بالائی کدام خود را باباروت وکلنگ وتبرزبزرگتر ساختند . ودرقسم آخری غرانیتها وزیك اوتاق تحویلخانهٔ دیگر نیز ساختند . مأکولات ، واسلحه وجبه خانه . وهمه اسبابهای خود را بخوبی جابجا کردند . جاهای گذاشتن طوپها و تیرکشیهای آنها را نیز خیلی خوب اصلاح ومحکم کرده دهنهای دو توپ هارا بسوی دریا و یکی را بطرف جنوب ویکی را بطرف شمال گردانیده

وضعیت يك استحکام جنگی بسیار منتظمی را دادند بسببی بلندی غرانیتهاوز گله های این توپهای استحکام غرانیتهاوزتا بسیارجاهارا هدف تاثیر مدهش خود خواهد نمود.
پانقروف گفت :

— موسیوسیروس: طوپهای ماجابجا گردید حالا میخواهم که يك تجربهٔ اجرا کنم.

— جانمن ، چه لازم است .

— لازم نی بلکه الزمست ! اگر تجربه نکنیم منزل توپهای خود را چسان تعیین خواهیم توانست .

— بسیار خوب تجربه کنیم اما بجای باروت پیروقسیل استعمال نمائیم اگرچه باروت ما بسیار است ولی من میگویم که برای احتیاط باروت خود را هیچ غرض نگیریم .

ژه ده ئون — آیا این طوپها به پیروقسیل تحمل کرده خواهند توانست ؟

— گمان میبرم که خواهد کرد . ما هم احتیاط را از دست نمیدهیم . منزل گله بمقدار باروت متناسب است ومقدار باروت با تحمل آهن طوپ مناسب است . متحملترین معدنها پولاد است ، و چون این طوپها از پولاد بسیار متین و اعلایی ریخته شده است گمان قوی دارم که به پیروقسیل طاقت بیارد و نتیجه های مکمل بدهد .

ژه ده ئون — تجربه کنیم ببینیم !

این راهم بگوئیم که پانقروف از وقتیکه طوپهارا از دریا براورده به چرب کردن ، و جلادادن . واسبابها و پیچهای آنرا درست و پاك کردن مشغول گشته طوپهارا آنقدر خوشنما و پرجلا ساخته که انسان گمان میبرد که حالا از کارخانهٔ توپ ریزی برون آمده است.

امروز در حالتیکه همهٔ مهاجران حتی ژوب و توب نیز حاضر بودند به تجربهٔ توپها آغاز کردند . مهندس در اول امر کارتوسهای آنرا باز کرده وباروتهای آنرا کشیده بعوض آن پیروقسیل پر کرده وچنان حساب کرد که پیروقسیل چهار بار از باروت قویتر باشد لهذا بهمین مقدار وتخمین پیروقسیل انداخت . مقصد مهندس از استعمال پیروقسیل دو چیز است یکی آنکه طوپهارا تجربه کند که به پیروقسیل تاب میآوردیانی ، دیگر اینکه

باروت پیروقسیل اختراع کرده کی خود را تجربه کند که در توپ چقدر تأثیر وقوت دارد مهندس اول یکی از طوپهائیکه دهن آن بطرف جزیرهٔ سلامت بود پر کرد. پانقروف ریسمان بتاقی را گرفته منتظر اشارهٔ مهندس گردیده وبنا بر اشارهٔ مهندس پانقروف ریسمانرا کشیده طوپ آتش گرفت .

گلّه از روی جزیرهٔ سلامت گذشته در بسیار دور بدریا افتاد .

طوپ دوم پر شده یکی از خر سنگهای سنگلاخ دماغهٔ بیصاحب را نشان گرفته آتشداده شد . گلّه بمسافهٔ سه میل بر هدف مقصود برخورده سنگرا پاره پاره کرد . طوپرا چون هارپر نشان گرفته و آتش داده بود لهذا بسبب موفقیت وکامیابی خود خیلی مفتخر ومباهی گردید . طوپ سوم را نیز بهمین رنگ تجربه کرده د طوپ چهارم مهندس مقدار پیروقسیل را علاوه کرد . میخواهد که منتهای درجهٔ قوت پیروقسیل را تجربه کند ریسمان چاقماقرا دراز کرده هرکس از طوپ دور شده طوپرا آتش دادند . طوپ بصورت بسیار مدهشی آتش گرفته وصدای بسیار مهیبی بر آورده گلّه را انداخت . اما طوپ ازهم نه ترکید . رفقا بهپیش پنجره ها دویده دیدند که گلّه از دماغهٔ ... که بطرف شمال جزیره بمسافهٔ پنج میل واقعست گذر کرده در حوضهٔ ... سنگ ... یفتد . پانقروف هوررا براورده گفت :

— خوب موسیو سیروس ! به این طوپخانهٔ ما چه میفرمائید ؟ چیزی سفینه ها ... رهزن بحر محیط که هستند بیایند تا اذن ما نباشد هیچ یکی از آنها در کهنهٔ جم هیر متفقه داخل شده نمیتوانند .

— من میگویم که اگر نیایند وماهم به این تجربه مجبور نشویم بهتر خواهد بود .

— خوب از رهزنان خارجی در گذشته باین شش نفر اشقیای داخلی که مانند حیوانات درندهٔ وحشی درجزیرهٔ ما بیقید و آزاد میگردند چه خواهیم کرد ؟

— توچه میگویی که چه کنیم ؟

— من میگویم که درمابین اینها و ژاغارها هیچ فرقی نیست . لهذا چه نجه جزیرهٔ خود

وا ار ژاغارها پاك ساختیم ازینها هم پاك کنیم .

— آیا رأی شما همینست پانقروف ؟

— بلی ، موسیو سیروس !

— بلکه تبدیل فکر کرده نادم و پشیمان شوند .

— آیا آنها پشیمان میشوند ؟

هاربر — پانقروف آیرتونرا ببین که او هم از انها بود چسان انسان کامل گردید .

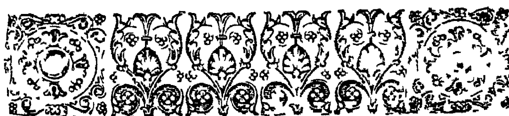
— چون همهٔ شما برأی من مخالفت میکنید به بینیم که تاچه میشود اما خدا کند که پشیمان نشویم !

هاربر — احتیاط را هم از دست ندهیم و برای آدم کردن آنها بکوشیم انشاء الله دو چار تهلکه نخواهیم شد .

ژه ده ئون — اشقیا شش نفر و هم همهٔ شان مسلح است . هرگاه بیك بیك گوشهٔ پنهان شده و برسرما آتش کنند بکمال آسانی جزیره را صاحب میشوند .

مهندس — ازهمه بهتر اینستکه صبر کنیم ! هرگاه آنها بر ما تجاوز و هجوم کردند ماهم برانها هجوم میکنیم .

والحاصل ، مهاجران برهمین یك قرار دارند که برانها هجوم نبرند . و احتیاط را هم از دست ندهند و هم جزیره بزرگست و منت است . پس هرگاه به افکار انسا نتکارانه بیفتند ناموسکار شده بیکطرف جزیره ساکن میشوند . اگرچه مهاجران مانند پیش آزادانه و بیقیدانه حرکت نمیتوانند ، وجزیرهٔ شان آزادی و بیقیدی اولئی خودرا غائب کرد اما چه باید کرد راحت و آزادی کای درین دنیای سراسر اسارت برای که میسر گشته تا برای مهاجران بیچاره میسر شود .



باب ششم

فهرست

بزرگترین آرزوها، و مهمترین کارهای مهاجران پیدا کردن شخص مددرسان پنهانیست که بر وجود داشتن او در جزیره دیگر شبههٔ برای مهاجران باقی نمانده، و هم در انذی جستجو کردن، و پالیدن انسان پنهان جای و مقام اشقیا را نیز بخود ده ور کنند که کجا را انتخاب کرده اند و بچه گونه معیشت میورزند .

سیروس سمیت اگرچه چابك حرکت کردن میخواست ولی بسبب زخمی بودن یك پای یکی از اوناغاها حرکت شان قدری یکهفته معطل ماند. زیرا مهندس میخواهد که سیاحت خود را بقدر چند روزی امتداد دهد لهذا اسباب و لوازمات بسیاری میخواهد که با خود بردارد که اینهم بر جور شدن پای اوناغا و وقوفست در ظرف این هفته کارهائیکه در غرانیتها و زوتپهٔ مظرهٔ وسیعه اجرا کردن آن لازم بود همه را اجرا کردند. و چون چند روز است که از آغل و حیوانات هم خبر نگرفته اند ازا نرو فرستادن آیرتون را به آغل نیز قرار دادند .

آیرتون برای رفتن آغل و دو روز در آنجا ماندن و بازعودت کردن حضر شد . مهندس گفت :

— جزیرهٔ ما حالا مانند پیش امین نیست آیرتون ! میخواهیکه یك آدم دیگر نیز با تو همراه کنیم ؟

— نی موسیو سیروس ! گرگ از گرگ نمیترسد مانند این شش نفره بنظرم حکم یکنفر را دارد ، هیچ اندیشه مکنید .

— بسیار خوب ! بروید بخدا سپردیم . هرگاه یك واقعه وحادثهٔ ظهور نماید همانلحظه بتلگراف مارا خبر بدهید .

آیرتون از رفقا وداع کرده بسوی آغل روانه شد . بعد از دو ساعت باینمضمون که :

(هر چیزی بجای خود است . خیر خیر یتست) .

یك تلگرافی ازو رسید .

بعد از اجرا شدن اینکار پانقروف ، وژه ده ئون وهاربرنز برای رفتن حوضهٔ بالون حاضر شدند زیرا پانقروف کشتیبان درخصوص دیدن بوناد وانتور خیلی مراق وتلاش دارد . ومیگوید که :

— اشقیا وقتیکه از آب برامدند راست بسوی جبه زار تادورن رفتند . اگر تا بحوضهٔ بالون رفته باشند مطلق که بوناد وانتور را غصب کرده اند هرگاه برای فروختن درین وقت ببازار بیع وشرا برایدمن به نیم روپیه هم آنرا نخواهم خرید چراکه بوجود خبائث آلود آنها ناپاك کردید .

پانقروف ورفقایش طعام چاشت را خورده وبامهندس وناب وداع کرده براه افتادند . هرسه رفیق بصورت بسیار مکمل مسلح میباشند . پانقروف درتفنگ خود دو گله انداخته است ، واز سرجنبانیش چنان معلوم میشود که هرکه پیش رویش بیاید بیسواله وجواب اورا تلف کنند .

ناب رفقا را تابه پل مرسی برده ، وبعد ازگذشتن آنها پلرا برداشت . ودربین خود چنان قرار دادند که دراثنای بازگشت رفقا یك تفنگی انداخته ناب را خبر میدهند و ناب آمده پلرا می اندازد .

سه رفیق برسرسرك روانه شدند اگرچه ازغرانیتها وز تا بحوضهٔ بالون بقدر سه میل مسافه است اما رفقا اینمسافه را بدو ساعت تمام طی نمودند چرا آرام ، وهرطرف را دیده وپالیده حرکت میکردند . تا آنکه بحوضهٔ بالون رسیدند . درراه هیچ اثری از اشقیا برنخوردند . کشتی خودرا نزدرمیان آبهای راکدو آرام حوضهٔ مذکور ایستاده یافتند

وچون هرطرف اینحوضه باسنکلاخهای بلند محاطست ازان و بصورت رهگذری یافتن کشتی محالست . یانقروف کفت :

— اشقیا باینطرف نیامده اند . . مطلق که بطرف جنکل فاروست رفته اند .

هاربر — نیامدن شان خیلی خوب شده است . زیرا اکرمی آمدند بهمه حال بوناد وانتوررا باخود میبردند ماهم بجزیرهٔ تابور دکربار رفته نمیتوانستیم .

ژه ده ئون — راستست ، رفتن ما بجزیرهٔ تابور یکباردیگر خیلی ضرور ولازمست . زیرا دراوتاق آیرتون میباید که یك کاغذی نوشته بگذاریم که اکر کشتی دونقان بیاید بودن آیرتون ومارا درجزیرهٔ لینقولن بداند .

یانقروف — کشتی حاضراست مسیوسیپله ، هروقتی که آرزو فرمائید برفتن حاضرم .

ژه ده ئون — هروقتیکه سفر داخلی جزیرهٔ ما تمام شود ، وازجستجو ویافتن حامئی پنهان خود فارغ شویم بسفر جزیرهٔ تابور آغاز میکنیم .

هاربر — من میگویم که حامئی پنهان ما درحق جزیرهٔ تابور ولینقولن ازما زیاده تر واقف و آکاه خواهد بود . حتی از آمدن لارد نیز باخبر خواهد بود !

یانقروف — بخدا بسیار عجب کاریست ! این آدم مارا بشناسد ، وما اورا نشناسیم ! اکر قضا زده است ماهم قضازده ایم چراازما بپنهان شدن مجبور است ؟ آیا بجزیرهٔ لینقولن به آرزوی مخصوص خود آمده است ؟ آیا هر وقتیکه دلش بخواهد میرود وباز می آید ؟ آیا حالا درجزیره است ؟ یارفته خواهد بود ؟

سه رفیق بهمینصورت سخن زده زده در بونادوانتور نشسته بودند . یانقروف بادبان کوچك کشتی را که باریسمان خودش بسته بود معاینه کرده فریاد براورده کفت :

— اینستکه به اینمسئله باید انسان واله وحیران کردد ! بسیار عجب است !

ژده ئون — چیست یانقروف ؟

— اینستکه این کره را من نزده ام !

یانقروف اینرا کفته وکرهی را که کشتی را بساحل ربط نموده بودنشا نداده

ژه ده ئون — این گره راکه تو نزدهٔ دگر که زده ؟

همینقدر میدانم که این گره گره من نیست !

هاربر — پس معلوم میشود که اشقیا درینجا آمده باشند ؟

— آنرا نمیدانم منکه میدانم همینست که این کشتی یکبار ازینجا بازشده و دوباره بسته شده است . بلی بلی ، بازشده است علامت دیگرهم برای بازشدنش یا قتم این است که لنگررا هم برداشته اند ودوباره انداخته اند . چراهنگامیکه من لنگررا انداخته و کشتیرا بسته بودم روی سوراخی راکه لنگرازانجا می افتد باتختهٔ آن پوشیده بودم حالا آنکه درینوقت بازاست .

ژه ده ئون — اما اگر فرض کنیم که بدست اشقیا افتاده باشد آنها کشتیرا غضب کرده دوباره چرامی آوردند ؟ بلکه باآن فرارمیکردند !

— آیابکجافرارمیکردند آیا بجزیره تابور؟ آن خبیثهااینقدردلاوری ندارندکه بااین کشتی کوچك دربحرمحیط برامده توانند .

هاربر — وهم اشقیا ازجزیرهٔ تابورچه خبرداشته خواهند بود ؟

— شماهرچه که میگوئید بگوئید . من همینقدرمیگویم که چنانچه محقق میدانم که نام من (پانقروف بوناد وانتور) است همچنان محقق میدانم که کشتی ما ازینجا بازشده ولنگربرداشته سفرکرده است .

هاربروژه‌ده ئون ساکت شده چیزی نگفتند . اگرچه درباب بردن بوناد‌وانتور رادرپیش روی غرانیتهاوز باگذاشتن درهمین جا بسیارمذاکره ومباحثه کردند ولی بسبب نبودن لنگرگاه مناسب درانطرف ونیامدن اشقیادرینطرف هرچه باداباد گفته درهمین جا گذاشتنش رامناسب دیدند . وایمسئلهٔ سفربوناد وانتورر انیزبراسرارهای سابقه علاوه کرده ازکشتی برامدند وراه غرانیتهاوزراپیش گرفتند .

دوساعت بعد بکنار نهرمرسی رسیده نارا منتظرورود خود یافتند . بغروب نیمساعت مانده بغرانیتهاوزباهوسیوسیروس ملاقی گردیدند ودیدنیهای خود رایکان

یگان بیان کرده موسیو سیروس نیز با آنهادر ینباب متفق الرأی گردید .

وقت شام به آغل برای آیرتون یك تلگراف درخصوص آوردن بزها را با خود کشیدند امابسیار عجب است که بخلاف عادت دائمی آیرتون که بزودی جواب میداد به این تلگراف هیچ جواب نداد ! اگرچه مهندس از ینمسئله در اول امر متحیر گردید امارفقابه این تأویل کردند که بلکه آیرتون باینطرف برامده ودرراه خواهدبودلهذا تلگراف را نگرفته است .

مهاجران بوقت صبح منتظر آمدن آیرتون شدند چونکه بنابر قراریکه داده شده بودامروز بوقت صبح بایدکه آیرتون بغرانیتهاوز بیاید . ناب وپانقروف برسر پل منتظر بایستادند . تابظهر منظر شدند از آیرتون هیچ اثری و خبری معلوم نشد . شام شد بازهم آیرتون نیامد . بازتلگراف کشیدند هیچ جواب نگرفتند . اندیشهٔ مهاجران بدرجهٔ نهایت رسید . آیاچه شد ؟ اگر آیرتون در آغل نیست پس کجاست ؟ آیا کشته شد ؟ آیا اسیرافتاده ؟ هاربر گفت :

— بلکه درستونهای تلگراف خرابی پیش آمده باشد .

ژه ده ئون — میشود !

سیروس — تافرداصبرکنیم به بینیم چه میشود ؟

به اندیشهٔ تمام تابفرداصبرکردند . صبح سیروس بازتلگراف کشید . بازهیچ جواب نیامد . گفت :

— به آغل بایدبرویم .

پانقروف — خوب مسلح باید بشویم .

قرار دادندکه ناب رادرغرانیتهاوز بگذارند . ناب تابسرپل ایشانرا همراهی کرده بعد ازگذر کردن ایشان پلرا میبر دارد ، ودرپشت درختان منتظرورود رفقا پنهان می نشیند .

علی الصباح مهندس بارفقای خود خوب مسلح شده براه افتادند . وراه آغلرا

پیشگر فتند. تفنگهای خودشانرا آماده و حاضر گرفته اند . دوطرفهٔ راه بیشه زاراست لهذا احتیاط بسیاری لازمست . اشقیادر بیشه زارپنهان بوده دفعتهً اجرای خباثت کرده میتوانند . ازانرو دراه تهلکه بسیاراست .

مهاجران بسرعت ولی ساکتانه براه رفتن دوام دارندتوپ پیش پیش میرود ولی هیچ آثارهیجان نمیکند . توپ هرگاه تهلکهٔ حس کند بولوله می افتد ولی چون ساکت است معلوم میشودکه هنوز تهلکه نیست . رفقا درراه خط تلگراف راپیروی کرده میروند . بقدردومیل راه رفته بودندکه هاربر فریادبراوردکه :

— سیم تلگراف بریده شده است !

رفقادویده دیدندکه بحقیقت هم سیم بریده شده و هم ستون نمبر٤٧ کشیده شده برزمین افتاده است. وهم بخوبی هویداستکه بدست انسان شده است . سیروس گفت:

— ببینیدکه آیا نوبریده شده است ؟

— بلی بسیاروقت ازبریده شدنش معلوم نمیشود .

پانقروف — به آغل برویم درانجا کارراخواهیم دانستکه چیست .

مهاجران درنیم راه هستند . ازیك واقعهٔ مدهشهٔ متأسفه خیلی دربیم میباشند . جمله افکارشان به این مشغولستکه آیا آیرتون بوعدهٔ خود چرانیامد ؟ آیاسیم تلگراف راکه بریده باشد؟ آیاچسان میشودکه به آیرتون ضرری نرسانده باشند ؟

مهاجران بکمال اندیشه وهراس بدویدن پیش میروند . بحقیقتکه مهاجران باآیرتون یك محبت صمیمی پیدا کرده اند . همه دربیم اندکه مبادا بیچاره آیرتون ازدست اشقیای خبیث هلاك شده باشد! تابه پیش جوی آب کوچکی که زمینهای آغلراآبیاری کرده بیرون میبراید رسیدند درنجارفتارخودرا آهسته ترکردند . زیرانزدیك بموقع مجادله شده اند . نمیخواهندکه مانده وناتوان باشند چاقماقهای تفنگهای خودرا بالا کرده به بسیاردقت وبصیرت پیش میروند . به آغل هرا نقدرکه نزدیکترمیشونددر توپ آثارهیجان وغرش بیشترمیگردد .



گلهٔ تفنگ اشمیا راست بسینه اش خورده

دیوار تخته ئی آغل پدیدار گردید . علامت خرابی در دیوار مشاهده نمیشد . دروازهٔ آغلرا بسته دیدند در آغل سکوت وسکونت تمام حکم فرمابود . نه از آبر تون ونه از گوسفندان هیچ صدایی وندائی بگوش نمیخورد . سیروس سمیت گفت :

— درائیم .

ایرا گفته وبدروازه نزدیکشد . رفقایش بفاصلهٔ بیست قدم ازدنبالش روان بودند . سیروس سمیت زنجیر چوبی دروازه را برداشته هنوز یك پلهٔ آنرا باز نکرده بود که توپ بشدت تمام بعوعوه آغاز نهاد . همانوقت ازپشت دیوار تخته یی یك تفنگی صدا کرد . صدای تفنگرا ازینطرف دیوار یك آه پر اضطراب جا نخراشی مقابله نمود .

مگر این آه ازدهن هاربر نوجوان بیچاره برامد که گلهٔ تفنگ غدار الله اشقیای ملعون راست برسینه اش خورده وازپشتش برامده وبرزمینش غلطانیده است .

باب هفتم

فهرست

پانقروف بمجرد شنیدن آواز هاربر بی اختیار تفنگ خودرا انداخته برهاربر خودرا بینداخت ، وبشدت فریاد براورده که :

— وای : پسرمن ! وای ! ولد عزیزم را کشتند مهندس ومخبرنیز به پیش هاربر وبده مخبر گوش خودرا بردلهاربر نهاده گفت :

— زنده است امابایدکه اورا بیك جای نقل بدهیم .

— بغرانیتهاوز نمیشود چرا که بسیار دوراست !

— به آغل ببریم .

— یکقدری صبر کنید .

مهندس اینرا گفته و از جائیکه تفنگ انداخته شده بود خود را بدرون آغل بینداخت . در انجا دیدکه یکی از اشقیا بسوی او نشان گرفته است . مهندس بسوی او بتاخت . تفنگ شقی آتش گرفته کلاه مهندس را از سرش بربود و یک کمی پیشانیشرا نیز بلیسید شقی تا میخواست که دیگر میل تفنگ خود را آتش کند سیروس سمیت خود را باو رسانیده قمهٔ که بدست داشت بر جگرش حواله نمود ، و در ان واحد بدار البوارش فرستاد . پانقروف وژه‌ده ئون نیز خودرا بمعاونت مهندس رسانیدند . رسیدن اینها همان و انداختن دو شقی دیگر خودرا از دیوار تخته یی به بیرون همان بود . رفقا دانستند که اشقیا فرار کردند . دروازهٔ آغلرا آمده باز کردند ، و هاربر را بکمال احتیاط و آرامی برداشته به اوتاقیکه برای آیرتون ساخته بودند نقل دادند ، و در انجا بر بستر خوابگاه آیرتون بخوابانیدند .

سیروس سمیت در اول رفته هرطرف آغلرا بپالید اشقیارا نیافت . دروازهٔ آغل را بندکرده بیامد . هاربر بیچاره مانند جسد بیجان غیر متحرک افتاده بود . پانقروف از دیدن اینحالت مانند دیوانه کان فریاد ها میزند ، و گریه میکند ، و جامه چاک میکند ، سر خودرا بدیوارها میزند . مهندس وژه‌ده ئون اورا تسکین و تسلی نمیتوانند . چرا که خودشان نیز خیلی مضطرب و پر هیجانند .

باوجود آنهم برای رهایی دادن هاربر را از پنجهٔ ممات هر سعی و کوششیکه از دست شان می آید دریغ نمیکنند . ژه‌ده ئون در فن طبابت تایکدرجه مهارت دارد . و بسببیکه در محاربه های بسیاری موجود گشته بصورت تداوی زخمهای گله و تیغ واقف شده است مهندس نیز دریتباب سراسر بی بهره نیست . لهذا بمعاونت همدیگر به مداوات ابتدائی هاربر آغاز کردند .

هاربر مانند قالب بیروحی افتاده بود . ژه ده ئون از نحال به اندیشه و حیرت افتاد . این بیهوشئی هاربر ازضایع شدن خون بسیار ، و یا از خوردن گله بر استخوان پیش

آمده است .

سینه هاربررا باز کردند . خونرا ازجای زخم بادسمال تر پاك کردند . زخم را باآب سرد بخوبی شستند . بعدازشستن دهن زخم بمیدان برامد . دیدندکه یك سوراخ بیضی الشکلی درمابین استخوان قبورغهٔ سوم وچهارم موجود است که گله آنرا بعمل آورده است این سوراخیست که گله ازانجا درامده است .

هاربررا به احتیاط بپهلو گردانیدند . ازدهن نوجوان یکصدای بسیار خفیفی برامد گویا نفس آخرین خودراتسلیم نمود .

پشت هاربر نیز غرقهٔ خونست . آنطرف را نیز باآب بسیارشسته بادسمال پاك کردند . دربنطرف نیز دهن سوراخ بیشتری نمایان بودکه گله ازطرف سینه درامده ازین طرف بیرون برامده است ژه ده ئون گفت :

— خدارا شکراست که گله بدرون نمانده وگرنه برای کشیدن آن خیلی بمشکلات برمیخوردیم .

مهندس — آیا قلب چسانست ؟

— گله بردل برابرنیامده ، هرگاه برابرمی آمد حالاً جان میداد .

پانقروف تنها کلمهٔ آخری را شنیده فغان براورد که :

— آیا جان داد ؟

مهندس — نی نمرده ، نبضش میپرد دلش حرکت میکند . حتی صدای خفیفی نیز براورد اما اگرتومیخواهی که پسرت جورشود خودرا میباید که استوار ومتین داری بفریادها وفغانهای بیجاخودرا هم ازکارمی اندازی ومارا هم ، وقت وقت معاونت وعقل وهوش را بسرداشتنست .

پانقروف بیچاره سکوت نمود . اما بشدت تمام مانند سیلاب ازچشمانش اشك جاری گردید ، ژه ده ئون به مداوات آغازنهاد . دراول امر دانستن اینمسئله ضروراست که آیا گله دردا خل چگونه خرابیها بعمل آورده وبکدام اعضا ضرررسانیده ؟

ژه ده ئون لازم بودن دفع کردن آماس داخلی زخم را حس نموده والتهاب پیدا نکر دن اطراف زخم را با حاصل نشدن حما را درك و اندیشه کرد . امادواهای دفع کردن اینهارا از کجا باید پیدا کرد؟ وجلوگیری آماس داخلئی والتهاب خارجی وحما را چسان باید کرد؟

ژه ده ئون گفت :

— در اول زخم را از دو طرف باید بندیم ورفتن خونرا منع کنیم چرا خون بسیار ضایع شده وهار برر ا سراسر از قوت انداخته .

مهندس — اما پیش از بستن باید که با آب سرد خیلی بشوئیم تا التهاب در زخم پیدا نشود .

لهذا نوجوانرا بیك بغل که انداخته بودند بهمان وضعیت گذاشته بمداوات ابتدا نمودند . ژه ده ئون هار برِ بیچاره را باز بکمال دقت معاینه کرد . دیدکه مانند کهربا زرد گردیده . ژه ده ئون گفت :

— سیروس من حکیم نیستم ، دست ودلم میلرزد بمن باید معاونت کنید . یکجا باید کار کنیم .

— دست وپاچه مشو دوست من ! برای ما حالا سکونت و هوشیاری کار کردن لازم است . اصل مقصد هاربرر ا از پنجهٔ مرگ رهانیدن است .

ژه ده ئون ازین سخن مهندس کسب سکونت نموده در پیش خوابگاه هاربر بنشست ، سیروس بپا ایستاده است با نفروف گریبا ن چاك ، و موهایش پریشان ، واشکهایش روان نشسته وبی اختیارانه پارچه های زخم بستن را ترتیب میدهد .

ژه ده ئون بامشاورهٔ مهندس چنان قرارداد که دهن زخمهارا بصورت بسیار محکم نباید بست تا فعل تقیح در درون بعمل نیاید . لهذا زخمهارا بصورتیکه دهنهای شان سراسر بند نشود باپارچه ها بسته کردند . و آب سرد بسیاری آورده برپارچه ها ریختن گرفتند استعمال آب سرد درعالم طبابت از واسطه های نخستین دفع کنندهٔ التهابات شمرده میشود . آب سرد هم زخم راازالتهاب منع میدارد ، وهم از تماس هوا محافظه میکند ، وهم زخم رابه استراحت میگذارد .

ژه ده ئون وسیروس چنین قرار داده بکار آغاز نهادند ، بر دهن زخمها قماشهای ریش ریش شدهٔ که پانقروف حاضر کرده بود گذاشته وبا آب سرد تر کردن گرفتند .

پانقروف در اوتاق آتش افروخت ، بعضی نباتات نافعهٔ نبهٔ که خود هاربر به دست خود آنهارا گرد آورده بودو چیزی ازان آیرتون باخود آورده بود، درچاچوش جوشانیدند . هاربر را ازان نوشانیدند . بیچاره هاربر از دنیا بیخبر و بی هوش افتاده است حرارتش بسیار شدت دارد ، آنروز و آنشب باینصورت گذرانمود . حیات هاربر بیک تار خام بسیار باریکی مربوط است .

روز دیگر یعنی ۱۲ ماه تشرین ثانی . قفایکقدری امیدوار شدند . هاربر بهوش آمد ، چشمان خود را باز کرد ، پانقروف وسیروس را اشناخت . هاربر بعد از خوردن گله بیهوش شده از هیچ چیزی خبر ندارد . رفقاهمهٔ واقعات را به پسر فهمانیدند و دانستند که اگرچه حیاتش در تهلکه است امابه استراحت کلی و حرکت نکردن قطعی محتاج است .

وچون همیشه آب سرد بر زخمها میفشارند ، هاربر دردرا کمتر حس میکند . فعل تقیح بصورت منتظمانه بعمل آمد . حرارت بتناقص رونهاد . رفقا از بیم نتایج وخیمهٔ ابتدائی زخم هاربر یکقدری امین شدند . شدت فریاد ونالهٔ پانقروف نیز کمترکی تسکین یافت .

هاربر باز بیهوش شد اما اینبار بیهوشیش مانند خواب راحتی بود . پانقروف گفت :

— رهائی یافتن فرزندم را آیا امیدوار هستید . موسیو ژه ده ئون ؟ باید که هر لحظه امیدواری خودرا بمن خبر بدهید !

— آری پانقروف بسیار امیدوارم . هاربر انشاءالله میرهد . اگرچه زخم بسیار سنگین ومهم است اما نتیجه اش وخیم نخواهد شد .

مهندس — بوافعیکه زخم بسیار دهشتناکست زیرا که جگر سفید را شکافته گذشته است . اماباوجود آنهم شکافته شدن این عضو موجب ممات نمیشود .

مهاجران در بمدت بیست وچهار ساعت تنها با هاربر مشغول گشته اند . و بفکر واندیشهٔ اشقیاو بازظهور ریافتن آنها ، و تهلکه های پردهشتی که ازوجود خبثت آلود آنها

بوقوع آید هیچ فرصت نیافته اند .

پانقروف در پیش فراش‌هار بر پاسبان شده . مهندس و ژه ده‌ئون بپالیدن و جستجوی آیرتون برامدند . هرطرف آغلرا بکمال دقت پالیدند . نه از آیرتون ونه از اشقیا اثری یافتند . آیا آیرتون بیچاره راچه پیش آمد ؟ آیا بدست اشقیا اسیر شده با خود برده اند یا بدست غدر آنها هلاك گردیده ؟ سیروس گفت :

— بر آیرتون بیچاره ناگهانی هجوم آورده اند ، و بیخبرانه اورا تلف کرده اند ، و لاشه اورا برده در یك گوشهٔ یا مغاکی انداخته اند .

— میشود که همچنین باشد . و هم بعدازانکه آیرتون را هلاك کرده اند در آغل بکمال استراحت نشسته اند . وچون مارا دیدند که می آئیم بعدازکمی مقابله و آوردن این فلاکت رابرما فرار کرده اند .

— بلی ! حتی یکی ازان ملعونا رامن خود دیدم که بسوی دامنهٔ جنوبی کوه فرانقلن بتاخت بود ، وتوپ نیزدر پی آنها تایکجائی ولوله کرده دوید .

— بهرحال میباید که ماحالا یکمدتی در آغل مانده هاربر را تداوی کنیم تا آنکه بیچاره یکقدری بحال آمده بدون تهلکه اورا بغرانیتهاوز نقل داده بتوانیم .

بعد ازشفا یافتن هاربر هرطرف جزیره را گردش کرده وجود منحوس آنجانثان را محو کنیم .

— بلی برین خبیثان مرحمت کردن بعد ازین هیچ جائز نیست . پانقروف خوب فهمیده بود . این سگهارا مانند ژاغارها میبایست که بلا مرحمت هلاك میکردیم .

— حالا اینرابگوئید که نابراچه خواهیم کرد .

— ناب درغرانیتهاوز به امانست !

— اما اگر بسبب نیامدن مابه اندیشه افتاده وبرخواسته روان شود ؟

— اینکاررا اگر بکند خیلی بد خواهد بود چراکه بهمه حال اورا نیزدرراه تلف خواهند کرد !

— من طبیعت او را میدانم بهمه حال خواهد آمد !

— آه ایکاش تلگراف خراب نمیبود . پانقروف را در نجاتنها گذاشتن هم نمیشود . تو باپانقروف به محافظه و پاسبانی هاربرد در نجابمان . من تنها رفته وباز میآیم .

— نی نی سیروس این بهیچصورت نمیشود . در نجادلاوری هیچ فائده نمی بخشد . اشقیای خبیث در بیرون آغل بسخود دارند . ودرینطرف و آنطرف به قابو نشسته‌اند اگر برائیم یك مصیبت مادو مصیبت خواهد شد !

— آیادیگر واسطهٔ خبر نخواهیم یافت ؟

مهندس درینفکر بودکه چشمش به توپ برخوردکه دم جنبانی کرده ودر پیش پاهای صاحب خود درجهیدن ولابه بازی کردن بودگویا بلسان حال میفهمانید : که «آیامرا نمی بینید ؟ » مهندس یك یکبا رامید وارگردیده برتوپ فریاد کرده ، توپ بدوپالابه کمان ایستاده شد !

ژه ده ئون تصور مهندس را درك کرده گفت :

— خوب یافتی موسیو سیروس ! ازراه های پنهانی‌که ما گذشته نتوانیم توپ رفته وبازما خبر آورده میتوانند .

ژه ده ئون بزودی‌ازجزدان خود یك کاغذی بریده اینچند کلمه رابران تحریر نمود !

« هاربر زخمیست . مادر آغل هستیم ، برخود هوش کن ازغرانیتهاوز بیرون مشو . آیا از اشقادر انطرف چیزی اثری هست ؟ باتوپ بزودی جواب بفرست »

کاغذ را لوله کرده درحلقهٔ گردن توپ بصورت معلوم دار آویختند . مهندس سگ را انار داده ودست بروکشیده و دروازهٔ آغلرا باز کرده وراه‌غرانیتهاوزرا باونموده گفت :

— توپك من دوست من ! ناب ! ناب ! بدو ! جانم ! ناب ! ناب ! توپ ناب ! هله هله .

سگ باینسخنان مهندس برجهید ، ومقصد رابخوبی دانست‌که بچالاکی بتاخت شده از نطر پنهان گردید . دروازهٔ آغلرابسته باز به‌پیش مریض آمدند . هاربر بیهوش افتاده است . پانقروف برپارچه های روی زخم در آب فشانیست .

ژه ده ئون بحاضر کردن طعام پرداخت . قدری شیر از حیوانات دوخته آورده و آنرا گرم کرده کمتری شکر نیز آمیخته آهسته آهسته باقاشق بدهن هاربر ریختن گرفت ویك شوربایی نیز برای خود شان حاضر نمود ..مهندس بپاسبانی مشغول بوده مهاجران بکمال اندیشه وبی صبری باز گشتن توپ را منتظر بودند . مهندس و ژه ده ئون تفنگ بدست در پشت دروازه منتظر بودند . که بناگهان یکصدای تفنگی بلند شد ودرعقب آن عوعوهٔ توپ هم برامد . مهندس بجا یکی دروازه را باز کرده دیدکه ازمسافهٔ صدقدم دورتر دود تفنگ بالاشده است مگر خبیثها درانجا بقابو نشسته اند . ژه ده ئون ومهندس آنجا را نشان گرفته آتش کردند . درین اثنا توپ بتاخت از دروازه درامد ودر پیش پاهای افندی خود به لابه باری آغاز نهاد . مگر خائنان بر توپ آتش کرده بودندکه از اثر گله بعضی موهای آخر دم توپ سوخته شده بود .

مهندس دروازهٔ آغلرا بسته سگرادر آغوش گرفته بمحبت ببوسید . درگلوی توپ کاغذی آویخته بودکه ازخط برهم ودرهم آن شناخته میشد که نوشتهٔ نابست . کاغذرا گرفته دیدندکه ناب ایچنین نوشته :

«درینطرفها ازاشقیا اثری نیست ! ازجای خود حرکت نمیکنم . درحق موسیو هاربر دعامیکنم » .

باب هشتم

فهرست

اشقیا درجوار آغل — اقامت موقته — تداوی هاربر — مسرت نخستین پانقروف — تحظر ماضی — چه چیز هاست — فکرسیروس سمیت .

پس معلوم شدکه اشقیا در اطراف آغل بکمین نشسته اند ، وقصد دارندکه بیچاره گانرا یکان یکان هدف گلهٔ غدر وخیانت نمایند . لهذا بسیار احتیاط لازمست ! زیرا اشقیای خبیث بی آنکه خود را نشان بدهند مهاجران رادیده نشان میکنند ، وخود

شان از هجوم محفوظ میمانند .

بنابرین سیروس سمیت قرارداد که یکمدتی در آغل بمانند . خوراکه در آغل بسیاراست . اسباب ولوازمات نیز تایکدرجه دراوتاق آیرتون موجود است سیروس سمیت گفت :

— بغیر از انتظار کشیدن وصبر کردن دگر چاره نیست . هاربر بعد ازانکه صحت یابد همه گی ما اتفاق کرده یك اعلان حرب بزرگی با آنها خواهیم کرد . وهم باینصورت پالیدن وجستجو کردنی که درمدنظرداریم نیز بعمل خواهد آمد .

پانقروف — یعنی حامی پنهان خودرا خواهیم پالید همچنین نیست ؟ لکن راست بگویم موسیوسیروس دریمسئلهٔ هجوم اشقیا ومجروحیت هاربر حامی پنهان ما هیچ مددی نرسانید .

— که میداند ؟

— یعنی چه ؟

— یعنی اینکه هنوز فلاکت های بسیار برما خواهد آمدکه درانوقت دست معاونت خودرادراز خواهدکرد! حالا این بحث رابگذاریم، لازمترین چیزهاحیات هاربر است .

اینسنکه حزن انگیزترین کارهای رفقاتداوی زخم هاربراست . چندروز دیگرهم گذشت دراحوال هاربر آثارشدت وخیمه دیده نشد . تربندی باآب سردجلوگیری التهاب وتقیح زخمرا بهبسیار خوبی نمودند ، وهم آبیکه در آغل می آیدازمعدن گوگرد میآیدکه اینهم برای التیام وخوبی زخم خیلی مدد رسانید . هاربر آهسته آهسته بزنده گی رونهاد . امید حیات درومشاهده شد . اماضعف وناتوانی آنقدر برومستولی شده که ازشناخت برامده است . اما مشروباب مفرحه باومینوشانند . وهمیشه درباب استراحت او میکوشند . استراحت فایدهٔ کای باومیرساند . سیروس وژه‌ده‌ئون وپانقروف درخصوص جراحی زخمهای هاربر خیلی مهارت حاصلکرده اند .

بعدازشش روز هاربر بحال آمده بنالش آغاز نهادوبخوردن طعامهای خفیف نیز

میل نمود . یکقدری رنگ هم بر خسارش آمد . بطرف رفقایگان تبسم لطیفی نیز مینمود کمترکی بسخن هم آمده پرسید که :

— آرتون کجاست ؟

یا نقروف ازبرای آنکه هاربر مضطرب نشود گفت :

— برای معاونت ناب بغرانیتهاو زرفته است آه اشقیای خائن اگر یکبار بدست من بیایند آنوقت با آنها نشان خواهم داد که به فخبه گی ودزدی تفنگ انداختن چیست ؟ اینرا چه میگوئی که موسیوسمیت بفکر نیکوبی وخوبی با آنها افتاده بود ! من خوبی ونیکوبی را در میان تفنگ خود انداخته با گله های بزرگ بزرگی بحضور شقاوت نشورشان تقدیم وپیشکش میکنم !

هاربر — آیا دو باره دیده شده اند ؟

— نی دگر دیده نشده اند ! اما کی میگذاریم تا آنهارا پیدا نکرده انتقام ترا ازان ملعونان خائن نگیریم پس تو یکبار جور شوی بعد از ان کار آنهارا خواهیم اندیشید ؟ حالا مقصد جور شدن تست !

— یا نقروف من هنوز بسیار ضعیفم .

— آهسته آهسته بقوت می آیی هاربر ! هیچ اندیشه مکن ! از درامدن یك گله درسینهٔ مانند تویك پهلوان دلاور چه میبراید ؟ اینگونه گله ها مانند یکبار بچه ایست .

نا خوشئی هاربر رفته رفته کسب حفت مینمود . اگر دیگر نکس وعکس عملی بظهور نیاید اعادهٔ عافیت محقق است . اما اگر گله در داخل سینه میماند ، وعملیات جراحی لازم میآمد آیا حال مهاجران بچه مجر میشد ؟ ژه ده ئون گفت :

— هرگاه بیادم می آید که اگر گله درداخل میماند وهاربر بدم راست می ایسد .

سیروس — هرگاه عملیات جراحیه لازم میآمد تردد نمیکردید نی موسیوسپیله ؟

— البته نمیکردم اما شکر خدا را که مجبوریت دست نداد !

اینستکه مهاجران بیچاره چنانچه تابحال بدیگر کارها مظهر عنایت ربانی گردیده اند

درینمسئله جراحت هاربر نیز توفیق رفیق شان گردید . اما هر بار اینچنین نخواهد بود .
مهندس چنان حس میکند که تا بحال هر چیز موافق آرزوی شان بعمل آمد . در جزیره معادن
ونباتات وهر گونه حیوانات را فراوان یافتند و از همهٔ آنها بخوب وجه استفاده کردند .
حتی گاه گاه بدست همت یك معاون مجهول از ورطه های بزرگ بزرگی رهائی یافتند . اما اگر
کار بهمینصورت دوام نورزد چسان خواهد شد ؟ بنابرین سیروس سمیت از عدم موفقیت
وکامیابی خود بهراس افتاد . اگرچه کشتئی رهزنان دریائی بیکصورت بسیار غریبی
غرق گردید اما شش نفر از آنها در جزیره براه ده راحت وسعادت مهاجرا را اختلال سا
خت . زیرا در مجادلهٔ اولی ضرر وزیان مهاجران از زیان اشقیا بیشتر بعمل آمد . آیرتون
زنده غائب گردید ، هاربر بصورت مهلك مجروح شد . از آنها تنها یکنفر بدست سیروس
سمیت تلف گردیده که به اینحساب اشقیا در دم حاضر غالب ومهاجران مغلوب شمرده
میشوند . غرانیت‌هاوز ، و آغل هردو در زیر محاصره مانده . قوت مهاجران نیز تقسیم
یافته که درینوقت در مقابل پنجنفر اشقیای بیرحم خائن مسلح یکجا . سه نفر دلشکستهٔ
تنها باقی مانده اند . قوت خارق العادهٔ پنهانی که تا بحال در هربار وهر جا عنایت ها و معاونتهای
علنی رسانیده درینبار می بینند که آنقوت نیز پس مانده است .

باوجود آنهم دوچار نومیدی نیستند ، بکمال جسارت ودلاوری در روی فلاکت
ها ومصیبت های آمدنی مقاومت وپایداری کردنرا برخود گرفته اند .

باب نهم

فهرست

ازناب خبری نیست — تکلیف ژه ده ئون وپانقروف قبول نمیشود —
گردش ژه ده ئون — یکپارچهٔ قماش — یك مکتوب —
درحال عزیمت مواصلت به منظرهٔ وسیعه .

مریض روز بروز بحال صحت در پیشرفتست . آرزوی یگانهٔ مهاجران آنست که

هاربرنجابکی یکقدری قوت یابدتابغرا نیتهاوز نقل داده شود. چرا که خانهٔ آغل اگرچه مکمل باشد ولی راحت واسباب لازمه که درغرا نیتهاوزموجوداست هیچگاه در آغل میسر نمیشود . وهم اگردرغرا نیتهاوز باشند همه یکجاو بسیار محفوظ وازشراعدادر امان میباشند .

ازناب هیچ خبرندارند . امابرای ناب پریشان بودن و بفکرافتادن هم چندان لزومی ندارد . زیرازنگی دلاورخودرادرغرا نیتهاوز بکمال خوبی محافظه میتوا ند دوباره توپرابفرستادن غرا نیتهاوز لازم ندیدند زیراسگ صادق را هدف گله خائنان نمودن هیچ معناندارد .

در ۲۹ ماه درحالتیکه هاربرنجواب بیهوشی بود درقفادرباب چگونگی دفع مضرت اشقیای خائن بمذاکره آغاز نهادند . ژه ده ئون گفت :

— دوستان من ! دربنوقت از آغل بغرا نیتهاوزرفتن خود را هدف دانهٔ دبائت اشقیا کردنست . لهذاازان صرف نظر کردن، ودرینوقت چه لازم بودنرابایداندیشه نمائیم.

پانقروف — من میگویم که ازگلهٔ این خائنان پروا نبایدکرد . هرگاه . وسیوسیروس اذن بدهد من همین لحظه به برامدن حاضرم .

مهندس — یك آدم بایك آدم بخوبی مقابله میتواندلکن ماسه نفرو آنها پنجنفراند !

ژه ده ئون — من هم رای پانقروف رامیپسندم اگراذن مهندس ما باشد من و پانقروف مسلح شده وتوپ رابه پیش انداخته میبرائیم .

مهندس — هیچ جائز نیست . آیافکرنمیکنیدکه اشقیاچون بیرون برامدن شمارا ازآغل به بیند میدانند که یك پسرمجروح و من درینجا مانده ام هما نلحظه بر آغل هجوم می آوردند .

پانقروف — حق بدست شماست اگرمابرائیم آغل رابیشبهه ضبط میکنند . ایکاش درغرا نیتها وزمیبودیم .

مهندس — بلی اگردرغرا نیتهاوزمیبودیم زخمی خود را درپیش ناب گذاشته

خود ما میبرآمدیم ، وجنگلرا گردش کرده باین جانورهای مفترسه نجه میدادیم ، حالا باید تاوقتیکه همهٔ ما یکجا از آغل برآمده بتوانیم چاره‌چار صبر کردن لازمست .

سخنان مهندس خیلی معقول بود ، جواب اوداده نمیشد . ژه ده ئون گفت :

— ایکاش آیرتون هم باما بود . بیچاره آیرتون باز گشتنش تمام حیرت بسیار کوتاه بود .

پانقروف — اگر مرده باشد همچنینست که شما میگوئید !

ژه ده ئون — چه ! مگر گمان داری که آیرتونرا کشته اند ؟

پانقروف — اگر از کشتن آن فایدهٔ داشته باشند البته که نکشته اند !

ژه ده ئون — ازینسخنت چنان معلوم میشود که گمان داری که آیرتون برفقای قدیمهٔ خود دستیک کرده وظیفهٔ انسانیت ووفاشعاریرا فراموش کرده باشد ؟

پانقروف — که میداند ؟

مهندس — فکر شما درینباب سراسر بخطاست پانقروف ، اگر اینچنین گمانی مرا زیاده متألم خواهی نمود . بصداقت آیرتون من ضامنم .

ژه ده ئون — من هم ضامنم .

پانقروف اعتراف قصور نموده ساکت شد . درینوقت [illegible] است . درختان همه برگهای رنگارنگ مزینست ، زمینها ، تپه ها [illegible] و گیاه و [illegible] مزینست . بسیار مزروعاتیکه بر تپهٔ مطارهٔ وسیعه کشت شده [illegible] درو آنها رسیده است . حالانکه مهاجران بیچاره پراکنده وپریشان محصور مانده اند .

یکچندبار ژه ده ئون تفنگ خودرا بدست گرفته وتوپ دریپش انداخته طرف آغلرا یك یك دوری اجرا کرد . هیچ یك علامت شبهه ناکی ندید . توپ نیز چون هیچ فریاد وهیجان ندارد چنان معلوم میشود که اشقیا بدیگر طرف جزیره رفته باشند .

در ۲۲ تشرین ثانی ژه ده ئون بازدر حالتیکه اطراف وجوانب آغلرا دورمیکرد دریکجایی رسید که توپ بنای هیجانرا گذاشت . باینطرف وآنطرف جهیدن گرفت وهرطرفرا بو میکشید . بعضی اشارتهای غریب وعجیبی اجرا مینمود .

ژه ده ئون حیوانرا بشوق وحرکت می آورد سبب هیجان اورافهمیدن میخواست خودش نیز درختهارا سپر گرفته وتفنگراحاضر کرده پیش میرفت . اما ازحرکات سك بودن آدم درانجاها حس نمیشد چراکه اگرسگ آدم را حس میکرد البته که عوعوه ولولهٔ زیادی می انداخت .

بقدرپنجدقیقه گذشت . که درین اثنا سگ یکی یکبار خودرا در میان بوته زاری انداخته ویکپارچه قماش کافتی بدهن خود گرفته بیرون برامد . پارچه قماش ازیك لباس بریده و پاره شدهٔ بود .

ژه ده ئون قماش مذکوررا گرفته به آغل آمد . وکیفیترا بمهندس بیان کرده قماش راباو نمود . مهندس قماش مذکوررا شناخت که ازقماشهای ساخته گی خودشان است که برای آیرتون ساخته بودند . مهندس گفت :

— حالاهیچ شبهه نماندکه اشقیابنا گمهانی در آغل بر آیرتون هجوم نموده اند ، آیرتون نیزبا آنها مقابله ومقاومت نموده است ، اما آخرالامر مغلوب گردیده بدست آنها اسیرافتاده و بهرشش نفر آنرا بسته کرده بزورباخودبرده اند حتی یکپارچه ازلباس او دربوطه هابند مانده است آیا بعدازین دیگرشبهه برای خیانت نکردن آیرتون برایت باقی نماند یا نقروف ؟

— نی موسیو سیروس ! من ار بسیاروقت ازان فکرخودفارغ ونادم گشتم ! امااز ین حادثه یکچیزی دیگری استدلال میشود !

— آیا چه ؟

— اینکه آیرتون در آغل کشته نشده است بلکه تابحال زنده است . اشقیا بلکه آیرتونرا شناخته اند که دراوسترالیا رئیس اشقیابجوئیس است لهذا آنرا باخودبزوربرده اند تاباخود رفیق سازند !

رفقابرهمین فکر قرارداده ند ، وبه امیدافتادند که اگر آیرتون زنده اسیرباشدالبته یك چاره برای فرارخود خواهدیافت . وهم این اندیشه افکار مهاجران راسراسر

زیروزبر میداشت که اشقیا بر غرانیتها وزهجوم ببرند اگرچه بخود غرانیتهاوز ضرری رسانیده نتوانند ولی تپهٔ منظرهٔ وسیعه راسراسر خراب خواهند کرد . هاربر بسببی که محبوسیت رفقار ادر آغل ناخوشی اوباعث شده دایما ارجور بودن خودورفتن بغرانیتهاوز بحث میراند ومیگوید که :

— ارزحمت راه بمن هیچ ضرری نمیرسد ، ومیدانم که اگر بغرانیتهاوز برویم . هوای دریابمن خیلی خوب ومو افق آید برخیزیدکه برویم . عرابهٔ که آیرتون باخود آورده بایك اوناغانیزالبته درینجاخواهد بود !

اماژه ده ئون اربیم آنکه مبادازخم هاربرکه نو بهم آمده است بازپس بازشود آرزوی هاربررابالطبع رد میکرد .

امادرین اثنایك واقعهٔ ظهوریافت که رفتن بغرانیتهاوزبرای مهاجران امرمجبوری گردید ، وازینرفتن نتیجهٔ خیلی پرالمی ظهوریافت :

۹ ماه کانون اول بودکه مهاجران دراوتاق ها ربر نشسته بودند ، و ازهر در و رهگذرسخن میراندند که ناگاه ولولهٔ شدتناك توپ راشنیدند .

سیروس،ژه ده‌ئون ، پانقروف هرسه نفرتفنگهای خودرابرداشته بیرون دویدند توپ در پیش دیوارتخته یی بجهیدن وولوله کردن دوام دارد ، وازاوضاع وحرکاتش آثارفرحت وشادمانی پدیدار میگردد . وآثارقهروغضب معلوم نمیشود . . هندس گفت:

— آیا کسی می آید ؟

— بلی !

— امادشمن نیست !

— بلکه نابست !

— یاآنکه آیرتون .

اینسخنان راهنوز تمام نکرده بودندکه یك وجودی ازپشت پردهٔ تخته یی برجهیده بدرون آغل بیفتاد . آیا که باشدکه به پسندید ؟

مگر مستری ژوپ نیاید ؟

حالا مسرت ، و شاد مانی توپ را تماشا کنید ! اینچه خیزها اینچه خو شامدیها !

پانقروف بحیرت فریاد کشید که :

— ژوپ ! ژوپ !

ژه ده ئون — ناب فرستاده است !

مهندس — بهمه حال کاغد آورده است .

پانقروف بوزینه را بالیدن گرفت . در گردن میمون یك خریطه‌ کك کوچکی آویزان بود . دردرون خریطه بدستخط ناب یك کاغذی موجود بود که اینچند کلمه بران نوشته شده بود .

« جمعه . ساعت ٦ . صبح . »

« اشقیاء منظرهٔ وسیعه رااستیلا کردند »

(ناب)

سه رفیق ز خواندن اینکلمات بسیار متأثر شده بی آنکه چیزی بگویند بروی همدیگر بحیرت نظر کردند و برخاسته بخانه درامدند . چه باید کرد ؟ هرگاه اشقیا در تپهٔ منظرهٔ وسیعه باشند هر چیزیرا محو شده باید دانست . هاربر چون بطرف رفقا نظر کرد دانستکه کار خرابی گرفته است . علی الخصوص که ژوب راهم درمیان رفقا بدید بخوبی دانستکه در غرانیتهاوز فلاکتی ظهور نموده است . لهذا گفت :

— موسیو سیروس رفتن میخواهم . بزحمت راه تاب وتوان در خود می بینم .

ژه ده ئون درنزدیك نوجوان آمده ونبض وزخمش را معاینه کرده گفت :

— توکل بر خدا ! بسم الله برویم .

فکر کردند که هاربر را بچه ببرند . هرگاه زنبیل مانندیك چیزی بسازند وهاربررا دران انداخته بدو آدم بردارند البته بهتر وراحت تر خواهد بود اما چون باینصورت دو آدم شان بیکار و بی سلاح میماندند در اثنای هجوم اشقیاء مقابله ومدافعه کردن شان محال میشود .

بنابرین قرار دادندکه چارناچار هاربر را بایدباعرابهٔ که آیرتون باخود آورده نقل بدهند، اوناغا را آورده بعرابه به بستند علفهای نرم بسیار بسیاری درعرابه بریختند لحاف ونهالین ودیگر کالایی که دراوتاق آیرتون موجود بود همه رادرعرابه فرش کردنده هاربر را بافراشیکه بران افتاده بود به آرامی برداشته درعرابه گذاشتند .

هوا خیلی خوب وصافست . سیروس پرسیدکه :

— تفنگها پر وحاضر است ؟

— بلی .

— توچگونهٔ هاربر ؟

— امین باشید موسیوسیروس ! انشاءالله درراه نخواهم مرد .

سیروس بازترددکرد . امرحرکت را نخواست که بدهد . امادانستکه اگر تأخیر شود هاربر خیلی متأذی خواهد شد . لهذا بکمال حسرت وجسارت :

— مارش .

گفته حرکت نمود . دروازهٔ آغلرا بازکردند توپ ، وژوب به بیرون جهیدند . عرابه بآهسته گی بیرون نشد . دروازه را بسته براه روانه شدند .

پانقروف بیکدست طپانچهٔ شش میله وبیکدست لجام اوناغارا گرفته عرابه رامیکشید . سیروس وژه ده ئون دردوطرف عرابه تفنگهای خودرا حاضر گرفته پیش میرفتند .

توپ صداقت شعار ، وژوب وفا کردار پیش ازهمه دردوطرفهٔ راه تفتیش وتجسس کرده میروند اماهیچ علامت خوف وهیجان نشان نمیدهند . عرابه را خیلی آهسته میرانند دراثنای راه هیچ اثری ازاشقیاپدیدار نشد . بقدردوساعت طی مسافه کرده بودند که دریاپدیدارشد وتپهٔ منظرهٔ وسیعه نیز نمایان گردید .

درین اثنا پانقروف عرابه را توقف داده بدهشت فریادبراوردکه :

— لعنت باد براشقیا !

اینرا گفته ودودکشیفی راکه ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه میبرامد برفقا نشانداد .

مگر اشقیای خبیث چپری ، و آسیاب بادی، ومرغانچه ها وسایر بناهائیکه بهزاران زحمت در بسقدر مدت مهاجران بنا نموده اند همه را آتش داده اند . درمیان دودهایك آدمی دیده میشدکه بکمال تلاش باینطرف و آنطرف میدوید . این آدم مگر ناب بود که برای خاموش کردن آتش سعی میورزند .

مهاجران نابرا آوازدادند . ناب شنید بتاخت بیامد . پلرا انداخته عرابه ومهاجران داخل تپهٔ منظرهٔ وسیعه گردیدند .

مگر اشقیا بعدازانکه تپهٔ منظرهٔ وسیعه را خراب کرده اند بیش از نیمساعت بطرف جنگل فرارکرده دفع شده اند . ناب پرسید که :

— موسیو هاربر چسانست وکجاست ؟

ژه ده ثون به عرابه اشارت کرده خودش نیز بعرابه نزدیکشد .

مگرهاربر بیچاره بیهوش شده ازخود درگذشته بود .

—﴿ باب دهم ﴾—

﴿ فهرست ﴾

هاربررا بغرا نیتهاوز نقل میدهند — ناب واقعات را نقل میکنند — گردش موسیوسیروس درمنظرهٔ وسیعه — جسارتهای مهاجران بشدت مرض هاربر عاجز میمانند — پوست درخت بید — حمای بسیار مهلك — توپ بازولوله میکنند

مهاجران خسارتهای تپهٔ منظرهٔ وسیعه ، و تهلکهٔ بودن اشقیا درجزیره همه را فراموش کردند . چرا که حال هاربر خیلی خرابست . دراثنای نقل از آغل بغرانیتهاوز بسبب حرکت عرابه البته که بعضی تبدلات داخلی درزخم هاربر بوقوع آمده که مرضش کسب شدت ورزیده . هموز ژه ده ثون نمیداند که چه شده ولی او نیز مانند دیگر رفقا ازوضع وهیئت هاربر دوچار نومیدی شده است .

رفقا ازچوبهاوشاخهایك زنبیلی ساخته نوجوانرا بکمال آهسته کی واحتیاط دران

بخوابانیدند . بعدازده دقیقه بدامنهٔ غرانیتهاوزرسیده بواسطهٔ ماشین نزول وصعود بالابرامدند . بعد از کمتری هاربررا بر بسترش بخوابانیدند .

هرواسطه وعلاجی که بودصرف کردند تا آنکه هاربر بهوش آمده چشمهای خود راباز کرده توانست . اگرچه بسوی رفقایك تبسم شیرین شکرانهٔ نمود ولی برسخن گفتن مقدر نشد .

ژه ده ئون زخم راباز کرد . چراکه به بیند که زخم مبادابازنشده باشد امادیدکه زخم بحال خود است هیچ آسیبی بآن نرسیده . پس اینحال ازچه پیش آمده است ؟

هاربربیك خواب بسیار پرهیجان وحرارتناکی فرورفت . ژه ده ئون وپانقروف درنزدبسترش به پاسبانی نشستند .

درین اثناسیروس سمیت وقوعاتیکه در آغل براینهاوارد آمده به ناب ، وناب نیز وقوعاتیکه دریجابروپیش آمده به افندی خود حکایه میکنند . ناب میگفت :

— یکشب پیش ازین درمرغانچه هابودم . دیدم که اشقیادرکنار بیشه زارژاقا مار پدیدارشدند . یکی ازاینهابرکنار نهرمرسی نزدیکشده بودکه من فرصت راغنیمت دانسته برو آتش کردم . ولی چون تاریکی بود ندانستم که گله ام کارگرشدیانشد بعدازان بغرانیتهاوز آمده تحصن نمودم . چونکه دانستم که قوت من باآنهامقابله نمیتواند و چون بقدرنوزده روز بودکه ازشماهم خبری نداشتم وموسیوهاربررانیزمیدانستم که مجروحست ، ودرامدن اشقیارانیزدرتپه محقق دانستم لهذا مجبورشده باژوپ برای شما خبرفرستادم .

دراینجا موسیوسیروس سخن ناب رابریده گفت :

— خوب کردی ناب اما اگر برای ما خبر نمیفرستادی وهاربربدینحال نمیشد خوبتر میبود .

والحاصل دروقت حاضر موجودبودن اشقیادرجزیره برای مهاجران تهلکهٔ عظیمی شمرده میشود ، وتاوجودخباثت آلوداینهاازمیدان برطرف نشود ممکن نیست که راحت وسعادت اولی خود رابیابند .

ژه ده ئون وپانقروف درنزدهاربرمانده ،مهندس وناب بخوبی خودرامسلح کرده برای تفتیش به تپهٔ ،منظرهٔ وسیعه برامدند .

اشقیادرتپهٔ ،منظرهٔ وسیعه خسارتهای بیشماری بعمل آورده اندا کثربناهارا آتش زده اند کشتزارهارا پامال نموده‌اند . ولی تابحدشمینه هاوساحل پیشروی غرانیتهاوز قرونیامده اند .

سیروس سمیت تابساحل نهرمرسی‌وازانجابخندق غلیسرین هرطرف تپهٔ ،منظرهٔ وسیعه را گردید از اشقیا کسیرا نیافت . لهذا دانست که ازینطرفها بدیگرطرف دفع شده رفته اند .

مزروعات ،منظرهٔ وسیعه بتمامها پامال شده ، مرغانچه هاسرا سرسوخته مرغها ئیکه دران بودهمه‌گی باینطرف وآنطرف پریده اند ، و حالایکان یکان پس بطرف آشیانهٔ خوددرآمدنست . تخمهای نباتات نیزازهرنوع درپیش شان موجود است‌که ازان سبب غم ندارند .

سیروس سمیت ازمشاهدهٔ این همه خسارات خیلی غضبناك وپرقهرگردیده بغرا نیتهاوزعودت نمود . روزهائیکه بعدازین برمها جران میگذرد خیلی‌کدرانگیزوغم والم آمیزاست . زیراحال صحت هاربررفته رفته کسب وخامت میکند . ژه ده ئون از ظهورریافتن یك مرض‌مهلك شدیدی بسیاربه اندیشه افتاده است .

هاربررایك بیهوشی دایمی استیلا نمود . حرارت تب روبزیادتی گرفت . بینی و گوشهاودستهای هاربربتمامهازردگردید . تب لرزهٔ بسیارشدیدی آمد . هاربرسراسر ازخود درگذشت . یك عرق آتشین بسیاری از تمام وجودش ریختن گرفت . این نوبت حمای شدیده تمام بقدرپنجساعت دوام ورزید . ژه ده ئون ازپیش بسترهاربر مریض‌هیچ جدانشد . ژه ده‌ئون دانست‌که اگرحمابه همینصورت‌یکچندنوبت‌اجرای دوركندهاربرهلاك خواهدشد . لهذا بهمه حال‌یك علاجی که دافع حمّاباشد ضرور است اما ازکجاباید پیداکرد ؟ ژه ده ئون‌مهندس‌را گفت :

ـــ برای هاربر به دوائیکه دافع حما [۱] باشد احتیاج کلی پیداشده .
ـــ اما خودت میدانیکه نه کنین داریم ونه کبریتیت کنین وبجز این اجزاد گرچیزی دافع حما نیست .
ـــ البته که همچنینست . اما در کنار تالاب درختهای بید بسیار است . پوست درخت مذکور نیز گاه گاهی جای کنین رامیگیرد اگرچه بدرجهٔ کنین مؤثر نیست ولی بازهم بجز آن دگرچارهٔ نداریم .
ـــ چون چنینست همان رفته جمع نمائیم .
اینرا گفته سیروس سمیت خود رفته پوست درخت بیدرا بیاورد ، وآنرا خشك وسیده کردند . آنشب به هاربر ازان بنوشانیدند .
اگرچه تا یکدرجه فایده کرد ، ولی ژه ده ئون دیدکه بسبب شدت حما جگر سیاه نیز رو به آماس مینهد ، واگر علاج مؤثر دافع حما بدست نیاید اختلال رئه وی دماغ نیز سرایت کرده هاربر را دفعتهٔ ره پیمای عدم خواهدکرد . در ۱۷ کانون اول نوبت دوم حما ظهور نمود . درین نوبت خیلی شدت ورزید . نوجوان بیچاره بآندرجه شدت وضجرت بلرزه افتاد که تمام وجودش مانند چوب نیمسوختهٔ سیاه شد ، گویابرای رهانیدن جان خودرا ازپنجهٔ ممات گاه بطرف پانقروف وگاه بسوی ژه ده ئون بحسرت نومیدانهٔ د عالم بیخودی دستهای خودرا دراز میکنند . پانقروف گاه جامه های خودرا چاك میزند وگاه سرخودرا بدیوار میزند ، ناله ها میکنند فغانها میکشد .
این نوبت تمام هشت ساعت دوام درزید . اما شب بداندرجه بغم والم برمها جران گذرنمود که به تصور نمیگنجد . ژه ده ئون گفت :
ـــ این نوبت هم گذشت اگر پیش از آمدن نوبت سوم کنین نرسد ، وباو خورانیده نشود هلاك هاربر مقرر است .
ـــ پس امیدازحیات هاربر بایدبرداریم . چراکه پس فردا دورنوبت حمست اگر فردا پیش ازشام کنین باو داده نشود میمیرد ، وچون کنین هم وجودندارد هاربر را نیز

(۱) حمّا بمعنی تب بسیارسخت که به آخر درجه باشد .

هلاك باید شمرد ! وا اسفا ! هزارا اسفا !

هاربر ، دراثنای نوبت آنقدرسخنان دلسوزانهٔ جگرخراشانهٔ رقت‌انگیزی درعالم بیخودی وبیهوشی بطور هزبان گفتن گرفت که دل وجگر رفقارا پاره پاره نمود . هاربر گاه باوالده وهمشیرهٔ خودرازدل میکند، گاه باشقیا مجادله ومحاربه میورزد ، گاه حامی پیشه نیرافریاد میکند . گاه ازمهندس ویانقروف حق بهلی میطلبد . یکچندبار چنان حالتی برنوجوان آمد که رفقا گمان کردند که تسلیم روح میکند .

شب شد . امشب آخرین شب هاربراست . رفقا ماتم نوجوان جوانمرگ راازحالا گرفته اند چراکه فردا شب نوبت آخرین حما وو داع آخرین هاربر است .

دراثنای شب هاربر بسیار هزبان گفت . جگرسیاهش زیاده‌تر آماسید ، دردماغش اختلال کلی پیدا شد هیچکس را نمیشناخت . !

رفقا همه‌گی دراوتاق هاربر گرد آمده بودند . دردالان ودیگر اوتاقها هیچکسی نمانده بود چراکه رفقا وداع آخرین خودرا باهاربر جوانمرگ ایفا کردن میخواستند برای آمدن نوبت سوم وهلاك شدن هاربر هجده ساعت دیگرباقی مانده است .

درین اثنا توپ بیکصورت بسیار عجیبی بولوله آغاز نهاد ، ولی ازدروازهٔ اوتاق هاربر که به بسیار حسرت بر آستان افتاده ، و پوز خودرا بردودستهای خود گذاشته وچشم های خودرابسوی بستر خوابگاه هاربر بیکوضع عجیبی دوخته بود حرکت نکرد ، وتنها سر خود را بطرف آسمان بالا کرده عوعوهٔ ناله آمیزی اجرا نمود .

رفقا بسبب غم والمی که داشتند به این وضعیت وصدای سگ التفات نکردند .

صبح نزدیك شد . نبض هاربر دقیقه بدقیقه اجرای حرکات شدیده مینمود . بیتابی واضطرابش بدرجهٔ بودکه خودرا چند بارازسرتخت به پایان میخواست بیندازد ولی ژه ده ئون اورامحکم میگرفت .

پانقروف ازشدت غم والم درین اثنا ازاوتاق هاربر بیرون برامد ، ودراوتاق خود آمده خواست که بی قید وآزادناله وفغان برکشد . چراکه درپیش هاربر بضبط نفس



باقروف بك قطئی که جکی

کردن مجبور بود . درین اثنا شعاع آفتاب جهانتاب از پنجرهٔ اوتاق با نقروف داخلشده اوتاق را منور ساخته بود . پا نقروف چشمش ناگاه بر میز افتاده بی اختیار یکصدای فرحت ومسرت بلندی بر آورد که ژه ده ئون ، ومهندس متحیرانه به اوتاق پا نقروف دویده آمدند . پا نقروف یك قوطی کوچکی که بر میز افتاده بود به اشارت رفقا نشان داد . این قوطی در ازشکل و خیلی خوشنمایك قطی بود . که بر سر آن اینکلمه خوانده میشد .

« کنرینیت گنین »

باب یازدهم

فهرست

حال نقاهت هاربر — نام این جزیره — حاضری سفر جزیره — روز اول ودوم — اثر قدم — رسیدن به شبه جزیرهٔ مار .

ژه ده ئون قوطی را از داشته دید که بودن دوصد گندم کنین زیاده است ژه ده ئون بوك زبان خود در اثنا رسید ، مهندس کو زده دید که کنین بسیار اعلا است . کنین را باید بلا فرصت شان وقت به هاربر بخوراند . ژه ده ئون کمی که مدری قهوه بخوش نیز باب بعد از چند دقیقه قهوه را پخته بیاورد . ژه ده ئون بیان قهوه را به هاربر بنوشانید .

دوا بوقت بسیار مناسبی رسید . زیرا هاربر بوقت حمّا رسیده بود وامید است که بواسطهٔ این دافع حمّا دیگر عودت نماید .

اینراهم گوئیم که از قوهٔ خارق العادهٔ حامی پنهان که چند وقت هیچ اثری از آن پیدا نبود باز در چنین وقت بسیا مهم ونازکی مدد رسیدن مهاجران از عرقهٔ دریای مسرت ، وغوطه خوار گرداب حیرت نمود .

هاربر بعد از چند ساعت از حالت مدهشی که دران گرفتار بود سکونت پیدا کرده وبیك خواب استراحتی فرو رفت . رفقا فرصت یافته درباب واقعهٔ ناگه ظهور پیدا کرده

وگفتگو آغاز نهادند . مهندس گفت :

-- لطف وکرمگاری شخص مجهول در حق ماماننذ آفتاب ظاهر ونمایان گردید .

-- امادرشب بغرانیتهاوز چسان درامده توانسته است ؟

-- این مسئله حقیقتاً بسیار غریبست !

-- بواقعیکه مسئله ایست معما که حل آنرا بغیرخود حامی پنهان ماذگرکس نتواند .

آنروز تابشام درهرسه ساعت یکبار به هاربرکنین نوشانیدند . فردا که نوبت حما بودبی آنکه آثار حمادرهاربر مشاهده شود بگذشت . اگرچه هاربر بحالت بیهوشی بود ولی این بیهوشیش ازشدت حمانی بلکه ازضعف وبیقوتی بود . بعد ازده روزهاربر بحال نقاهت یعنی ضعف وناتوانی بعدازمرض درامد . ضعف وناتوانیش بسیاراست . مرض دوباره عود نمود . پانقروف بشخصی میماندکه ازیك گرداب عمیق فلاکت رهایی یافته باشد . مسرتش بدرجه ایست که بغیرازرقص وجهیدن دگرچیزی کار نمیداندگاه ژه دءئون وگاه مهندس وگاه ناب رادربغل گرفته میفشارد . پانقروف مخبررا بعدازین «داکترسپیله» خطاب کردن گرفت . لکن اصل مقصدآنست که داکتر حقیقی راپیدا بایدکرد .

ماه کانون ثانی نیزداخل شدکه بدخول ایماه سنه ۱۸۶۸ نیزابتدا نمود . سنهٔ هزاروهشتصدوشصت وهشت بایکروزی بسیارخوشهواوباآفتابی آغازکرد . هاربر خودراخوب جمعکرده است . بربسترخود که درپیش پنجره افتاده است هوای رو حفزائیکه ازطرف دریامی آید حیات تازهٔ باومیبخشد ناب نیزدرخصوص پختن طعام های رنگارنگ مقوی همهٔ صنعتهای خودرا صرف مینماید .

دراین ایام اشقیادراطراف غرانیتهاوزهیچ دیده نشده اند . ازآیرتون نیزهیچ اثری وخبری معلوم نشد دراثنای ماه کانون ثانی کارهای لازمی تپهٔ منظرهٔ وسیعه دیده شد . زمینهای کشتزارسرازنوشدیارشده زراعت گردید . برای ساختن آئینه ها بنابررأی مهندس صبرکردند . چراکه تادفع مضرت اشقیانشودازساختن آئینه فایده

نیست • حالا ازهمه لازمتر آنست که با اشقیا کار را یکطرفه باید کرد •

بعد از ۱۵ ماه کانون ثانی مریض از بستر ناخوشی برپا خواسته توانست • در روز اول بقدریك ، روز دوم دوساعت گردش نموده هاربر بسبب جوانی و نشو ونمای حرارت غریزی روز بروز بصحت و عافیت پیشمیرود • در آخرهای ماه هاربر بشانهٔ پانقروف تکیه زده بر ریگهای ساحل غرانیتها و زبقدم زدن مقتدر گردید سیروس سمیت ازینحال هاربر امیدوار گردیده قرار داد که در پانزدهم ماه شباط که مهتاب هم در شعشعه فشا نیست برای پالیدن وجستجو حرکت کنند •

بنای تدارکات وحاضری دیدن سفرخود را نهادند وحاضری سفریهٔ خود را برای سفر بسیار دور ودرازی تدارك کردند • چرا که این بار چنان عزم نموده اند که تا بمقصد خود نرسند پس نگردند • .قصد شان نیزدو چیزاست : یکی به اشقیا کار را یکطرفه کردن ، دیگر حامی مجهول راو آیرتون را پیدا کردنست •

درچاردهم ماه شباط همه حاضری وتدارکات سفریه دیده شد • همهٔ مهاجران حتی توپ وژوب نیز برای سفر حاضر شدند • برای هاربر درعرابه جای ساختند • ماشین صعود ونزول رانیز برداشتند تاهیچ راه بالا برامدن برای هیچکس نماند • زینهٔ ریسمانیرا دو چنگلی برسر آن بندکردهٔ با خود برداشتند که در وقت آمدن بواسطهٔ آن بالا برایند •

هوا بسیار لطیف وصاف بود • مهندس امر حرکت راداده عرابهٔ که بدو اونغا های قوی وتوانا بسته شده بود وهاربر بکمال راحت دران نشسته بود براه افتاد نب جلوهای عرابه را گرفته بود، سیروس وژه دهئون وپانقروف به پیش افتادند • توپ بکمال مسرت گاه بسوی چپ راه گاه بسوی راست راه بوی کشیده و هوشیاری کرده میدود • درینسفر برراهی باید بروند که پیش ازان برانراه نرفته باشند • وچون پیش ازین ازکانهٔ واشینغتون تابدماغهٔ مادرا گردش کرده اندد رین بار ازوسط جنگل فاروست بطرف دست راست نهرمرسی گردش راقرار دادند •

عرابه اولا از پل نهر مرسی گذشته تا یکجایی بر سرك حوضهٔ بالون براه رفت • و بعد از ان سرك را ترك كرده راه جنگلرا پیش گرفتند • درختهای جنگل تا یکچند فرسخ یکدیگر دور بودند کار وعرابه بسهولت پیش میرفت • در جنگل درختهای گوناگون و مرغهای بوقلمون بسیار دیده میشد سیروس سمیت گفت :

— یخیو نارا پیش زیاده تر ترسان میبینیم گمان میبرم که پیش از کم وقت اشقیا ازینجا گذشته باشند البته آثار قدمشان را خواهیم یافت •

بحقیقت که بیشتر درینجا و آنجا درختهای زده شده وجاهای آتش در دادن ، و اثرهای قدم دیده شد • اما هیچ علامتی که درینجا بسیار نشسته باشند معلوم نمیشد بلکه در هر رهگذری گذشته اند •

سیروس سمیت رفقارا از شکار کردن منع کرد چراکه بلند شدن صدای تفنگ را موافق نیافت • بعد از پیشین بقدر شش میل از غرانیت‌ها دور شده بودند که راه کسب مشکلات نمود درختها هم پیوسته گی پیدا کرد بعضی جرها و چقوریها هم پیدا شد که درختهارا زدن و بر جرها چوبها را انداختن و پایهای سردستی ساختن و چقوریهارا برابر کردن لازم می آمد • سیروس در هرجا که برای کار کردن ایستاده میشد در اول امر سگ و بو زنه را برای تجسس باطراف میفرستاد هرگاه آنها ولوله و آثار هیجان نمیکردند بعد از ان بکار آغاز میکردند •

آن روز را تا شام راه زده بقدر نه میل مسافه را قطع کرده در کنار یك جوی که از نهر مرسی جدا شده بود اوتراق نمودند که تا حال انجوی و ابجاهارا نیز ندیده اند •

یکمیل اشتها نان خوردند چراکه بسبب مانده گی بسیار گرسنه شده اند هرگاه تنها از حیوانات وحشیهٔ درنده میترسیدند بر اطراف خود آتش در داده از تعرض و هجوم آنها خودرا به امان میداشتند ، ولی چون آتش افروختن دیگر درنده گان یعنی اشقیا را جلب و دعوت مینمود از ان رو تا یکی مانند امر صحیح دانستند •

تا بصبح به نوبت پاسبانی کردند • وچون شبها هم کوتاه بود شب بزودی و بیعارضه

گذشت . گاه گاه صدای ژاغارها، و بوزینه‌ها و دیگر حیوانات سکون و سکونت را اخلال مینمود . اینرا نیز بگوئیم که صداهای بوزینه ها مستر ژوپ را خیلی متأثر میگردانید .

روز دیگر بکمال مشکلات باز براه خود دوام و . زیدند بقدر سه میل مسافه قطع کرده بودند که باز به آثار قدم اشقیا برخوردند . حتی پریش خاکستر آتش که دریکجائی افروخته بودند بسیار اثرهای قدم دیده میشد که رفته . این اثرها را بکمال دقت معاینه کرده قیاس آنرا گرفتند . دیدند که قدم پنج نفر است . از شش‌مین که آیرتون باشد اثری معلوم نیست . هربر گفت:

— معلوم شد که آیرتون با آنها نیست .

پانقروف — بلی نیست ! معلوم میشود که بیچاره را کشته اند . آه ! آیا ملجأ و مأوای اشقیا را پیدا نخواهیم کرد تا رفته در انجا جگرهای شانرا پاره پاره نمائیم .

ژه ده ئون — از ین گردشهای شان چنان معلوم میشود که تا بوقت فرصت یافتن برماه و صاحب شدن بر جزیره وقت خودرا میگذرانند .

پانقروف ازین سخن بقهر و حدت فوق الحد آمده و چشمهایش بیرون برآمده گفت:

— چه گفتید ؟ صاحب جزیره شوند ؟ این گلهٔ که در تفنگ منست آیا میدانید که ازکجاست ؟

— نی . پانقروف !

— این همان گله ایست که ازسینهٔ هاربرت برامده و برزمین افتاده است . امین باشید که تا این گله را از جگر گاه آنها نگذرانم جزیره را مالك نخواهند شد ؟

امروز نیز تا بشام راه زدند و بسبب ناب و پیچ راه و تسویه کردن، و درخت زدن خیلی زحمت کشیدند . شب را در شبه جزیرهٔ مار بقرار شب سابق گذرانیده فردا صبح زودی بحرکت افتادند و بعد ازسه ساعت قطع مسافه بدماغهٔ مار واصل گردیدند و بدینحساب به نقطهٔ منتهای جزیره واصل شده اند اما نه از اشقیا و نه از حامی پنهان هیچ اثری نیافتند .



باب دوازدهم

فهرست

تفتیش درشبه جزیرۀ مار — اوتراق درحوضۀ شلاله — شش میل دورتر از آغل — کشفیات پانقروف وژه ده ئون — عودت کردن — مارش — دروازۀ باز — پنجره روشن — درضیای قرچه ها دیده میشود .

روز دیگررا بدور وتفتیش ارشبه جزیرۀ مارتا بحوضۀ آبشار حصر نمودند . هر طرف این جنگلی که شبه جزیره را تشکیل داده ، وعرض آن بقدرسه چهارمیل می آید دور وتفتیش کردند . درانجا درختان ازهرطرف جزیره زیاده تر بلند میباشدکه قوۀ انباتیۀ این زمین راثبات میکند انسان چون درینجا باشد چنان گمان میبرد که در جنگلهای افریقاویا امریکای وسطی آمده باشد .

والحاصل هرانقدرکه بکمال دقت پالیدند هیچ چیزی نیافتند . حتی درساحل غربی اثرقدم وجای آتش درداده گی نیزندیدند که ازین یك معلوم شدکه اشقیا درینطرف هانیامده اند . سیروس گفت :

— ازین یك متحیرشدن لازم نیست ، زیرا اشقیابجزیره ازدماغۀ بیصاحب داخل شده اند ، وبعد ازانکه ازجبه زارتادورن گذشته اندبرهمین راهیکه ما آمدیم پیش شده اند ، اماچون بساحل رسیده اند دانسته اندکه درینطرفها آرامگاه وپنا جاهی نخواهند یافت لهذابطرف کوه فرانقلن رفته آغلرایافته اند .

پانقروف — بلکه حالا نیزدرانجا خواهند بود !

ژه ده ئون — من گمان میبرم‌که دوباره به آغل تحصن نخواهندکرد . البته درکوه فرانقلن کدام مغاره یاشمینۀ پیدا کرده آنجارا ملجأ خود قرارداده اند .

پانقروف — راه براه به آغل برویم . اینکاررا یکطرفه کنیم بیهوده وقت خودرا ضایع کردیم !

سیروس — نی پانقروف! ما تنهایك مقصد نداریم بلكه دو مقصد داریم كه یكی سرشكنی اشقیاست ، ویكی یافتن حامیٔ پنهان ماست كه او را یافته عرض شكران وثنا گوئی خود را باو ادا كنیم . لهذا هرطرف را بخوبی باید بپائیم .

پانقروف — خوب اما من بخوبی میدانم كه آن حامی را تا خود او نخواهد ما پیدا كرده نخواهیم توانست .

بواقعیكه اینسخن پانقروف خیلی درستست . البته كه محل اقامتگاه شخص پنهان مانند خود او و كارهای او اسرار انگیز خواهد بود .

امشب عرابه شان در آخر نهر آبشار یعنی بجائیكه از ساحل بسیار بلند آب نهر مذكور آبشار بسیار بلند و عجیبی تشكیل داده بدریا میریزد توقف نمود . بقرار شبهای گذشته محل اوتراق را ترتیب ، و بعد از صرف طعام بنوبت پاسبانی كرده استراحت نمودند .

هاربرتمامها كسب صحت و عافیت كرده قوت قدیم خود را باز مالك گردیده است نوجوان از ین گشت و گذار خیلی فایده برداشته حالا بعرابه سوار هم نمیشود و از همه فقایش در راه میرود .

فردا مهاجران از یكجای كه نهر همواری و پهنی پیدا كرده بود گذر كرده راه دامنهٔ كوه فرانقلن را پیش گرفتند . مهندس در سطح مائل كوه مذكور هر گوشه و كنار را بكمال دقت تفتیش كرده به احتیاط تمام بسوی آغل پیش میرفت كه اگر اشقیا در آغل موجود باشند آنها را بزور از آنجا براورده محاربهٔ قطعی با آنها اجرا كنند و اگر در آغل نباشند در آنجا اقامت گزین گردیده به اجرای تفتیشات و حركات خود آغاز میكنند .

این قرار به اتفاق آرا قبول گردید زیرا همه گی میخواهند كه صاحب یكانهٔ جزیره شوند . بناءً علیه مهاجران بكمال دقت و احتیاط پیش میشدند توپ و ژوپ هرطرف را معاینه و تفتیش كرده به افندیان خود رهنمائی میكردند . هیچ علامتی از گذشتن اشقیا به این نزدیكیها از ینجا ها معلوم نمیشد .

نزدیك شام بود كه مهاجران بقدر شش صد قدم از دیوار تخته ئی آغل دور بودند در اینجا

توقف نمودند پیش ازین راه رادرختان سراسر پوشیده داشته بود ، حالا بودن ونبودن اشقیارا دانستن موقوف بردیدن وکشف کردن آغلیست . اما اگر حالا بسوی آغل روا نه شوند هدف گلهٔ خائنان شدن ازمحققاتست . لهذا بالطبع منتظر شب بایدشد .

سه ساعت گذشت ، پرده ظلمت شب برکائنات کشیده شد ، درهرطرف سکوت وسکونت حکمفرماست . اگریك شاخ درخت حرکت کند درحال شنیده میشد ، توپ نیزافتاده وسرخود رابردستهای خود نهاده هیچ آثارهیجان نشان نمیدهد .

یانقروف وژه ده ئون رسیدن زمان کشف وتفتیش رابه مهندس اخبارکرد ، مهندس ، وهربروناب حتی بوزینه وسگ نیزدرهما نجاماندند . زیرادراثنای تفتیش صداوصوت نباید بود . سیروس گفت :

— بی احتیاطانه حرکت نکنید . زیرابرای ضبط کردن آغل نی بلکه برای کشف وتفتیش کردن میروید .

هردورفیق روانه شدند . بسبب سایهٔ درختان وتاریکی شب بقدرسی چهل قدم پیشتردیده نمیشد ، هرگاه اندك صدائی میشنیدند توقف ورزیده هرطرف رامعاینه میکردند . وبازبه بسیاراحتیاط پیش میشدند وازهمدیگرجداجدا میرفتند . ولحظه بلحظه منتظرصدای یك تفنگ هستند ، بعد ازپنجدقیقه هردورفیق به آخردرختان واول چمنزاریکه آغل بران بنا یافته واصل گردیدند که ازانجا تابه دیوارتخته یی آغل مسافهٔ بسیارکمی باقی مانده است بقدرسی قدم پیشتردروازهٔ آغل مشاهده میشود که بسته است . اینمسافه رااگرمنطقهٔ مهلکه بگوئیم جادارد چرا اگردرپشت دیوارتخته یی یك کسی پنهان باشد ودرینمنطقه کسی را نشان کرده گله بیندازد درحال برخاك هلاکش میغلطاند .

ژه ده ئون ویانقروف اگرچه که بیدل وترسنده نیستند ولی اگربی احتیاطی کرده خودرا بهلاکت اندازند سبب محودیگررفقاوازدست دادن جزیره میشوندلهذا توقف رادرینجا ضروری دیدند . امایانقروف خیلی غضبناك وپرحدت گردیده خواست

که بردروازهٔ آغل هجوم نماید . اماژه ده ئون مانع آمده گفت :
— یکچند دقیقهٔ دیگر صبر کن تا تاریکی شب بخوبی فرایدودشمنان هم بخواب روند آنوقت کار خودرا بخوبی خواهیم دید .
ژه ده ئون وپا نقروف یکمدتی درانجا توقف نموده آغلرا هیچ ازنظردقت وملاحظه دورنگرفتند . آغل بتمامها خالی مینماید . هرگاه اشقیادرانجاباشند البته یکی ازانها درپیش دروازه بپاسبانی نشسته خواهند بود .
ژه ده ئون دست پا نقروف رافشرده اشارت رفتن رابداد . چاقماقهای تفنگهای خودراباﻻ کرده پیشرفتن گرفتند . بی واقعه وحادثه درپیش دروازه رسیدند پا نقروف دروازه را تیله داده بسته یافت . وهم دیدکه ازینطرف نی بلکه ازدرون بسته است . پس معلوم شدکه اشقیادر آغل هستند چرا که دروازه راازدرون محکم بسته اند .
ژه ده ئون وپا نقروف گوش دادند . درآغل هیچ صوت وصدایی نیست . حتی گوسفندان وبزان نیزبخوابرفته سکوت وسکونرا اخلال نمی‌کنند . دورفیق چون هیچ صدایی وندایی نشنیدند ازدیوارباﻻبرامده به آغل داخل‌شدنرا آرزوکردندکه اینکار برأی وفکرمهندس سراسرمغاراست . لهذاژه ده ئون این فکرراردکرد . وگفت :
— نی برادر . برای درامدن به آغل همهٔ ما یکجاباید باشیم . حاﻻ اینقدردانستیم که تابدینجاباﻻعارضه آمده میشود . پاسبان ونگهبان نیست .
پا نقروف نیزفکرژه ده ئون راقبول کرده اصرارنکرد . عودت راصمیم نمودند پیش‌مهندس آمده کشفیات خودرافهمانیدند . مهندس بعدازفکرکردن بسیارگفت که :
— من میگویم که اشقیاهادرآغل نیستند !
پا نقروف — وقتیکه درآغل درائیم آنراهم خواهیم دانست :
— چون چنینست برویم .
— آیاعرابه بماند ؟
— نی اسباب ولوازمات ماهمه درانست . بایدباخودببریم . هم دروقت‌لزوم برای

ماسپرهم میشود .

-- مارش !

عرابه ازمیان درختان برامده بی صدا بطرف پردهٔ تخته یی روانه شدند . ظلمت شب خیلی کثیف بود . ژوپ بنابرامرا فندی خود ازپس عرابه میآید . ناب نیز سگ را گرفته از پیشرفتن وصدا کردن منع میکرد .

بعدازکمی عرابه در پیش دیوار تخته ئی آغل به ایستاد ناب لجام عرابه را گرفته درانجا ماند . چهار نفر رفیق بسوی دروازه پیش شدند . مقصدشان دانستن محکم بودن یانبودن دروازه وباز کردن آن بود .

حالا نکه یك پلهٔ دروازه باز بود . مهندس به ژه ده ئون وپا نقروف روی خودرا گردانیده گفت :

خوب شما چه گفته بودید ؟

ژه ده ئون وپا نقروف دوچار وله وحیرت شدند پا نقروف گفت :

-- همچنین که درژه ده ئون بودن وپا نقروف بودن ما هیچ شبههٔ نیست دربسته بودن این دروازه نیز پیش از کمی هیچ شك وشبههٔ نمیباشد !

ژه ده ئون -- بحق سوگنداست که من خوب دیدم که ازداخل محکم بسته بود .

مهاجران ازنکار به تردد افتادند . آیا اشقیا وقتیکه ژه ده ئون وپا نقروف آمده بودند در آغل بودند وپس ازان برامده رفته اند ؟ یا آنکه یکی ازانها بیرون برامده؟ و یایك دام احتیالی ترتیب داده اند ؟

درین اثنا هاربرت که یکچند قدم پیشتر رفته بود یکی یکبار پس گردیده دست مهندس را گرفته گفت :

-- در خانه روشنی معلوم میشود !

هر پنجنفر رفیق به آغل درامدند . دیدندکه بحقیقت ازپنجرهٔ خانه یك ضیای خفیف چراغی پدیداراست سیروس سمیت گفت :

— اشقیا از آمدن ما بیخبر در خانه نشسته اند فرصت بسیار خوبیست! بسم الله ! یورش .

مهاجران پیش راندند . تفنگهای خود را حاضر گرفته بودند . بکمال احتیاط و آرامی تا به پیش خانه رسیدند از درون خانه هیچ حرکت وصدایی حس نمیشود . سیروس سمیت از پنجره بدرون خانه نظر انداخته دید که بر میز یك فانوسی میسوزد . در پیش میز یك بستری افتاده است بر بستر یك آدمی بخوابست ! !

مهندس دفعةً خود را پس کشیده بصدای لرزان و پرهیجانی آهسته گفت :

— آیرتون !

اینرا گفته ودروازهٔ خانه را باز کرده درامد . رفقا نیز از پی او درامدند . بغیر از آیرتون که بر بستر افتاده دگر هیچ کسی درخانه نیست !

آیرتون در یك خواب بیهوشی مانندی افتاده است از وضع و سیمایش چنان معلوم میشود که بسیار درد والم کشیده است . در بازوها ، وبند های دست ، وبند های پایش آثار زخمهای بستن ریسمان پدیدار است . سیروس سمیت بر بستر آیرتون خم شده از بازوی آیرتون بگرفت و بشدت جنبانیده گفت :

— آیرتون !

بیچاره آدم چشم خود را باز کرد ، و بیکنظر حیرتی بسوی مهاجران نظر کرده به صدای بسیار ضعیفی گفت :

— این شمائید ! شما ! آه .

— بلی مائیم آیرتون !

— من در کجا هستم ؟

— در آغل .

— خبیثها کجا هستند ؟

— اینجا نیستند نمیدانیم !

— اما بر خود هوش کنید . هرجا که باشند حالا پیدا خواهند شد !

اینرا گفته باز چشمهایش از ناتوانی بهم آمد و بر بستر بیفتاد ٠ مهندس گفت :

— دوستان ! فرصت نیست چابکی کنیم ، بلکه ملعونها باز هجوم بیارند عرابه را بدرون بیارید دروازه هارا بخوبی ببندید ٠ همهٔ ما درینجا جمع شویم ٠

ژه ده ئون ، پا نقروف ، ناب برای اجرا کردن امراو رفتند ٠ هاربر با مهندس در اوتاق پیش آیرتون بماند ٠

سه رفیق از دروازهٔ آغل برامدند عرابه را بر جای خود دیدند ٠ توپ صداهای خفك درونی میبراورد بوزینه نیز خرخر آهسته میداشت ٠

مهندس وهاربر از اوتاق برامده تفنگهای خود را حاضر و آماده گرفتند ٠ ودر وازهٔ دیگر آغارا که بطرف کوهست در زیر نظر دقت ومعاینه گرفتند ٠ چرا که اگر اشقیا ازان راه هجوم آوردند مهاجران را سراسر محو میسازند ٠

درین اثنا کرهٔ قمر طلوع کرد هرطرف ضیادار گردید هرطرف آغل ٠ وجوی آب پدیدار گردید ٠ مهندس داخل شدن عرابه ، ورفقارا هم دید ، صدای بسته کردن دروازه را نیز شنید ٠ توپ بمجردیکه در آغل درامد ریسمان خود را از دست ناب بر کنده عوعوه زنان وولوله کنان بتاخت بجهت دست راست خانه بدویدن آغار نهاده سیروس سمیت گفت :

— رفیقان من ! بدقت نشان بگیرید که تهلکه درانطرفست ٠

مهاجران تفنگهارا بر و گرفته به احتیاط در پی سگ روانه شدند ٠ ژوپ نیز در پی توپ دویده صداهای غریبی کشیدن گرفت ٠

مهاجران تا بزیر درختان کوچکی که بر کنار جوی آب بود رسیدند درانجا چه می بینند ؟ می بینند که پنج جسد بر سر سبزه زار بوضعیتهای مخالف درازدراز افتاده‌اند ٠ این پنج جسد لاشه های پنجنفر اشقیا ئیست که پیش ازین به چهار ماه از کشتی سپیدی رهزن بجزیرهٔ لینقولن برامده بودند ٠

﴿ باب سیزدهم ﴾

﴿ فهرست ﴾

حکایهٔ آیرتون — تصورخائنان — اقامت در آغل — حامی پنهان در جزیرهٔ لینقولن — در اطراف کوه فرانقلن جستجو — صدا هائیکه از زیر زمین شنیده میشود — جواب پانقروف — مجرای کوه آتشفشان — برگشتن بغرانیتهاوز

آیا چه شد ؟ مهاجران بحیرت افتادند که آیا اشقیارا که هلاك کرد ؟ آیا آیرتون بر تلف کردن آنها موفق شد ؟ این گمان صحیح نیست زیرا آیرتون یك آن اول از ورود آنها بخوف بود برای دانستن حقیقت اینمسئله بهوش آمدن و جورشدن آیرتون را باید انتظار کشید .

مهاجران بحالت بسیار حیرت و هیجان شب را در اوتاق آیرتون گذرانیدند و بمداوات لازمی آیرتون کوشیدند فردا آیرتون بخود آمد . از دیدن رفقا که بعد از جدائی یکصد و چهار روز باز بهم رسیده اند یك فرحت و مسرت بی اندازهٔ برای آیرتون و مهاجران حاصل گردید . آیرتون بیکچند کلمهٔ سرگذشت خود رابیان نمود .

آیرتون بعد از انکه از رفقا وداع کرده به آغل آمده است حیوانات راجابجا کرده یك قهوهٔ نوشیده بخواب رفته است . اشقیا بیخبرانه بروهجوم آورده اورا گرفتار کرده اند ، ودستها وپاهایش را باریسمان هامحکم بسته کشان کشان باخود برده اند . ودردامنهٔ کوه فرانقلن دریك مغارهٔ بسیار تنگ وتاریکی که برای خود منزل ومأوا اتخاذ کرده بودند دریك گوشه انداخته اند .

اشقیا در اول امر اسیر خود را کشتن خواسته اند ولی یکی از انها اورا شناخته از کشتن او فارغ شده اند ودر زیر شکنجه وعذاب اورا گرفته باخود شریك کردن خواسته اند . ولی آیرتون به صب وشتم آنهارا جواب رد داده است .

باینصورت چهار ماه تمام بیچاره دست وپابسته درهمان مغاره مانده است اشقیا خو

راکه خود را همیشه از آغل میآوردند ولی درانجا اقامت نمیکردند . در یازدهم ماه تشرین اول درحالتیکه اشقیابه آغل بودند آمدن مهاجرانرا کشف نموده فرار کرده اند ودونفر از انها برای کشف کردن نتیجهٔ مقاصد مهاجران در آغل پنهان مانده اند. بعدازشام یکی ازانها آمده دیگرانرا خبرداد که یکی ازمهاجرانرا کشته ، ویکی ازخود شان نیز کشته شده است .

ازینحوادث آیرتون خیلی متأثر وغمناك گردیده است بعد ازچند روزباز حوادث خراب کردن وسوزانیدن منظرهٔ وسیعه را آورده اند که این نیز برغم واندوه آیرتون افزون گردیده است . اما باوجود اینهم خبیثها ازمهاجران خیلی به بیم وهراس بوده وقوت آنهارا خیلی افزون پنداشته ازاختفاگاه خود خیلی کمتر میبرامده اند . درین اثناعذاب وشکنجه رابر آیرتون نیزبیشتر کردند ، و میخواستند که ازودرحق درجه قوت وعدد نفری مهاجران وکیفیت محل ومأوای شان معلومات حاصل کنند. ولی از آیرتون بجزصب وشتم دیگر معاملهٔ نمیدیدند تا بهفتهٔ سوم شباط حال بدینمنوال گذر نمود . آیرتون روز بروز ضعیف وناتوان‌شده میرفت، واز اشکنجه وعذاب بسیار هرلحظه بمرگ خودراضی بوده تاآنکه سراسراز خود گذشته نمیشنید، ونمیدیدتنها روحش زنده بود . حتی درین دوروزسراسر بخود بوده ازهیچ چیزی خبرندارد . آیرتون بعدازانکه حکایت خودرا تمام کرد پرسیدکه :

— من درمغاره بودم ، آیادر نجا چسان آمده توانسته ام ؟ آیاشما مرا آورده اید ؟

مهندس — چنانچه شما ازما این کیفیت رامیپرسید ماهم ازشما این کیفیت رامیپرسیم که آیا اشقیادرکنارجوی آب میان آغل چگونه مقتول افتاده اند؟ آیاشما آنهارا کشته‌اید؟

آیرتون ازینسخن بکمال حیرت فریادبراورده گفت :

— آیا کشته افتاده اند ؟

اینرا گفته بی اختیاربرپاخواست ! برشانهٔ رفقاتکیه زده بالاتفاق بسوی جائیکه اشقیا افتاده بودند رفتند .

صبح دمیده بود . دیدند که پنج جسد بیروح بر چمنزار مانند صاعقه زده گان یکی برو ، ویکی بر پشت ، و بعضی چار پلق ، و بعضی سرنگون افتاده اند .

آیرتون متحیراست . مهاجران ساکت !

بنابر اشارت مهندس ناب وژه دهئون بمعاینه پنج جسد بیجان سردشدهٔ شخ مانده آغاز نهادند دیدند که درهیچ جایی ازوجود آنها اثر زخم وجراحتی پیدا نیست . اما یا نقروف بعدازانکه بکمال دقت وباریك بینی نظر کرد دیدکه بعضی نقطه های سرخ سرخ برسینه . وپشت ، وپیشانی ، وبازو ، وبغل آنهادیده میشد اماهیچ شناخته نشدکه این علامت چیست ؟ مهندس گفت :

— برهمین جائیکه علامات سرخی بران پیداست زده شده اند !

ژه ده ئون — آیا باچه گونه سلاح ؟

— بالك سلاحی که ماهنوز بصورت ساختن آن واقفیت وعلم آوری نداریم .

— آیاکه زده باشد ؟

— آیابجز حامی پنهان ما که درجزیره است دگرکه خواهد بود ؟ آیرتون را نیز بجز اوکه ازمغاره آورده است ؟ اینقدر لطفها که تابحال دربارهٔ ما اجرا نموده است بجزهمان لطفکار مرحمت شعار کیست ؟

— چون چنینست اورا باید بیابیم !

— بیابیم اماچنین کسی که اینقدر خارقه هانشان میدهد تاخود اونخواهدکه اورا پیدا کرده میتواند ؟

بعدازچندد قیقه باز به اوتاق آمده بحیرت باهمدیگر نشستند . آیرتون بواسطه مشروبات مفرحه ، ومأکولات مقویه اعادهٔ صحت وعافیت نمود .

ناب و یا نقروف لاشه های اشقیارا ازآغل کشیده درجنگل بردند ، وگودن عمیقی کنده لاشه هارادران انداختندوسرآنراباخاك پوشانیدند وبعدازان بهم نشسته سرگذشتهائیکه دراثنای غیبوبیت آیرتون بررفقا آمده بودبیان کردند . اززخم مهالك

هاربرو رسیدن بحالت مرگ ، وامداد نمودن حامی پنهان به کنین ، وناامید شدن رفقا ازدوباره دیدن آیرتون همه رایکان‌یکان به آیرتون حکایه‌کردند ۰ مهندس‌چون حکایهٔ خود را تمام نمود گفت :

م — اگرچه ازشر مضرت اشقیارهایی یافتیم امابقوت بازوی خودرهایی نیافتیم ۰

ژ — بیائیم ، هرطرف ، وهرگوشهٔ کوه فرانقلن رابگردیم ، هرشکافرا تدقیق کنیم تااورابجوئیم وبیابیم !

ها — بلی البته تاحامی مجهول خودرا نیابیم بغرانیتهاوز برنگردیم !

پا — آیادرآغل خواهیم ماند ؟

م — بلی درهمین جا نمائیم ۰ مرکزدایرهٔ تحری خود را آغل راقراربدهیم ۰ دراینجاخوراکه هم بسیاراست ۰ هم بغرانیتهاوز ، وهم بکوه فرانقلن که اصل پائیدن مادراینجاخواهد شد نزدیکست ۰

پا — بسیار اعلا ، امامن یك ملاحظهٔ دارم‌که آنرا عرض‌کردن میخواهم !

م — بگوئید چیست ؟

پا — موسم تابستان درگذشتنست ۰ لهذا باید فراموش نکنیم که یك سیاحت بر مافرض است !

م — چه سان سیاحت ؟

پا — تابجزیرهٔ تابوررفتن ویك کاغذی درانجا گذاشتن تاآنکه لاردوقتیکه درانجا بیاید ازبودن ماوآیرتون دراینجاخبریابد ۰

آ — اما این سیاحت باچه اجراخواهد شد ؟

پا — بابوناد وانتور ۰

آ — آه بیچاره بونادوانتور !

پا — یعنی چه ؟

آ — یعنی اینکه بونادوانتورموجود نیست !

پا — (بشدّت) چه ؟ بونادوانتور موجود نیست ؟

آ — بلی موجود نیست ، چونکه اشقیای خبیث پیش از یکهفته بوناد وانتور را در حوضهٔ بالون یافته ودران سوار شده اند ، ولی چون کشتیبانی را بخوبی نمیدانسته اند بسنگ آنرا زده پارچه پارچه کرده اند ، و بهزار زحمت خود را از غرق وارهانیده اند . ایحکایترا وقتیکه باهمدیگر میگفتند من بکمال تأسف شنیدم .

پا — وای خائنهای ملعون !

هاربرچون دیدکه پانقروف خیلی متأثر و آزرده گردیده است باو نزدیك شده گفت :

— ضرر نیست پانقروف ! دگر یك کشتی خواهیم ساخت .

پا — آیا نمیدانیدکه مانند بونادوانتور یك کشتی ساختن به پنج ششماه کوشش محتاجست !

ژ — چه کنیم چاره نیست ، بایدکوشش کنیم ، وبسازیم . سیاحت خود را نیز بسال آینده اجرا میکنیم !

پا — آه بونادوانتورمن ! آه بونادوانتورمن !

پانقروف بیچاره زار زار بگریستن آغاز نمود . بواقعیکه پاره پاره شدن بونادوانتور یك واقعهٔ بسیار تأسف انگیزیست که تلافی مافات آن بجز ساختن دیگر کشتی بدیگر چیزی نمیشود . لهذا دراول امر پالیدن و بعداز فراغت از پالیدن بکشتی ساختن قرار دادند .

به پالیدن از همان روز آغاز نهادند . سطحهای مایل کوه فرانقلن بسی تپه هاو دره ها ، وشیله ها بوجود آورده است . اینست که این بار پالیدنرا درمیان این دره ها وشیله ها اجرا میکنند . زیرا برای پنهان شدن درتمام جزیره از ینجاها بهتر جایی نیست .

والحاصل مهاجران بقدر یکهفته تمام هرطرف کوه فرانقلن را که عبارت از سه سطح مائل بزرگیست بکمال دقت و بیمایی پالیدند در هیچ طرف هیچ اثر قدمی وملجاو مأوایی نیافتند .

شیله ها ودره ها وشگافته گیها ، وگودالهای بسیار عمیق ومدهشی درکوه دیده میشد که اکثر آنها از شدّت آتشفشانی کوه در وقت انشعال قدیمهٔ او بعمل آمده است و بعد ازانطفا یافتن وخاموش گشتن بهمان حال طبیعی خود مانده است . حتی سیروس

سمیت دران شکافته کیهاو چقور یهانیزدرامده اجرای کشفیات نمود .

درین اثنا مهندس پ.سرتپه یك چقوری بسیار عمیقی برامده بودکه ازین کودال بعضی صداهای پردهشت ومهیبی اززیرزمین مانند غرش رعد میبرامد ، وآن صدا درسنگهای کهسار پیچیده یك عکس صدایی بعمل میآورد .این چقوری که صداازان میبرامد بقدرصد مترو عمق داشت .

ژه ده ئون نیزاینصداهای مهیب راشنیده دانستند که حرارت مرکزیه ارض باز به انشعال وانبساط کردن آغازمینهد یعنی کوه آتشفشان اژدردهن فرا نقلن بازبنای آتشفشانی وشعله وری رادارد . ژه ده ئون گفت :

— معلوم میشودکه وولـکان سراسر منطفی وخاموش نشده بوده است !

— بلکه منطفی بوده ولی بعد ازانکه ماوشمادران گردش کرده ایم باز بعضی انشعالات داخلی بظهور آمده باشد . زیرا هرکوه آتش فشانی که منطفی دیده شود بازهم استعداد فطری درشعله وری میداشته باشد .

— اما اگرکوه مابه آتش فشانی آغازنهد برای جزیرهٔ ماموجب تهلکه نخواهد گردید؟

— گمان نمیبرم ! چرا که کوه ما مجرا یعنی منفس دارد آتش ازان منفس ومجرا شعله ورمیگردد. ومواد مذابیهٔ معدنیهٔ اوازمجراهای که سابق پیدا کرده جاری شده میرود .

— اما اگر آن مواد آب گشته مذاب شده که آنرالاو میگویند برمجراهای قدیم خود نرفته بدیگرطرف یعنی بطرف منظرهٔ وسیعهٔ ما وجنگل فاروست مجرا های نو کشیده روان گردد ؟

— وولکانها هرچیزمیتوانند ! اگر یك زلزلهٔ بسیار شدیدی بعمل آورده تبدیل مجرا ومنفس نمایداینهم ممکنست !

— اما دودیکه انشعال وولکانرا اعلان کنندندیدیم .

— نی هنوز ازدود اثری نیست ! بلکه درمجرای وولکان بمرورایام سنگها وخاکهای بسیاری گرد آمده مجرارا بندکرده باشد . اما این خاکها وسنگها درپیش قوهٔ شدیدهٔ

مرکزیه اصلا مقاومت کرده نمیتواند. بهر صورت گفته میشود که انشعال یافتن و کفیدن کوه آتشفشان ما علامت خیری نیست.

ژه ده تون و مهندس از جائیکه بودند به پیش رفقا فرو آمده کیفیت بر دهشت علامات آتش فشانی کوه فرانقلن را بیان کردند. پانقروف گفت:

— بسیار خوب! از همه خلاص شدیم، حالا کوه آتش فشان نیز بر ما قوت خود را میخواهد نشان بدهد! بکند او هم مانع خود را خواهد یافت!

— چه میگوئی پانقروف مانع کوه آتش فشان که میتواند شد؟

— وای! مگر حامی پنهانرا فراموش کردید؟ هرد که اگر بخواهد برای وولکان مجرائی کشیده بدیگر طرف دنیا آنرا بر اورده میتواند!

به بینید که پانقروف مبالغه کار ما درجهٔ قوت و اقتدار شخص مجهولرا بفکر و ذهن خود چقدر بزرگ گردانیده است و بواقعیکه کارهای خارقه نمای شخص مجهول و یافت نشدن محل و مأوی او مانند پانقروف خیالپرستان مبالغه دوستان را بسی خیالات و تصورات غریبه می اندازد!

هرقدر تفحص و تفتیشات که در هر طرف کوه فرانقلن در تمام دره ها، و شیله ها، و شکافته گیها، و مغاره ها، و سنگلاخها حتی در مجرای قلهٔ کوه اجرا نمودند، و سعیها و کوششها ورزیدند از حامیٔ پنهان اثری نیافتند. لهذا مهاجران محروم و مأیوس بغرانیتهاوز برگشتند، و محقق دانستند که شخص مجهول در جزیره یك جای و مقر معلومی ندارد چرا که حالا هیچ جای در جزیره نماند که آنرا مهاجران نپالیده باشند. علی الخصوص پانقروف و ناب سراسر بخیالات و تصورات محال بعید از عقل افتاده بر بودن پری و دیو اقرار گرفتن را باور کردند.

در ۲۵ ماه شباط مهاجران بغرانیتهاوز آمدند. زینهٔ جنگلدار ریسمانی خودرا انداخته بالا برامدند و ماشین نزول و صعود را پس سوار کردند.

باب چاردهم

فهرست

سه سال تمام گذشت — مسئلهٔ ساختن کشتی — برچه قرارداده میشود — واحت مهاجران — سردیهای زمستان — پانقروف ناچارصبرمیکند — کوه فرانقلن وغرایب آثار

در ۲۵ ماه مارت سال سوم آمدن شان بجزیرهٔ لینقولن تمام گردید . ازهنگامیکه ازمحاصرهٔ شهرریشموند فرار کرده اند وبیکصورت عجیبی بجزیرهٔ لینقولن افتاده اند تمام مدت سه سل میشودکه ازوطن واقربا وتعلقات ودوستان وآشنایان خود جدا مانده اند . آیاهرگاه که وطن شان بیاد شان میآید چقدر را لم واضطراب میکشند ؟

آیامحاربهٔ که دران داخل بودند بچه منجرگردید ؟ هیچ شبهه ندارند که اردو های شمالی مظفرو غالب آمده اند . اما اینمحاربه چقدرخسارت و مضرت راسبب گردید ؟ چقدرخونها ریخته شد ؟ آیا چقدردوستان و آشنایان شان تلف گردیداین ست که مهاجران بیچاره اکثردرخصوص هابحث وصحبت میدارند . فکرومقصد یگانهٔ شان عودت کردن بوطن است ورابطهٔ جزیرهٔ لینقولن راباوطن پیدا کردن، وباز ازانجابرای اعمارانجا آمدن ، وشیرینترین ایام عمرخود شانرادرنجا گذرانیدنست .

برای اجرای اینمقصد شان دوچاره موجوداست یاآنکه یک کشتی بجزیرهٔ لیقولن آمده آنهارابرداردیاآنکه خودشان یك کشتی بزرگی ساخته بیرون برایند .

سیروس سمیت مسئلهٔ ساختن یك کشتی را بررفقا عرض نمود چراکه ساختن یك کشتی بسیارضروری ولازمی دیده میشود هیچ نباشد تابجزیرهٔ تابوررفتن ویك کاغذی درانجا گذاشتن ازلوازماتست . مهندس گفت :

— عزیزم پانقروف ! تابه اول بهار بسیار وقتست مادام که کشتی میسازیم این بار یکقدری بزرگترباید بسازیم چراکه من چندان اعتمای برآن کشتی لاردگولناروان ندارم . آمدن دونقن بجزیرهٔ تابور و ازانجه به اینجاآمدن یك امید بسیاردوریست



صبح وقت عرابه هارا

هرگاه بساختن یك کشتی که مارا تابجزیرهٔ زه لاند جدید بتواند برساند، یاتابجزیرهٔ پوموتو ببرده بتواند آغاز کنیم بهتر وموافقتر خواهد بود !

— البته ! اگر شماءوجود باشیدو اپورزره پوش جنگی نیز ساخته خواهیم توانست!

م — آیا اینچنین یك کشتی رابچه قدر مدت ساخته خواهیم توانست ؟

پا — شش هفتماه کار دارد . امادرزمستان خوب نمیشود . هرگاه تابه تشرین ثانی آینده تمام شود بسیارکامیابی وموفقیت خواهد بود .

م — تمام ، درانوقت موسم سیروسفردریاست .

پا — خیلی خوب ، چون چندیست نقشهٔ کشتی را بسازیدکاری گرها هم حاضراند همان بکار آغاز کنیم !

سیروس به نقشه کشیدن کشتی مشغول گردید . دیگر رفقا نیز بچوب بریدن ، و آوردن ابتدا ورزیدند . چوب از جنگل فاروست آورده میشود ، سرك تابه آنجا مکمل ساخته شده است یك گادی چوب کشی بسیارسبك وقوئی نیزساختند . رفقا صبح وقت عرابه ها رابه اوغاها بسته بسوی جنگل میکشند ، ودرانجاچوبهای مناسب رابرای تادای ، وقبورغه وکمار ، ودگل ، وکمره هاوغیرهم بریده بواسطهٔ عرابه ها تابه پیش شمینه ها که کارخانهٔ کشتی سازیرا آنجا برپا کرده اند میرسانند . مسترژوب درباب چوب بریدن خیلی مدد میرسانند . بردرختهای بلندیکه بریدن و انداختن آن لازمست بالامیبراید وریسمانرابرسر آن میبندد ، وبازفرو آمده بارفقا ریسمانرا میکشد ودرختانرا برزمین میغلطانند ، ویاتنه هاوتخته های بزرگ رابشانه گرفته تابه پیش دستگاه کشتی سازی میرسانند . درفن اره کشی و دیگرکارهای نجاری نیز در وقت ساختن بواد وانتورهنوزاستاد شده بود .

درماه نیسان هواخیلی متعدل وخوش گذشت . مهاجران باکار کشتی سازی از دیگرکارهانیزفارغ نه نشستند . ضررها وخسارتهائی که اشقیادرمنظرهٔ وسیعه رسانیده بودندهمه راسرازنودستکاری وتعمیر کردند . مرغابچه هارادربنابر بسبب بسیارشدن

مرغان بزرگترساختند . طویلهٔ اوتاغاهارانیزبه بزرگترکردن مجبورشدند چراکه اوتاغاهاپنج عدد گردیدند . دوکره آنها ازسواری-وصرا بهکشی شده اند حتی بقولبه رانی نیزمستعداند . یك کره دیگرهنوز نوبدنیا آمده است . والحاصل هریك ازمهاجران بیك کاری مشغولند و هیچ یك دقیقهٔ خود را بیکارنمیگذرانند . حال صحت اینچنین مردم مشغول کوشش مند را تصور کنید که چقدر مکمل خواهد بود ! روزها ازوقت طلوع تا بوقت غروب بکار کشتی سازی و دیگرکارها مشغول میشوند . و بوقت شام‌ها مهاجران دردالان غرانیتهاوز جمع آمده طعام های خوب ولذیذی که ناب حاضرمیکند میخورند . و اختلاطهای شیرین و لطیفی که درتصورات آنها صرف ذهن مینمایند وقت میگذرانند .

آیرتون مانند پیشها ازرفقا کناره جوئی ندارد شب وروز باهم یکجابسرمیآورند . اما بیچاره آدم بساعت تیرپهاوسرتها هیچ اشتراك نمیورزد . اما دروقت کار بقدرسه آدم کارمیکند علی الخصوص درکارکشتی‌سازی باپانقروف خیلی مهارت و غیرت بکارمیبرد . آغل نیزترك نشده است در دو روزیکباریکی ازمهاجران باعرابه درانجامیروند ، سرپرستی حیوانا ترا کرده وبره وشیررابرای ناب میآورند . خط تلگراف که مابین غرانیتهاوزو آغل بود سرازنوتعمیریافت . هرگاه یکی ازرفقادرشب به آغل بماند باتلگراف بغرانیتهاوزمخابره میکنند .

در ۱۵ ماه مایس شکل وقیافت اسنخوان بندی کشتی نوشان بمیدان برامد . این کشتی که ازچوبهای بسیارمحکمی ساخته شده است بقدرصدقدم درازی و بیست قدم بردارد . اماچه فایده‌که درین اثناموسم زمستان بکمال شدت داخل شد ، وکارکشتی سازی به‌تعطیل افتاد . یکهفتهٔ دیگرنیز بسعی کارکرده یکچند تخته‌دیگررانیزربط کرده‌توانستند

در آخرماه مایس هواها بسیارخرابی پیدا کرد . باد هاوبارانهای بسیارشدید بباریدن و وزیدن ابتدا نمود پانقروف وآیرتون هم پروانکرده حتی‌المقدوراز کار کشتی سازی وانه ایستادند . یك میخ اگرزیاده بزنند آنرامنفعت میشمارند . اماچه

چاره که بعد از بادهاو باران هاسرد یهای بسیار سخت نیز رو نهاده تخته هاما نند آهن سخت گردید. از اثر و در ۱۵ ماه حزیران تجاران بضرورت تعطیل کار نمودند.

مهاجران می بینندکه موسم زمستان‌ها در جزیرهٔ لینقولن بسیار شدت می‌دارد. سبب اینرا نیز مهندس از یخ پاره های بسیار جسیمی که در بحر محیط منجمد جنوبی بسیاحت وشناوری میباشد وتا بسیار جاها شناوری کرده می آید قیاس کرده. هاربر گفت:

— پیش ازین شما یکوقتی فرموده بودید که جزیره هائی که در بحر محیط باشند بسبب بلغ کردن حرارت را در موسم صیف ونشر کردن آنهارا در موسم شتا شدت زمستان بسیار نمیشود. پس جزیرهٔ لینقولن چرا تابع اینقاعده نیست!

م — بسببی که در نصف کرهٔ جنوبی واقعست، و این بخود توهم معلومست که در بحرهای نصف کرهٔ جنوبی یخ پاره های سابح بحر منجمد جنوبی بیشتر و بیشتر از بحر های طرف شمالی پدیدار میگردد لهذا گمان میبرم که شدت برودت جزیرهٔ لینقولن از یخ پاره های سابح بزرگ بزرگ بحر منجمد جنوبیست که تابه نزدیکیهای جزیرهٔ ما بشناوری آمده میباشند.

ها — حق دارید موسیو سیروس! از قواعد کلیهٔ مثبتهٔ فنیه است که قطعات جنوبیه نسبت بقطعات شمالیه سردتر وخنک تراست. چرا که کرهٔ شمس در موسم زمستان از قطعات جنوبی بسیار دور می افتد، ودر تابستان بسیار نزدیك میشود. لهذا اگر بحرارت وبرودت بسیار شدید مصادف شویم از فن بعید نیست؟

یا — خوب! اما چرا منطقهٔ بیچارهٔ ما به اینگونه معاملهٔ ناحق دوچار بشود؟

م — (تبسم) حق باشد یا ناحق انقیاد لازمست. سبب اینرا نیز بگوئیم که چیست؟ کرهٔ ارض در اطراف شمس بریك دایرهٔ تامی دور نمیکند بلکه محور ارض بیضی الشکل یك قطع ناقصیست. شمس نیز بسببی که مرکز یکی ازین قطعهای ناقص را در زیر شعاع تام می آورد لهذا وقتی که ارض بر محور خود پیش میرود گاه به آفتاب نزدیك وگاه دور میشود، در اثنای سفر نقطهٔ که در تابستان بشمس بسیار نزدیك ودر زمستان بسیار دور

می افتد بر منطقهٔ جنوبی تصادف میکند ، واز ینست که این نقطه هاهم بسیار گرم ، و هم بسیار سرد میشود . برای اینگونه محذورات چاره جستن محالست یا نقروف ! انسانهارا نقدرکه عالم بشوند قواعد ونظامات تیرا که ازطرف حق موضوع شده است تغییرداده نمیتوانند .

ژ — سبحان الله ! پروردگارچقدر علم به نوع انسان عطا فرموده است که اگر همهٔ آن معلومات دریکجا جمع وگرد آید چه یك کتابی بزرگی بوجود خواهد آمد !

یا — موسیو ژه ده ثون ، امین باشید که اگرجهل هاوچیزهائیکه انسان نمیداندهم دریکجا جمع آید ازان بزرگتر یك کتابی بعمل خواهد آمد .

درماه حزیران به بسیارشدت زمستان حکم خودرا اجرا نمود . مهاجران در غرانیتهاوز محبوس ماندند . ژه ده ثون ازین محبوسیت به تنگ آمده گفت :

— اگرکسی مرا یك اخباری ازاخبارات عالم مشترك گرداند ویك نسخهٔ ازانرا درهفته یکبار بمن برساند همه مالی که بمیراث بمن برسد بآنکس خواهم بخشید .

باوجود آنهم مهاجران خودرا درغرانیتهاوز بیکار نمیگذارندهر روز یك مشغلهٔ برای خود پیدا میکنند گاه بشکرسازی ، گاه بشمع ریزی ، گاه بصابون پزی ، گاه به ترتیب دادن وساختن بادبانهای کشتی سپیدی را برای کستی نوخود مشغول میشوند .

اما امسال مانند سالهای دیگر بی سرانجام نیستند . ازکشتی سپیدی لوازمات واسباب بسیاری بدست آورده اندکه ازجهت پوشاك ودیگراسباب خیلی به استراحت میباشند .

ماه حزیران وتموز وآغستوس بسرمای بسیار پرشدتی گذشت . امسال سرما نسبت بسالهای گذشته خیلی زیاده ترشدت ورزیده . درجهٔ حرارت از صفر ۱۲۱ درجه فروتر آمددرین اثنا بخاریهای آهنین غرانیتهاوز بیك رونق بسیار خوشنمایی درشعله فشانیست . علی الخصوص تراشه های نجاری که ازکشتی سازی بعمل آمده بودرونق وشعله وری بخاریهارا دوبالا گردانیده بود .

صحت وعافیت همه مهاجران برکمالست . توپ وژوپ نیز بکمال تندرستیست تنها

ژوب از خنك یکقدری متأثر است . لهذا برای خدمتکار صادق خود از قماشهای نمدئی خود بافته گی خویش یکدست البسهٔ مکملی ساختند . این خدمتکار کارگذار که بکمال مهارت وسعی کار میکند وهیچ چیزی نمیگوید میباید که برای خدمتکاران نوع انسان یك نمونه وسرمشقی باشد . پانقروف میگفت :

— هرکس را مانند بوزینه اگر چاردست بوده باشد البته کار مکمل میکند .

بعد ارجستجو وپالیدن کوه فرانقلن بحث حامی پنهان هیچ بمیان نیامد . دیگر هیچ اثری وخارقهٔ نیز درین هفتماه ازو بظهور نرسید . مهاجران را نیز یك فلاکت ومصیبتی نرسیده که به استمداد واستعانت ازو مجبور شوند . توپ . وژوپ که گاه گاه برکنار چاه آخر غرا نیتهاوز عوعوم واوضاع غریبه اجرا مینمودند ازمدتیست که آنها هم برکنار چاه نمیروند واوضاع غریبه اجرا نمیکنند آیا حامی پنهان سراسر از جزیره بیرون برامد ؟ یا آنکه برای حمایت ومددکاری لزومی نیست تا او اظهار خوارق نماید آیا بازظهور خواهدکرد یا نی ؟ که میداند ؟

زمستان گذشت . درهفتم ماه ایلول یك حادثهٔ ظهور کردکه در آخر به نتیجهٔ وخیمهٔ منتج خواهد گردید . یعنی درروز مذکور سیروس سمیت چون بسوی کوه فرانقلن نظر کرد دیدکه ازتالاق کوه مذکور یك دود حفیفی با بخار آمیخته بالا میبرامد .

— باب پانزدهم —

فهرست

سیروس سمیت رفقارا آواز داد . رفقا نیز کارهای خودرا ترك کرده به پیش مهندس

دویدند ودود وبخار زروهٔ کوه فرانقلن رابکمال سکوت واندیشه تماشا کردند ۰ ازحالا معلوم نمیشود که آیاحرارت مرکزیه بشدّت تمام خواهد کفید یا کمتراجرای شدّت خواهد ورزید ۰ هرگاه زلزلهٔ شدیدهٔ فوق العادهٔ ظهور نکنندازغرانیتهاوزبیم تهلکه ملحوظ نیست ۰ اماا گرلاوبسوی قسم منبت جزیره یك مجرای نوی پیدا کرده سیلان گیردآنوقت آغل سراسر محو وناپدید خواهد گردید ۰

سر از امروز از دهنهٔ تنورهٔ کوه فرانقلن دود وبخار بالابرامدن دوام ورزیده رفته رفته دود وبخار زیادی میگرفت ولی هنوز شعلهٔ آتش پدیدار نشده است واز غرش های رعد مانندی که دراثنای طوفانها از جاهای بسیاردوردوری بیاید اززیرزمین نیزهمچنین صداهای سنگین دوری میرسید که ازینهم معلوم میشدکه درمرکزارض امر اشتعال روزبروزدرافزونیست ونتیجهٔ مدهشهٔ کفیدن پرهیبت آن نیزروزبروزدر نزدیکیست مهاجران تن بتقدیرداده درکارکشتی سازی خودشب وروزبجان میکوشنده مهندس یك ماشین کوچکی که بقوت آبشار تالاب غرانت بدوروحرکت می آمدبرای کشیدن ارّه نیزبعمل آوردکه بواسطهٔ آن چوبهاوتنه های بزرگ بزرگی را بکمال سهولت ارّه میکردند وتخته ها ازان میبراوردند ۰ در نهایت ماه ایلول قبورغه های کشتی به ستون کلفت وجسیم تادای وتخته های کناروديوارکشتی میخ شده شکل وقیافت کشتی ظاهرگردید ۰ اما انداختن تخته های سطح وسوارکردن دکل وترتیب دادن باد بان وتفریق دادن کمره هاودیگرلوازمات آن بسیاروقت دیگربه تیشه زدن وارّه کشیدن ومیخ کردن موقوفست ۰

درین اثنا کارکشتی سازی بقدریکهفته تعطیل گردیده مهاجران بسبب رسیدن موسم زراعت بکشتکاری وجمع کردن محصولات مشغول گشتند ۰ بازبکارکشتی آغازنهادند ۰ دروقت شام مهاجران مانده وهلاك شده به غرانیتهاوزجمع می آیند وطعام شام راوقت تر خورده همان بخواب میروند ۰ امابعضی شبها بمکالمه ومصاحبه پرداخته تابسیار وقتها مینشینند ۰

امشب نیز از همان شبهایی بود که مهاجران بمکالمه ومصاحبه مشغول گشته تا قریب نیمشب نشسته بودند . به نیمشب دو ساعت باقی مانده بود که مهاجران بخمیازه کشیدن آغاز نهاده بنای خوابرا گذاشتند . هریك از رفقا برخواسته بخوابگاه های خود رفتند . هنوز بر بستر خود نیفتاده بودند که زنگ تلگراف که در دالان بزرگ موجود است بشدت تمام نواخته شد .

مهاجران سراسیمه ومتحیرانه بدالان دویدند . در آغل بجز حیوانات هیچ کسی نیست همه رفقا در دالان غرانیت‌هاوز موجوداند . حیوانات از آغل تلگراف کشیده نمیتوانند دیگر انسان هم در آغل نی باکه در تمام جزیره نیست . آیا تلگرفرا که کشیده است؟

رفقا بحیرت و سراسیمه بطرف ماشین تلگراف میدیدند ناب گفت :

— اینچه سر است ؟ بلکه پریها باشد ؟

ها — بعضی اوقات در هوا های طوفان الکتریك بتبدلات هوای ....

هار بر سخن خودرا پوره نتوانست چراکه مهندس در مقام ردسر میجنبانید . ژه ده ئون گفت :

— صبر کنیم ، هرگاه اشارتی برای مکالمه کردن باشد البته بتلگراف زنگ نواخته خواهد شد ! واگر .....

ژه ده ئون هنوز سخن خود را تکمیل نکرده بود که بار بشدّت زنگ ماشین تلگراف نواخته شد .

مهندس بچابکی برماشین آمده تلگراف کشید که :

— چه میخواهید ؟

بعد از چند ثانیه جواب رسید که :

« بچابکی به آغل بیائید »

سیروس بمسرت تمام برفقا گفت :

— آخر خود را نشا نداد !

بلی نهایت الامراسراری که ازمد تهادر پرده بود بمیدان ظهور جلوه گرمیگردد . رفقا خواب وماندهگی وهمه چیزرافراموش کرده بی آنکه یك کلمه سخن بگویندازغرا نیتهاوزفرو آمدند . تنها توپ وژوپرا دراقامتگاه گذاشتند .

شب بسیار تاریکست ، هلال باغروب شمس غروب کرده . ابرپاره های کثیف بزرگ درهوا ظهور یك طوفان بادوبارانرا نشان میدهد . تاریکی شب مانع راه رفقا نمیگردید . بلامشکلات تپهٔ منظرهٔ وسیعه راگذشته درمیان بیشه زاربرسرك راه آغل براه افتادند . مهاجران بکمال هیجان وسرعت براه میروند .

البته که به هیجان باید باشند : چرا که بعد ازیکساعت در آغل شخص مجهول و حامی پنهانیرا که ازینقدر مدت لطفها وعنایتهای خارقه نمای اودراوقات ضرورت و نا امیدی به ایشان دستگیری ومددرسانی کرده ، وانچنین کارهائیکه مافوق قوهٔ بشریه میباشد ازو بعمل آمده اورا برأی العین می بینند .

مهاجران بهمین فکرهایش میرفتند . ظلمت بآ ندرجه کثیف بودکه یك مترو پیشتردیده نمیشد . درجنگل هیچ صدا و ندایی شنیده نمیشد مگرصدای پاهای خود مهاجران . این سکوت عمومیرا اینسخن پا نقروف که :

— کاش یك فانوسی باخود می آوردیم ؟

اخلال نمود . مهندس بجواب گفت که :

— در آغل پیدا خواهیم کرد !

درین اثنا صدای رعدو تابش برق نیزشنیده ودیده شدکه ظهورطوفان رانشان میداد .

بعد ازیکساعت طی مسافه دیوار تخته ئی آغلرا مشاهده کردند . به آغل درامدند . صدای رعد نیز بیشتر گردید ! بادیباباران آمیختهٔ شدیدی نیز آغاز نمود بخانهٔ که برای آیرتون ساخته شده بودواصل گردیدند . بلکه حامی پنهان درخا نه باشد ؟ لهذا اول مهاجران رایك طپش مسرت وحیرتی استیلا نمود . چرا که ماشین تلگراف درهمین خا نه است . وتلگراف هم لابد که ازینجازده شده است ! اما هیچ اثرروشنی ، وصدا

وندائی ار او تاف دیده و شنیده نمیشود !

مهندس دروازه رادق الباب نمود . هیچ جوابی نیامد . دروازه راباز کرده بخانه درامدند . ناب چاقماق زده چراغ را بیفروختند . هرطرف اوتاقرا پالیدند هیچ کسی را نیافتند همه چیزاو تاقرا جابجایافتند سبروس گفت :

— این عجب است ؟ آیامابغلط دانستیم که تلگراف زده میشود ؟

ژ — نی این هیچ نمیشود ! چرا که تلگراف صریحاً وعیناً کلمات « چابك به آغل بیائید » را کشید .

برسر ماشین تلگراف آمدند دیدندکه همه آلات و اسباب تلگراف تیار وبجای خود است . درین اثناهار بر بر میز نظر انداخته فریادکردکه :

— وای یك کاغذی موجود است !

مهندس کاغذ رابرداشته دیدکه بران به انکلیزی این کلمات نوشته شده .

— « خط سیم تلگراف راکه نوکشیاه شده پیروی کرده بیائید »

مهندس دانست که تلگراف از آغل زده نشده است . بلکه از نقطهٔ اقامتگاه شخص مجهول که سیم را ازانجاتابه آغل رسانیاه کشیده شده است .

همانلحظه مهندس و رفقا خط نورا گرفته براه افتادند . فانوس رامهندس بدست گرفته پیش پیش میرفت طوفان بادوباران نیزکسب شدت نمود . صداهای رعد وچکاچك برق پی همدیگر درغریدن وتابیدن بود حتی بدرجهٔ که صدای رعد هیچ انقطاع نمی یافت و روشنی برق متصل همدیگر درتابش بود . بروشنی برق قلهٔ کوه فرانقلن را نیزدیدندکه در دود وبخار پنهان مانده است .

سیم تلگراف رایافتندکه برتنهای درختها ، ودر بعضی جاهابرروی زمین ممدود شده رفته است . سیم اول درمیان جنگل وازانجا بردامنهٔ کوه فرانقلن درازشده رفته است . مهاجران درکنارکنارسیم بسرعت پیش میروند . خط تلگراف یکسر بطرف غرب جزیره کشیده شده است . صدای رعد چون متصل درغرشست ازانرو

سخن گفتن قابل نیست . وهم سخن گفتن درینوقت لازم نیست بلکه راه رفتن لازمست .
مهاجران در اول اسرار تنگی که درمابین سطح مایل کوه فرانقلن و نهر آبشار واقعشده است خط رابیروی کرده پیش رفتند . بگمان مهندس بود که اقامتگاه شخص مختفی درهمین دره هاو شیله های کوه در کدام مغاره یا شکافتگی خواهد بود . حالا نکه چنین نشد خط تلگراف بعد ازانکه بر دامنهٔ کوه تا یکجایی امتداد یافت ازانجا بسوی ساحل بامد بحر که متشکل از سنگهای غریب الشکل و کمرها و گنبد ها و دهلیزهای طبیعی که پیش ازین در اثنای سیاحت دور جزیره باکشتی بوناد وانتور آنرا دیده بودند فرو آمدن گرفت . و یکسر بطرف بحر دراز شده رفته بود .
مهاجران ازینجا مجبور شدند که پیروی سیم را کرده ازساحل بامد آهسته آهسته بسوی دریا فرو آیند . شدت طوفان باران پر رعد وبرق نیز لحظه بلحظه درتزاید بود گاه گاهی صاعقه های دهشت انتها نیز در بعضی اطراف جزیره بشدت و هیبت می افتد . غرشهای رعد سماوی . وصداهای مهیب زمینی که از زیرزمین بشدت وولکان برمیخواست باهم آمیخته ولوله رستاخیز را برپا داشته بود . درین اثنا از ذروهٔ کوه شعله های آتش نیز درمیان دود و بخار پدیدار میگردید .
از نیمشب گذشته بود که مهاجران ازساحل بامد مهیب سیم تلگراف را پیروی کرده بر راه باریك سر نشیب فرو آمدن گرفتند . مهندس پیش و آیرتون ازهمه پستر بکمال احتیاط بر راه دوام داشتند .
اگرچه تهلکه ها و بیم افتادن خیلی بسیار است ولی مهاجران بیکی از تهلکه ها و خطرها پروا نکرده مانند آهن پاره که بمقناطیس منجذب شده باشد بسوی اقامتگاه مخفی حامی مختفی خود در تك وتازاند .
رفته رفته بجایی فرو آمدند که سیم تلگراف ازیك گوشه سنگهای ستون مانندی دور خورده بلب دریا در میان آب فرو رفته غائب گردیده بود . مهندس سیم را بدست گرفته دید که بدریا فرو رفته است .

مهندس ورفقادرینجابحیرت وتلاش افتاده توقف کردند ، صدای نومیدی از دهنهای جملهٔ شان برامد اگر این هیجان واضطراب ، مهاجران باشدبی اختیار خود درادر پی سیم بدریا خواهنداندا‌خت! امابك ملاحظه ومطالعهٔ ، مهندس بر رأی همه ،معقول ومقبول افتاده صبرو آرام گرفتند ، ، مهندس رفقارا بیك ،مغارهٔ کوچکی که دردیوار ساحل پیدابود برده گفت :

— درینجا یکقدری مکث ودرنگ نمائیم ، زیرا حالا دریا بحالت ،مداست ، پس ازانکه جزر آغاز کند راه باز بمیدان ظهور خواهدنمود ،

رفقا برینسخن محل اعتراض نیافتند ، لهذا یکچندساعت انتظار کشیدن لازم ست مهاجران درمغارهٔ ،مذکور برهمدیگر تکیه زده ،مستغرق خیالات گردیدند اضطراب وهیجان شان خیلی زیاده بود ، آیا باچگونه مخلوق خارق العادهٔ ملاقی خواهندشد ؟ آیا چگونه انسان عالی با اقتداری خواهد بود ؟

بعدازنیمشب بیکساعت مهندس فانوس را گرفته بکنار دریادر پیش سیم آمد ، دیدکه آب دریا یك کمی فرونشسته است ، ودهن یك مغارهٔ بسیار بزرگی بمیدان یك کمتری به برامدن آغازنهاده است ، سیم درمیان این مغاره ممدود گشته رفته است ،

سیروس به پیش رفقای خود آمده گفت که :

— بعدازیکساعت راه کشاده میشود ،

ژ — یعنی راه هست ؟

م — البته هست ، دهن یك مغارهٔ بسیار بزرگی کمتر کی پیدا شده است !

ها — اما گمان میبرم که اگر این مغاره بمیدان هم براید بازهم آب بسیاری در ان خواهد ماند !

م — یامغاره بتمامها خشکشده مارفته خواهیم توانست یابرای بردن ما یك واسطه خوا هد آمد ؟

یکساعت دیگری نیز گذشت ، ،مهاجران همه گی بکناردریا آمدند ، درضرف این سه ساعت آب دریا بقدرپانزده قدم فرونشسته بود ، ،مدخل مغاره ملنند کمان یك طاق

پل بزرگی بمیدان برامده بود مهندس سیم تلگرافرا دیدکه بر دیوار مغارهٔ مذکور پیش رفته است ، وهم دیدکه یك چیزسیاهی بر سطح آب دردهن مدخل مغاره بطرف درون گفته ایستاده وبایك ریسمانی بیك ستون سنگی مربوطست . مگر این جسم یك زورقچهٔ بود که دو پرهم دران موجودبود . مهندس گفت :

— توقف لازم نیست ، سوار شویم .

مهاجران همان خود درابدرون کشتی انداختند این زورق از آلومینیوم نام معدن بسیارمحکم وسبکی ساخته شده است ، ناب و آیرتون پرهارابدست گرفته به پرکشی ، وپانقروف زمام سکانرا گرفته بدوردادن زورق آغازنهادند . مهندس نیزفانوس را بدست داشته بربینی کشتی بنشست .

زورق بدرون مغاره به پیش رفتن دوام ورزید . وقتیکه از زیرکمان مدخل گذشتند سقف مغاره رادیدند که خیلی بلند است . اما تاریکی نیزبسیاراست روشنی فانوس بدیدن هرطرف اینمغارهٔ غریبهٔ خلقت کفایت نمیکند . طول وعرض وعمق آن بخوبی دیده نمیشود . درداخل این مغاره سکون وسکوت زیادی حکمفرماست . ازولولهٔ پر دهشت طوفان بیرون . هیچ چیزی دراینجاشنیده نمیشود .

در بسیارجاهای کرهٔ ارض ازین نوع مغاره های خلقتی موجوداست که ازابتدای تکوین کرهٔ ارض موجودبوده اند . بعضی ازین نوع مغاره هارا آب دریاپر کرده است ، ودرمیان بعضی ازانها تالاب های بسیار بزرگی پیداشده است مثلامغارهٔ « فنغال » که درجزیرهٔ « شتافا » ، ومغارهٔ « دو آرته نز » که درانکلستان و مغارهٔ « بوتیقاسیو » که درقورسیقه ، ومغارهٔ «لنزژورد »که درنوروج ، مغارهٔ « ماموت » که درکنتوکی واقع میباشد هریك ازعجیبه های خلقت ومصنوعات قدرت مغاره هایی میباشند که درپیش وضعیت وکیفیت تشکل آنهاعقل بحیرت می افد . تنهامغارهٔ ماموت که درکنتوکی میباشدار تفاع سقف آن پنجصد قدم ، وطول آن بیست هزارقدم است .

آیا این مغارهٔ جزیرهٔ لینقولن چقدرطول وعرض وارتفاع رامالك است؟اینست

که بسبب تاریکی تا بحال مها جران به تعیین آن موفق نشده اند ! آیا ازز یر جزیره تا بکدام حد جزیرهٔ لینقولن ممدود شده رفته است ؟ تعیین اینهم مشکلست ؟

زورق بقدر یك ربع ساعت است که براه رفتن دوام میورزد ، مهندس فانوس را بالا گرفته خط حرکت صندال را نشان میدهد . درین اثنا مهندس بر یا نقروف که زمام سکان زورقرا بدست دارد فریاد کرد که :

— بدست راست بگردان .

پا نقروف زورق را بدست راست دور داد مهندس از تحرکت مقصدش این بود که بدیوار مغاره نزدیکشده ببیند که سیم تلگراف موجود هست یا نی . دیدکه سیم موجود است . باز به پیش راندن اشارت داد ، پرهادر آبهای تاریك مغاره حرکت کرده به پیش راندن کشتی دوام نمود .

زورق بقدر یك ربع ساعت دیگر قطع مسافه نمود ، باین حساب از ابتدای داخل شدن بمغاره تا بدینجا بقدر نیم میل راه پیموده اند .

درین اثنا یك ضیای بسیار درخشندهٔ شدیدی داخل مغاره را منور گردانید این ضیای الکتریکی بسیار شدیدی بود که از پیش روی شان از آخر مغاره بتابش آمده بود .

مهاجران بواسطهٔ این ضیا بدیدن هر طرف مغاره موفق و کامیاب شدند ، سقف مغاره بقدر صد و پنجاه قدم بلندی تخمین میشود که از سنگهای بازالت بوضع بسیار عجیبی متشکلست . بعضی ازین سنگها با شکال غیر منتظم مانند ستونهای کج و پیچی از سقف مغاره تا بسطح آب که بسیار ساکن و آرام ایستاده دراز گردیده ودر آب پنهان شده رفته است . ضیای شدید الکتریکی برین ستونهای صاف و براق عکس انداخته و بر آب صاف و هموار داخل مغاره سایه انداز گردیده ، منظره های بسیار نظر ربایی بجلوه گری میآورده زورق نشینان چنان گمان میبرند که زورق شان درمیان دوطبقهٔ بلوری پیش میرود ، قطرات آبی که اززدن پر کشتی فشانده میشود ضیای الکتریك آنرا مانند دانه های الماس بدرخشیدن میآورد . درینجا وسعت مغاره بقدر ۳۰۰ قدم می آید .

مهاجران یکسر بسوی منبع ضیا زورق خودشانرا به پیش راندن دوام میورزند .

دریادرینجا مانند تالاب بسیار جسیم بیموج و آرامی بنظرمی آید . آخراین تالاب را دیدندکه بایك دیوارطبیعی سنگی براق صاف و راستی مسدود است . عکس ضیای الکتریك گاه بردیوارصاف مجلای آخرمغاره، وگاه برستونهای آویختهٔ مختلف الاشکال ، وگاه برسقف ، وگاه برسطح آب عکس انداخته مهاجران خود رادریك عالم دیگری تصور میکردند .

چون یکقدری پیشترشدند دیدندکه میان آب یك جسم بسیار بزرگ عجیب الخلقت غریبی بیك وضعیت وکیفیت پرهیبتی ایستاده استکه ضیای الکتریك ازدو سوراخی که برین، جسم بار گردیده است میبرامد . این جسم مستطیل الشکل ودو نوك آن باریك وحد وسطی آن مدوّر وبدرازی دوصد وپنجاقدم بودکه ازسطح آب نیزبقدریا نزده قدم بلند تر ایستاده بود .

زورق آهسته آهسته بجسم مذکورنزدیکشد . سیروس سمیت بربینی زورق بپا ایستاده بکمال حیرت وهیجان بسوی جسم مذکورنظردوخته بود . مهندس دست ژه ده ئون رافشارداده گفت :

— بلی ، هما نست !

مهندس اینرا گفته ویك نامی را برزبان راندکه تنها ژه ده ئون آنرا دانست .

ژه ده ئون بتلاش پرسیدکه :

— آیاهما نست ؟

— بلی ، خودش است !

پس بنا براشارت مهندس زورق رابسوی چپ جسم مذکورنزدیك کردندکه درانطرف یك زینهٔ بسیارمنتظم خوشنمایی آویخته شده بود . سیروس سمیت برزینهٔ مذکوربالابرامد، رفقانیزپیروی کردند. درمابین دوسوراخ بزرگ بلوریکه ضیاازان میبرامد یك باچهٔ صاف وواسعی که اطراف آن بایك کنارهٔ بسیار مصنع برنجی گلت شدهٔ گرفته شده بود . ودروسط این محل یك دریچهٔ بازبودکه ازان دریچه یك نردبان منتظم

وفراخی بسوی پایان فرو رفته بود .

مهندس پیش و مهاجران از دنبال او از دریچه بر نردبان مذکور فرو آمدند . در آخر زینه یك رهرو بسیار روشن و مفروشی پدیدار بود که در آخرین این رهرو یك دروازهٔ مزین پیش شدهٔ دیده میشد . مهندس دروازهٔ مذکور را باز کرده در یك دالان بزرگ بسیار منور و فوق العاده بازینت و آرایشی داخل شدند ، و از دالان مذکور گذشته در یك کتابخانهٔ که از سقفش چراغهای الکتریکی آویخته بود در امدند . مهندس ازین کتابخانه هم بچابکی گذر نموده یك دروازهٔ بزرگ دیگری را که در آخر کتابخانه بود باز کرد .

مهاجران خود شانرا در یك دالان واسعی یافتند که در پیش زیب و زینت مفروشات ، و آثار نفیسهٔ معدنیه و ضیاعیهٔ آن بحیرت افتاده خود را در عالم خیالات و منامات گمان کردند . در یکطرف این دالان بر یك کنبهٔ بسیار مزینی یك پیرمرد دراز قامت نورانی دراز افتاده بود که بحالت بیخودی در خود فرو رفته بود که حتی از آمدن مهاجران نیز آگاه نگردیده بود . سیروس سمیت در رو بروی پیرمرد محترم نورانی ایستاده شده بیك لهجهٔ احترامکارانه و زبان نرم و متواضعانهٔ که هم رفقای خود را وهم پیرمحترم را دوچار وله وحیرت گردانیده گفت :

— جناب کپتان نمو ! مارا خواسته بودید اینست که بخدمت تان حاضر شده آمدیم !

—(باب شانزدهم)—

فهرست

کپتان نمو — سخنان نخستین — یك حکایه — رفقای او — عمر
درزیر بحر — تنها — التجا بردن آخرین کشتی نوتیلوس
درجزیرهٔ لینقولن .

بصدای سیروس سمیت پیرمرد محترم سر خود را بالا کرده سر ظریف ، و پیشانی کشاده ، و موهای سفید ریش وسر ، و انظار پرعظمت خود را نمودار گردانید . این آدم بر کنار کنبهٔ که بران افتاده بود تکیه زده بنشست از حالتش چنان معلوم میشد

که دوچار مرض سخت است و آهسته آهسته شعلهٔ حیاتش رو بخاموشی نهاده است . بصدای بسیار پست و متحیرانهٔ بزبان انکلیزی کفت :

— افندی ! من نام ندارم ! چسان شد که مرا کپتان نمو خطاب کردی ؟

م — من شمارا میشناسم !

کپتان نمو ازینسخن سیروس سمیت زیاده تر بحیرت افتاده و آثار قهر وغضب از ناصیه اش نمایان کشته انظار آتش فشان خودرا برمهندس عطف نمود . کویامیخواست که درزیر شدت شعلهٔ انظار خود اورا آب سازد ! اما آهسته آهسته ازقهر فرونشسته پس بر کسبه دراز کشید و بیکصدای مستریحانهٔ کفت :

— چه ضرر دارد ! مادامیکه زنده کیم به آخر رسیده اکر بدانند یاندانند !

سیروس به کپتان نزدیکشد . ژه ده ئون دست کپتان را کرفت دیدکه در آتش تب سوزانست . آیرتون و پانقروف وهاربرت و ناب دریك کوشهٔ دالان مزین چونروزرو شن بپا ایستاده اند .

کپتان دست خود را کشیده به نشستن آنهارا اشارت نمود . رفقا بکمال هیجان بطرف کپتان نظر دوخته بودند . خود شانرا در پیش روی همان ذات خجسته صفاتی که اورا حامی پنهان نام نهاده اند ، وبارهابسایهٔ لطف وعنایت اواز پنجهٔ مرک وارهیده اندمی یافتند بحیرت اندکه آیادین های شکرکذاری خودشانرا بچکونه وچه زبان ادانمایند . علی الخصوص پانقروف وناب بسیار متحیر ومبهوت مانده اند چرا که آنها حامی پنهان را درخیالخانهٔ دماغ خود شان ازانسان هاوعالم بشریت برتر وعالی تریك چیزی قرار داده بودند . حالا نکه دریتوقت بپیش روی خودمانند خودیك انسان و بشر میبینند !

رفقای مهندس بغیرازژه ده ئون ازینهم خیلی بحیرت افتاده اندکه آیا کپتان نمورا مهندس ازکجامیشناسد ؟ وکپتان نمو بمجردیکه اسم خودرا شنید چرابحیرت ازجای خود برخواست ؟

کپتان مهندس راخطاب نموده کفت :

— معلوم شدكه اسم مرا ميدانيد ؟

— بلی میدانم ، حتی نام این کشتی خارق العادهٔ كه اختراعكردهٔ دست مهارت خود شماست ودرزیر بحربیکصورت محیرالعقولی حرکت میکنند نیزمیدانم .

— نوتیلوس ! نی !

— بلی ، کپتان ! نوتیلوس !

— اما اینراهم میدانیدکه من کیستم ؟

— بلی میدانم !

— حالا نکه مدت سی سالست که من با جمعیت بشریه یکقلم قطع مناسبات کرده درزیرهای بحرزیست میورزم و هیچکس به احوال من خبرندارد، ومنهم بهیچکس سرخودرا فاش نکرده ام . آیاسرمرا که فاش کرده خواهد بود ؟

— یك آدمی که باشمادرباب فاش کردن سرشما وعده نداده بود !

— مبادا آن عالم فرانساوی که پیش ارشا نزده سال به تصادف درکشتی من افتاده بوده نباشد ؟

— تمام ! خوب شنا ختید ! خود اوست .

— اما من میپندارم که آن فرانسیس ورفیق اودرهنگامیکه نوتیلوس درگرداب مدهش « مائیلاستروم » درامده بود ازکشتی بدریا افتاده غرقشده بودند !

— بلی افتادنرا افتادند ولی هلاك نشدند ، و به اوروپا آمده بعنوان (بیست هزار فرسخ سیاحت درزیربحر) یك اثری نشرکردندوسرگذشت شماو احوال نوتیلوس را دران نوشتند .

— اما اویکچند ماهه سرگذشت مراخبردارد !

— اما بهما نقدرسرگذشت نیزنام شماراوکشتی شمارا بماشناختانده توانسته است !

— بلکه مرا ازعاصیان وجنایتکاران بزرگی برقم داده خواهد بود ؟

مهندس جواب نداد ! کپتان بازپرسیدکه :

— افندی ! آیا همچنین نیست ؟

— احوال ماضی شمارا تفسیر کردن نمیخواهم . تنها اینقدر میدانم که در جزیرهٔ لینقولن بیکطرز غریبی افتادیم . از طرف یکدوست عالیجنابی همیشه حمایه ومحافظه شدیم . وهمهٔ ما مدیون شکران آن حمایه میباشیم ، وبجان وتن خودرا مجبور ومرهون احسان او میشماریم . واینراهم میدانیم که آن دست مبارکی که مارا حمایه کرده دست جناب کپتان نمو میباشد !

— بلی منم !

مهندس ورفقا برپاخواستند . وبجامی معلوم خود عرض تشکر کردن خواستند . ولی کپتان نمو با نهایه نشستن اشارت کرده گفت :

— سخنان مرا بشنوید بعد از ان هرچه که میکنید مختارید .

کپتان اینرا گفته ودرحالتیکه ضعف وناتوانی برو مستولی بود ، ونفسش درهر چندکلمه بند میشد همه قوت واقتدار خود را جمعکرده بحکایت سرگذشت خوددوام ورزید . در اثنای حکایت چند بار از خود در گذشت مهندس وژه دهٔون درباب بهوش آوردن او خدمت کردند ، وسکوت نمودنش را رجا نمودند ولی او سرگذشت خود را نا تمام نماندہ گفت :

— بیهوده زحمت مکشید . میدانم که حیاتم به انجام رسیده است بگذارید که حکایت خود را تمام کنم تا که تهمت جنایتکاری که برمن بسته شده بوجدان صاحبان وجدان حواله شود که حقست یا ناحق !

خلاصهٔ حکایهٔ کپتان نمو چنینست که :

« کپتان نمو برادرزادهٔ سلطان تیپو که محارب مشهور هنداست میباشد . بعد ازانکه پدروکاکایش جنگهای خونریزانهٔ بسیاری با انکلیزان نموده شهدای معرکه گردیدند کپتان نمو که اصل نام او « پرنس داقار » است بسن سیزده سالگی با ثروت جسیمهٔ برای تحصیل به اوروپا آمده تابسن سی سالگی بتحصیل علوم وصنایع حصر دقت وصرفه

مقدرت نمود . وچون ذکاو استعدادش بدرجهٔ فوق العاده بود در هرفن وهرصنعت معلو مات خودرا بدرجهٔ اعلا رسانید .

« پرنس درهرطرف اوروپا گردش وسیاحت کرد ودرهیچ وقت وهیچ جا بمحلات ذوق وعشرت موجود نگردید . همیشه در اطوار واوضاعش جدیت وفضیلت رونما بود .

« پرنس واقار ازیکچیزی متنفر وبیزار است که آن نفرت اورا به این حالت گرفتار آورده . موجب نفرت او خاك انکلتره وملت انکلتره است .

« ازین معلوم میشود که پرنس واقار عداوت وخصومترا با انکلیزان ازپدروعم خود ده چندان پیشتر وبیشتر برده است . پرنس واقار درجملهٔ صنایع موجوده کسب مهارت نمود ، فنون طبیعه را بدرجهٔ فوق العاده پیشبرده است .

« پرنس واقار متفنن اگرچه درظاهر حال یك اوروپائی تمامی بنظر می آید اما درحقیقت حال ازدل وجان قلباً وفکراً یك هندئیست . حرص انتقام . ودفع کردن انکلیزانرا ازهندستان ، وبازنشستن برتخت حکومت هندستان بجای گذشته گان هیچ گاهی ازدل پرنس واقار نبرامده ونمیبراید .

« بنابرهمین فکروآرزو درسنهٔ ۱۸٤۹ ازاوروپا به هندستان آمده بادختر یك هندیی که او نیز مانند خود پرنس ازانکلیزان متنفر وجگرخون بود عقد ازدواج نمود . باین زوجهٔ خود اگرچه چند سال خیلی بخوبی گذران وسه اولاد نیز ازو بدنیا آمد ولی این سعادت عایلهٔ نیز حرارت حرص انتقام اورا تسکین نتوانست .

« پرنس هرطرف هندستانرا گردید . اعوان وانصار بسیاری برای خود پیدا کرده وخود بسرکرده گی آنها برامده با انکلیز اعلان حرب ورزید ، ومهاجمات عمومیهٔ خونریزانهٔ که درسنهٔ ۱۸۵۷ انکلیزانرا سراسیمه ساخته بود سبب یگانهٔ آن محاربات پرنس واقار بود .

« پرنس واقار بقدر بیست بار حیات خودرا به تهلکه انداخت ، ودوبار زخمی شد اما عسکرش یکان یکان هدف گلهٔ انکلیزان گردیده به آرزوی خود موفق وکامیاب نشد .

« نام پرنس اقار بهر طرف مشهور گردید . حکومت انکلیز بهر کسیکه پرنس را کشته وسر اورا بیارد مبلغ بسیار گزافی وعده داد . اما کسی پرنس را نیافت . ولی زوجه واولادهایش درراه اوقربان رفتند .

« پرنس تنها مانده بکوهستان دکن خودرا کشید درانجا باقی مال وثروت خودرا جمع کرده بابیست نفر عونهٔ صادق خود بیکطرف مجهولی برفت .

« آیا پرنس بکجارفت ؟ پرنس بیکی از جزیره های خالی بحر محیط رفت . درانجا بنابر ترتیب واختراعات خویش بساختن یك واپوری که در زیر بحر حرکت ورفتار کند آغاز نهاد . ازقوهٔ الکتریك استفاده کردن خواست . بران هم موفق آمد . برای گرم کردن وحرکت دادن ، وروشن ساختن الکتریکرا استعمال نمود . درزیر بحر مأکولات مشروبات ، ملبوسات ، اشیای قیمتدار ازهر نوع بکثرت موجوداست . پس کسیکه دران جا زیست نماید بمددگاری قطعات مسکونه هیچ احتیاج ندارد . علی الخصوص که ثروت وسامان کشتیهای قضا زدهٔ غرق شده را نیز بتمامها مالك میباشد .

« پرنس واپور خودرا ساخت . وچنانچه دلخواه او بود کامیاب آمد . نام واپور خود را نوتیلوس ، ونام خودرا کپتان نمو نهاده در زیر بحرها غوطه خورده برفت .

« بسیار سالها کپتان کرهٔ زمین را ازیك قطب به دیگر قطب وازشرق بغرب طولاً وعرضاً دور نمود اشیای بسیار نفیسه واموال کثیرهٔ بدست آورد . سفینهٔ پر ازطلائیکه درسنهٔ ۱۸۰۲ دردریای ویغو ازمال اسپانیا غرق شده بود همهٔ آن طلا هارا کپتان بدست آورد .

« درحالتیکه بامردمان روی زمین اصلاوقطعیاً هیچ اختلاط ومناسبت نداشت و هیچ خیال دیدن مردمان روی زمین را آرزو وهوس نمیکرد درسنهٔ ۱۸۶۶ درواپور اوسه نفر آدم افتاد که یکی ازینها عالم فرانسوی ویکی نوکراو ویکی صیاد ماهی ازملك کانادا بود یکی ازکشتیهای زرهپوش دولت امریکا برای گرفتن نوتیلوس مامورشده دربحر چین راه رابر نوتیلوس گرفته بود . نوتیلوس نیز مجبور گشته دنبالهٔ کشتی زرهپوش

مذکور رابشکست تادر پی او آمده نتوانند ، در اثنای این مصادمه این سه نفر مذکور در کشتی نوتیلوس افتاده بودند .

« کپتان این سه نفر را اگرچه برروی زمین براورده رهامیتوانست دادولی بسبب افشانشدن اسرار خود اینکار را نکرد ، و در سفینهٔ خود محبوس نگاهداشت بدایع بحریه را درظرف هفتماه به آنهانشان داد .

« در سنهٔ ۱۸٦٧ نوتیلوس درگرداب ماثیلستروم افتاده این سه نفر بازورقچهٔ خود نوتیلوس فرار نمود . کپتان بگمان اینکه از گرداب مذکور رهایی یافتن محالست در پی اینها نیفتاد و محقق دانست که غرقشده اند . وتابه ایندم ازین خبر معلومات نداشت که آنهارهایی یافته اند و در اوروپاسیاحتنامهٔ هفتماههٔ نوتیلوس رانشر کرده اند .

« بعد از رفتن آن سه نفر کپتان بازسیاحتهای بسیاری درزیر بحرا جرا نموده عمر گذرانید ، امار فته رفته عونه وعمله او یکان یکان وفات یافته درقعر بحر محیط بر تپه های قورای مدفون گردیدند تا آنکه آخرالامر کپتان درنوتیلوس تنها ماند .

« درین اثناعمر کپتان هم بشصت رسیده بود . تنهابسر خودنوتیلوس رادرهمین مغارهٔ زیر جزیرهٔ لینقولن که آنراحوضهٔ قرار داده بود آورد که حالاهم دراینجا ست .

« کپتان ازمدت شش سالست که سیاحت و گردش زیر بحر را ترك داده درهمین مغاره آرام گرفته است . ومنتظر مرگ خود نشسته است . پیش ازسه سال یك روزی بود که کپتان لباسهای اختراعکرده گی زیر دریارفتن خودراپوشیده دردریا گردش داشت که افتادن مهندس راازبالون مشاهده کرد لهذااورابعدازانکه بیهوش شدازدریابراورده درمغارهٔ تپه های ریگ رسانید ، وسگ اورا بشمینه هارسانیده رفقارا بحال او آگاه گردانید .

« کپتان این قضازده گان جزیرهٔ لینقولن رااززیر نطر دقت دورنگرفت . لکن خود را بهیچصورت بآنهانشانندادن نخواست . پسان دیدکه این آدمان خیلی ناموسکاروبا همدیگربیك اخوت محبتکارانهٔ مربوطند لهذادست معاونت خودراازانهادریغ نموده

« کپتان درهرچند روزیکبار لباسهای دریایی خود را پوشیده از زیر بحر بچاه فرا نیتهاوز آمده از احوال ومکالمهٔ مهاجران خبر میگرفت . کشتن دوغونق وبالا پرانیدن توپر ار تالاب نیز کپتان بعمل آورد . صندوق اسباب را در دماغهٔ بیصاحب نیزاو نهاده . کشتی شاتر انیزاو به امدادشان رسانیده بوزینه کاترانیزاو بواسطهٔ تجلی الکتریك از غرا نیتهاوز رانده وزینه را برای شان بپایان انداخته . احوال آیرتون رانیزاو بمهاجران خبر داده چرا که دلش خیلی بروسوخته کشتی سپیدی رهزنان را بواسطهٔ توربیل نیز اوبهوا پرانیده ، برای هار برکنین رانیزاو آورده اشقیارا با تفنگ الکتریکی اختراعکر ده گی خوداو هلاك کرده و آیرتون را از مغاره به آغل اورسانیده . والحاصل همه وقایع غریبهٔ اسرارانگیزی که درجزیره بوقوع آمده فاعل همهٔ آنها کپتان نمو بوده که امروز آن اسرار کشف گردید .

« نهایت الامر خود را قریب الموت دیده برای بعضی نصایح مفیده واجرای بعضی وصایا با خط تلگرافی که خود آنرا تا به آغل رسانیده بود مهاجران را طلب کرده است .

کپیتان تا بدینجا سرگذشت خود را تمام نمود . در آخر حکایهٔ خود گفت :

— فرانسیسی که سیاحتنامهٔ نوتیلوس خود را نوشته البته از بعضی جنایتهای من که دربات غرق کردنهای کشتیهای جنگی انکلیزی اجرا کرده ام نیز نوشته خواهد بود . حالا شما سرگذشت مرا شنیدید شما حکم بدهید که من آنکار را بحق کرده ام یا بنا حق؟

سیروس سمیت مراو کپتان را فهمیده سکوت کرد . اما کپتان بشدت فریاد برآورده گفت :

— افندی ! بدان که من کشتی دیگر ملتی را غرق نکرده ام ، زرهپوشهای انکلیز را غرق کرده ام . آن انکلیزی که بوطن من ، بملت من ، بقوم من ، بعایلهٔ من ظلم و غدر وجنایت رواداشته . حالا دانستی ! حکم بده که من بحق کرده ام یا بنا حق ؟

اینرا گفته واز شدت هیجان واضطراب ، وکثرت غم والم وبسیاری ضعف و ناتوانی بیهوش افتاد . ژه ده ئون ومهندس ، ورفقا بمداونت کوشیدند . بعد از کمی

بازبحال آمده بیکصدای مسترنحا نهٔ گفت :

— من ازوجدان خود محجوب وشرمساری ندارم چراکه دردائرهٔ حقانیت حرکت کرده ام در بسیار جاها نیکی ها وخوبیهائیکه ازدستم می آمد اجرا کرده ام ، وبه بدیهای بسیاری که به اجرای آن وجدانا خودرا مجبور میدانستم نیز کوتاهی نکرده ام .

کپتان درصداوسینه اش خفقانی حاصلشده بیک صدای خفه شدهٔ بازپرسید که :

— بحق کرده ام یا بنا حق ؟

سیروس سمیت دست خودرابسوی کپتان درازکرده وبیك طور جدیت پرورانهٔ گفت :

— کپتان نمو ! محقق بدانیدکه حرکات عالیه و اعمال حقانیه بطرف حق عودت میکند . چراکه محل ورود آنهم ازانطرفست . اما این بیچاره گانی که حالا در بجابحضور شما حاضراند ومظهرعنایت و معاونت شما گردیده اند آدمان ناموسکارحق شناسی میباشندکه تابه ابد درغم شماسرشك حسرت خواهند بارید ، ونام مبارك شمارا ازبان شکران وتمجید یاد خواهندکرد !

بعد ازان رفقا یگان یگان درپیش کنبهٔ کپتان زانوبزمین زده دست کپتان رابوسه دادند . درچشمهای پیرمردمحترم سرشك حسرت والم پدیدارگردیده گفت :

— فرزندان من ! حضرت خالق برحق شما رامظهرالطاف ربانی خودگرداند .

— باب هفدهم —

فهرست

ساعتهای آخری کپتان نمو — طلبهای حالت نزع یك آدم — بدوستان یکروزهٔ خود یادگار — تا بوت کپتان نمو — مهاجران را نصیحت — دقیقه آخرین — درزیربحر .

درین اثنا صبح نیز پدیدار گردید و لی روشنی روزدرمغاره اصلادخول نمی یابد بلکه ازروی ساعت پدیدارشدن روزرادانستند . دهن مغاره راآب مد دریاسراسر پوشانیده است . اماضیای شدید الکتریك نوتیلوس دوچارضعف نشد . همه اطراف

ضیادار و پرتونثار است .

در حالت قپودان نمو آثار ضعف لحظه بلحظه در تزاید بود . رفقا از فکر براوردن کپتان را از نوتیلوس و بردن بغرا نیتهاو زفراغت کرده بودند چرا که خود کپتان آرزوی بودن نوتیلوس و مردن رادران بیان کرده بود .

در حالتیکه کپتان بحالت بیهوشی بود ژه ده ئون و سیروس به نبض و حالت او دقت کرده دیدندکه شمع حیات نمو آهسته آهسته در خاموش شدن و ختام یافتن است ژه ده ئون گفت:

— چه چاره ! از دست ماچه می آید !

پا — اما نا خوشیش ختام یافتن حرارت غریزی ، سبب مرکش خاموش شدن آتش اوست !

آیرتون — آیا اگر اورا بیرون کشیم ، و بهوای صافی اورا معروض داریم بلکه فایده کنند .

مهندس — باین فکر افتادن جائز نیست . کپتان را راضی کردن بربرامدن از نوتیلوس محالست ! در نوتیلوس زندگانی کرده درانجا میمیرد .

کپتان اینجواب سیروس راشایدکه شنیده باشدکه از جابرخواست و چشم خود را باز کرد . رفقایش شده متکاهارا برای استراحت اودراطرافش گذاشتند . قپودان تکیه زده گفت :

-- خوب گفتی افندی ! من درینجا میمیرم ! بناءً علیه از شمایك طلب و آرزوی دارم .

سیروس سمیت سکوت راموافق دانسته منتظر سخن گفتن قبودان گردید . قپو دان نمو دراول امر برهریك از اشیای قیمتدار نفیسهٔ که دردالان موجود بودیك نظری گردانیدگویا از این اشیای نفیسهٔ که ازمدت سی سال با اوالفت و آشنایی گرفته وداع آخرین خود را اجرا میکند . بعد ازان گفت :

-- افندیان ! آیاخودتانرا به تشکر کردن ازمن مدیون میشمارید ؟

— کپتان ! برای تمدید حیات شمابفدا کردن عمرخود حاضرو آماده میباشیم !

— چون چنینست وصیت آخری مراا جرا بکنید و درینخصوص وعدبدهیدکه باین

سبب دین شکران شما اداشود •

— وعد میدهیم •

کپتان یك مدتی ساکت مانده بعد از ان سر براورده گفت :

— افندیان ! من فردامیمیرم ! آرزوی وصیت من اینستکه قبرمن نوتیلوس باشد بغیرازنوتیلوس دیگرتابوتی برای من نباشد • زیرا همهٔ دوستان و رفیقان من درزیر بحرمدفونند • منهم درمیان همین تابوت خود درزیربحردفن شدن میخواهم •

مهاجران سرهای خودرابوضع تواضع واحترامفروآورده منتظرکلام کپتان گردیدند • قپودان گفت:

— افندیان ! بسخنان من خوب گوش نهید بعد از انکه فردامن بمیرم موسیو سیروس شماورفیقان شماازنوتیلوس میبرائید زیراهمهٔ ثروت وسامانیکه درواپورمن موجود است بامن یکجا باید مدفون شود • بشما این صندوقچه رایادگار میدهم که در میان این صندوقچه بقیمت یکچند ملیون الماس وگوهرموجود است • الماسها رااز میراث اجدادها ، وگوهرهارا ازقعردریابدست آورده ام • باینقدرمبلغ شما بسیار وقتهابسیارکارهای نافع ومفیدی اجراکرده خواهید توانست • فردااین صندوقچه راگرفته ازین دالان میبرائید • دروازهٔ دالان رابدقت خوب میبندید • بعدازان بر سطح واپوربالامیبرائید • وقتیکه اززینه برسطح واپوربرامدید کانهای دروازهٔ زینه رانیزبه بسیاردقت واعتنابه بندید • بعدازان درطرف دنبالهٔ کشتی رفته دردوطرف سکان واپوردوشیردهن بزرگی میبینید پیچ های شیردهنهای مذکوررابازمیکنید ، وبچابکی ازواپوربرامده درزورق خود می‌نشینید • آب دریا ازشیردهنهای مذکور درمخزنهای مخصوصهٔ زیرین نوتیلوس میدراید • نوتیلوس نیز آهسته آهسته درقعر آب فرومیرود •

درینجاسیروس سمیت یکحرکت متردادنهٔ کردکه کپتان معنی آنرادرك کرده گفت:

— اندیشه وتردد مکنید زیرادرنوتیلوس بغیرازجسد بیجانی دگرجانداری نیست •

سیروس ورفقای او به کپتان دیگر روی انکاری نشان ندادند زیرا وصیت آخری اوست قبول کردن آن امریست ضروری! قبودان نمو گفت :

— خوب ! حالا وعده دادید یانی ؟

— بلی کپتان وعده دادیم .

کپتان در مقام تشکر یك اشارتی کرده تنها ماندن خود را آرزو کرد .. مهاجران از دالان بر امدند . ودر کتابخانه آمده یکقدری مکث ودرنگ نمودند از هر گونه کتاب های نادرهٔ نفیسه کتبخانه را تواانگریافتند بعد هار بر سطح واپور برامده یك قدری گردش کردند . سطح واپور را بقدر ده یا نزده قدم از آب بالا یافتند . باز یکقدری بطرف دنبالهٔ کشتی رفته یك کمرهٔ کوچکی درانجا دیدند که آلات ماشین های عجیب وغریب الکتریکی موجود بود . یکقدری پسر کمرهٔ سکان کشتی موجود بود که این آلات وادوات ماشینها محیر العقول بود وماشین بسیار عجیبی بود که ضیای الکتریکی ازان اخراج میبافت . و نوتیلوس وقتیکه در زیر بحر حرکت میکند تا بسیار جاها را پیش روی آن روشن میسازد .

مهاجران بعد ازیکچند ساعتیکه هر طرف واپور را سیر و تماشا کردند ، ودر بدایع صناعیهٔ آن حیران ماندند بازپس از زینه فرو آمده بدالان آمدند . قبودان نمو از بیهوشی بخود آمده چشمهایش بدرخشیدن بود ودر میان لبهایش یك تبسم لطیف وشیرینی پدیدار بود . مهاجران به او نزدیك شدند . قبودان گفت :

— افندیان ! بحقیقت که شما آدمان بسیار جسور وناموسکاری هستید . برای تأمین راحت ومعیشت خودتان متفقاً کوشش میورزید . من شمارا بسیار دوست دارم . بدمید دستهای خودتا نرا که بفشارم .

مهاجران یکان یکان پیش شده باقبودان دست دادند . قبودان گفت :

— بسیار خوب ! هنوز باشما چیزی گفت وشنودی دارم اولا این را از شما میپرسم که آیا از جزیرهٔ لیقولن رفتن را آرزو دارید یانی ؟

پا نقروف — بلی ، آرزوداریم اما بشرط بازپس آمدن!

نمو — (به تبسم) آری شما جزیره را بسیار دوست دارید ، چونکه به ثمرهٔ سعی و غیرت خودتان معمور شده !

مهندس — بفکر ما چنانست که جزیرهٔ خودرا بحکومت خود یعنی امریکا پیشکش وتقدیم نمائیم تا آنکه دولت متبوعهٔ مارا در بحر محیط یك لنگرگاهی باشد .

نمو — آفرین شما مردمان باغیرت وطن پرستی میباشید باید که همچنین بکنید . حالا آنکه من از وطن خود بجدایی وحسرت در زیر آبهای سیاه بحر درین مغاره زیر زمین ترك حیات میکنم .

سیروس سمیت پرسید که :

— آیا چیزی گفتنی و وصیت کردنی بوطن خود دارید؟ بلکه در انجا دوستان و تعلقات تان باشد .

نمو — نی افندی! هیچکس ندارم . عضو آخرین خاندان خودمنم . باقی همهٔ خاندانم کشتهٔ تیغ ستم انکلیز شده اند . شما حالا باید چارهٔ رفتن خود را از جزیرهٔ لینقولن به بینید .

پا — بلی ، بنای ساختن یك کستی بزرگی را داریم . اما اگر برویم باز خواهیم آمد چرا که بسیار یادداشتها مارا به اینجزیره مربوط دارد .

مهندس — علی الخصوص که قپودان نمورا در ینجا شناخته ایم !

نمو — بلی ، منهم در ینجا به نوم ابدی خواهم ماند . اما ... اگر ...

کپتان سخن خود را تکمیل نمود . تردد کرد ... و گفت :

— موسیو سیروس ! باشما تنها چیزی سخن گفتن میخواهم .

رفقای مهندس بیرون برامدند . مهندس و قپودان بقدر نیمساعت تنها ماندند . بعدازان باز رفقارا خواستند . ولی ازمکالمهٔ پنهانی خود بحثی نکشادند امروز نیز باینصورت گذشت .

ژه ده ئون دید که لحظه بلحظه شمع حیات قپودان نمو درخاموش شدنست وعلامت حالت نزع درو پدیدار است . اما هیچ عذاب واضطراب نمیکشد بلکه رفته رفته خاموش

میشود . ازدهنش بعضی کلمه های که معنی آن فهمیده نمیشود میبراید .

یکچند دفعهٔ دیگرباز مهاجرانرا خطاب نمودو تبسمهای شیرین شیرینی بسوی آنها نموده دگر چیزی نتوانست بگوید .

بعدازنیمشب بیکساعت اثرحیات نهادرچشمهایش باقی‌مانده بودچشمهایش دفعتهً بدرخشیدن آمده ازدهنش این دو کلمه که :

(الله ! هندستان)

برامد . وبکمال آهسته گی و آرامی تسلیم روح نمود سیروس سمیت چشمهای پیرمرد محترم‌را بپوشانید . هاربر ونا نقروف بگریه‌کردن آغاز نهادند .

سیروس سمیت دست برداشته گفت :

— جناب‌حق تقصیراتش را عفو کند .

بعدازان برفقا روگردانیده گفت :

— برای استراحت روح این حامی عالیجناب خویش که بصورت ابدای اورا غایب کردیم دعا کنیم .



بعدازچندساعت مهاجران به اجرا کردن وصایای کپتان نمو مشغول شدند .

سیروس ورفقای او صندقچهٔ گرانبهای یادکار قبودان نمورا برداشته ازدالان مزین ومکمل نوتیلوس برامدند . ودروازهٔ دالان‌رابخوبی بستند ، واززینه برسطح واپور بالابرامدند ودروازهٔ زینه رانیز باکانهای محکم فنری آن بخوبی سدنمودند که یکقطره آب ازان گذشته نمیتواند . بعدازان درزورق نشسته درپس کشتی درجائیکه سکان موجوداست آمدند . ودوشیردهن بزرگیرا که دردوطرف سکان موجودبود بازکردند نوتیلوس آهسته آهسته فروآمده در آب غرق گردید .

مهاجران یکمدتی هنوز بروشنی ضیای الکتریك فرورفتن نوتیلوس‌رادرزیر آب تماشاکردند . لکن بعدازکمی ضیای الکتریکی ناپدید گردید که ازین معلوم شد که تابوت

قبودان نمو یعنی وابور الکتریکی نوتیلوس درقعر دریا واصل گردید . مغاره مانندشب تاریك تیره وتار گردید .

باب هجدهم

فهرست

ابتدا کردن بکارها — آغاز کردن سال ۱۸۶۹ — علو آتش درسر کوه — علامات نخستین اشتغال — مهندس وآیرتون در آغل — مغارهٔ داقار — قپودان نمو بمهندس چه گفته بود

صبح زودی مهاجران بکمال سکون وسکوت بطرف مدخل مغاره متوجه شدند این مغاره رابنابر یادگار قپودان نمو « مغارهٔ داقار » نام نهادند . رفته رفته روشنی مدخل مغاره رادیدند . درین اثنابحر چون بحالت جزر بود بکمال آسانی زورق آلومینیوم شان ازمدخل مغاره بیرون برامد .

زورق رادردهن مغاره بایك ریسمانی بیك سنگی بستند . حتی با نقروف برسر ریگهای کناردریازورق راخیلی خوب نشاند .

طوفان بادوباران ازدور شنیده میشدولی ازجزیرهٔ لینقولن برطرف شده بود . اما هواهنوز به ابرهای کثیف سیاهی مستوراست . سیروس سمیت باررفقای خودازمغارهٔ داقار برامده ازراهیکه آمده بودند بسوی آغل متوجه شدند . درراه ناب وهاربرسیم تلگرافی راکه اثرکپتان بود جمع کرده میرفتند .

درراه خیلی کم سخن میزدند . وقایع مختلفهٔ که درین دوشب بربیچارگان پیش آمد خیلی موجب هیجان واضطراب شان گردیده است . حامی مجهولی که باینقدر چه لطفها وعنایتهادرحق مهاجران اجرا مینمود پس ازین موجودنیست بلکه خوداوونوتیلوس درقعربحر عمیق بخواب شیرین ابدی رفته است . بناءً علیه مهاجران خودشانرا از اول خیلی تنهاتروبیکس ترمی بینند ، وعجزوناتوانی بحسابی درخوده شاهده میکنند .

آنشب رادرآغل گذرانیده فردابساعت نه درغرانیتهاوز آمدند . سیروس سمت

بساختن کشتی از اول زیاده ترصرف همت نمودن گرفت . که میداند که در آینده چه خواهد شد بهر حال یك کشتی محکمی بدست داشتن ضروراست . هیچ نباشد تا بجزیرهٔ تابور رفته یك کاغذی برای لارد کولنا روان گذاشتن لابد وضروریست وهم باید پیش از رسیدن زمستان کشتی حاضر شود . لهذا هر شش نفر رفیق بکمال جد وجهد از صبح بسیار وقت تا بشام تاریك کار میکنند . آخرهای سنهٔ ۱۸٦۸ به این کارها گذشت . بعد ازیکنیم ماه قبورغه ها وکنارهای کشتی بتمامها ساخته شد . هنوز از حالا معلوم میشد که این کشتی که بر نقشهٔ مهندس بنایافته تا بسیار جاها در موجهای دریا تاب آورمقاومت خواهد گردید . علی الخصوص پانقروف از همه کس زیاده تربکار کشتی سازی مشغول میشد . هر گاه یکی از رفقا تیشه را گذاشته تفنگ را برای شکار بدست بگیرد در حال به سرجنبانی وغرغر آغاز مینهاد .

هوا همیشه بارانی وپر ابراست . حتی روز اول سنهٔ ۱۸٦۹ بیك هوای طوفانی پر بادوبارانی آغاز نهاد . در اطراف جزیره در بسیار جاها صاعقه ها افتاد . در روز سوم کانون ثانی هاربر بطرف کوه فرانقلن نظر کرده دید که از دهنهٔ تنورهٔ زروه وولکان یك دود بسیار کثیف وسیاه بهوا شده است . هاربر بدیگر رفقا اخبار کیفیت نمود . رفقا نیز دیده اظهار حیرت کردند پانقروف گفت :

— کوه ما از بخار پرانیدن به تنگ آمده حالا بدود کشیدن آغاز نهاده .

بواقعیکه در نبار این دود خیلی دهشتنا کست پیش ازین ارغلیان مواد معدنیه بخار میپرامد اما حالا ازدرگرفتن مواد مذکور بقدر هفتصد قدم بلندی وسه صدقدم سبتری یك دود بسیار کثیف وغلیظی برمی آید . ژه ده ئون گفت :

— معلومست که اوجاق درگرفت .

ها — چه کنیم ! خاموش کردن آن بدست ما نیست !

سیروس بکمال دقت بزروهٔ جبل نظر کرده برفقا گفت :

— دوستان من ! تبدلات بسیار مهمی درجزیرهٔ مابوقوع خواهد آمد . خودرا

بازی دادن بیهوده است . معلومست که وولکان به این زود یها مواد مذاب کشتهٔ معدنیهٔ خودرا بسیلان خواهد آورد .

پا — خیلی خوب است! اوسیلان میکند ماهم کف بهم میزنیم . درینجا نقطهٔ مهم چیست؟

درین اثنا آیرتون گوش خودرا برزمین نهاده ویکقدری گوش کشیده گفت :

— بعضی صداهای مدهشی اززیر زمین میشنوم ! مهاجران نیزگوش نهاده شنیدند که بواقعی بعضی صداهای بسیار مهیبی می آید . پانقروف گفت :

— این چیست؟ کوه به آتش فشانی آغاز کرده هرقدر که دلش میخواهد آتش بیفشاند بماچه ؟ مابرای آتشفشانی او ازکار خود چرا پس بمانیم ! کشتی ما باید که بعد از دوماه بدریا شناوری کنند .

بنابرین دعوت پانقروف رفقا ازکوه صرف ذهن کرده بازپس بکار خود سرگرم شدند . امروزکه سوم ماه کانون ثانی بود مهاجران بلا توقف کوشش کردندوبه کوه فرانقلن مشغول نشدند . اما گاه گاه دود آنقدر بلند میشدکه ضیای شمس را سراسر ستر میکرد ، وروی هوا سیاه میشد . مهندس خیلی اندیشه ناکست . ازانرو میخواهد که یك آن اولتر کشتی به اتمام رسد .

بعداز طعام شام هاربر وسیروس وژه ده ئون برتپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند تابینند که کوه بچه حالست ازهمه پیشترهاربر رسیده فریاد براورد که :

— کوه آتش میفشاند .

ازقلهٔ کوه فرانقلن که بقدر ده میل مسافه ازغرانیتهاوز دوراست بلافاصله شعله های آتش باخاکستر ودود وبخار معدنهای آب شده دربالا برامدنست مهندس گفت:

— وولکان رفته رفته کسب دهشت میکند فکرمهندس آنقدر مشغول بودو آن قدر متفکرواندیشه ناك مینمود که ژه ده ئون نیز به اندیشه افتاده پرسید که :

— آیا یك تهلکهٔ ازآتش فشانی کوه فرانقلن برجزیره می بینیدکه اینقدر متفکر هستید ؟

مهندس — هم بلی ، هم نی .

ژه — یعنی چه تهلکه خواهد بود ؟ درهرجائی که کوه آتش فشان موجود است از دوسه چیز آن اندیشه میشود که یکی اززلزلهٔ شدیده که خانه هارا خراب میسازد حال آنکه جزیرهٔ ما ازان اندیشه ندارد ! دوم ریختن خاکستر بسیار که ازانهم برای ما بیم بسیاری نیست ، سوم سیلان یافتن لاوکه برای آنهم مجراهای بسیاری ازقدیم برسطح مائل کوه بطرف دماغه وحوضهٔ ماندیبول موجود است که ازانجا لاوجاری شده خواهد رفت . وبما چیزی ضرری نخواهد رسانید . پس اندیشه واندوه شمارا اندانستم که ازچیست ؟

— من هم ازینچیزها آنقدر اندیشه ندارم اما دیگر چیزی هست که بسیار مهلك و مدهش دیده میشود !

— مثل چه ؟

— حالا چیزی گفته نمیتوانم ! تایکبار رفته کوه رابه بینم . بعدازان بیان رأی خواهم کرد!

ژه ده ئون سکوت کرد سه روزدیگر نیزگذشت مهاجران بکمال سعی وغیرت در انشای سفینه میکوشند علی الخصوص مهندس بی آنکه سبب آنرابنمایاند خیلی استعجال میورزد . زروهٔ فرانقلن همیشه بطبقه های دود وشعله های کثیف مستوراست . بعضی سنگپاره های آتشین شعله ریزازدهنهٔ کوه آتش فشان بکمال شدت بجوهواپریده بازدرمجرا می افتاد که صداهای پردهشت کفیدن آن سنگها دهشت بخش دلها میگردید . یا نقروف میگفت :

— دیو پرهیبت ماسنگ بازی رابنا نهاد .

اگرچه ازکوه سگپاره های آتشین بزرگی در پریدن هست ولی هنوزازسیلان مدهش لاواثری دیده نمیشود . معلوم است که هنوز مواد مذابهٔ معدنیه که بحرارت مرکزیهٔ ارضیه آب شده اند تابدهن مجرا نرسیده اند .

مهاجران باوجودیکه بساختن کشتی خود حصروجود کرده اند ولی بازهم بعضی کار های ضروری دیگر نیزدارند که آنهم بسعی وغیرت خود شان محتاج است . مثلا به آغل

رفتن وحیوانات را سرپرستی کردن لازم است لهذا در خصوص قرارداده شدکه فردا آیرتون به آغل برود . مهندس گفت :

— آیرتون ، چون فردا به آغل میروی منهم باتو خواهم رفت .

پانقروف گفت :

— اوه ، موسیو سیروس ! کار کشتی سازی که ازهمه ضرورتراست برفتن شما دفعةً چهاردست ازان برداشته میشود .

— ضررندارد پانقروف اینهم ضروراست . چرا که من میروم تابدانم که کیفیت کفیدن کوه آتش فشان بچه درجه است ؟

روز دوم بوقت صبح آیرتون وسیروس بعرابهٔ خود سوارشده بسرعت بسوی آغل متوجه شدند . جو هواعلی الخصوص برسرکوه فرانقلن به ابرهای کثیف و غلیظی مخالطست که هرگاه بدقت نظرکرده شود آن ابرها ازخاکستر غبارات معدنیه متشکلست . بواقعیکه غبارهائیکه ازوولکانهامیبراید بماه هادرمیان ابرهامیماند مثلادرسنهٔ ۱۷۸۳ وقتی که کوه آتش فشان جزیرهٔ « ایسلانده » به آتشفشانی آمده بودابرهای که ازغبارات معدنیه متشکل بودتایکقدریکسال درجوهواباقی بود .

سیروس و آیرتون چون به آغل تقرب نمودند بارش خاکسترسیاهی رادیدندکه از هوامیریزدامابادچون ازطرف غربی درروزید نست غبارمذکوررا بسوی دریامیبرد آیرتون گفت :

— اما این عجب است !

— عجب نی بلکه مهلك است . چراکه این دلیل درجهٔ شدت وولکانست .

آیرتون به آغل درامده خدمت بزهاوگوسفندانرا بدید . حیوانات خیلی رم خورده وپرهیجان دیده میشدند سیروس سمیت سطح مائل شرقی کوه رادورکرده تابجائیکه معدن کبریت رادیده بودند آمد .

تبدلات بسیاردرانجادیده میشد، دراوایل یك ستون بخارکبریتی میبرامددرینوقت

بقدر سیزده ستون بخار مشاهده میشود . مهندس هرچه نظر کرد از لاو اثری ندید . سطح مائل شمالیرا نیز گردش کرد اگرچه از جریان لاو اثری نیست ولی زمینها بتمامها باغبارات معدنیه پوشیده شده است . بعداز ان مهندس به آغل برگشت . درراه برصداها و ولوله هائیکه از زمین برمی آمد دقت مینمود . آیرتون مهندس را منتظر بود مهندس گفت :

— یك فانوس بگیر که برویم .

آیرتون فانوسرا گرفت عرابه راو حیوانا ترا در آغل گذاشتند ودروازه را بخوبی بسته بسوی ساحل دیوار مانند شرقی روانه شدند . دورفیق بر زمینهائیکه باغبار معدنی مستور بود براه افتادند . در اطراف از مرغ و چارپا هیچ اثری دیده نمیشود . گاه گاهی که بادغبار را برمیداشت دورفیق بادسمالها دهن و بینی خودرا میبستند . مهندس و آیرتون بکمال زحمت قطع مسافه میکردند . چنان گمان میشد که گویا شعله های کوه آتش فشان یك قسم کلی مولدالحموضهٔ هوای نسیمیرا سوختانده باشد که برای تنفس غیر کافی دیده میشد . درهرصد قدم یکبار به نشستن مجبور میشدند تاماندگی خودرا براورند . تا آنکه دوساعت بظهر مانده بلب دیوار ساحل بلند رسیدند . وازانجا برراهیکه پیش ازان بنابر دعوت کپتان نموفر و آمده بودند تا بکنار آب خودرا رسانیدند . سیروس و آیرتون بلازحمت مدخل مغارهٔ داقاررا پیدا کردند . مهندس گفت :

— زورقچهٔ آلومینیوم آیا بجای خوداست ؟

آیرتون زورق را کشیده گفت :

— بلی درینجاست !

— سوار شویم .

هردو رفیق نشستند . آیرتون فانوس را درداد بطرف بینی زورق آویخت . وپرها را بدست گرفته و مهندس نیز سکانرا بدست داشته داخل مغاره گردیدند .

نوتیلوس حالا درمیدان نیست که داخل مغاره را ضیادار کند . نوتیلوس اگرچه درقعر بحر هنوز درضیا پاشی خواهد بود اما آن ضیا تابسطح آب نمیرسد . درداخل

مغاره دراول امر یك سکوت وسکونت کلی پیدا بود اما هرچه که پیش شده میرفتند بعضی صداهای مدهش وخفه وپرهیبتی از پشت دیوارهای مغاره مانند صوت رعد میبرامد ٠ مهندس گفت :

— اینست صدای مدهش کوه آتش فشان !

بعداز کمی درداخل مغاره بو یهای گوگرد ودیگراجزای کیمیویهٔ معدنیه نیز به بینی شان رسید ٠ هوای داخلی مغاره بمقدارکلی با این غازها مخلوط بود ٠

مهندس یکقدری بتلاش افتاده گفت :

— اینستکه قپودان نمو ازینمسئله میترسید ٠

بعداز بیست وپنج دقیقه زورق بمنتهای مغاره رسید مهندس بطرف بینی زورق برپا خواسته فانوس رابسر دیوارسنگی آخر مغاره نزدیك کرده آیا کافتی وستبری این دیوار چقدر خواهد بود ؟ اما ازصدائیکه ازپشت دیوارمغاره میآید چنان معلوم میشود که دیوار بسیار کلفت نیست ٠

مهندس اطراف دیوار ازهرسو مشاهده وملاحظه کرده دیدکه ازبعضی جاکها وسوراخها دود بسیار سیاهی دربرامدنست ٠ مهندس یکمدتی ساکت مانده به اندیشه فرورفت ٠ بعد ازان گفت :

— راستست ، قپودان دربنباب حق داشت اینستکه تهلکه مدهش درینجاست !

آیرتون هیچ چیزی نگفت امابنابر اشارت مهندس به پرکشی آغاز نهاده بعداز نیمساعت ازمغاره داقاربرامدند ٠

— باب نوزدهم —

فهرست

رأی سیروس سمیت — زیارت آخرین به آغل — معارضهٔ آب وآتش — ازجزیره چه باقی میماند — شبهای ۸ و ۹ ماه مارت ٠

مهندس آنشب راباآیرتون در آغل گذرانیده روزدیگرهردورفیق بغرانیتهاوز

برگشتند . مهندس رفقا را جمع نموده بیان نمود که :

— ای دوستان! مجبورم برینکه بشما یك خبر کدورت اثر بسیار مدهشی را خبر بدهم . و آن خبر اینست که جزیرهٔ اینقولن با کرهٔ ارض تا به آخر یکجا باقی نخواهد ماند . یك سبب بسیار عجیبی جزیره را محو خواهد کرد ! برطرف کردن این سبب داخل قوت و اقتدار بشر نیست . و هم آن سبب در درون خود جزیره است .

رفقا ازین سخن مهندس بحیرت افتاده اولا یکی بسوی دیگر خود، و بعد از ان همه گی بسوی مهندس دیده ژه ده ئون گفت :

— ازین سخن شما چیزی مفهوم نشد . مهربانی کرده مسئله را واضح بفرمائید تا دانسته شویم !

م — بسیار خوب ایضاح میکنم ! بلکه همان چند سخن قپودان نمو را که بمن گفته بود بشما تکرار میکنم .

ژ — خوب قپودان نمو بشما چه گفته بود ؟

م — قپودان نمو گفته بود که جزیرهٔ لینقولن قریباً از بیخ و بن برافتاده محو و خراب میشود .

پا — اینچه سخنست ! جزیره چسان از بیخ و بن محو و خراب میشود ؟

م — پانقروف ! تو یکبار سخن را بشنو که کپتان نمو بمن چه گفته بود ، و منهم در مغارهٔ داقار چه کشف کرده ام بعد ازان خواهی دانست که چیست ؟ مغاره داقار تا بزیر مجرای کوه آتش فشان پیش رفته است . و با مجرای مذکور بیك دیوار سنگی از هم جدا شده است که این دیوار هم از حالا بعضی چاکها و شگافتگیهایی پیدا کرده که ازانهم بعضی بخارها و دودها در برامدنست ! منهم دیدم که این چاکها و این دیوار به تضییق و فشار داخلی مقاومت و توانایی نکرده از هم می کفد و آبهای بحر بداخلی وولکان هجوم و یورش میبرد .

پا — خیلی خوب ! ازین بهتر چیست ؟ آبهای بحر در وولکان هجوم میکنند . آتش هم

خاموش میشود ۰ کارهم باینصورت بخوبی بانجام میرسد ۰ ماهم ازبیم آتش فشانی کوه فرانقلن وامیرهیم والسلام !

م -- بلی بلی، ازکوه آتش فشان نی باکه ازغم تمام جزیره بکلی واخواهیم رهید۰ یعنی دیوارمغاره ازهم پریده آبهای دریادر وولکان درامده جزیرۀ لینقولن برهوا شده ازهم پاره پاره میگردد ۰

مهاجران جواب ندادند درجۀ شدت تهلکه را درك کردند۰ چرا که سیروس در ینباب اصلا مبالغه نکرده بود زیرااین معلومست که هرگاه درداخل کوه آتش فشان آب دراید آن آبها به مقابل آن هزاران درجۀ حرارت هیچ تاب آورمقاومت نگردیده در آن واحد به بخار بسیارشدیدی منقلب میشود، ومانندیك دیگی که آتش آن زیاده شود همۀ محیط خودرادفعتهً ازهم کفانیده پاره پاره میشود ۰۰مثلا اگرآبهای بحرسفیددر کوه آتش فشان «آتنا» دراید جزیرۀبزرگ «سیچلیا» در آن واحد ازهم می کفد۰

حالا دانسته شدیدکه دوام حیات جزیرۀ لینقولن برمقاومت وتوانائی دیوارداخل مغاره موقوفست ۰ آیادیوار، امروز، فردا، بعدازیکهفته یابعد ازیکروز، یابعدازیك ساعت یاپنج دقیقه شکافته شود ؟ معلوم نیست !

مهاجران ازغم جان خودزیاده تر بغم جزیرۀ خود متألم شدند۰ وبی آنکه متم تهلکه حیاتهای خود رابیندیشند به اندیشۀ مصیبت جزیرۀ خود شان افتادند که اینقدرمدتها ایشانرادر آغوش شفقت خود پرورانیده وبه اینقدرسعیها وزحمتها بدرجۀ عمرانش رسانیده اند باینصورت فجیعۀ مدهشه دفعتهً محو و ناپدید گردد ؟ پانقروف قطرات سرشك خودرا که درمیان مژگانهایش جمع آمده بود گرفته نتوانست ۰

مکالمه بقدریکساعت دیگردوام کرد ۰ برای چاره های خلاص خود ازهرجهت سعی وکوشش را مفقوددیدند مگراینکه درکشتی سوارشده ازجزیره برایند ۰ لهذا میباید بکمال سرعت کشتی رابه اتمام رسانند ۰هرکس بکارکشتی مشغول گشتند۰ دیگرکارهارا یکقلم ترك کردند۰ بلی کاشتن، ودرودن ، وحیوان پرورانیدن ، وابنیه ساختن و

غیره بعد ازین چه بکار خواهد آمد ؟
همه اوقات خودرا بکار کشتی حصر نمودند . تا به بیست وسوم کانون ثانی نصف کشتی تخته بندی گردید . تا به اینوقت درزروهٔ جبل یك تبدلات عظمیهٔ بعمل نیامده بود . امادرشب بیست وهفتم کانون ثانی درحالتیکه مهاجران درغرانیتهاوز بودند . بناگهان یکصدای دهشت انتهای پرهیبتی برامد . بگمان آنکه جزیره برهوا گردید به تلاش وچابکی ازغرانیتهاوزفرو آمدند .
ازنیمشب دوساعت گذشته بود . روی هوا را آتش گرفته بود قسم مخروطی مرتفعی که از اصل کوه به بلندی هزار متر ومانند شاخی بلند شده، ودهنهٔ تنورهٔ وولکان راتشکیل داده، ودراوایل ورودمهاجران بجزیره «مهندس باهار» بردران درامده بودندهمین قلهٔ مذکورکه به ثقلت هزارهاهزار بلکه ملیونها ملیون خروار وبه بلندی هزارمترو می آمد بتضییق وفشار موادمذابهٔ معدنیه که آنرالاومیگویندتاب آورمقاومت نگردیده مانندیك گلهٔ توپی بهواپریده است ، وبعدازانکه بقدرصد صد وپنجاه متر بهوابالابرامده پاره گردیده به اطراف جزیره افتاده است . بعد ازپریدن این زروه دهنهٔ مجراخیلی فراخی پیدا کرده بجوهواآنقدر آتش هامیبرامدکه بسبب انعکاس ضیاچنان گمان میشدکه هوای محیط رایکقلم آتش گرفته است . درین اثنا مواد مذابهٔ معدنیه بکمال شدت ازمخرج وولکان خروج وازاطراف کوه ریختن گرفت . وچنان معلوم میشد که کوه فرانقلن را ازهرطرف مارهای آتشینی احاطه کرده است . آیرتون فریادبراوردکه :
— آغل ، آغل !
بواقعیکه لاوهایکسر بطرف آغل هجوم آورده به سیلان آمده بود . چرا که بعد ازپریدن زروه مجراهای نوبرای جریان لاوپیدا شده بطرف قسم منبت جزیره لاوها بسیلان آمده است .
بنابر فریاد آیرتون بچابکی تمام اوناغاهارا بعرابه بسته بسوی آغل روانه شدند .

فکر شان همان به آغل رفته حیوانات را آزاد کرد نست ، سه ساعت از نیمشب گذشته به آغل واصل شدند ، حیوانهای بیچاره بکمال اضطراب بناله وفغان آمده بودند ، بزودی تمام دروازه ها را باز کردند ، حیوانات بیچاره خود را همان به بیرون انداخته بفرار شتاب کردند ، بعد از یکساعت لاوها به آغل هجوم نمود ، مجرای آب کوچك آغلرا به بخار تحویل داد ، در مدت بسیار کمی از آغل اثری باقی نماند دیوارهای تخته یی وچپری های طویلهٔ حیوانات را سوختانده محو گردانید از آغل هیچ اثری باقی نماند ، مهاجرین اگرچه برای کشادن دیگر مجرا برای لاو و آغلرا رهائی دادن کوشیدند ، ولی وا اسفا که انسانها از علاج اینگونه آفاتها عاجزاند ،

صباح شد ، مهاجران دیدند که لاوها یکسر بسوی قسم منبت جزیره درجریان آمده بیشه زار اینطرف نهر مرسی را سوختانده میرود ، ورفته رفته ممکن است که همهٔ جنگلرا سوختانده تپهٔ منظرهٔ وسیعه را نیز محو گرداند ،

ژه ده ئون گفت :

— بزرگترین مجرای لاو بطرف نهر قریق روژ وتالاب غرانت جاری شده می آید ، بلکه تالاب مارا وارهاند !

م — بلکه !

مهاجران خودرا بزودی از راه مجراهای لاو برطرف کردند ، لاو بطرف قسم منبت جزیره از دو شیلهٔ کوه بصورت بسیار مدهشانهٔ جریان یافته است یکی بسوی نهر آبشار ویکی بسوی نهر قریق روژ که راست بطرف تالاب می آید ، لاوها آبهای نهرها را بصداها و فغانهای بسیار پردهشتی بلع نموده به بخار تحویل میدهد ، شکل وقیافت کوه نیز سراسر بدیگر قالب درامده است ، بسبب پریدن قسم علیای کوه شکل کوه بدیگر هئیت درامده است ، علی الخصوص سیلان یافتن نهرهای آتشین مواد مذابهٔ معدنیه از هرطرف کوه یك منظر دهشت آوری بنظر می آورد ، سرکوه آتشفشانرا دودهای بسیار کثیف وظلمی احاطه کرده است که از میان آن دودها شعلههای تیره و بنفش رنگ بسیار

غلیظی باغبارهای خاکستر معادن ارضیه وسنگپاره های بزرگ وکوچك سرخ شده بهوا میشد حتی این سنگهای اخگرشده بهزاران قدم درجوهوا بالا رفته وصداهای مهیبی براورده ازنظر نهان میگشت .

مهاجران درجائیکه بودند توقف کرده نتوانستند چرا که ازیکطرف سنگهای اخگری وازدیگرطرف مجراهای پرسیلاب لاو آنهارا درزیرتهلکه می آورد . لاوها بشجر دیکه به بیشه تقرب نمود درختهای صف اول جنگلرا آتشگرفته چوب های خشك آنها درحال سوخته ومحومیگردید وترهای آن بقوت حرارت سیلاب لاو دفعةً بدود وبخار منقلب گردیده مانندتفنگهاو توپها ازهم کفیده درمیان سیلاب لاو می افتادند ، و سوخته محو میگردیدند .

مهاجران برکنار تالاب آمده توقف ورزیدند دراینجامسئلهٔ حیات وممات درپیش آمد . مهندس گفت :

— ازدوحال خالی نیست : یا آب تالاب این سیلاب لاورا بلع میکند و آب برلاو غالب آمده یك قسم منبت جزیره که عبارت ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه واطراف تالاب باشدوا میرهد . ویا آنکه لاوبر آب تالاب غالب آمده آبرا بلع کرده به بخار تحویل میدهد ، وتپه را باجنگل فاروست محو میسازد که درانحال برای ما انتظار کشیدن ازهم کفیدن جزیره وهلاك شدن باقی میماند .

پا — چون چنینست مشغول گشتن ما بکار کشتی سازی نیز بیهوده است .

م — انسان باید که وظیفهٔ خودرا تانقطهٔ آخرین حیات خوداجرا نماید !

درین اثنا خط جریان لاو همهٔ درختان اطراف نهرقریق روژرا محو کرده تابه نزدیك تالاب رسیده بود . امادرانجا زمین بلندیی پیدا کرده بودکه بسبب آن بلندی مجرای لاو بطرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه ریختن میخواست . و اگر آن بلندی نباشد لاوبتالاب میریخت لهذا مهندس فریادبراوردکه :

— رفقابدویم که وقت کاراست !

رفقا مقصد مهندس را دانسته بتاخت از شمینه هابیل وکلنگ رابرداشته بسوی بلندی شتافتند . اولا یك سدی از خاك وسنگ بطرف منظرهٔ وسیعه در پیش سیلاب بسته بعداز ان بکندن بلندئیکه حایل ریختن لاوبه تالاب بود آغاز نهادند . بقدر سه ساعت کار کردند وچنان پنداشتندکه سه ساعت نی بلکه سه دقیقه کار کرده اند . تمام وقت بود . زیرا تمام شدن کار مهاجران ورسیدن سیلاب . لاو دراول امر به پیش سدی که بسته بودند رسیده یکقدری توقف نمود . بعد از ان دفعتهً در نهرقریق روژ ریختن گرفت واز انجاد رتالاب بشدت تمام جریان یافت . مهاجران در نجاچه هوتانه ومتحیرانه وساکنانه بمجادله ومحاربه این دو جسم بدیع الخلقه نظار میکردند .

سبحان الله ! محاربهٔ آب وآتش در نجاچه منظرهٔ مدهشی تشکیل داده است دهشت این منظره را آیا قلم کدام محرر، وقلم موی کدام مصور تحریر وتصویر میتواند ؟

بمجرد تماس کردن آب بالاو مبدل بخار گردیده صدا های پر ولوله عجیب وغریبی برمیآورد . بخار بکمال شماتت بجو هوابالا برامده دائره هاتشکیل میدهد . اما از نجا چنان معلوم میشد که آب تالاب که از منبع آمدن نهرقریق روژ محروم مانده وسیلاب لاوکه همیشه از منبع لاینقطع دائمی درجریانست بر آب غالب آید .

لاوهائیکه در تالاب غرانت میریزددر حال تصلب میکنند ودر قعر تالاب به تشکیل دادن طبقه ها آغاز مینهد ، وطبقه بر طبقه پیش رفته تابه میان تالاب رسید حال رفته رفته کسب دهشت میکنند . چرا که تالاب نیزبه بلع نمودن لاوکفایت نمیکند . رفته رفته آب تالاب مبدل به بخار شده بهوا میپرد .

بخاریکه از آب تالاب بهوا میشود درجو هوا باز به آب تحویل یافته بازمثل باران بر جزیره ودریا میریزد . در وسط حوضی که تالاب راتشکیل داده بعد از کمی خرسنگهای بزرگ بزرگی از انجماد یافتن لاوها بعمل آمد وچنان معلوم میشدکه بعدازیکشبانه روز اگر لاو بهمینصورت جریان داشته باشد بعوض آب در تالاب آتش مذاب شده قایم گردد .

حالت اینطرف را گذاشته حالا یکقدری بطرف مجرای سیلاب دیگری که بطرف

نهر آبشار و جنگل فاروست روان گردیده نظر کنیم . لاوهائیکه با نطرف روان گر دیده بعد از انکه مجرای نهر آبشار را پر کردیك شعبهٔ آن بخدمت سوختاندن نهر مرسی و یك شعبهٔ آن بسوختن جنگل فاروست کمر همت بسته جنگل را آتش داد .

حیوانات پرنده و چرنده که در جنگل هستند بکمال دهشت و وحشت باینطرف و آنطرف در تکاپو شده اند . مهاجران بیچاره از دیدن انحالت جزیره دل و جگرشان کباب میشود . و گاه برحال خود و گاه برحال جزیره اشکریز حسرت میگردند . و بواقعیکه منظرهٔ جزیره خیلی جا نخراشست درختهای سبز جنگل سراسر محو گردیده بجای آن طبقه های سیاه سیاهی از انجماد یافتن مواد مذابیهٔ معدنیه قایم گردیده ، آب صاف و زلال تالاب لطیف غرانت خشك شده بجای آن لاوهای حمیم آسای جهنمی جا گیر شده ، و از سر دیوار غرانیتهاو زبکنار ساحل ریختن گرفته بسوی بحر در جریان آمده است . در نهرهای قریق روز و آبشار و مرسی یکقطره آب باقی نمانده ، سبزه زار ها و چمنزارها را حالت پر دهشت بلا انتهایی در بر گرفته .

مهاجران بیچاره لحظه بلحظه منتظر هلاك خود نشسته اند . غرانیتهاوز را بالمجبو ریه ترك داده در جای کشتی سازی خود غژدی از بادبان کشتی سپیدی برپا کرده منتظر موت نشسته اند . ولی لحظهٔ از تیشه زدن و اره کشیدن فارغ نیستند و امید دارند که اگر تا به ده روز دیگر اجل امان شان بدهد کشتی خود را در دریا بیندازند .

از وقت پریدن قلهٔ کوه و جریان یافتن سیلاب لاو تا به امروز که هشتم ماه مارت است حال بهمین منوال گذشت . امار وز نهم ماه از زروهٔ کوه یك ستون عظیم پر دهشت دود و بخار بقدر سه هزار قدم به جو اهو اصعود یافت که از نظارهٔ پرهیبت و صدای جا نخراش پر سرعت آن مو براندام و لرزه بر اجسام بینندگان افتاد . مهندس دانست که دیوار مغا رهٔ داقار به تضییق و فشار بخارات داخلیهٔ مجرای وولکان مقاومت نیاورده از هم پاره پاره گردیده است و آبهای بحر در درون مرکز آتشین زمین بریخته است . و در حال آن آبها به بخار مبدل شده این ستون عظیم و خیم را حاصل نموده است . اما مجرای دهنهٔ

وولکان بخروج همهٔ این بخارات کافی نیامده بایك صدای پرغلغله وولولهٔ دهشت انتهایی که ازصد میل مسافه شنیده میشد جزیرهٔ لینقولن راازهم کفانیده پاره های کوه فرا نقلن دربحر محیط بریخت . آبهای بحر محیط نقطه یی را که جزیرهٔ لینقولن بران بود مستورو پوشیده ساخت .

باب بیستم

فهرست

یك پشته سنگی دربحر محیط — التجا گاه آخرین مهاجران — ممات مقرراست — یك معاونت غیرمنتظر — لطف آخرین قبرقپودان نمو

ازتمام جزیرهٔ لینقولن یك پشته سنگی که درازی آن سی قدم ، وبر آن پانزده قدم . وازسطح بحر بلندی آن ده قدم‌ست بقی مانده است که همین قدر نقطه را آب بحر محیط سترنکرده است . این پشته سنگ متبقی خرسنگهای غرانیتم وزنست که درحالت زیر وزبر شدن جزیره این سنگها نیزبهوا پریده وبادیگرپاره های کوه فرانقلن بهم آمیخته این پشته را بعمل آورده است . بغیر ازهمین پشته سنگی که مذکور گردید دیگرهیچ چیزی ازجزیرهٔ لینقولن باقی نمانده است . که التجاگاه آخرین مهاجران عبارت از همین پشته سنگ گردیده است .

جمیع کوه ودشت وجنگل وسنگ و خاك وپرنده و چرندهٔ جزیره محو وهالك گردید حتی توپ وژوپ نیز درین آشوب رستاخیز دکادکای جزیره بر حیات ذوق انگیزخود شان خاتمه کشیدند .

اما رفقای‌شش گانه‌بنا بر اشارت مهندس در هنگام بر امدن ستون مدهش بخار از دهنهٔ کوه فر انقلن خودرا بدریا انداخته تا که قوت داشتند خودرا بشناوری از جزیره دور کشیدند ، واز نیم میل مسافه دورتر کفیدن جزیره را تماشا کردند . بعد از غرقشدن جزیره باز خودرا بشناوری برین پشته سنگ باقی‌مانده رسانیده بران بر امدند .

اینستکه قضازده کان ازمرگ وا رهیده برین پشته سنگ خشك وخالی دوروز است که اقامت دارند .

فلاکت این‌بارشان هیچگاه بفلاکت‌بار اول شان که اربالون بجزیرهٔ کوچك سلامت افتاده بودند قیاس قبول نمیکند . چرا که درین بار برچنان جایی مانده اندکه از جنس خوردنی ونوشیدنی وسوختنی هیچ اثری‌نیست . مرگ شان مقرر ، وهلاك شان منتظر است . درینجا علم وفن ، ومهارت وکارکنی هم هیچ بدرد نمیخورد . معاونت و مرحمت بجزازطرف خداوندیگانه هیچ دیده نمیشود !

سیروس سمیت ساکت ومستریحست ، ژه ده‌ئون یکقدری متهیج دیده میشود ، پانقروف بکمال قهر وحدت برپشته سنگ گردش‌دارد ، هاربر درپیش مهندس افتادهٔ زارنالی میکند ، ناب وآیرتون هیچ نمیگویند وهیچ نمیکنند مگرناب یکبار همینقدر گفت:

-- قپودان‌نمو چقدر مرد عاقلی بود که پیش از دیدن اینحال فلاکت اشتمال وفات یافت!

دوروزدیگر نیزبهمین منوال گذشت ! شمع حیات فلاکت زدکان نیز لحطه بلحظه درخاموشی بود . زنده گی‌شان بامرگ درپنجه زدن بود .

ضعف وناتوانی‌شان بدرجهٔ رسیدکه برپا ایستادن برای شان محال گردید . هریك از رفقا بروی همدیگر بیک نظر حسرت ودیدهٔ رقت دیده ساکتانه وساکنانه مبهوت افتاده



قضازدگان ازمرگ وارهیده برین پشته سنگ خشك وخ ی دوروز ست که قات د رند

بودند . گرسنه گی وتشنه گی ودرمانده گی وناامیدی تیشه ها وارّه های عمارت حیات شان گردیده لحظه بلحظه وجودشانرا منهدم میگردانید .

در بیست و چهارم ماه مارت هرکس بیکطرفی مانندقالب بیروحی افتاده ازعقل و حرکت سراسر محروم مانده بودند که هرگاه از خارج کسی آنهارامیدید هیچگاه بزندی حیات بودن آنها حکم نمیکرد .

درین اثنا تنها آیرتون درعین حالت بیهوشی جانکندن یك صدایی ازطرف در یا بگوشش برخورده بسوی افق یکنظری انداخته توانست .

دیدکه یك واپوری سرراست بسوی پشته سنگی که فلاکت زدگان بران درجان کندنست بکمال سرعت پیش می آید !

آیرتون اینحال را مانندسیرفی المنامی مشاهده کرده ، وبعضی صداهای پراضطراب پست وخفه شدهٔ براورده ، ودستهای خودرا بهوا بالا کرده پس بیهوش شده مانند دیگر رفقا ازخود درگذشت !

—————

﴿ خاتمه ﴾

—————

بعد ازیکساعتی سیروس سمیت ورفقای او بهوش آمده خودرا دریك کمرهٔ واپوری یافتند که بعضی اشخاص ناشناسی را بمعالجه ومداوات خودمشغول دیدند . ونه‌انستند که بچه صورت ازپنجهٔ ممات رهایی یافته اند ! اما این فریادبیجه بی آیرتون که :

— دونقان ! دونقان !

برفقا همه کیفیت را بفهمانید . سیروس سمیت دستهای خودرا بالاکرده گفت :

— ای خالق یکانهٔ ارض وسما ! آخر بفضل و عنایت خود مارا ازمرك رهایی دادی!

بواقعیکه این واپور دونقان نام واپور لارد گولنار وانست که بعد از دوازده سال در زیرافسری « روبر » نام پسر کپتان غران برای آیرتون بجزیرهٔ تابور آمده است .

پس معلوم شدکه ارادهٔ ازلئی رب العالمین بر رهایی دادن مهاجران رفته بود که بیچارن رهایی یافتند ، وحالا بوطن خود بازمیگردند . سیروس پرسید که :

— خوب قبودان روبر ! شما برای گرفتن آیرتون بجزیرهٔ تابور آمدید ، وچون ورا درانجا نیافتید باید بازواپس میرفتید ! پس چسان شدکه به اینجا آمدید ؟

روبر — برای گرفتن شما و آیرتون بجزیرهٔ لینقولن آمدم ؟

م — آیا برای گرفتن ما ؟ بجزیرهٔ لینقولن ؟ حالآنکه جزیرهٔ لینقولن داخل نقشه ها نیست ! وهم بربودن ما درین جزیره چسان واقف شدید ؟

روبر — ازکاغذیکه نوشته بودید ، ودر جزیرهٔ تابور گذاشته بودید ، وعرض و طول وتهلکهٔ کفیدن جزیرهٔ خودرا دران نوشته بودید .

کپتان روبراین را گفته واز جیب خود یك کاغذی کشیده بسیروس سمیت بداد . سیروس کاغذرا خوانده وخطرا شناخته گفت :

— اینهم اثرلطف قبودان نموست !

پا — معلوم شد که قبودان به کشتئی بوناد وانتورما سوار شده تنها بجزیرهٔ تابور رفته است .

هـ — بلی برای گذشتن این کاغذ رفته است ؟ و آن علامتی که در کشتی خود درباب سفر کشتی دیده بودید از طرف قپودان نمو بعمل آماده است .

پا — به بینید مرحمتکار آدم را که بعد از مرگ خود نیز به اطهر زمه ونت نمود !

م — دوستان من : دست بالا کرده برای کپتان نمو دعا کنیم .

همهٔ مهجران وروبر دعا کردند . درین اثنا آیرتون بمهندس نزدیکشده و یك خریطهٔ بزرگی از جیب خود برآورده گفت :

— این خریطه را درکجا میگذارید ؟ موسیو سیروس !

این خریطهٔ جواهری صندوقچهٔ بودکه کپتان نمو مهجران را بیدکار هدیه کرده بود . و آیرتون حیات خودرا به تهلکه انداخته ودر وقت آشوب رستخیز آنرا از صندوقچه درین خریطه گذاشته درجیب کرده بود . ودرینوقت به مهندس آنرا عرض مینمود . مهندس ازدیدن خریطه بکمال هیجان بسوی آیرتون نظر کرده گفت :

— آیرتون ! آیرتون این توئی ؟

بعد از ان به روبر خطاب نموده گفت :

— افندی : بعوض جنایت غداریکه درجزیرهٔ تابور گذشته بودید یك خدمت موسس کاری میکنید که من بدست فشردادن او افتخار میکنم .

بعدازان مهجران ازسرتاپی سرگذشت خودرا به کپتان روبر حکایه کردند . شنوندگان را ازسرگذشت عجیب ایشان حیرت دستداد . پشته سنگی را که ازجزیرهٔ

لینقولن باقی مانده درخریطه موقع آنرا قید وثبت کرده وبجماعت یك دعای آخری بروح کپتان نموخوانده واپور براه افتاد ٭

بعـد ازپانزده روزمهاجران به امریکابرامدند دیدندکه بعد ازمحاربهٔ مدهشهٔ که دران حاضربودند شمالیان مظفروغالب آمده اند ٭ جواهرات خودرافی‌الفور بنقد تحویل داده یك زمین بسیارجسیمی خریدند ٭ بزرگترین دانهٔ گوهر رابنام لیدی گو لناروان هدیه فرستادند ٭ مهاجران باهمدیگرعقد رابطهٔ اخوت کرده عهد بستند که تاما دام الحیاة ازهمدیگرجدا نشوند ٭ زمینی را که خریده بودند جزیرهٔ لینقولن نام نهاده چنانچه درجزیرهٔ لینقولن به اتفاق ومعاونت همدیگرسعی وکوشش میورزیدند درینجا نیزبرای آبادی وعمران زمین خود همچنان جد وجهد بعمل میآوردند٭ از ثمرهٔ سعی واتفاق درکم مدتی خیلی ترقی کردند ٭ درداخل ازضی مذکوریك نهرکو چکی موجود بودکه آنرا « نهرمرسی » ویك تالابی هم بودکه آنرا (تالاب غرانت) ویك بیشه زارمحدودی نیزبودکه آنرا [جنگل فاروست] نام نهادند ٭ عمارت نشیمن گاهی راکه برای خود ساختند (غرانیتهاوز) نام گذاشتند ولی شکرکردند که کوه ویشتهٔ درداخل اراضی شان نبودکه آنرا « کوه فرانقلن » نام نهند ٭

والحـاصل همهٔ رفقـا ازدیگرصنعتهای خود دست برداشته بزمینداری کوشش ورزیدند ٭

ژه ده ثون درانجا بنام (لینقولن هرالد) یك اخباری نیزتأسیس ونشرداد که